

مستندات حقوق فردی و اجتماعی معلولان

دفتر نخست

آراء تفسیری شیعه درباره سوره اعمی (نابینا)



دفتر فرهنگ معلولین
دارالنهضة للمعوقين
Handicap Cultural Center



دفتر فرهنگ معلولین
دارالتقافة للمعوقین
Handicap Cultural Center

مستند حقوق فردی و اجتماعی معلولان: آراء تفسیری شیعه درباره سوره اعمی (نابینا)

به کوشش: جمعی از پژوهشگران دفتر فرهنگ معلولین

نظارت علمی: محمدعلی کوشا

تاریخ: تابستان ۱۳۹۵

محل چاپ: قم

ناشر: دفتر فرهنگ معلولین

قم، بلوار محمدهمین، خیابان گلستان، کوچه ۱۱، پلاک ۴ تلفن: ۰۲۵-۳۲۹۱۳۴۵۲ فکس: ۰۲۵-۳۲۹۱۳۵۵۲

همراه: ۰۹۱۲۵۵۲۰۷۶۵ , info@handicapcenter.com , www.HandicapCenter.com

- این اثر به صورت مجازی و الکترونیک از طریق وب سایت دفتر فرهنگ معلولین منتشر شده است.

- هرگونه اخذ و اقتباس با اجازه کتبی ممکن است.

فهرست

پیشگفتار	۵
تفسیر قمی	۹
تفسیر جوامع الجامع	۱۱
تفسیر مجمع البیان	۱۷
روض الجنان و روح الجنان	۲۷
مواهب علیه	۳۳
تفسیر شریف لاهیجی	۳۵
الشافی فی تفسیر القرآن	۳۹
تفسیر البرهان	۴۷
تفسیر نورالثقلین	۴۹
تفسیر عاملی	۵۹
اطیب البیان	۶۵
تفسیر نوین	۸۵
پرتوی از قرآن	۱۱۷
تفسیر نمونه	۱۴۳
تابشی از قرآن	۱۶۵
همگام با وحی: تفسیر تنزیلی (به ترتیب نزول)	۱۶۷
تفسیر جامع	۱۷۹
بیان معانی در کلام ربانی	۱۸۳
تفسیر روان و تفسیر ساده قرآن کریم	۱۸۹
تفسیر بیان الرحمن	۲۱۱
تفسیر روشن	۲۱۳
تفسیر اهل بیت (ع)	۲۱۵
تفسیر نسیم رحمت	۲۱۷

۲۲۳	تفسیر آسان.....
۲۳۳	تفسیر قرآن کریم.....
۲۳۷	نسیم حیات.....
۲۴۳	تفسیر صفی عیشاه.....
۲۴۷	تفسیر گازر.....
۲۵۱	خلاصة المنهج.....
۲۵۳	تفسیر نفحات الرحمن.....
۲۵۵	روان جاوید.....
۲۵۹	مخزن العرفان.....
۲۶۵	تفسیر اثنی عشری.....
۲۶۹	تفسیر خسروی.....
۲۷۳	تفسیر احسن الحدیث.....
۲۷۹	تفسیر راهنما.....
۲۹۷	قرآن برای همه.....
۳۰۱	تفسیر روان سوره اعمی.....
۳۰۹	معرفی محصولات قرآنی دفتر فرهنگ معلولین.....

پیشگفتار

متأسفانه آمار محصولات فرهنگی در زمینه موضوعات معلولان و معلولیت‌ها در ایران و سپس جهان اسلام پایین است؛ به ویژه در ایران به زحمت تعداد عناوین کتاب‌های جدیدالانتشار و چاپ اول در هر سال به تعداد انگشتان یک دست می‌رسد؛ تیراژ کتاب در هر سال هم اگر به پنج هزار برسد (البته با نگرش خوشبینانه) به معنای این است که هر ۱۶۰۰ معلول در هر سال یک نسخه کتاب سهم دارند. این رقم در ژاپن حداقل ۵۰ نسخه کتاب برای هر معلول در هر سال است. همچنین تولید نشریه و تیراژ نشریات، تولید و ساخت فیلم، تولید کتاب گویا، کتاب بریل، کتاب الکترونیک و کتاب با زبان اشاره تماماً در حد فاجعه فرهنگی است. البته در برخی زمینه‌ها مثل کتاب گویا و کتاب بریل وضع بهتر است و در زمینه‌هایی مثل تدوین و عرضه کتاب مرجع وضع بدتر است؛ ولی آمار سرجمع محصولات مطلوب نیست. از همه اینها گذشته، نرخ مطالعه و درخواست محصول فرهنگی هم پایین است. اما چرا؟ و علل و عوامل این وضعیت چیست؟

حتماً کارشناسان عوامل و علل متعدد و متنوع برای اندک بودن محصولات فرهنگی معلولان خواهند گفت، اما عدم تولید آثار سودمند و مؤثر و جذاب را هم باید به عنوان یک عامل در ایجاد این وضعیت مهم دانست. ولی خود این مسئله معلول و نتیجه چند علت دیگر است. از جمله اینکه پژوهش در عرصه ریشه‌ها و بنیان‌های ملی، دینی و مدرن معلولیت و معلولان ضعیف بوده است. منابع فکری در زمینه معلولین، متون و منابع ایرانی مثل شاهنامه، گلستان و بوستان و مثنوی معنوی و دیگر منابع اینگونه‌ای است. اما منابع دینی ما در رأس آن قرآن و روایات سپس کتب تاریخی مثل تاریخ طبرسی و تاریخ ابن هشام، کتب فقهی، کتب کلامی و سیاست‌نامه‌های شرعی است. غیر از این دسته منابع، دسته سومی هم هست که گویای تجارب جهان جدید و اندیشه‌های مدرن است، مثل منابع درباره سلامت و پزشکی جدید، کتب درباره جامعه‌شناسی، توان‌بخشی و رشته‌های جدید توان‌بخشی و پزشکی. اما کدام یک از مراکز فرهنگی یا معاونت فرهنگی سازمان بهزیستی در این سه عرصه ورود کرده و به کاوش، بازشناسی، بازخوانی و باز تولید افکار مندرج در این منابع پرداخته‌اند؟ تاکنون چند کتاب، مقاله، پایان‌نامه درباره دیدگاه‌های متفکران بزرگ ایرانی مثل مولانا جلال‌الدین یا سعدی درباره معلولیت منتشر شده است؟

چند پژوهش درباره معلولیت از نظر قرآن کریم یا نابینایی در روایات کار شده است؟ پاسخ این پرسش‌ها اگر منفی نباشد اما تعداد کارها آنقدر کم است که ذکر آمار آنها، ناپسند است. طبیعی است وقتی مراجعه و کاوش در منابع نباشد، تولید و اندیشه‌ورزی هم نیست؛ وقتی تفکر نباشد و محصولی به عمل نیاید؛ آثار در خور شأن و متناسب با نیازها و جذابیت هم نیست. مثل پروسه تولیدات صنعتی، اگر شرکت‌ها و مهندسی‌ها به شناسایی ذخائر نفتی و معادن نپردازند و به کاوش و اکتشافات همت نورزند، تولید مواد خامی هم وجود ندارد؛ وقتی محصولی نباشد، کارخانه‌ها ناکارآمد و فلج خواهند شد. و چون درآمدی نیست، همه بخش‌ها با مشکل مواجه خواهند شد. دقیقاً این فرایند در منابع فرهنگی و فکری هم اتفاق افتاده است و تمامی بخش‌ها با تعطیلی نسبی دست به گریبان است. بدتر اینکه در ظاهر جامعه مولد، فعال است و کارهای صوری و شکلی

نمایان است. به ظاهر در سال چندین همایش و ده‌ها مقاله عرضه شده ولی در واقع فاقد بنیان‌ها و زیرساخت‌های مقبول و ضابطه‌مند هستند.

اما در عرصه فرهنگ و جامعه معلولین راه درست این است که نهادهای فرهنگی مراجعات و مطالعات و پژوهش‌ها در عرصه منابع سه‌گانه دینی، ملی و مدرن را جدی گرفته و تولید سالانه خود را افزایش دهند و در کنار آن پژوهش‌های نظری را همگام با پژوهش‌های اطلاع‌رسانی و آن دورا همگام با توسعه آموزش بسط دهند.

دفتر فرهنگ معلولین چند سال است همین خط‌مشی را پیش گرفته و هر سال حداقل پنجاه اثر تولید و عرضه کرده است. آن هم آثاری که خلأ آنها مشهود است. تا کنون حدود سیصد عنوان کتاب کاغذی آماده انتشار نموده و بسیاری از آنها را به صورت چاپ الکترونیکی یا کاغذی منتشر کرده است. این دفتر درصدد بوده به موضوعات تکراری نپردازد.

یکی از پروژه‌هایی که از سال ۱۳۹۱ در این دفتر آغاز شد، پژوهش در منابع اسلامی بوده است. تاکنون کارهایی که در این عرصه انجام و منتشر شده عبارت‌اند از:

۱- انتشار یک جلد کتاب با عنوان سوره روشندلان درباره سوره عَبَسَ، این سوره مهم‌ترین متن دینی در بین همه ادیان جهان در دفاع از حقوق معلولین است و برخی از مفسرین آن را سوره اعمی (نابینا) نامیده‌اند.

۲- چاپ دو جلد کتاب در زمینه ادعیه و روایات معصومین (ع) برای افزایش روحیه امیدواری در معلولین و ترویج روبه و سیره معصومین (ع) در جامعه هدف

۳- استخراج سیره چهار تن از انبیایی که سال‌هایی از عمر شریفشان را به نوعی آسیب و نابینایی داشته‌اند و تألیف و نشر چهار جلد کتاب در این زمینه

۴- شخصیت‌های مسلمان که از بدو تولد یا سال‌هایی از عمرشان معلولیت داشته و در رشته‌های قرائت و حفظ قرآن کریم یا ضبط و حمل و سماع حدیث یا فقه و کلام نخبه و بسیار فعال بوده‌اند. تاکنون به صورت مجموعه یا تک‌نگاری، سی جلد کتاب در این زمینه منتشر کرده است.

۵- سخنان آموزنده بزرگان و معصومین (ع) به صورت تراک یا برجسته در مجله توان‌نامه یا سایت همواره منتشر شده است.

۶- غیر از این پنج رشته کار دینی، در زمینه اندیشه‌های اصیل ایرانی مثل تجارب مولانا که در مثنوی در زمینه معلولین درج شده به صورت‌های مقاله و کتاب عرضه شده است.

۷- اما همواره تلاش داشته‌ایم ابداعات، ابتکارات و نوآوری‌هایی که در جهان مدرن هست را اطلاع‌رسانی کنیم. در بخش اخبار مجله و سایت اهتمام گسترده به این مقوله بوده است. از نظر تئوری و اندیشه‌شناسی هم، همچنین چند جلد کتاب درباره تاریخ معلولین در شهرهایی مثل اصفهان، شیراز، قزوین و تهران کار شده است.

تلاش‌هایی انجام شده که در حال نهایی شدن است که اهم آنها عبارت است از:

یک جلد کتاب درباره مؤسسات تولیدکننده ادوات و فناوری‌های مدرن معلولین؛ یک جلد در باب آخرین نظریه‌ها و راه کارهای جهان جدید در زمینه اشتغال معلولین.

اما کتاب حاضر بخشی از پروژه‌ای است که به منابع و مستندات حقوق معلولان در ایران و اسلام می‌پردازد. این پروژه تلاش می‌کند مستندات فرهنگی را از متون اصلی اسلامی یا ایرانی استخراج و در یک نظم کارآمد و در قالب کتاب عرضه کند. کتاب حاضر، دفتر نخست این پروژه است و درصدد است متون تفسیری درباره سوره عبس (یا سوره اعمی) را کاوش و با گزینش بهترین آنها یک جلد

شامل حدود چهل متن از دیدگاه‌های مفسران شیعه به زبان فارسی عرضه کند. اما صرفاً متن نیست بلکه به بررسی مقایسه‌ای متون و استخراج و برجسته‌سازی نکات حقوقی مهم هم می‌پردازیم. لازم به ذکر است که یکی از مستندات و مصادر فقیهان به هنگام استنباط احکام و اجتهاد وظایف مکلفین قرآن کریم است. همچنین امروزه حقوقدانان بر اساس آراء مفسرین و دیدگاه‌های تحلیل‌گران قوانین را به دست می‌آورند و تدوین می‌کنند. در مورد معلولین همین رویه وجود داشته است. از این‌رو برای سهولت در پژوهش‌های فقهی و حقوقی، به گردآوری، تجمیع و تنظیم مستندات قرآنی نمودیم. فرهنگ اسلامی شامل متون مهم و مؤثر درباره حقوق، اخلاقیات، معیشت و زندگی و دیگر ابعاد حیات معلولان است. دفتر فرهنگ معلولین درصدد است تا این پاره‌های فرهنگی را از قرآن کریم، روایات، تفاسیر، کتب فقهی، کلامی و تاریخی شناسایی و جمع‌آوری و سپس به روزرسانی و آنگاه منتشر سازد. این دفتر شامل آراء مفسران شیعه است که به تبیین و شرح سوره عبس پرداخته‌اند. این متون به ترتیب تاریخی مرتب و معرفی خواهند شد. اولین متن از تفسیر علی بن ابراهیم قمی مربوط به سده سوم قمری اخذ شده است. البته این دفتر شامل دو ورژن عربی و فارسی است و هم اکنون ورژن فارسی و ترجمه فارسی متون انتخاب شده‌اند.

هدف این است اطلاعات و متون لازم برای کسانی که درصدد پژوهش و نگارش مقاله یا کتاب یا پایان‌نامه هستند، مهیا و در اختیارشان قرار گیرد ویژگی‌های متون منتخب عبارت است از: شامل مطالب تکراری نباشند، شامل مطالب مهم و قابل توجه و سودمند باشند.

مشخصات مآخذشناسی هر متن در پاورقی صفحه اول همان متن آمده است. و نکات مهم هر متن ذیل «ملاحظه» درج و بررسی شده است.

برای اینکه مدیران دولتی، مسئولین مراکز مردمی و پژوهشگران عینی‌تر و ملموس‌تر این پروژه را مفهوم نمایند؛ این پرسش را مطرح می‌کنم: چرا و به چه دلیل تاکنون قانون معلولین در ایران تصویب نشده یا تصویب شده و کاملاً اجرا نشده و بالاخره تا الآن معلولان ایران قانون ندارند؟

از بین چند پاسخ، یک پاسخ هم این است که چون در زمینه حقوق معلولین، فقهاء مسلمان به ویژه شیعه در ایران کار اجتهادی نکرده‌اند. کتابی یا درسی به نام فقه معلولین نداشته‌ایم. از این‌رو مستندات و محرک‌های فکری لازم وجود نداشته است.

اما با انتشار کتاب حاضر بخشی از این مستندات دسترس‌پذیر می‌شود. بالاخره جامعه مطلوب و ایده‌آل بر اساس قانون مطلوب استوار می‌گردد و بدون قانون نمی‌توان جامعه ایده‌آل ساخت.

در پایان از پژوهشگران و فرهیختگان استدعا داریم با عرضه نظریات و نقدهای خود در ارتقای این دفتر سهیم باشند.

همین‌جا بر خود فرض می‌دانیم از حمایت‌ها و پشتیبانی‌های جناب حجة الاسلام والمسلمین سید جواد شهرستانی زیدعزه تشکر نماییم. ایشان با راهنمایی‌ها و توصیه‌های سازنده خود راه درست را به مدیریت این پروژه معرفی فرمودند.

تفسیر قمی

علی بن ابراهیم قمی (قرن ۳ ق)^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَبَسَ وَتَوَلَّى (۱) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲) وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْكِي (۳) أَوْ يَذْكَرُ
فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى (۴) أَمَّا مَنْ اسْتَغْنَى (۵) فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (۶) وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزْكِي (۷) وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ
يَسْعَى (۸) وَهُوَ يَخْشَى (۹) فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (۱۰) كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۱)

۱- چهره در هم کشید و اعراض نمود. ۲- هنگامی که آن مرد نابینا به نزدش آمد. ۳- و توجه می دانی شاید که او مردی باتقوا و پاکیزه باشد. ۴- یا متذکر گردد پس ذکرش به حال او سودمند باشد. ۵- اما آن کسی که ثروتمند است. ۶- پس تو به او روی می آوری. ۷- و اگر او خود را پاکیزه نسازد چیزی بر تو نیست. ۸- و اما کسی که به نزد تو می آید و کوشش می کند. ۹- و او می ترسد. ۱۰- تواز او غافل می شوی. ۱۱- هرگز (چنین نیست)، همانا این (آیات قرآن) برای پند و تذکر است.

تفسیر آیات

(عَبَسَ وَتَوَلَّى * أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى)

در شأن عثمان و عبدالله بن ام مکتوم که مؤذن رسول خدا(ص) و نابینا بود نازل شده بدین سبب که روزی ابن ام مکتوم به خدمت حضرت رسول(ص) آمد و در مجلس آن سرور عالمیان(ص) اصحاب نشسته بودند، حضرت ابن ام مکتوم را مقدم بر عثمان نشانید. عثمان از توجه حضرت به ابن ام مکتوم عبوس کرده از او اعراض نمود پس این آیه نازل شد (عَبَسَ وَتَوَلَّى) یعنی عثمان (أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْكِي) و چه چیز تو را به حال شخص کور دانا گردانید یعنی ابن ام مکتوم که او پاکیزه و مطهر از گناهان می باشد (أَوْ يَذْكَرُ) یعنی رسول خدا(ص) او را پند و اندرز داد و سپس عثمان را مورد خطاب قرار داد و فرمود: (أَمَّا مَنْ اسْتَغْنَى فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى) اما آن کس که مستغنی است به مال خود و ریاستی نظر به اقوام و عشایر خود دارد پس تو ای عثمان به سوی او روی می آری و متوجه به او می شوی و اگر مقدم بر تو نشیند آن را مکروه نمی داری (وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزْكِي) یعنی باکی نداری تو که آیا آن مستغنی خوب است یا نه و آراسته به ایمان است یا در کفر خود غوطه ور می باشد. (وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى) و اما آن کسی که آمد به تو یعنی ابن ام مکتوم در حالتی که سعی می نمود و شتاب می کرد.

(وَهُوَ يَخْشَى فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى) یعنی پس تواز او رو می گردانی و ملتفت به او نمی شوی.^۲
(كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ) یعنی قرآن.

۱. ترجمه تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ترجمه جابر رضوانی، قم، انتشارات بنی الزهرا، ۱۳۹۲، ج ۵، ص ۳۱۵-۳۲۲.

تفسیر قمی مورد استفاده همه مفسران شیعه بوده است. این ترجمه بر اساس نسخه چاپ دارالکتاب جزائری است و اولین ترجمه فارسی از این کتاب می باشد.

۲. بحار/انوار، ج ۱۷، ص ۸۵ و ج ۳۰، ص ۱۷۴؛ تفسیر صافی، ج ۷، ص ۳۹۹؛ نورالتقلین، ج ۵، ص ۵۰۸؛ تفسیر برهان، ج ۸،

ملاحظه

- ۱- اولین تفسیر شیعه اثنی عشری است.
- ۲- در شأن عثمان و عبدالله ابن ام مکتوم نازل شده است.
- ۳- رسول خدا(ص) ابن ام مکتوم را مقدم داشت و به همین دلیل عثمان ناراحت شد و عبوس شد و تولی کرد. شاید در ذهنش آمده که چرا رسول خدا(ص) من را احترام نکرد و یک کور را احترام نمود.
- ۴- حتی در مورد وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْكَى بدون اینکه مشخص کند منظورش پیامبر یا عثمان است می گوید چه چیزی موجب دانایی تو نسبت به عبدالله شده است. و در پاسخ می گوید شاید پاکی و طهارت او موجب شده است. یعنی فاعل یزکی را ابن ام مکتوم می داند.
- ۵- قمی فاعل یذکر را رسول خدا(ص) می داند و می گوید رسول خدا(ص) عثمان را تذکر و پند داد. با اینکه دیگر مفسران فاعل یذکر را ابن ام مکتوم می دانند.
- ۶- أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى، قمی مستغنی را عثمان دانسته، اما در تصدی با دیگران اختلاف دارد چون فاعل تصدی را هم عثمان می داند و می گوید عثمان به سوی ابن ام مکتوم گرایش پیدا می کنی و مقدم داشتن او را مکروه نمی دانی.
- ۷- وَمَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزْكَى خطابش به پیامبر است و می فرماید: ای پیامبر تو نسبت به مستغنی (عثمان) باکی نداشته باش که او تزکیه دارد یا ندارد یعنی هرگونه باشد به تو ربطی ندارد.
- ۸- وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى یعنی ابن ام مکتوم وقتی داشت نزد تو می آمد شتاب و سعی می کرد. در اینجا هم با دیگران تفاوت دارد مثلاً فیض در صافی می گوید منظور این است که ابن ام مکتوم در راه کسب دانش دینی تلاش می کرد.
- ۹- آیه وَهُوَ يَخْشَى را تفسیر نکرد.
- ۱۰- آیه فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى فاعل را پیامبر گرفته یعنی چون ابن ام مکتوم در آمدن شتاب کرد و پیامبر متوجه و ملتفت او نشد. در این مورد هم تفاوت دارد با دیگران صافی اینگونه تفسیر کرده است: ابن ام مکتوم خدا ترس و ساعی در راه علم است ولی تو ای پیامبر از توجه به او خودداری می کنی.

ملاحظه آیات ۱۳ تا ۴۲

به نظر قمی موضوع این آیات عوض شده و ربطی به ابن ام مکتوم و نابینایی ندارد.

تفسیر جوامع الجامع^۱

امین الاسلام ابو علی فضل بن حسن طبرسی
(۴۶۸-۵۴۸ ق)

سوره عبس

مکی است.

و به قول کوفیان چهل و دو آیه دارد و به قول بصریان چهل و یک آیه.
[فضیلت قرائت این سوره]

در حدیث ابی (بن کعب) است که هر کس سوره عبس را قرائت کند روز قیامت [به محشر] می آید در حالی که صورتش خندان و شاد است.

از حضرت صادق (ع) روایت است: هر که سوره عَبَسَ وَتَوَلَّى - وَإِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ را بخواند در بهشت در زیر سایه لطف خدا و کرامت او قرار خواهد گرفت.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. عَبَسَ وَتَوَلَّى (۱) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲) وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْكِي (۳) أَوْ يَذْكُرُ فِتْنَةً أَلَّا يَدْرِي (۴) أَمَا مِنْ اسْتَعْجَلِي (۵) فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (۶) وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزْكِي (۷) وَأَمَا مِنْ جَاءَكَ يَسْعَى (۸) وَهُوَ يَخْشَى (۹) فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (۱۰) كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۱) فَمِنْ شَاءَ ذَكَرَهُ (۱۲) فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ (۱۳) مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ (۱۴) بِأَيْدِي سَفَرَةٍ (۱۵) كِرَامٍ بَرَرَةٍ (۱۶) قَتِيلَ الْإِنْسَانِ مَا أَكْفَرَهُ (۱۷) مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ (۱۸) مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ (۱۹) ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ (۲۰) ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۱) ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ (۲۲) كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ (۲۳)

ترجمه: به نام خداوند بخشنده بخشایشگر. چهره درهم کشید و روی برتافت. (۱) از این که نابینایی به سراغ او آمده بود. (۲) تو چه می دانی شاید او پاکی و تقوا پیشه کند. (۳) یا متذکر گردد و این تذکر به حال او مفید باشد. (۴) اما آن کس که مستعجلی است. (۵) تو به او روی می آوری! (۶) در حالی که اگر خود را پاک نسازد چیزی بر تو نیست. (۷) اما کسی که به سراغ تو می آید و کوشش می کند. (۸) و از خدا ترسان است. (۹) تو از او غافل می شوی. (۱۰) هرگز چنین مکن، این (قرآن) یک تذکر و یادآوری است. (۱۱) و هر کس بخواهد از آن پند می گیرد. (۱۲) در الواح پر ارزشی ثبت است. (۱۳) الواحی والا قدر و پاکیزه (۱۴) به دست سفیرانی است. (۱۵) والا مقام و فرمانبردار و نیکوکار. (۱۶) مرگ بر این انسان، چقدر کافر و ناسپاس است؟! (۱۷) (خداوند) او را از چه چیز آفرید؟ (۱۸) از نطفه ناچیزی او را آفرید، سپس اندازه گیری کرد و موزون ساخت. (۱۹) سپس راه را برای او آسان ساخت. (۲۰) بعد او را میراند و در قبر پنهان نمود. (۲۱) سپس هر زمان بخواهد او را زنده می کند. (۲۲) چنین نیست که او می پندارد، او هنوز فرمان الهی را اطاعت نکرده است. (۲۳)

تفسیر:

عبدالله بن شریح بن مالک فهری (ابن امّ مکتوم) به محضر پیامبر (ص) آمد در حالی که بزرگان قریش، ابوجهل بن هشام، عتبه بن ربیع و برادرش شیبه و عباس بن عبدالمطلب، و ابی و امیه پسران خلف، نزد پیامبر بودند و حضرت آنها را به اسلام دعوت می کرد به این امید که با مسلمان شدن آنها

۱. ترجمه تفسیر جوامع الجامع، امین الاسلام ابو علی فضل بن حسن طبرسی، ترجمه گروه مترجمین بنیاد به مدیریت عبدالعلی صاحبی، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۳۷۷، ج ۶، ص ۵۵۱-۵۵۶

دیگران نیز مسلمان شوند پس (ابن امّ مکتوم) عرض کرد: ای رسول خدا برایم قرائت کن و از آنچه خدا به تو آموخته به من بیاموز و این تقاضا را تکرار می‌کرد و از سرگرمی پیامبر به آن گروه بی‌خبر بود پس پیامبر (ص) از این که وی سخنش را قطع می‌کرد ناراحت شد و چهره درهم کشید و روی به حصار آورده به سخن گفتن پرداخت، پس این آیات نازل شد. پیامبر (ص) [پس از این جریان] هرگاه ابن امّ مکتوم را می‌دید احترام می‌کرد و می‌فرمود: آفرین بر کسی که خدا مرا در مورد او سرزنش کرد.

پیامبر (ص) دو بار او (ابن امّ مکتوم) را در مدینه جانشین خود قرار داد. اَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى؛ اَنْ جَاءَ، به اختلاف دو مذهب، منصوب به فعل (تَوَلَّى) یا (عَبَسَ) است، یعنی عَبَسَ لِأَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى و اَعْرَضَ لِذَلِكَ، پیامبر (ص) برای این که نابینایی نزد او آمد چهره در هم کشید و روی برگرداند^۱

روایت شده که پیامبر (ص) پس از این جریان هرگز بر روی فقیری چهره درهم نمی‌کشید^۲. و به ثروتمندی [به خاطر مسلمان شدن] روی نمی‌آورد.

وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْكِي؛ یعنی چه چیز تو را از حال این نابینا آگاه ساخته شاید به وسیله آنچه از دین فرا می‌گیرد پاک شود.

أَوْ يَذُكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذُّكْرَى؛ یا متعظ شود و پند تو به حالش مفید افتد.

بعضی گفته‌اند: ضمیر در (لَعَلَّهُ) به کافر بر می‌گردد یعنی ای پیامبر تو طمع کردی که کافر با اسلام آوردن پاک شود یا متذکر شده و حق را بپذیرد، و نمی‌دانستی که آنچه طمع کردی در او محقق خواهد شد.

فمنفعه؛ به رفع قرائت شده بنابراین که عطف بر یذکر باشد و منصوب قرائت شده بنابراین که جواب برای (لعل) باشد.

فَأَنْتَ لَهُ نَصْدَى؛ تصدی در اصل (تَتَصَدَّى) است یعنی با روی آوردن به او [شخص ثروتمند] به وی بپرداز و با ادغام (تاء) در (صاد) نیز قرائت شده است.

حضرت باقر (ع) (نُصْدَى و تَلَهَّى) هر دو را به ضمّ (تاء) قرائت کرده است. یعنی انگیزه‌ای تو را به پرداختن به ثروتمند فرا می‌خواند چرا که به مسلمان شدنش سخت علاقه داری و کار بزرگان قریب تو را از (ابن امّ مکتوم) باز می‌دارد.

وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزْكَى؛ بر تو باکی نیست [اگر مسلمان نشد] یا در پاک شدن کافر با اسلام آوردن؛ چیزی بر تو نیست تنها وظیفه تو رساندن پیام و احکام است.

وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى؛ اَمَّا آن کسی که نزد تو می‌آید و در طلب خیر تلاش می‌کند در حالی که از خدا می‌ترسد یا از کافران و آزارشان بیم دارد.

فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى؛ تو بجای پاسخ دادن به او [ابن امّ مکتوم] سرگرم سخن گفتن با دیگران می‌شوی «تلهی» از لهی عَنْهُ و تلهی است.

۱. مقصود از شخصی که با آمدن نابینا چهره درهم کشید، رسول خدا (ص) نیست بلکه آیه درباره مردی از بنی‌امیه نازل شده است و این آیه خبر محض است و از مخبر عنه خبر نداده است و متوجه به پیامبر اکرم (ص) نیست. چنان که سید مرتضی (ره) به آن تصریح کرده است. به مجمع البیان، ج ۵، چاپ صیدا، ص ۴۳۷ رجوع شود. علاوه بر آیاتی که سید مرتضی برای عدم توجه آیه به پیامبر (ص) آورده است آیات دیگری نیز بر عدم توجه آیه به پیامبر دلالت دارد (مترجم)

۲. روی انه (ع) ما عبس بعدها فی وجه فقیر قطّ و لا تصدّی لینی.

كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ؛ كَلَّا مَنَعِ بِيَامِ بَر (ص) از تکرار آن عمل است و آن آیات قرآنی موعظه‌ای است که لازم است از آن پند گرفته شود.

فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ؛ هر کس بخواهد آن را حفظ کند و به فراموشی نسپارد، ضمیر در فعل [ذَكَرَ] را به این دلیل مذكر آورده که تذکره به معنای [ذَكَرَ] است.

فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ؛ «فِي صُحُفٍ» صفت برای (تذکره) است یعنی قرآن که تذکره است در کتاب‌هایی که از لوح محفوظ نسخه‌برداری شده ثبت گردیده و در پیشگاه خدا بزرگ و گرامی است. بعضی گفته‌اند: منظور کتب انبیاست مانند آیه: إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى؛ «این دستورات در کتب آسمانی پیشین آمده است». (اعلیٰ/۱۸)

مَرْفُوعَةً مُّطَهَّرَةً در آسمان رفعت و بلندی دارد یا پرج و والا مقدار است و از مس و دست زدن شیطان‌ها منزّه است.

بِأَيْدِي سَفَرَةٍ؛ و تنها دست فرشتگان پاک به آن می‌رسد که کتاب‌ها را از لوح محفوظ استنساخ می‌کنند.

کرام بَرَّة؛ در پیشگاه پروردگارشان محترم و متقی و پاک‌اند.

قَبِيلِ الْإِنْسَانِ مَا أَكْفَرَهُ؛ این آیه نفرینی بر انسان است و (ما أَكْفَرَهُ) شگفتی از افراط آدمی در ناسپاسی از نعمت‌های خداست، آنگاه آغاز بیدایش انسان و انجام کار او و نعمت‌های اصلی و فرعی که بشر در آن غرق است و باید او را به ایمان و توحید که موجب سپاس و عبادت است، توصیف می‌کند و می‌فرماید:

مِنْ أَى شَىءٍ خَلَقَهُ؛ یعنی آدمی را از چه چیز پستی ایجاد فرموده است سپس به بیان آن شیء پست پرداخته و می‌فرماید:

مِنْ نُّطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ؛ از نطفه‌ای او را آفرید و آن را برای آنچه شایسته است و مختص اوست حالی پس از حالی و طوری بعد از طوری مهیا ساخت، نطفه، علقه تا آخر خلقتش.

ثُمَّ السَّبِيلِ يَسَّرَهُ؛ «سَبِيلِ» منصوب به فعل مقدری است که «يَسَّرَهُ» آن را تفسیر می‌کند. یعنی، ثُمَّ سَهَّلَ سَبِيلَهُ. سپس راه خروج آن را آسان ساخت و خداست که او را از شکم مادرش بیرون می‌آورد، یا خدا با توانایی دادن به او، راهی را که از میان دو راه خیر و شرّ برای سلوک بر می‌گزیند برای او آسان فرمود، و نظیر این آیه است، وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ؛ «و او را به راه خیر و شرّ هدایت کردیم». (بلد/۱۰)

از این عباس روایت شده که خداوند برای انسان راه خیر و شرّ را بیان فرموده است.

ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ؛ سپس او را بمیراند و از باب گرامیداشت او را دارای گوری قرار داد که در آن دفن شود و او را طوری قرار نداد که در بیابان افکنده شود و طعمه درندگان و پرندگان قرار گیرد.

ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ؛ سپس هر گاه خدا بخواهد در نشئه دیگر [آخرت] او را از قبر بیرون می‌آورد.

كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ؛ «كَلَّا» منع انسان از کارهایش است که پس از گذشت زمان از زمان حضرت آدم (ع) تا هم اکنون آنچه خدا به او امر کرده انجام نداده است تا از عهده تمام اوامر خدا بیرون آمده و حق نعمت‌های فراوان خدا را که بر گردنش دارد ادا کند و آن طور که شایسته بوده او را نپرسیده است.

ملاحظه

- ۱- افرادی که در محضر پیامبر بودند را نام برده است: ابوجهل، عتبه، شیبه، عباس، امی، امیه همه اینها سران قریش بودند. همه از سران قریش هستند.
- ۲- برخلاف قمی و بسیاری نام عثمان در آنها نیست.
- ۳- جلسه برای دعوت آنها به اسلام بوده به امید اینکه با مسلمان شدن اینها دیگران هم مسلمان شوند.
- ۴- ابن ام مکتوم برای آموختن آموزه‌های الهی آمده بود و خبر از جلسه نداشت.
- ۵- چون سخن پیامبر را قطع می‌کرد، پیامبر ناراحت شد و چهره درهم کشید.
- ۶- پیامبر هر وقت ابن ام مکتوم را می‌دید می‌فرمود: آفرین بر کسی که خدا مرا در مورد او سرزنش کرد و او را جانشین خود در مدینه قرار داد.
- ۷- مفعول له عبس جاءت یعنی عبس لان جاءه الاعمی و اعرض لذلك
- ۸- مترجم نظرش متفاوت است و در پاورقی فاعل عبس را یک فرد از بنی امیه دانسته است.
- ۹- طبرسی روایتی در تأکید گفتارش آورده است.
- ۱۰- وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْكِي أَوْ يَذْكَرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى خطابش به پیامبر است و فاعل یزکی و تنفعه نایبنا است.
- ۱۱- یک قول این است که لعله به کافر برگردد یعنی ای پیامبر تو طمع کردی که کافر با اسلام آوردن پاک و متذکر شود ولی این قول را رد کرده است.
- ۱۲- فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى وَ تَلْهَى، به شخص ثروتمند روی آوردن و علاقه نشان دادن به ثروتمندان برای اینکه اسلام آورند پیامبر را از پرداختن به نایبنا باز داشت.
- ۱۳- مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى نَابِينَا در طلب خیر تلاش می‌کند در حالی که خدا ترس است یا از کافران و آزارشان می‌ترسد.
- ۱۴- كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ، كَلَّا مَنَعَ پیامبر از تکرار آن عمل است و این رخداد (که در قرآن آمده) حادثه‌ای است که باید از آن درس گرفته شود.
- ۱۵- طبرسی آیات ۱ تا ۲۳ را به هم مرتبط و دارای یک موضوع می‌داند و موضوع اصلی همه آنها آمدن نایبنا نزد پیامبر و جلسه داشتن پیامبر با سران قریش و چهره درهم کشیدن و پشت برگرداندن به نایبنا است. بعضی مفسرین ۱۰ یا ۱۱ یا ۱۲ آیه اول را به هم مرتبط می‌دانند ولی طبرسی ۲۳ آیه را
- ۱۶- آیات سیزده گانه ۱۱ تا ۲۳ تماماً حول این محور است که این حادثه تذکر و بیدار باش است که در قرآن و دیگر صحف هم به آن توجه داده شده است. سپس به این نکته تذکر می‌دهد که انسان در اصل نطفه بوده و در خلقتش حکمت‌هایی است که نشانگر تدبیر الهی است. در واقع این آیات درصدد القای این نکته است که خداوند با تدبیر و حکمتش انسان کوچک را به مقامات رسانده، در مورد شخص نایبنا هم تدبیر می‌نماید.

آیات ۲۴ تا ۴۲

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ (۲۴) أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا (۲۵) ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (۲۶) فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا (۲۷) وَعَبْنًا وَ قَضْبًا (۲۸) وَ زَيْتُونًا وَ نَخْلًا (۲۹) وَ حَدَائِقَ غُلْبًا (۳۰) وَ فَاكِهَةً وَ أَبًّا (۳۱) مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ (۳۲) فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَةُ (۳۳) يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ (۳۴) وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ (۳۵) وَ صَاحِبَتِهِ وَ

بَنِيهِ (۳۶) لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (۳۷) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ (۳۸) صَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ (۳۹) وَ
 وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ (۴۰) تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ (۴۱) أُولَئِكَ هُمُ الْكٰفِرَةُ الْفَجِرَةُ (۴۲)

ترجمه:

انسان باید به غذای خویش بنگرد. (۲۴) ما آب فراوانی از آسمان فروریختیم! (۲۵) سپس زمین را از هم شکافتیم. (۲۶) و در آن دانه‌های فراوانی رویاندیم. (۲۷) و انگور و سبزی بسیار. (۲۸) و زیتون و نخل فراوان. (۲۹) و باغ‌هایی پر درخت. (۳۰) و میوه و چراگاه. (۳۱) تا وسیله‌ای برای بهره‌گیری شما و چهارپایانتان باشد. (۳۲) هنگامی که آن صدای مهیب (صیحه رستاخیز) بیاید (کافران در اندوه عمیقی) فرو می‌روند. (۳۳) در آن روز که انسان از برادر خود فرار می‌کند، (۳۴) و از مادر و پدرش (۳۵) و زن و فرزندانش، (۳۶) در آن روز هر کدام از آنها وضعی دارد که او را کاملاً به خود مشغول می‌سازد. (۳۷) صورت‌هایی در آن روز گشاده و نورانی است، (۳۸) خندان و مسرور است. (۳۹) و صورت‌هایی در آن روز غبارآلود است، (۴۰) و دود تاریکی آنها را پوشانده، (۴۱) آنها همان کافران فاجرند. (۴۲)

تفسیر:

خداوند سبحان پس از برشمردن نعمت‌هایی که در خور انسان است به ذکر نعمت‌هایی پرداخته که آدمی بدان نیازمند است و فرموده:

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ؛ باید آدمی به غذایی که قوت و روزی اوست بنگرد که چگونه آن را برای روزی او مهیا ساخته‌ایم.

أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا؛ «إِنَّا» به کسر همزه نیز قرائت شده بنابراین که جمله مستأنفه باشد. به فتح قرائت شده بنا بر این که بدل از طعام باشد، منظور از «ماء» باران است.

ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا؛ آن گاه زمین را به گیاهان شکافتیم.

فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا؛ مقصود از «حَبِّ» جنس حبوباتی است که آدمی از آن تغذیه می‌کند.

وَ عِنْبًا وَ قَضْبًا؛ انگور را به علت منافع فراوانش به یاد کردن امتیاز داده است. و «قَضْبٌ» رطبه‌های نارس است که یکی پس از دیگری می‌افتد تا علوفه چهارپایان شود.

وَ حَدَائِقَ عُلبًا؛ و باغ‌هایی که درختانش درهم پیچیده است و اصل آن از غُلْبِ الرِّقَابِ، گردن‌های ستبر است، و برای درختان ستبر و درهم پیچیده استعاره آورده‌اند.

وَ فَاكِهَةً وَ أَبًّا؛ و دیگر میوه‌جات و چراگاه‌ها، چراگاه را از این نظر «أَبٌّ» می‌گویند که قصد می‌شود و مردم دنبال آن می‌روند «أَبٌّ» و «أَمٌّ» نظیر یکدیگرند.

شاعر می‌گوید:

جِدْمُنَا قَيْسٌ وَ نَجْدٌ دَارُنَا وَ لَنَا الْأَبُّ بِهِ وَ الْمَكَرَعُ^۱

مَتَاعاً لَكُمْ؛ یعنی [همه آنها را] برای بهره‌وری شما قرار دادیم.

فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ؛ «صَاحَّة» صیحه قیامت است، پس هرگاه صیحه قیامت بیاید، و از آن جهت صَاحَّة فرموده که گوش‌ها را چنان می‌خراشد که احتمال کر شدن آنها می‌رود.

۱. ما از قبيله قيس هستيم و خانه ما نجد است و در نجد چراگاه و آبشخور داريم. تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۷۰۴-م.

يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ؛ روزی که انسان از نزدیکترین خویشاوندانش می‌گریزد چون سرگرم به کارهای خودش است یا برای پرهیز از بازخواست‌های آنها از ناراحتی‌هایی است که در دنیا از او داشته‌اند مثلاً برادر می‌گوید: در مال خود نسبت به من مواسات را رعایت نکردی و والدین در نیکی به ما تقصیر کردند و مادر به من غذای حرام خورانید و کار خلاف کرد و فرزندان می‌گویند که والدین ما را تعلیم نداده و ارشاد نکردند.

لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ؛ هر یک از مردم در این روز وضعی دارند که پرداختن به آن آنها را به خود مشغول و سرگرم می‌کند.

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ؛ در این روز چهره‌هایی می‌درخشد، از أَسْفَرَ الصُّبْحِ، هرگاه صبح بدرخشد. از ابن عباس روایت است که چهره‌ها از قیام در شب به عبادت درخشان است، و در حدیث است که هر کس در شب بسیار نماز بخواند چهره‌اش در روز نیکو شود^۱

وَوُجُوهُ يَوْمَئِذٍ عَلَيَّهَا غَبْرَةٌ؛ منظور از غَبْرَه، غبار است. بر روی چهره‌هایی غبار است. تَهَقُّهَا قَتْرَةٌ؛ بر روی آن چهره‌ها سیاهی نشسته است که همانند دود است.

۱. و فی الحدیث، من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار.

تفسیر مجمع البیان^۱

ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی

(۴۶۸-۵۴۸ ق)

آشنایی با این سوره

این سوره در سال دوم از بعثت فرود آمده است. به جا است پیش از آغاز ترجمه و تفسیر آیات آن به شناسنامه اش بنگریم:

۱- نام این سوره

این سوره مبارکه این گونه آغاز می گردد:

عَبَسَ وَ تَوَلَّىٰ اَنْ جَاءَهُ الْاَعْمٰی

چهره در هم کشید و روی گردانید، که آن نابینا آمد.

نام این سوره «عبس» می باشد که از نخستین آیه آن برگرفته شده است.

پاره ای نیز این سوره را سوره «سَفَرَه» به معنی «سفیران»، خوانده اند، که از آیه ۱۵ برگرفته شده است.

۲- فرودگاه آن

این سوره در مکه و در کنار کهن ترین معبد توحید و تقوا بر قلب پاک پیامبر فرود آمده است.

۳- شمار آیات و واژه های آن

از دیدگاه بیشتر مفسران و محدثان این سوره دارای ۴۲ آیه است، اما همین آیات و واژه ها را برخی ۴۱ آیه و پاره ای چهل آیه می دانند.

این سوره از ۱۳۳ واژه و ۵۳۳ حرف ساخته شده است.

۴- پاداش تلاوت این سوره

از پیامبر گرامی آورده اند که در این مورد فرمود:

من قراء سورة عبس، جاء يوم القيامة و وجهه ضاحك مستبشر.^۲

کسی که سوره «عبس» را بخواند در روز رستاخیز در حالی وارد محشر می گردد که چهره اش خندان و شادان است.

از حضرت صادق آورده اند که:

و من قرأ سورة عبس و تولى و ... كان تحت الله من الجنان و فى ظل الله و كرامته فى جنانه و لا يعظم ذلك على ربه عزوجل.^۳

هر کس سوره «عبس» و «کورت» را بخواند در زیر عرش خدا و در بوستان ها و باغ های پر طراوت و زیبا، و در سایه لطف و کرامت او، و در بهشت پر نعمت او خواهد بود، و این کار بر پروردگارش بزرگ نیست.

۱. ترجمه تفسیر مجمع البیان، ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، ترجمه علی کرمی، تهران، انتشارات فراهانی، ۱۳۷۸، ج ۳۰، ص ۷۲۷-۷۴۹.

۲. نورالتقلین، ج ۵، ص ۵۰۸.

۳. ثواب الاعمال، صدوق، ص ۲۶۰؛ نورالتقلین، ج ۵، ص ۵۰۹.

۵- دورنمایی از مفاهیم این سوره

گروهی از سردمداران قریش در حضور پیامبر بودند که نابینایی وارد شد، و با ورود و نشستن او، یکی از آنان چهره در هم کشید؛ چرا که خود را به خاطر داشتن زر و زور دارای حقوق و امتیازات ویژه می‌پنداشت. آن گاه بود که این سوره فرود آمد و ضمن انتقاد از آن سبک و آن فرهنگ برتری طلبانه همه را به ارزش‌های انسانی و اخلاق و تربیتی رهنمون گردید و این مفاهیم را طرح کرد:

اصل نقد و نقدپذیری در قرآن،

شکوه و عظمت قرآن در بارگاه خدا،

با این همه وسایل هدایت و راهیابی چرا ناسپاسی و کفرانگری؟

باید به حق جویان و کمال طلبان بها داد نه اصلاح‌ناپذیران،

اصل اختیار و حق انتخاب.

آیات و ترجمه

عَبَسَ وَ تَوَلَّى (۱) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲) وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَرْكَبِي (۳) أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى (۴) أَمَّا
مَنْ اسْتَعْجَلْنِي (۵) فَأَنْتَ لَمْ تَصَدِّقْ (۶) وَ مَا عَلَيْكَ إِلَّا يَرْكَبِي (۷) وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى (۸) وَ هُوَ يَخْشَى
(۹) فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (۱۰) كَلَّا إِنَّهَا تَذَكَّرَةٌ (۱۱) فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (۱۲) فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ (۱۳) مَرْفُوعَةٍ
مُطَهَّرَةٍ (۱۴) بِأَيْدِي سَفَرَةٍ (۱۵) كِرَامٍ بَرَرَةٍ (۱۶) قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ (۱۷) مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ (۱۸)
مِنْ نُّطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ (۱۹) ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ (۲۰) ثُمَّ أَمَّاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۱) ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشُرَهُ (۲۲) كَلَّا لَمَّا
يَقْضِ مَا أَمَرَهُ (۲۳)

به نام خداوند بخشاینده مهربان

چهره در هم کشید و روی گردانید، (۱) که آن نابینا نزد او آمد. (۲) و [تو ای چهره در هم کشیده] چه می‌دانی، شاید او به پاکی گراید [و اصلاح پذیرد]، (۳) یا اندرز گیرد و آن اندرزگیری او را سود بخشد. (۴) اما آن کس که بی‌نیازی جست، (۵) توبه او روی می‌آوری؟! (۶) با این که اگر پاکی نجوید، [چیزی] بر عهده تو نیست. (۷) و اما آن کس که شتابان نزد تو آمد، (۸) در حالی که [از خدا] می‌ترسید، (۹) تو از او غفلت می‌ورزی و به دیگران سرگرم می‌گردی؟! (۱۰) نه، چنین نیست؛ بی‌گمان این [قرآن] اندرزی [جاودانه] است. (۱۱) پس هر که بخواهد، از آن پند گیرد. (۱۲) در نامه‌هایی ارزشمند [ثبت شده] است، (۱۳) که بلند مرتبه و پاکیزه است. (۱۴) به دست نویسندگان، (۱۵) گرانقدر و شایسته کردار [نوشته شده است]. (۱۶) کشته باد انسان! چه چیز او را [در برابر خدا] ناسپاس ساخته است؟! (۱۷) [خدا] او را از چه چیزی آفرید؟ (۱۸) او را از نطفه‌ای [ناچیز] آفرید و اندازه مقررش بخشید. (۱۹) سپس راه [رشد و کمال] را برای او آسان ساخت. (۲۰) آن گاه او را به مرگ رساند و در گورش نهاد. (۲۱) سپس هرگاه بخواهد او را بر می‌انگیزد. (۲۲) نه، این گونه نیست [که او می‌پندارد]؛ او هنوز آنچه را که [خدا] به وی دستور داده، به انجام نرسانده است. (۲۳)

نگرش بر واژه‌ها

تصدی: به معنی رو به روی چیزی ایستادن و به او توجه کامل کردن آمده است؛ نظیر توجه و تعرض ماهی‌گیران به آب.

صحف: جمع «صحیفه» به معنی نامه یا هر نوشته دیگری نظیر کتاب و ورقه نازک یا نوشته بر روی پوست آمده است.

سَفَره: در مورد نویسندگان کتاب‌های حکمت و فلسفه به کار می‌رود. این واژه جمع می‌باشد، بسان «کسبه» و مفرد آن «سافر» آمده، بسان کاسب. این واژه از ماده «سَفَر» در اصل به معنی پرده‌برداری از روی گفتار و سخن، و روشن ساختن آن است. به همین تناسب به زنی که پرده از چهره بگیرد، می‌گویند: «سفرت المرثه». و به کسی که میان دو فرد یا گروه و یا دو کشور رفت آمد می‌کند تا دیدگاه آنان را به یکدیگر برساند و صلح و آشتی پدید آورد «سفیر» می‌گویند و کارش را ایجاد صلح و آشتی.

بِرّه: این واژه از ریشه «بر» در اصل به مفهوم وسعت و گستردگی است، به همین جهت به بیابان‌های پهناور «بِرّه» می‌گویند. و به همین تناسب به کار شایسته و سودبخش که گسترش دهنده دوستی‌ها است، «بِرّه» گفته‌اند، و به انجام رسان آن «باز» که مفرد «بره» است. به گندم نیز که سود همگان در گسترش تولید آن است، «بِرّه» می‌گویند.

اقبره: در گورش قرار داد. واژه «قبر» که جمع آن «اقبار» می‌باشد، به معنی مکانی است که مرده را در آن می‌گذارند. واژه «قابر» به کسی گفته می‌شود که مرده را با دست خود به خاک می‌سپارد. انشار: این واژه به معنی گستردن لباس یا هر چیزی پس از جمع کردن آن آمده، و به همین تناسب به مفهوم زنده ساختن مردگان و گردآوردن آنان در آستانه رستاخیز آمده است.

شان نزول

از دیدگاه گروهی از مفسرین، آغازین آیات این سوره در مورد مردی به نام عبدالله فرزند «ام مکتوم» فرود آمد، که داستانش این گونه است:

گروهی از سردمداران قریش بسان «عتبه»، «ابوجهل» و عباس در حضور پیامبر نشستند و آن حضرت با ظرافت و ریزه کاری، آنان را به توحیدگرایی و پروا فرا می‌خواند و نبض مجلس را در دست گرفته بود و امید هدایت آنان را داشت، که عبدالله وارد شد و پس از سلام در کنار سران قوم نشست. او از پیامبر خواست تا آیاتی از قرآن را بر او بخواند و تفسیر کند و در این مورد شتاب و اصرار ورزید. آن بنده خدا که نابینا و فردی عادی بود و از شرایط مجلس و حساسیت آن خبر نداشت، کار اصرار و شتاب را به جایی رساند که رشته سخن پیامبر را گسست و او را آزاده خاطر ساخت؛ چرا که آن بزرگوار در اندیشه هدایت چهره‌های مؤثر مکه بود و به همین دلیل هم از او روی گردانید و به گفتار خویش با سران مکه ادامه داد. درست آن گاه بود که این آیات بر قلب مصفای پیامبر فرود آمد و از سوی خدا مورد خطاب و عتابی لطیف و سازنده از سوی دوست قرار گرفت.

پس از این رویداد هرگاه پیامبر آن مرد را می‌دید می‌فرمود: مرحباً بمن عاتبنی ربی... درود بر کسی که پروردگارم مرا به خاطر او مورد عتاب قرار داد. آن گاه از او دلجویی می‌کرد و مورد لطف قرارش می‌داد، و دوبار هم پس از آن جریان او را به هنگام رفتن به میدان جهاد به جانشینی خود در اداره مدینه گماشت.

«انس» در وصف او می‌گوید: او را در جنگ قادسیه دیدم که با این که از نظر چشم‌هایش سخت مشکل داشت زره بر تن و پرچمی در دست داشت.

مرحوم سید مرتضی اندیشمند نامدار شیعه می گوید:

۱- آنچه از آیات دریافت می گردد گزارش از رویدادی است که روی داده، اما هیچ دلیلی نیست که نشان دهنده این دیدگاه باشد که منظور آیه پیامبر است.

۲- افزون بر این از آیات چنین دریافت می گردد که مخاطب آیات پیامبر گرامی نیست، چرا که در این آیات فردی که مورد عتاب قرار گرفته است، به عنوان «عبوس» وصف می گردد، در حالی که آن بزرگوار نمونه درخشان اخلاق انسانی و خوش رویی و خوش خویی بود، و خدا در وصف او فرمود: اَنكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ^۱ به راستی که تو ای پیامبر! به اخلاق والایی آراسته‌ای.

و نیز مهر و مدارای آن حضرت و بشر دوستی و مردم خواهی اش را از راهای موفقیت و پیشرفت او در دعوت آسمانی اش عنوان ساخت و روشنگری فرمود که به برکت مهری سرشار از سوی خدا قلب او کانون عشق مردم است و از تندخویی و سنگدلی و نیز پرداختن به زورداران و غفلت از محرومان کمال جو سخت به دور می باشد. فیما رحمة من الله لنت لهم...^۲ با این وصف چگونه می توان گفت که این آیات در مورد آن حضرت فرود آمده است؟

۳- از امام صادق آورده اند که فرمود: در آن نشست یکی از سردمداران بنی امیه، هنگامی که «عبداللّه» نزد او نشست، به دلیل نابینایی و فقرش از او روی گردانید و رو ترش کرد و آیات در نکوهش کار او فرود آمد.

اما اگر شأن نزول نخست و خبر آن درست هم باشد، باز هم چیزی در حد یک ترک اولی است و نه بیشتر؛ چرا که چهره در هم کشیدن در برابر یک نابینا چیزی نیست که مشکلی پدید آورد، مگر نه این که «عبداللّه» نابینا بود و نمی دید؟ افزون بر آن او رعایت ادب مجلس و حساسیت شرایط را نکرده و هدف پیامبر را که تنها ارشاد اصلاح‌ناپذیران و شکستن اتحاد و تعصب و یکدندگی شوم آنان بر ضد اسلام و قرآن بود به خطر افکنده بود؟

آری، اگر شأن نزول را هم درست بدانیم این عتاب و خطاب سرشار از مهر و ظرافت هشدار است تا پیامبر را بیشتر از همگان و همیشه به کرامت اخلاقی توجّه دهد، و به همگان روشن سازد که دلجویی و توجّه بیشتر به مردم کمال جو در جهت استوار ساختن ایمانشان بهتر از تلاش و کوشش در جهت اصلاح‌پذیری کفرگرایان و خودکامگان و طمع بستن به هدایت آنان است.

«جبایی» می گوید: اگر داستان فرود درست باشد، نشانگر آن است که چهره در هم کشیدن، پس از هشدار خدا و فرود آیه در این مورد نارواست و ربطی به پیش از آن ندارد.

و به باور پاره‌ای، «عبداللّه» ادب مجلس و گفت‌وگو با پیامبر را رعایت نمی کرد و آن حضرت در اندیشه ادب‌آموزی به او بود، نه این پندار که آن انسان والا و بشر دوست و آن تجسم اخلاق پاک و مترقی به سردمداران شرک و استبداد به خاطر زر و زورشان نگریست و یا به آن نابینا به دلیل محرومیت‌اش توجه نکرد و خدای فرزانه او را به این جهت مورد عتاب قرار داد، هرگز.

از امام صادق آورده اند که: پیامبر مهر و اخلاق از آن پس هرگاه «عبداللّه» را می دید، می فرمود: مرحباً، مرحباً، لا والله، لا یعاتبنی الله فیک ابدأ... نه، هرگز، به خدای سوگند دیگر خدا مرا درباره تو

۱. سوره قلم، آیه ۴.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

مورد عتاب قرار نخواهد داد. و به گونه‌ای به او مهر می‌ورزید و او را گرامی می‌داشت که او از شرمندگی کمتر به حضور پیامبر و مجلس او شرفیاب می‌شد.

تفسیر

باید به حق جویان بها داد نه اصلاح‌ناپذیران

این سوره مبارکه پس از یاد و نام پرشکوه و الهام بخش خدا این گونه آغاز می‌گردد:

عَبَسَ وَ تَوَلَّى

چهره در هم کشید و روی برگردانید.

که آن نابینا نزد او آمد.

أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى

و تو ای کسی که چهره در هم می‌کشی، چه می‌دانی شاید او به پاکی و پاکیزگی گراید و اصلاح پذیرد، و به برکت اخلاق و عملکرد مترقی و آموزه‌های تو به سوی خدا بال‌گشاید و خویشتن را بسازد، و آن اندرزهای قرآن و اندرزپذیری‌اش او را در دین و دنیایش سودبخش افتد.

أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرُ

گفتنی است که در این خطاب و عتاب تفکرانگیز، مهر و لطفی ویژه نهفته است، چرا که از سویی خدای مهربان کمترین ترک «اولی» را به بنده برگزیده‌اش نمی‌بخشد و نقد می‌کند، و آن تجسم صداقت و پاکی نیز در معجزه جاودانه‌اش به صراحت و روشنی تحسین برانگیزی آن را می‌آورد، و از دگر سو جالب است که واژه غایب به کار می‌رود و نه مخاطب و نمی‌فرماید: تو ای پیامبر! رو ترش کردی.

آن‌گاه در ادامه سخن می‌فرماید:

أَمَّا مَنْ اسْتَعْزَى

اما آن کسی که بی‌نیازی می‌جوید و در جامعه به ثروت و قدرت بادآورده‌اش می‌نازد،

تو هم به او روی می‌آوری و به او توجه می‌کنی؟

فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى

و این در حالی است که اگر او پاکی و اصلاح نپذیرد و ایمان نیاورد چیزی بر عهده تو نیست، و گناه اصلاح‌ناپذیریش به گردن خود اوست.

وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّى

سپس خطاب و عتاب ادامه می‌یابد که:

وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى

اما آن کسی با شور و شوق نزد تو می‌آید و برای آگاهی و ایمان و آموزش و عمل‌شایسته شتاب می‌کند...

و در همان حال از خدا ترسان است...

وَهُوَ يَخْشَى

تو از او غفلت می‌ورزی و به امید اصلاح‌پذیری و هدایت دیگران به آنان سرگرم می‌شوی؟

فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى

در آیه بعد هشدار می دهد که:

كَلَّا

نه، هرگز چنین کاری درست نیست و دیگر تکرار مکن و از آن برای همیشه سخت دوری جو.

إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ

تو در دعوت خویش نباید در اندیشه و اندوه حق ناپذیری زورمداران باشی، نه، هرگز، چرا که این قرآن و آیات روشنگر آن برای مردم کمال طلب و ترقی خواه اندرزی جاودانه است.

پس هرکس خواست و شایسته بود، می تواند از آن پند گیرد و اصلاح پذیرد.

فَمَنْ شَاءَ ذَكُرْهُ

آیه شریفه نشانگر آزادی و حق انتخاب برای انسان در اندیشه و عقیده و دین و مذهب است، و نشان می دهد که هم جبرگرایان در بیراهه اند و هم تحمیل گران و خودکامگان.

و نیز نشانگر این نکته است که پس از این هشدار دیگر روی ترش کردن ناپسند و نابخشودنی است، اما پیش از فرود این آیه تنها ترک «اولی» است و بس.

و در شکوه و عظمت قرآن در بارگاه خدا می فرماید:

فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ

این واژه ها و آیه های گرانقدر قرآن، در نامه ها و نوشته هایی ارزشمند به ثبت رسیده است.

از دیدگاه «ابن عباس» منظور این است که: این قرآن در نوشته ها و نامه های پرشکوه نزد خداست و در لوح محفوظ ثبت است.

اما از دیدگاه برخی منظور همه کتاب های آسمانی است که به پیامبران فرو فرستاده شده است.

و می فرماید:

مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ

این نامه ها و نوشته ها، بلند مرتبه هستند و بسیار گرانقدر.

به باور برخی منظور این است که در آسمان هفتم قرار دارند. اما از دیدگاه برخی دیگر منظور این است که: خدای فرزانه اینها را از دسترس دست های پلید و ناپاک دور داشته است.

از دیدگاه پاره ای منظور این است که خدا آن را از هر ناپاکی و پلیدی به دور داشته است؛ و از دیدگاه پاره ای دیگر از هر تناقض و تضاد و شبهه ای؛ چرا که در برترین مکان و در دست فرشتگان اوست.

افزون بر این آیه ها و نامه های آسمانی در دست سفیران گرانقدر خداست.

بِأَيْدِي سَفَرَةٍ

به باور «ابن عباس» این قرآن و آیات نورانی آن در دست فرشتگان نویسنده است.

اما به باور «قتاده» منظور از «سفیران» تلاوت گران راستین قرآن هستند که آن را می خوانند و می نویسند.

از امام صادق آورده اند که فرمود:

الحافظ للقرآن العامل به مع السفارة الكرام البرره.^۱

۱. نور الثقلین، ج ۵، ص ۵۱۰.

آن حافظ قرآنی که ضمن حفظ آیات آن، به مقررات عادلانه و انسانی اش عمل نماید، به همراه فرشتگان نویسنده و نیکو کردار قرآن خواهد بود.
آن گاه در گرامیداشت آنان می فرماید:

کرام بَرَزَۃً

همان سفیران گرانقدر و شایسته کرداری که فرمانبردار پروردگارند.
از دیدگاه پاره‌ای منظور این است که: همان سفیران گرانقدری که خود را برتر از گناه و زشتی می دانند و می دارند و همواره نیکوکار و شایسته کردارند.

«مقاتل» می گوید: قرآن شریف در شب قدر از لوح محفوظ به فرشتگان نویسنده وحی در آسمان دنیا فرود آمد؛ آن گاه فرشته وحی آن را، به صورت تدریجی بر قلب پاک پیامبر فرود آورد.

در ادامه آیات در هشدار و سخت و تکان دهنده به کفرگرایان و انکارگران قرآن می فرماید:

قُبِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ

عذاب و نفرین بر این انسان ناسپاس! چه چیزی او را در برابر خدا به کفرانگاری کشانده است؟
از دیدگاه پاره‌ای پیام و هشدار آیه متوجه هر انسان ناسپاس و حق ناپذیر است.

اما از دیدگاه پاره‌ای دیگر منظور یکی از سردمداران شرک و بیداد، به نام «امیه بن خلف» یا «ابولهب» می باشد، چرا که پس از فرود سوره مبارکه «نجم» یکی از آن دو، نعره برآورد که: او به پروردگار ستاره فروزان کافر است. به همین دلیل قرآن روشننگری می کند که با وجود این همه دلیل و برهان بر وجود خدا و یکتایی ذات پاک و بی‌همتای او، و با این همه وسایل هدایت و اصلاح، چگونه این انسان در گمراهی پای می فشارد و ناسپاسی می کند!

از دیدگاه «مقاتل» و «کلبی» در آغاز آیه، «ما» پرسشی است و می پرسد: راستی چه چیزی او را گمراه ساخته است؟ و این بیان نشانگر آن است که اگر انسان درست بیندیشد و بر کران تا کران هستی نیک بنگرد و به فطرت پاک خویش باقی بماند و خردمندانه رفتار کند، با این همه اسباب نجات و وسایل هدایت و راهیابی به سوی حق و این نعمت‌های متنوع و بی شمار، راه و موجبی برای گمراهی و ناسپاسی نیست.

آن گاه به انسان‌های ناسپاس و مغرور توجه می دهد که آیا به راستی از یاد برده‌اند که خدای توانا آنان را چگونه و از چه چیزی آفریده است.

مِنْ أَى شَىْءٍ خَلَقَهُ

راستی خدا او را از چه چیزی آفرید؟

قالب و چهره آیه شریفه پرسشی است، اما مفهوم آن تقریر و بیان می باشد، و منظور این است که: چرا این انسان ناسپاس، به اصل آفرینش خویش نمی نگرد که خدا او را از چه چیزی آفرید، تا آفرینش شگفت‌انگیز خود او باعث بیداری و هشیاری او گردد و او را به یکتایی خدا راه نماید.

سپس در بیان روشن‌تر همان اصل می فرماید:

مِنْ نُّطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ

او را از نطفه‌ای بی‌مقدار و ناچیز آفرید و به صورت گوناگون در آورد و اندازه مقررش بخشید، و به او نعمت شنوایی و بینایی و دیگر اعضا و اندام‌ها ارزانی داشت، و رزق و روزی و عمر و جوانی و حالات و شرایط گوناگونی را برای او مقرر فرمود.

و در همین مورد می‌افزاید:

ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرُهُ

سپس راه رشد و اوج به سوی کمال و جمال را برای او آسان ساخت.

به باور گروهی منظور این است که: آن‌گاه پس از آفرینش او از نطفه‌ای بی‌مقدار، راه را برای بیرون آمدن از شکم مادر و ولادت را برای او آسان ساخت؛ چرا که کودک در تالار وجود مادر به گونه‌ای است که سر او به طرف بالا و پاهای او به طرف پاهای مادر است، و دست توانای آفرینش به هنگام ولادت او را بر می‌گرداند، و از سوی سر به خارج راه می‌نماید و ولادت را بر او آسان می‌سازد. اما به باور گروهی منظور این است که: سپس راه شایسته کرداری و کمال طلبی و یا گناه و گمراهی را، با ارزانی داشتن قدرت مقایسه و انتخاب برای او هموار ساخت. با این بیان آیه مورد بحث بسان این آیه است که می‌فرماید: وَ هَدَيْنَاةَ النَّجْدَيْنِ^۱ و دوراه حق و باطل را به او نمایانندیم.

سپس در اشاره به پایان زندگی او در دنیا می‌فرماید:

ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ

سپس او را به پایان زندگی رساند و با پدیده مرگ به حیات او پایان داد و در دل خاک نهانش ساخت. به باور پاره‌ای سرانجام او را میراند و در دل خاک جای داد تا طعمه درندگان و پرندگان نگردد. اما به باور «ابو عبیده» دستور به خاکسپاری او را داد. در آیه بعد در اشاره به رستاخیز انسان‌ها می‌فرماید:

ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ

سپس هنگامی که خواست او را برای حسابرسی و دریافت پاداش و کیفر کارش در دنیا بر می‌انگیزد.

و سرانجام در آخرین آیه مورد بحث می‌فرماید:

كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرُهُ

نه، این‌گونه نیست که او می‌پندارد. او هنوز در برابر نعمت‌های بی‌شماری که خدا به او ارزانی داشته، حق سپاس‌آرزانانه‌شان را به جا نیاورده و پروردگارش را آن‌گونه که باید خالصانه نپرستیده و فرمان او را نبرده است.

به باور «مجاهد» پیام این آیه جهانشمول است و هشدارای است به همگان؛ چرا که هیچ کس در این جهان نمی‌تواند آن‌گونه که شایسته و بایسته است سپاس نعمت‌های او را گذارد و او را بپرستد.

پرتوی از آیات

به باور ما قرآن در آیات روشنگری که از کنارشان عبور کردیم به نکاتی چند که بسیار دقیق و زندگی‌ساز و شخصیت‌پرداز است توجه می‌دهد:

۱- اصل نقد و نقدپذیری

۱. سوره بلد، آیه ۱۰.

بسیاری از قرآن پژوهان به هنگام تلاوت و ترجمه و تفسیر آغازین آیات سوره عبس، تلاش می‌کنند تا به گونه‌ای شأن نزول و داستان فرود آنها را، که به ظاهر به پیشوای گرانقدر توحید نظر دارد، یا نپذیرند و یا به گونه‌ای توجیه کنند.

به باور ما هرگز نیازی به این کار نیست، چرا که اگر منظور این آیات پیامبر گرامی باشد، و شأن نزول هم همان گونه باشد که ترسیم شد، تازه افتخاری بر افتخارات قرآن و پیامبر و انسان‌های کمال جو افزون می‌گردد، این گونه و با این بیان:

الف - تازه این درس را می‌دهد که اصل نقد اندیشه‌ها و عملکردها که از رازهای ترقی و رشد و کمال فرد و خانواده و جامعه‌ها و تمدن‌هاست و اینک از افتخارات نظام‌های مردم سالار و مترقی است، در قرآن شریف در پایه‌ای از اهمیت قرار دارد که خدا ناچیزترین ترک «اولی» را از محبوب‌ترین بنده‌اش نمی‌پذیرد و در قالب عتاب و خطاب‌ی اندیشاننده و درس‌آموز چون و چرا می‌کند و مورد نقد قرار می‌دهد.

ب - درس جالب دیگر نقدپذیری شگفت‌آور پیامبر است که با آن معنویت و اخلاق و الایش به گواهی قرآن، به گونه‌ای که در روایت آمده است، نه تنها این نقد را می‌پذیرد که تا پایان عمر «عبداللّه» - که موجب و باعث این نقد شده است - او را گرامی می‌دارد و از او تجلیل می‌کند، تا به همگان درس دهد که انتقادگر و حق‌گو و هر آن چه و هر آن کس که باعث یادآوری و تذکر و نقد گردد، باید گرامی داشته شود و نه تحقیر و سرکوب گردد و بدون دلیل درست و به صورت خودسرانه به بند و زندان و دخمه‌های انفرادی و وحشتناک کشیده شود.

ج - افزون بر این، این عتاب و خطاب همان گونه که بر پیامبر وحی می‌گردد، با نهایت صداقت و امانتداری حفظ می‌شود و نه سانسور و یا تحریف و یا کتمان حقیقت، آیا اینها افتخار نیست؟!

۲- شکوه و عظمت قرآن در بارگاه خدا

نکته دوم در این آیات توجه دادن انسان‌ها به شکوه و عظمت قرآن در بارگاه خدا است، و قدرشناسی و پاسداشت آن از سوی ما انسان‌ها باید این گونه باشد

۱- به صورت دریافت درست پیام آن، به دور از هر نادرستی و ناپاکی و خرافه‌بافی و با ذهن و مغز سنگواره‌ای و یا با برخورد ابزاری با آن.

۲- آن‌گاه ارائه جاذبه‌ها و زیبایی‌ها و ظرافت‌های مفاهیم آن به بندگان خدا، با زبان مهر و محبت، نه زبان خشونت و بی‌رحمی و خرافه و خرد ستیز و در تضاد با حقوق و آزادی انسان و حق حاکمیت او بر سرنوشت خویش.

۳- و سرانجام عمل به پیام عدالت‌خواهانه و حریت‌طلبانه و بشر دوستانه آن در همه ابعاد، و نه گزینشی و بی‌قواره و بدون برنامه و خردورزی و خردمندی و آگاهی به زمان و شرایط.

از این زاویه است که امام صادق فرمود: الحافظ للقرآن العامل به مع السفره الكرام البررة^۱ فرد و جامعه و نظامی که قرآن را حفظ نماید و به راستی خالصانه و به دور از سوداگری بدان عمل کند، با سفیران گرانقدر و نیکو کردار خدا خواهد بود؛ نه کسانی که تنها آن را بخوانند و چاپ کنند و زینت و

زیور دنیای خویش و یا ابزار سلطه و سرکوب سازند، و یا با تاریک اندیشی و اوهام، چهره‌ای گریزاننده و خرد ستیز از آن بسازند و به نمایش نهند!

۳- با این همه نعمت‌ها و وسایل هدایت، ناسپاسی چرا؟

قرآن در این آیات پس از توجه دادن انسان به آفرینش شگفت‌انگیز خویش و مراحل گوناگون آن، و آن‌گاه یادآوری نعمت‌های بی‌شمار خدا به انسان، از او می‌پرسد که: راستی با این همه نعمت‌ها و وسایل هدایت و اصلاح و خودسازی، ناسپاسی و بیداد چرا؟

۴- اصل اختیار و حق انتخاب

و سرانجام روشنگری می‌کند که با این همه نعمت‌های مادی و معنوی که به انسان ارزانی شده است، و این همه وسایل بیداری و راهیابی و هدایت که بر سر راه او نصب گردیده، او از نعمت آزادی اندیشه و مقایسه و حق سنجش و حق‌گزینش برخوردار است، به همین جهت باید او را در این راه با مهر و مدارا و روشنگری و دلیل و برهان قانع‌کننده و خردپذیر، در انتخاب درست یاری کرد، و جایی برای تحمیل و اجبار و خشونت در کلام و عمل در این راه نمی‌گذارد؛ ای کاش تاریک اندیشان و خشونت‌طلبان این را در می‌یافتند و بذر خشونت و ترور و پایمال ساختن حقوق و کرامت‌بندگان خدا را نمی‌افشانند.

روض الجنان و روح الجنان^۱

ابوالفتوح رازی

(۵۵۶-۴۸۰)

سوره عَبَسَ

این سورت منگی است و چهل و یک آیت است به عدد بصریان و چهل و دو^۲ عدد کوفیان و مدنیان، و صد^۳ و سی و سه کلمت است و پانصد و سی و سه حرف است. و روایت است از ابی کعب که رسول (ع) گفت: هر که او سُورَةُ عَبَسَ بر خواند، روز قیامت روی او خندان و روشن باشد.^۴

قوله: عَبَسَ وَ تَوَلَّى، بعضی مفسران گفتند: سبب نزول آیات آن بود که عبدالله این ام مکتوم- و او مردی بود مکفوف و هو عبدالله بن شریح بن مالک بن ربیعة الفهری من بنی عامر بن لؤی - به نزدیک رسول آمد، و او با عتبة بن ربیعة و ابوجهل بن هشام و عباس، و عبدالمطلب^۵ و پسران امیة بن خلف سخنی می گفت و ایشان را دعوت می کرد با اسلام [۶۴- پ] و از سر حرص او بر ایمان ایشان خویشتن با آن داده بود،^۶ این مرد نابینا بود، نمی دید که رسول (ع) مشغول است، گفت: یا رسول الله؟ أَقْرَنْتَنِي وَ عَلَّمْتَنِي مِمَّا عَلَّمَكَ اللَّهُ؛ چیزی از قرآن بر من خوان و مرا از آنچه خدای تو را آموخت مرا^۷ بیاموز از شرایع اسلام. یک بار و دو بار بگفت و رسول (ع) روی بگردانید و او را از آن کراهت آمد که سخن او قطع می کرد، و دیگر آن که نخواست که آن کافران گویند: اتباع و مُجیبان دعوت او نابینایان^۸ و سَفِله اند، از اینکه سبب کراهت در روی رسول پدید آمد، خدای تعالی^۹ آیات^{۱۰} فرستاد: عَبَسَ وَ تَوَلَّى، أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى، و این قول عبدالله عباس و مجاهد و قتاده و ضحاک است. اما خلاف میان مفسران در آن افتاد که مراد به وصف به عبوس و این صفات کیست. جماعتی گفتند: مراد رسول است، و محققان گفتند: مراد رسول نیست برای آنکه این صفاتی است مذمومه، و اگر در حق بعضی فقها و علما گویند^{۱۱} منقّر باشد، فَكَيْفَ در حق رسول (ع) که خدای تعالی او را از این

۱. روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، حسین بن علی خزاعی نیشابوری مشهور به ابوالفتوح رازی، به کوشش

محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۳۷۸، ج ۲۰، ص ۱۴۴-۱۵۵.

۲. آج، آد، گا+در،

۳. کذا در اساس و آج؛ کا و دیگر نسخه بدلها: صد، که به واقعیت نزدیک تر می نماید.

۴. آج + صدق رسول الله (ص).

۵. آج و دیگر نسخه بدلها: آیت.

۶. کاو دیگر نسخه بدلها: عباس بن عبدالمطلب، که ظاهراً بر متن رجحان دارد.

۷. کا، آد، گا: خود را به ایشان داده بود.

۸. آج و دیگر نسخه بدلها: ندارد.

۹. آج و دیگر نسخه بدلها: نابینایان.

۱۰. آج و دیگر نسخه بدلها + این.

۱۱. آج و دیگر نسخه بدلها: آیه.

۱۲. کا، آد، گا: بعضی از انباء دنیا.

صفات مذمومه تنزیه کرد بقوله: وَ لَوْ كُنْتَ فَطًّا غَلِيظًا لَلْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ^۱، و او را به حسن خلق و کرم طبع وصف کرد فی قوله: وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ^۲ و اخبار متواتر است بر آن که عادت رسول (ع) با دشمنان و کافران برخلاف اینکه بود، فَكَيْفَ با دوستان و مؤمنان و محققان.

و در اخبار آمده است که: رسول (ع) دست در دست غلامی سیاه نهادی گریه الخلق [۶۵-۶۶] و الرائج، روا نداشتی که دست از دست او ببرد^۳ تا هم^۴ آغاز کردی و دست از دست رسول بپردی از فرط حیا و کرم خلق. دگر آن که بلاشک منفر باشد و رسول (ع) از منقرات اخلاق منزّه است.

روایت کردند که اینکه عبّوس و اعراض از مردی بود اموی که به نزدیک رسول حاضر بود. چون این مرد نابینا آنجا آمد، او خویشتن را فراهم گرفت به تَقَرَّرُ^۵ و تَرَفُّع و روی ترش بگرد و روی بگردانید، خدای تعالی در حق او این آیات فرستاد، و این قول به صواب نزدیکتر است از قول اول لدلالة القرءان و تواتر اخبار^۶ علی خلافه.

اما «عبّوس» و «قُطُوب» و «كُلُوح» به یک معنی باشد و آن تقبّضی بود که در روی پیدا شود عند آن که چیزی ببینند یا شنوند که طبع از او نافر شود. و «تَوَلَّى» اعراض باشد، يُقَالُ: تَوَلَّاهُ إِذَا أَقْبَلَ عَلَيْهِ وَ تَوَلَّى عَنْهُ إِذَا أَعْرَضَ عَنْهُ.

أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى، أَيْ لِأَنَّ جَاءَهُ الْأَعْمَى، گفت: روی ترش کرد و برگردید برای آن که اینکه نابینا نزد او آمد.

آنکه گفت: وَ مَا يَدْرِيكَ، چه دانی تو و تو را چه آگاه کرده است از حال او. لَعَلَّهُ يَزْكَئُ؛ همانا او پارسا باشد، و التقدیر: يَتْرَكُنِي، فَأَدْعَمَ النَّاءُ فِي الزَّاءِ لِقُرْبِ الْمَخْرَجِ.

أَوْ يَدْرِكُ، أَوْ يَتَدَكَّرُ، [تا] او اندیشه و تفکر کند. فَتَنْفَعُهُ الذِّكْرُ، أَيْ التَّدَكَّرُ، و آن تفکر او را سود دارد. و «ذِكْرِي» مصدری است مؤنث اللفظ برای این «تَنْفَعَةُ» گفت، و كَذَا قَوْلُهُ:

فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ^۸، و این لفظ مصدر فَعَلَ را شاید و مصدر تَفَعَّلَ را، چنان که در این دو آیت پیدا کردیم^۹ [۶۵-۶۶] پ گفت که: او متفکر شود و آن تفکر و تدبّر او را سود دارد.

أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى، فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى، گفت: اما آن کس که توانگر باشد تو او را تعرّض کنی و اقبال کنی بر او. بعضی دگر گفتند: مراد عتبه و شبیه‌اند پسران ربیعہ. سفیان گفت: مراد عباس^{۱۰} عبدالمطلب است.

وَ مَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزْكَئُ، گفت: اگر او زکی و پارسا نباشد، بر تو چیزی نباشد. و «ما» رواست که نفی باشد، و رواست که استفهام بود. و إِنَّمَا آنچه بر تو است، بلاغ و رسانیدن است.

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۹.

۲. سوره قلم (۶۸)، آیه ۴.

۳. کا، آد، گا: برگردد.

۴. آج و دیگر نسخه بدلها + او.

۵. آج، گا: تقدّر.

۶. آج و دیگر نسخه بدلها: الاخبار.

۷. آد، گا: ای.

۸. سوره ذاریات (۵۱) آیه ۵۵.

۹. کا، آد، گا + فَتَنْفَعُهُ الذِّكْرُ.

۱۰. آد، گا + بن.

وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى، وَهُوَ يَخْشَى، فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى؛ واما آن که به تو آید شتاب زده، و او ترسان باشد از خدای تعالی، تو از او مشغول می شوی، یعنی ابن ام مکتوم. وَ التَّلَاهِي، تَفَعَّلَ مِنْ لَهِيْتُ عَنِ الشَّيْءِ إِذَا تَرَكَتَهُ وَ تَرَكَتْ ذِكْرَهُ.

کلاً، آنکه بر سبیل ردع و زجر گفت مکلفان را: إِنَّهَا تَذَكِّرُهُ، که آن - یعنی سورت یا موعظت - تذکره ای و یادگاری است.

فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ؛ هر که خواهد که یاد کند و متعظ شود به آن و مستبصر شود.

فِي صُحُفٍ مُكْرَمَةٍ؛ در صحیفه های مکرم معظمه گفتند: مراد لوح محفوظ است، و گفتند: مراد کتب انبیا است، دلیله قوله: إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى، صُحُفٍ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى.^۱ مَرْفُوعَةٌ، یعنی رفیع القدر، بلند منزلت به نزدیک خدای تعالی. مُطَهَّرَةٌ؛ پاکیزه کرده. بِأَيْدِي سَفَرَةٍ: به دست سفیرانی از فریشتگان، عبدالله عباس گفت: جمع سافر^۲ و جمعه اسفار، فعل به معنی مفعول، یعنی کرام الکاتبین. قتاده گفت: مراد قراءند، و باقی مفسران گفتند: فریشتگانند که سفیر باشند میان خدای و پیغامبران.

و سفیر القوم آن باشد که سعی کند میان [۶۶-۶۷] ایشان برای صلح، و سفرت بین القوم إذا اصلحت بینهم، قال الشاعر:

وَمَا أَدْعُ السَّفَاةَ بَيْنَ قَوْمِي / وَ مَا أَمْشِي بَعْشًا إِنْ مَشَيْتُ

و هب منبه گفت: یعنی اصحاب محمد (ص) و رضی عنهم.

کرام، جمع کریم، کریمانند. بَرَزَةٌ؛ نکوکارانند، جمع «بَارٌّ» و «بَرٌّ» و فَعَلَهُ فِي جَمْعِ فَاعِلٍ قِيَاسِي است مُطَّرِدٌ، كَسَا حِرٌّ وَ سَحْرَةٌ، وَ كَافِرٌ وَ كَفْرَةٌ.

قَتِيلُ الْإِنْسَانِ مَا أَكْفَرَهُ، ابن عطا گفت: ممنوع باد آدمی از طریق خیرات، مقاتل گفت: مراد به انسان عتیه بن ابی لهب است. و دگر مفسران گفتند: هذا على طريق الدعاء عليه، کقولهم: قاتله الله، کشته باد آدمی. مَا أَكْفَرَهُ؛ چه کافر است به خدای و نعمت های خدای.

مِنْ أَى شَيْءٍ خَلَقَهُ؛ از چه آفرید او را. مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ؛ از آب منی آفرید او را. «ما» تعجب راست و «أَى» صورت استفهام دارد و معنی اینجا تقریر است. فَقَدَّرَهُ، یعنی از آب مقدر بگرد به اندازه آن که از او خلق آفریند نه زاید و نه ناقص. و گفتند: تقدیر کرد که چند روز معین نطفه باشد و چه مدت علقه و چه مقدار مُضَعَّه و کی عظام شود و به چه قدر گوشت بر او پیدا شود، و از پس چهار ماه خلقی دگر در او آفریند، یعنی حیات.

ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ، آنکه راه بر او آسان کرد، یعنی به راه برون آمدن از شکم مادر. حسن و مجاهد گفتند: ره حق و باطل بیان کرد او را و علم به آن بر او سهل کرد. ابوبکر بن طاهر گفت: معنی آن است که میسر کرد هر کس را برای آن که او را برای آن آفرید، بیانش قوله (ع): اعملوا كل ميسر لما خلق له.^۳ ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ؛ پس بمیرانید او را [۶۶-۶۷ پ] و او را گور پدید کرد، يقال: قبره إذا دفنه، و أقبره إذا جعل له قبراً، تقول العرب: بترت ذنب البعير و أبتره الله و غضب اذنه و أعضبه الله، یعنی آنچه فعل ما

۱. سوره اعلی (۸۷) آیه ۱۸ و ۱۹.

۲. کذا در اساس و آج؛ کا و دیگر نسخه بدلها + یعنی نویسندگان و سَفَرَتُ الْكِتَابِ إِذَا كَتَبْتُهُ، و منه السَّفَرُ لِلْكِتَابِ.

۳. کا، آد، گا، ودد و دام.

است از بنای فَعَلَ گویند، و آنچه فعل خداست به این معنی از بنای أَفْعَلَ، و بر این وجه معنی یکی باشد. فَرَأَ گفتم: جَعَلَهُ مَقْبُورًا، یعنی او را گوری پدید کرد تا دفن کنند او را و بر روی زمین رها نکرد او را تا سباع و دده^۱ نخورند،^۲ یا بر عادت گبران که در نوایس افکنند. پس گور از جمله کرامت مسلمانان است. ابو عبیده گفت: أَقْبَرُهُ، یعنی أَمَرَ بِقَبْرِهِ وَ دَفَنِيهِ، بفرمود و واجب کرد بر مکلفان که دفنش کنند. و گفتند: چون عمر بن هبیره، صالح بن عبدالرحمن را بکشت، بنو تمیم پیامدند و گفتند: أَقْبَرْنَا صَالِحًا، یعنی مرنا و ائذنا لنا فی دفنه.^۳

ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ، آنکه که خواهد زنده کند او را پس از مرگ.

کَلَّا، حسن گفت: مَعْنَاهُ حَقًّا، و دیگران گفتند: کلمت ردع و زجر است کافران را که منکرند بعث و نشور را. لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرُهُ، بَنَهُ غَدَارِدِ ابْنِ كَافِرٍ أَنْجَبَهُ خَدَايَ فَرَمُودٍ أَوْ رَا، و ادا نکرد فرایضی که خدای بر او واجب کرد.

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ، بگو این آدمی را تا احوال طعام خود نگردد که من روزی او را از چه ساختم و چه سببها کردم^۴ تا روزی به او رسید. مجاهد گفت: إِلَى مَدْخَلِهِ وَ مَخْرَجِهِ، که چگونه^۵ می رود و چگونه بیرون می آید.

أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا، گفت: ما بریختیم آب را ریختنی، یعنی آب باران.^۶

ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا؛ پس بشکافتیم زمین را شکافتنی، یعنی به نبات.

فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا [۶۷-ر]؛ برویانیدیم در زمین دانه. مراد جنس^۷ است یعنی انواع حبوب. کوفیان خواندند: «أَنَا صَبَبْنَا»، به فتح «الف» علی تکریر العامل، کأنه قال: فلینظر الإنسان إلی طعامه و إلی أنا صَبَبْنَا، و باقی قراء به کسر «الف» خواندند عَلَى الْإِبْتِدَاءِ.

وَ عَنبًا، و نیز انگور برویانیدیم. حبوب برای طعامت و فواکه برای اِدَامَتِ.^۸ وَ قَضَبًا؛ و سپست برای چهار پایانت.

وَ زَيْتُونًا؛ و زیتون برای روغن. وَ نَخْلًا، و درختان خرما.

وَ حَدَائِقَ عُلبًا؛ و درختانی ستمبر گردن، جمع أغلب وَ هُوَ الْعَلِيطُ الرَّقَبَةُ. عبدالله عباس گفت: دراز بالا. مجاهد گفت: بر هم پیخته^۹ قَتَادَه گفت: درختان خرماي گرانمایه.

وَ فَاكِهَةً؛ و میوه. وَ أَبًا، و گیاه زار. وَ الْأَبُّ الْكَلَاءُ وَ الْمَوْعَى. ضحاک گفت: أَبٌ، کاه^{۱۰} باشد. عِکْرَمَه گفت: «فَاكِهَةً» آن است که آدمیان خورند و «أَبٌ» آن است که چهارپای خورد. ابراهیم التیمی روایت

۱. کا، آد، گا، و دد و دام.

۲. کا، آد، گا؛ نخورد او را.

۳. کا، آد، گا؛ لنا بدفنه.

۴. کا، آد، گا؛ سببها پدید کردم.

۵. کذا در اساس و آج؛ کا و دیگر نسخه بدلها + فرو.

۶. کا، آد، گا + را.

۷. کا، آد، گا؛ اجناس.

۸. کا، آد، گا؛ اِدَامِ.

۹. آج؛ برهم پیچیده.

۱۰. آج و دیگر نسخه بدلها؛ گیاه.

کرد که از ابوبکر الصّدیق پرسیدند که: «أَب» چه باشد! گفت: أی سماء تظَلّنی أی أَرْض تَقَلّنی اذا قلت فی کتاب اللّٰه برأیی، أَمَا الْفَاكِهَةُ فَأَعْرِفُهَا وَ أَمَا الْأَبُ فَلَا أَعْرِفُهَا، گفت: کدام آسمان مرا سایه کند یا کدام زمین مرا بگیرد چون در کتاب^۲ خدای به رأی خود گویم. «فاکِهه» می دانم، «أَب» نمی دانم. و انس مالک روایت کرد که یک روز عمر خطّاب این آیت بخواند، آنکه گفت: این همه می دانیم، أَب چه باشد! آنکه گفت: آنچه از این کتاب روشن است آن را متابعت کنی^۳ و آنچه روشن نیست دست بداری،^۴ و این هر دو خبر ثعلبی امام أصحاب الحدیث در تفسیر بیاورده است به اسناد.

مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ، نصب او بر مفعول له است [۶۷- پ]، گفت: تا تَمَتَّع باشد و برخورداری شما را و چهارپایان شما را، تا أَوَّل به او انتفاع عاجل^۵ برگیری به طعام و غذا و خوردن آن و انتفاع آجل به نظر کردن در او تا شما را به علم به صانع رساند و تفکر کردن در أَوَّل و آخر، و تا اعتبار گیری^۶ و بدانی^۷ که دنیا را محلّی نیست.

شَفِیَانَ الْكَلَابِیِّ گفت رسول (ع) مرا گفت: طعامت^۸ چیست تو را! گفتم: یا رسول اللّٰه؟ گوشت و شیر. گفت: آنکه چه شود! گفتم: یا رسول اللّٰه؟ آنچه دانسی. گفت: خدای تعالی طعام آدمی را در مدخل و مخرج مَثَل زد دنیا را به آن، به أَوَّل نکو و لذیذ باشد و به آخر وحش و مُتْنِن.

أَبِیْ كَعْبِ روایت کرد که رسول (ع) گفت: خدای تعالی مطعم بنی آدم را مثل زد به دنیا که آدمی اگر چه طعام خورد مُفْرَح^۹ مُمْلَح کند، یعنی به افزار و نمک خوش گرداند، عاقبت آن شود که می دانند، گفت: دنیا به آن ماند. عبدالله عمر وقتی در وعظ می گفت: چون آدمی در طهارت جای شود و برآز از او جدا شود، فریشته ای او را از روی اعتبار گوید: یا هذا: این آن است که به او بخل می کردی، بنگر که چه شده است!

فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ؛ آنکه که آواز^{۱۰} صیحه نوح صور بر آید. و برای آن «صاخّه» خوانند آن را که گوش ها کر بکند. و گفتند: برای آن که به همه گوش ها برسد بر وجهی هر کدام بلیغتر. یَوْمَ یَفُزُّ الْمَرْءُ مِنْ أُخْبِیْهِ؛ آن روز که بگریزد مرد از برادرش. وَ أُمِّهِ وَ أَبِیْهِ؛ و مادر و پدرش.

وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِیْهِ، و زن و فرزندان، یعنی شفقه خویش^۱ و رحم میان ایشان بر جای نباشد از آنجا که به خویشتن مشغول باشند. و گفتند: برای آن که ترسند از مطالبت [۶۸- ر] تبعاتی و مطالبی که از میان ایشان باشد. و گفتند: برای آن که دانند که ایشان یکدیگر را غنای نکنند از خدای تعالی.

۱. آج، آد، گا، وای؛ کا: فای.

۲. کا، آد، گا: جو تفسیر کتاب.

۳. آج و دیگر نسخه بدلها: متابعت کنید.

۴. آج و دیگر نسخه بدلها: دست بدارید.

۵. کذا: در اساس؛ آج، کا: عامل؛ دیگر نسخه بدلها: عاجلاً.

۶. آج و دیگر نسخه بدلها: برگیرد.

۷. آج و دیگر نسخه بدلها: بدانید.

۸. آج، گا: طعام.

۹. آج و دیگر نسخه بدلها: مفرح و.

۱۰. کا: که او را.

فتاده گفت از حسن بصری که گفت: اول کس که از پدر بگیرد ابراهیم باشد، و اول کس که از فرزند بگیرد نوح باشد، و اول کس که از زن بگیرد نوح باشد و لوط، و اول کس که از برادر بگیرد هابیل بن آدم باشد که از قابیل بگیرد. و بعضی مفسران گفتند آیت در اینان آمد.

لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ، [هر کسی را از ایشان کاری افتاده باشد که او به آن مشغول بود و به دیگری نپردازد، و این آیت دلیل قول اول می‌شود، و نیز ظاهر آیت به آن لایق است. و مفسران گفتند: معنی «يُغْنِيهِ» باشد بدلالة قول الشاعر:

سَيُغْنِيكَ حَرْبُ بَنِي مَالِكٍ / عَنِ الْفَحْشِ وَالْجَهْلِ فِي الْمَحْفِلِ

این محیصین^۲ در شاد خوانند: «شَأْنٌ يُغْنِيهِ» به فتح «یا» و «غین»^۳ معجم.

عطاء بن یسار گفت از سوده جفت رسول الله شنیدم که رسول (ص) گفت: يُحْشِرُ النَّاسُ خُفَاءَ عُرَاةٍ عُرْلًا يَلْجِمُهُمُ الْعَرَقُ وَيَبْلُغُ شُحُومَ الْأَذَانِ؛^۴ روز قیامت خلقان را حشر کنند پای برهنه و تن برهنه و ختنه ناکرده، عرق لگام در دهن ایشان کند و تا به گوش ایشان برسد. سوده گفت: یا رسول الله؟ چون برهنه باشند در عورت یکدیگر نگرند! رسول (ص) گفت: آن روز به آن نپردازند که در عورت یکدیگر نگرند، آنگاه این آیت بر خوانند: لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ.^۵

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ، آنگه باز نمود که خلقان در قیامت برد و وجه باشند روی‌هایی بود روشن و خندان و خرم و گشاده. وَ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ، و روی‌هایی باشد گرد زده. عطا گفت: روی‌های ایشان روشن باشد در دنیا در راه خدای و جهاد گرد زده شده باشد، و آنان که بر عکس این باشند از تنعم و رغبت ناکردن در جهاد و صیانت روی از آن که گردآلود شود روز قیامت خداوند^۶ آن روی‌ها گردآلود باشند، و ذلك قوله: وَ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ.

تَرَهَّقُهَا، أَى تَغْشَاهَا. قَتْرَةٌ، خاک بر او نشسته باشد و در خاک پنهان شده. در اخبار آمد که: چون خدای تعالی مقاصت کند میان بهایم و ایشان را خاک گرداند، آن خاک گرد شود و بر روی کافران نشیند، و قوله: قَتْرَةٌ، أَى ظِلْمَةٌ وَسَوَادٌ. وَالْقَتْرَةُ الظُّلْمَةُ.

ابن زید گفت: فرق^۷ میان «عَبْرَةٌ» و «قَتْرَةٌ» آن باشد که قَتْرَةٌ گردی بود که در هوا برود، و عَبْرَةٌ گردی باشد که بر روی زمین پهن می‌شود.

آنگه گفت آنان که با ایشان اینکه معامله^۸ رود کافران و فاجران باشند: أُولَئِكَ هُمُ الْكُفْرَةُ الْفَجْرَةُ، وَاجِدٌ هُمَا كَافِرٌ وَفَاجِرٌ.

۱. کا، آد، گا: شفقت خویشی.

۲. آج، کا: این محیص.

۳. آج + با، (شاید که «نا»؟).

۴. کا، آد، گا: شحمة اذانهم.

۵. شائبه افتادگی در اساس به مقدار یک صفحه می‌رفت، بنابر این تفسیر آیه از آد آورده شد که با دیگر نسخه بدلها به جز آج همخوانی دارد.

۶. کا: خداوندان.

۷. آج و دیگر نسخه بدلها + از.

۸. کا: معاملت.

مواهب علیه

کمال‌الدین حسین کاشفی

سده نهم قمری^۱

(آورده اند که عبدالله ابن ام مکتوم به مجلس پیغمبر آمد و آن حضرت به دعوت صنادید قریش به اسلام مشغول بود ابن ام مکتوم به جهت غمی که داشت آن حال را ندانست که نزد حضرت (ص) کسی نشسته است و با وی سخن می گوید آمد و قطع سخن کرد آن حضرت از قطع کلام ملول شده روی مبارک ترش کرد و از او اعراض نمود جبرئیل آیت آورد که) ترش کرد روی خود را و روی بگردانید (۱) با آنکه آمد به سوی او نایبنا (یعنی عبدالله ذکر اعمی اشعار است به عذر او در قطع کلام برسید انام) (۲) و چه چیز تو را دانا کرد شاید که ابن ام مکتوم پاک شود از انام (۳) یا پند می شنید یا پند گیرد پس سود دارد او را پند دادن تو (۴) اما آن کس که توانگری دارد (یعنی بی نیازی می کند از ایمان (۵) پس تو برای او رو می آوری یعنی بر او اقیال می کنی از بهر حرص بر ایمان آوردن او (۶) و نیست بر توزر و مال بر آنکه آن مستغنی پاک نشود به اسلام چه بر تو بلاغ است و بس (۷) و اما آنکه می آید به سوی تو می شتابد در طلب تعلیم (یعنی ابن ام مکتوم) (۸) و او می ترسد از خدای یا آزار کفار به سبب آمدن نزد تو (۹) پس تو از او رو گردانیده به دیگران مشغول می شوی (منقول است که چون جبرئیل این آیت می خواند بشره مبارک آن حضرت متغیر می شد در لباب آورده که یک ساعت نرگس دیده آن سرور جویبار رسالت (ص) بی آب و تاب شد به مثابه که می رفت و راه نمی دید و نزدیک بود که رنگ و روی مبارک دیوارهای مکه را مشرف سازد امام زاهد فرمود که سید عالم از عقب عبدالله رفت و او را بازگردانید و به مسجد باز آورد و ورای خود بگسترانید و دلش را شاد ساخت و برابر آن نشاند و بعد از آن هرگاه که وی را دیدی گرمای داشتی و گفתי مرحبا به من عایتی فیه ربی و دو بار او را در مدینه خلیفه ساخت وقتی که به غزوه می رفت و باید دانست که این صورت از حضرت رسالت پناه خطا نبود چه به حکم اجتهاد این عملی به جای آورد و کراهت او از سوی ادب ابن ام مکتوم بود که سخن بر وی قطع کرد ولیکن معذور بود سبب عمی) (۱۰) حقا که این آیت قرآنی پند است مرخلاق را (۱۱) پس هر که خواهد یاد کند آن را و بدان متعظ گردد و این آیتها ثبت کرده شده است (۱۲) در صحیفه های گرمی کرده شده نزد خدای (۱۳) برداشته شده و بلند قدر پاکیزه از همه عیبها (۱۴) در دست نویسندگان یعنی فرشتگان که از لوح محفوظ استنساخ کردند (۱۵) بزرگان نزدیک خدای یا کریمان و مهربانان که بر مؤمنان استغفار می کنند مر ایشان را نیکان (۱۶) لعنت کرده باد انسان (یعنی کافر و به قول بعضی آن است که مراد عتبه بن ابی لهب است که اول داماد پیغمبر بود و به آخر دختر آن حضرت را طلاق داد و گفت کفرت برب النجم اذا هوای و حضرت رسالت پناه او را نفرین کرد که اللهم یسلط علیه کلب من کلابک و اندک وقتی نگذشت که شیر سر او را بکند در این باب حسان بن ثابت قصیده دارد القصه حق سبحانه و تعالی او را لعنت کرده می فرماید) چه کافرترین خلق است هیچ نمی اندیشید که خدای (۱۷) از چه چیز بیافرید او را از مقدار آب منی پس اندازه او پدید کرد از اعضا و اشکال و هیأت در بطن مادر (۱۹) پس راه بیرون آمدن آسان کرد او را تا متولد شد و نشو و نما یافت تا برسید (۲۰) پس بمیرانید او را به وقت انتهای عمر او پس به خاک رو آورد او را تا همچون مردار بر سر

۱. مواهب علیه یا تفسیر حسینی، کمال‌الدین حسین کاشفی، تهران، اقبال، ۱۳۲۹، ج ۴، ص ۲۹۰-۲۹۲.

راهی نیفکنند (۲۱) پس چون خواهد زنده گرداند او را در وقت نشور باز بسته به مشیت اوست (۲۲) حقا که نگذارد انسان و ادا نکرد آنچه خدا فرمود او را (یعنی کافر به همه میثاق وفا ننمود و امر ایمان و طاعت را گردن نهاد و گفته‌اند مراد همه آدمیانند چه هرگز آدمی از ادای حقوق اوامر الهی کما ینبغی برون نیامده و نتواند.

قطعه

بنده همان به که ز تقصیر خویش / عذر به درگاه خدا آورد
ور نه سزاوار خداوندیش / کس نتوان که به جا آورد

(۲۳) پس باید که نظر کند انسان به خوردنی خویش و به چشم عبرت و ببیند که به چه وجه احداث کرده می‌شود (۲۴) به آنکه ما ریختیم آب را از ابر ریختنی (۲۵) پس بشکافتیم زمین را شکافتنی (۲۶) پس برویانی‌دیدیم در زمین دانه که قوت توان کرد و چون حنطه و شعیر و امثال آن (۲۷) انگور و سیب (۲۸) و درخت زیتون و خرما بنا (۲۹) و باغ‌های دیوار بست بزرگ درخت (یعنی اشجار او متکاسف و بسیار) (۳۰) و میوه‌های تر و میوه‌های خشک یا چراگاه این همه کردیم (۳۱) برای برخورداری شما و برای تمتع چهارپایان شما (۳۲) پس چون بیاید آواز کر کننده (یعنی صیحه که هر که بشنود کر گردد و مراد نفخه ثانیه است جواب ادا آنکه به ببیند احوال و شداید بسیار) (۳۳) روزی که بگریزد مرد از برادر خود با وجود مؤانست و مهربانی (۳۴) و از مادر خود با وجود کثرت حقوقی که او را است و از پدر خود با وجود وفور شفقت و عاطفت که از او دیده (۳۵) و از زن خود با وجود آنکه مونس روزگار او بوده و از فرزندان خود با خیال استظهار بدیشان (۳۶) مر هر مردی را از اهل قیامت آن روزگاری است که مشغول می‌دارد او را از مهم دیگران و در باب مشغولی قیامت شیخ فریدالدین عطار (قدس سره) حکایتی منظوم دارد.

نظم

کشتی آورد در دریا شکست / تخته زان جمله بر بالا نشست
گره و موشی بر آن تخته بماند / کارشان با یکدیگر پخته بماند
نی ز گربه موش را روی گریز / نی ز موش آن گربه را چنگال تیز
هر دوشان از هول دریای عجیب / در تحیر باز مانده خشک لب
در قیامت نیز این غوغا بود / یعنی آنجا نی تو و نی ما بود

(۳۷) روی‌ها باشد آن روز تابان و درخشان از نور ایمان (۳۸) بر خندان و فرحناک و شادمان به سبب نجات از نیران و وصول به روضه چنان (۳۹) و روی‌ها باشد آن روز پر از غبار و تیرگی از کفر و عناد و خیرگی (۴۰) فرا گیرد آن را تاریکی و سیاهی از انکار عصیان (۴۱) آن گروه که روی سیاه گرفته و گرد آلود دارند ایشانند ناگرویدگان و دروغگویان و نابکاران و تبه‌کاران.

تفسیر شریف لاهیجی^۱

قطب‌الدین اشکوری لاهیجی

آیات ۱ تا ۱۰

عَبَسَ رُوی ترش کرد و تَوَلَّى و بگردانید روی خود را اَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى أَى: «لأن جاء الأعمى»، یعنی به واسطه آن که آمد به سوی او نابینایی؛ علی بن ابراهیم روایت کرده که: سوره عبس در شأن عثمان و عبدالله بن اُمّ مکتوم نازل شده، بدین سبب که روزی ابن اُمّ مکتوم به خدمت حضرت رسالت پناه (ص) آمد و در مجلس آن سرور عالمیان (ص) اصحاب نشسته بودند. حضرت ابن اُمّ مکتوم را مقدم بر عثمان نشانید. عثمان از توجه حضرت به ابن اُمّ مکتوم عبوس کرده از او اعراض نمود. پس این آیه نازل شد. وَ مَا يُدْرِيكَ وَ چه چیز دانا گردانید تو را به حال اعمی یعنی ابن اُمّ مکتوم؟ لَعَلَّه يُرْكَى می باشد او مزکی و مطهر از گناهان، اَوْ يَدْكَرُ «او» را بعضی به معنی «واو» گرفته اند، یعنی و پند می گیرید از مواظ و نصایح، فَتَنْفَعَهُ الذُّكْرَى پس نفع رساند او را تذکر و پند گرفتن؛ قال علی ابراهیم: «ثم خاطب عثمان فقال»:

أَمَا مَنِ اسْتَعْنَى * فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى أَمَا آن کس که مستغنی است به مال خود و ریاستی نظر به اقوام عشایر خود دارد، پس تو ای عثمان، مر او روی می آری و متوجه به او می شوی و اگر مقدم بر تو نشیند آن را مکروه نمی داری وَ مَا عَلَيْكَ الْأُيُتْرُكِيُّ وَ نیست بر تو مکروهی از این که آن مستغنی پاک نباشد از کفر و عصیان؛ علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه گفته: «أى لا تبالي أزيكياً أو غير زكى»، یعنی باکی نداری تو که آیا آن مستغنی خوب است یا نه و متحلی به ایمان است یا متدنس به کفر، غرض این که همین غنا را کافی می دانی در توجه، هر چند آن شخص کافر باشد.

وَأَمَا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى وَ أَمَا آن کسی که آمد به تو، یعنی ابن اُمّ مکتوم، در حالتی که سعی می نمود و شتاب می کرد، وَ هُوَ يَخْشَى وَ او می ترسید از عقاب الهی، فَأَنْتَ عَنْهُ تَلْهَى پس تو از او رو می گردانی و ملتفت به او نمی شوی. آنچه مذکور شد موافق تفسیر علی بن ابراهیم است، و مؤید این است آنچه صاحب مجمع البیان گفته که: «و قد روى عن الصادق (ع) أنها نزلت في رجل من بنى أمية كان عند النبي (ص)، فجاء ابن اُمّ مکتوم، فلما راه تقدر منه، أى کره منه و عبس و جمع نفسه و أعرض بوجهه عنه، فحكى الله سبحانه ذلك و أنكره عليه»، و عثمان از بنی امیه بود و اَمَّا مَخَالِفِينَ فَهِنَّ نَاجِيَهُ، یعنی مجوزین قبایح بر انبیا، عبوس را که از صفات ذمیمه است به حضرت رسالت پناه (ص) نسبت داده، سبب نزول را چنین گفته اند که: روزی با صنادید قریش در باب ایمان آوردن ایشان نجوا می فرمود. در این وقت که گنجایش آمدن کسی و مشغول ساختن حضرت به امری دیگر نبود، ابن اُمّ مکتوم آمده طلب تعلیم معالم دین نمود، لهذا حضرت روی مبارک خود را درهم کشیده از او اعراض کردند، پس جبرئیل (ع) این آیت را نازل گردانید؛ و گفته اند که: هرگاه حضرت ابن اُمّ مکتوم را می دید اکرام او نموده می فرمودند که: «مرحباً بمن عاتبني فيه ربّي» و اگر او را حاجتی می بود قضای حاجت او می کردند، و حضرت (ص) دو نوبت او را به مدینه جانشین خود گردانید. سید مرتضی علم الهدی

۱. تفسیر شریف لاهیجی، محمد بن اشکوری لاهیجی (درگذشت ۱۰۹۰ق)، به کوشش جعفر بزوم، تهران، علمی، ۱۳۹۰، ج ۴،

ذوالمجدین(ره) در کتاب تنزیه الأنبیاء گوید که: در این آیات امری نیست که دلالت کند بر این که مضمون این آیه متوجه به حضرت رسالت پناه است؛ زیرا که مضمون این آیات خبری است که تصریح به مخبر عنه آن نشده، بلکه اگر کسی تأمل در این آیات کند معلوم شود که مراد غیر حضرت است؛ چه عبوس از صفات حضرت نبوده و آن حضرت با اعداء دین این چنین سر نمی‌کرد تا به مؤمنین مسترد شد چه رسد و همچنین تصدی به اغنیا و تلهی از فقرا مناسب به خلق کریم حضرت نبوده و حق تعالی در وصف آن حضرت فرموده: «و إنك لعلی خلق عظیم^۱» و «لو كنت فظاً غليظ القلب لا نفضوا من حولك^۲»، پس ظاهر این است که مراد از عبس آن حضرت نخواهد بود و بعد از آن که گفته که: «و قیل: إن هذه السورة نزلت فی رجل من أصحاب رسول الله(ص) كان منه هذا الفعل المنعوت فی الآیة» ظاهراً حدیث حضرت صادق(ع) که شیخ امین الدین طبرسی در مجمع البیان آورده، به نظر سید(ره) نرسیده که عنوان این سخن را مصدر به قیل گردانید.

آیات ۱۱-۲۳

کلاً ردع و منع از عبوس است، یعنی این چنین ممکن، انْهَآ به درستی که این سوره، یا این آیات، تَذَكْرَةٌ پندی است مر خلائق را. فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ پس هر که خواهد یاد گیرد آن پند را؛ ضمیر «ذکره» راجع به «تذکره» است، به اعتبار آن که به معنی تذکر و وعظ است. فِی صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ می‌تواند که صفت «تذکره» باشد، ای: «تذکره مکتوبه فی صحف مکرمة»، یعنی این «تذکره» موصوف است به این که نوشته شده است در صحیفه‌هایی که گرامی کرده شده‌اند نزد خدای تعالی.

مَرْفُوعَةٍ برداشته شده‌اند در آسمان هفتم یا بلند کرده شده است قدر آنها، مَطْهَرَةٍ پاکیزه گردانیده شده‌اند و چون مراد از «صحف» اوراق لوح المحفوظ است و آن را به غیر از ملائکه مس نمی‌کند، پس صحیح است که گفته شود که آن مطهر است از ملامسه شیاطین انس و جن. بآیدی سَفَرَةٍ نوشته شده آن صحف به دست‌های جمعی از ملائکه که مرتبه سفارت و پیغام‌گذاری دارند میان خدای تعالی و میان رسولان او و می‌تواند که «سفرة» به معنی نویسندگان باشد، یعنی نوشته شده به دست‌های نویسندگان، یعنی ملائکه آن را نوشته‌اند؛ و بعضی گفته‌اند که: مراد از «صحف» کتب منزله‌اند برای انبیاء، به این معنی که آن «تذکره» مثبت و مکتوب در کتاب انبیا است، بنابراین می‌تواند که مراد از سفره نویسندگان کتب الهی انبیا باشند، مثل قراء که تلاوت آنها می‌کنند؛ و علی بن ابراهیم روایت کرده که: مراد از «بآیدی سفره» «بآیدی الأئمة(ع)» است.

کِرَامِ آن «سفرة» عزیزانند نزد خدای تعالی، بَرَزَةٍ نیکوکارانند. قُتِلَ الْإِنْسَانُ در کتاب احتجاج شیخ طبرسی از حضرت امیرالمؤمنین(ع) روایت کرده که: مراد از «قتل» «لعن» است؛ «قوله تعالی: قتل الإنسان أی: لعن الإنسان» و در تفاسیر عامه نیز «قتل» را به «لعن» تفسیر کرده‌اند؛ یعنی لعنت کرده باد آدمی، یعنی کافر و از رحمت دور باد، مَا أَكْفَرَهُ چه چیز کافر ساخت او را با وجود کثرت شواهد بر توحید؟ و فی تفسیر علی بن ابراهیم: «قتل الإنسان ما

۱. سوره ۶۸ قلم: آیه ۴.

۲. سوره ۳ آل عمران: آیه ۱۵۹.

أَكْفَرَهُ» قال: «هو أمير المؤمنين (ع)، قال: ما أكفره، أي: ما فعل و أذنب حتى قتلوه» یعنی مراد از انسان امیرالمؤمنین (ع) است و حاصل کلام این است که: کشته شد امیرالمؤمنین (ع) و چه کرده بود و از او چه گناه سر زده بود تا او را کشتند؟ و بعد از این به اسناد خود از ابی اسامه زید الشحام روایت کرده که: من از حضرت امام ابی جعفر الباقر (ع) از معنی «قتل الإنسان ما أكفره» سؤال کردم. حضرت فرمود: «نزلت فی أمير المؤمنين (ع) «ما أكفره» یعنی بقتلکم ایاه» یعنی چه کفران نعمتی از او سر زد که موجب قتل شما شده باشد مر او را.

بعد از این حق تعالی می فرماید که: چرا آدمی نظر نمی کند بر اصل خلقت خود تا بداند که منْ أیُّ شئی خَلَقَهُ از چه چیز آفریده خدای تعالی او را؟ استفهام برای تحقیر است، یعنی از امر حقیری او را ایجاد کرده، چنانچه در بیان این می فرماید که: مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ از اندک آب منی ایجاد کرد او را، فَقَدَرَهُ پس مهیا و آماده ساخت آنچه را که موجب صلاح او بود از اعضا و اشکال و حواس ظاهره و باطنه و غیر آنها.

ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ پس راه بیرون آمدن از شکم مادر را آسان گردانید برای او، چنانچه قبل از برآمدن از شکم مادر سر بر طرف بالا و پا به طرف پایین بود و به جهت آسانی خروج، حق تعالی او را منقلب گردانید.

ثُمَّ أَمَاتَهُ پس از استیفای عمر، بمیراند او را فَأَقْبَرَهُ پس امر فرمود که او را به قبر نهند تا بدن او غذای سباع و طیور نگردد.

ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ پس هرگاه خواهد زنده گرداند او را و از قبر بیرون آورد برای مجازات و مکافات. کلاً ردع و منع آدمی است از انکار حشر و از تکبر و تجبر، یعنی باید که آدمی منکر حشر نباشد و تکبر نکند لَمَّا يَقْضَى مَا أَمَرَهُ هنوز به جا نیاورده آنچه را که بدان مأمور بود از تأمل در صنایع بدایع الهی و دریافت قدرت کامله ربانی تا بدین وسیله خود را از دنس تکبر پاک کند و اقرار به حشر و نشر نماید. و بعضی «کلاً» را به معنی «حقاً» گرفته اند، یعنی حقاً که آدمی هنوز بدانچه مأمور بود به جا نیاورده از اخلاص در عبادت و انفاق حقوق الله با وفور نعمت؛ و در تتمه حدیث زید شحام است که: «ثُمَّ نَسَبَ خَلْقَهُ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَا أَكْرَمَهُ اللَّهُ بِهِ فَقَالَ: «مَنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ» يَقُولُ: مَنْ طِينَةَ الْأَنْبِيَاءِ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ لِلْخَيْرِ، «ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ» يَعْنِي سَبِيلَ الْهَدْيِ، «ثُمَّ أَمَاتَهُ مِيتَةَ الْأَنْبِيَاءِ»، وَ قَبْلَ ذَلِكَ مِنْ هَذِهِ الْحَدِيثِ بَيَانٌ مَعْنَى «ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ» رَوَيْتُ كَرْدَهُ كَه: «قَالَ: أَنْشَرَهُ فِي الرَّجْعَةِ، كَلَّا يَقْضَى امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَا قَدْ أَمَرَهُ وَ سِيرَجَعُ حَتَّى يَقْضَى مَا أَمَرَهُ» وَ كَلِمَةُ «كَلَّا» فِي هَذِهِ الصُّورَةِ بِمَعْنَى «حَقًّا» اسْت، يَعْنِي زَيْدُ شَحَامٍ رَوَيْتُ كَرْدَهُ كَه: حَضْرَتِ امَامِ (ع) فَرَمُودَ كَه: مَعْنَى «قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ» اِيْنِ اسْتِ كَه كَشْتَهْ شَدَهْ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) وَ بَه كَدَامِ كَفْرَانِ نَعْمَتِ او مَسْتَحَقِّ اِيْنِ قَتْلِ گَرْدِيدِ وَ بَعْدِ از اِيْنِ دَر تَفْسِيرِ آيَاتِ دِيْگَرِ فَرَمُودَ كَه: مَعْنَى «مَنْ أَى شَىءٍ خَلَقَهُ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ» اِيْنِ اسْتِ كَه اَنْ حَضْرَتِ رَا حَقِّ تَعَالَى از نَطْفَه انبِيَا اِيْجَاد كَرْدَه، چنانچه حضرت رسالت پناهی (ص) مروی است که: «أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ» وَ مَعْنَى «فَقَدَرَهُ» اِيْنِ اسْتِ كَه تَقْدِيرِ كَرْدِ او رَا بَرَايِ خَيْرِ وَ نِيْكَوِيِي، «ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ» اِيْنِ مَعْنَى دَارِدَ كَه رَا هِدَايَتِ عِبَادِ رَا بَرِ او اَسَانَ گَرْدَانِيدِ، «ثُمَّ أَمَاتَهُ» اِيْنِ مَعْنَى دَارِدَ كَه چنانچه انبیا را معصوم از دنیا بمیرانید آن حضرت را نیز چنین بمیرانید، و علی بن ابراهیم در معنی «ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ» روایت کرده که: یعنی آن حضرت را در رجعت زنده خواهیم کرد و معنی «كَلَّا لَمْ يَقْضِ مَا أَمَرَهُ» اِيْنِ اسْتِ كَه حَقًّا آنچه اميرالمؤمنين (ع) به گزاردن آن مأمور بود از قتل غاصبين حق بناير حکم و مصالح الهی در دنیا آن

را به عمل نیاورد و زود باشد که خدای تعالی او را در رجعت زنده گرداند تا آنچه بدن مأمور بود به جا بیاورد و بعد از ذکر نعم ذاتیه اصلیه بیان نعم خارجییه عارضیه می کند.

الصادفی فی تفسیر القرآن

فیض کاشانی

(۱۰۰۶-۱۰۹۱ق)

سوره مبارکه «عبس» که سوره «سَفَرَه» نیز نامیده می‌شود در مکه‌ی مکرمه نازل شده است و تعداد آیات آن ۴۲ شریفه می‌باشد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. عَبَسَ وَ تَوَلّٰی (۱) اَنْ جَاءَهُ الْاَعْمٰی (۲) وَ مَا یُدْرِیْکَ لَعَلَّهٗ یَرْکَبُ (۳) اَوْ یَدَّکُرُّ فَتَنْفَعُهُ الذِّکْرٰی (۴) اَمَّا مِنْ اَسْتَعْنٰی (۵) فَاَنْتَ لَهٗ تَصَدّٰی (۶) وَ مَا عَلَیْکَ الْاَلْبَیْزٰی (۷) وَ اَمَّا مَنْ جَاءَکَ یَسْعٰی (۸) وَ هُوَ یَحْسَبُ (۹) فَاَنْتَ عَنْهُ تَلَهٰی (۱۰) کَلَّا اِنَّهَا تَذٰکِرَةٌ (۱۱) فَمَنْ شَاءَ ذٰکِرَةٌ (۱۲) فِیْ صُحُفٍ مُّکْرَمَةٍ (۱۳) مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ (۱۴) بِاَیْدِیْ سَفَرَةٍ (۱۵)

به نام خداوند بخشنده مهربان

چهره درهم کشید و ترشروی گشت. (۱) چون آن مرد نابینا حضورش آمد. (۲) و تو چه می‌دانی ممکن است او فردی پندگیر و پاکیزه صفات باشد. (۳) یا به یاد خدا آید و ذکر حق او را سودمند افتد. (۴) اما آن که توانگر است. (۵) چرا تو ای رسول به او روی می‌آوری و به او می‌پردازی (۶) در صورتی که اگر او از کفرش به ایمان نپردازد بر تو تکلیفی نیست. (۷) اما آن کس که به سوی تو می‌شتابد. (۸) و او مرد خدا ترس و باتقوایی است. (۹) تو از توجه به او خودداری می‌کنی. (۱۰) این روا نیست که آیات حق برای پند است. (۱۱) تا هر که بخواهد پند گیرد. (۱۲) آیات الهی در صفحات مکرم نگاهشته شده است. (۱۳) که آن صفحاتی که بسی بلند مرتبه و پاک و منزه است. (۱۴) با دست‌ان سفیران و فرشتگان حق به سوی پیامبر فرستاده شده است. (۱۵)

تفسیر روایی آیات ۱-۱۵

«عَبَسَ وَ تَوَلّٰی، اَنْ جَاءَهُ الْاَعْمٰی» رو ترش کرد و پشت نمود آنگاه که نابینا به او وارد شد. این آیه در حق ابن ام مکتوم و عثمان نازل شده است. ابن ام مکتوم فرد نابینا و مؤذن پیامبر خدا (ص) بود و پیش پیامبر خدا آمد در حالی که در کنار او اصحاب و یارانش نشسته بودند و عثمان نیز یکی از آنان بود پیامبر خدا او را بر عثمان مقدم داشت پس عثمان رو ترش کرد و از او اعراض نمود پس خداوند متعال آیه «عَبَسَ وَ تَوَلّٰی» را نازل فرمود «و تَوَلّٰی» یعنی عثمان پشت کرد آنگاه که نابینا وارد شد. ۲ و در مجمع البیان از امام صادق (ع) روایت کرده است که این آیه در حق مردی از بنی امیه نازل شد او که در کنار پیامبر خدا (ص) بود پس ام مکتوم وارد شد هنگامی که او را دید خود را از او کنار کشید و خود را جمع و جور کرد و روترش نمود و چهره درهم کشید و روی برتافت پس خداوند متعال حکایت آنان را

۱. الصادفی فی تفسیر القرآن، محمد محسن بن شاه مرتضی مشهور به فیض کاشانی، ترجمه جمعی از فضلاء دوره عالی مرکز تخصصی تفسیر و علوم قرآن، زیر نظر عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، قم، نشر نوید اسلام، ج ۶، ص ۴۷۰-۴۷۵ لازم به تذکر است روی جلد آن، تفسیر شریف صادفی نوشته شده است.

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۰.

نقل نمود و این کار را بر او انکار کرد.^۱ «وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَزَكِّي» تو چه می‌دانی یا چه درک می‌کنی شاید او تزکی می‌نماید و می‌خواهد پاکیزه شود؟ «أَوْ يَذَّكَّرُ» یا تذکر بپذیرد. «فَتَنْفَعَهُ الذُّكْرَى» و این تذکر سود بخش او باشد. «أَمَّا مَنْ اسْتَعْتَنَى فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى» اما آن کسی که طلب بی‌نیازی می‌کند تو به او تعرّض می‌کنی و رو می‌آوری. قمی می‌گوید: «سپس عثمان را مورد خطاب قرار داد فرمود: «أَمَّا مَنْ اسْتَعْتَنَى» اما کسی که درخواست بی‌نیازی می‌کند تو وقتی ثروتمندی می‌آید به او می‌پردازی و بالا می‌بری»^۲ «وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَكِّي» تو مبالغت نداری که زکی باشد یا غیر زکی فقط در صورتی که غنی بوده باشد پذیرا هستی.^۳ «وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى» اما آن فردی که آمده است (ابن امّ مکتوم) تلاش می‌کند که چیزی یاد گیرد. «وَهُوَ يَخْشَى» در حالی که او خشیت و خوف دارد. «فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى» پس تو از او غفلت می‌ورزی و التفات و توجه نمی‌نمایی برخی تصدّی را با تشدید صاد خوانده‌اند. در مجمع قرائت امام باقر(ع) «تصدّی» به ضمّ تاء و فتح صاد و «تلهی» با ضمّ تاء.^۴

مؤلف گوید آنچه که گذشت این آیات در حقّ عثمان نازل شده است و اما آنچه اشتها پیدا نموده است که این آیات در حقّ خود پیامبر خدا(ص) نازل شده است. پس سیاق این نوع عتاب‌ها و خطاب‌ها غیر لائق به شأن و منزلت او است و همچنین آن آیاتی که تا آخر سوره خواهد آمد آنچنان که ناپیدا نیست بر کسی که عارف به اسلوب کلام می‌باشد و شباهت دارد که این سخن از دست ساخته‌های اهل نفاق بوده باشد که خداوند آنان را ذلیل و خوار فرماید!^۵ «كَلَّا» اینگونه نیست بازگرداندن از معاقب علیه و بازگشت به مثل آن است. «إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ» اینها یک نوع یادآوری است. قمی گوید مقصود: «آیات قرآن» است^۶ «فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرَهُ» هر که خواست آن را یاد می‌گیرد. «فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ، مَرْفُوعَةٍ» در صحیفه‌های مکرمی که مرفوع می‌باشند و پیش خدا هستند. «مُطَهَّرَةٍ» پاکیزه و منزّه از دستبرد شیاطین می‌باشند. «بِأَيْدِي سَفَرَةٍ» با دستان سفیران یعنی مکتوب با دستان فرشتگان و انبیاء(ص) می‌باشند.

ملاحظه

فیض کاشانی از مفسران مشهور شیعه چند نکته مهم ذیل این آیات دارد:

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۰۴.

۲. قمی، ج ۲، ص ۴۰۵.

۳. همان منبع پیشین.

۴. همان منبع پیشین.

۵. سخن مفسر بزرگوار در اینجا نامفهوم است آنچه از ظاهر آن مستفاد است اینکه این عتاب‌ها و خطاب‌ها از دست ساخته‌های اهل نفاق بوده باشد که به قرآن افزوده شده است و تنهای مبنای این جسارت بزرگ آن است که شهرت دارد این آیات و عتاب‌ها متوجه پیامبر خدا باشد در پاسخ چنین پندار خطا عرض می‌شود اولاً چه بسیار شهرت‌هایی که اصل و مبنای ندارد و گفته‌اند: رب شهرة لا اصل لها ثانیاً عتاب به سوی پیامبر خدا از لطف و عنایت الهی سرچشمه می‌گیرد که به کمال و وارسته بودن پیامبر اطلاع دارد و می‌خواهد در مسیر هدایت مردم اسلوب و روش بهتر و والاتری پیش گیرد چنانچه بارها تذکر داده شده است قرآن نه یک حرف ناقص و نه یک کلمه افزایش داشته است این قبیل نسبت‌ها از ساحت قرآن که حافظ آن خداست بسیار دور است. (عقیقی بخشایشی)

۶. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۰۵.

- ۱- به هنگام آمدن عبدالله ابن امّ مکتوم، گروهی از اصحاب و نیز عثمان خلیفه سوم نزد رسول خدا(ص) نشسته بودند.
- ۲- رسول خدا(ص) ابن امّ مکتوم را تکریم و او را بر عثمان داشت؛ عثمان چهره درهم کشید و رویش را از ابن امّ مکتوم برگرداند و پشت کرد.
- ۳- مترجم معتقد است فیض کاشانی این مطلب را از تفسیر قمی (قرن ۳ق) اخذ کرده است؛ با اینکه خود فیض به سند و مستند خود اشاره نکرده است.
- ۴- فیض کاشانی به تفسیر مجمع البیان مستند می‌کند که به هنگام ورود ابن امّ مکتوم، فردی از بنی امیه نزد رسول خدا(ص) نشسته بود و او پشت برگرداند و چهره درهم کشید.
- ۵- فیض با استناد به تفسیر قمی استغنی را عثمان می‌داند یعنی عثمان فردی ثروتمند بود.
- ۶- اما مخاطب انت در فَاَنْتَ لَهُ تَصَدَّى و فاعل تصدی را شخص رسول خدا(ص) می‌داند. یعنی وقتی ثروتمندی مثل عثمان می‌آید تو ای پیامبر بر او می‌پردازی و او را بالا می‌بری وَمَا عَلَيْكَ اَلَّا يَزَّكِّيَ تو مبالغه نداری که زکی یا غیر زکی باشد و فقط در صورتی که غنی باشد می‌پذیری. مجدداً در فَاَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى هم به پیامبر می‌گوید ابن امّ مکتوم برای یادگیری در تلاش خشیت دارد ولی تو از او غفلت می‌ورزی و التفات به او نداری.
- ۷- مقایسه دو نوع رفتار اجتماعی یکی ترجیح ثروتمندان بر معلولین و استقبال از آنان و دوم رفتار ارزشی و ترجیح کسانی است که معلولیت دارند و خشیت و اخلاقیات ممدوح را هم دارند و ترجیح رفتار دوم توسط قرآن کریم است.
- ۸- اگر مخاطب در عبس و تولی عثمان هم باشد باز نشانگر این است که رفتار نخبگان و رهبران جامعه مطرود است.
- ۹- غفلت نخبگان و رهبران از معلولین را نفی کرده است. غفلت حتی اگر در حدّ عدم توجه به آنان و روی برگرداندن و پشت کردن و چهره درهم کشیدن هم باشد مطرود است.
- ۱۰- آیه مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى را اینگونه ترجمه کرده است: فردی (ابن امّ مکتوم) که آمده تلاش می‌کند چیزی یاد بگیرد. یعنی «یسعی أن يعلم» بوده است.
- ۱۱- در پایان این آیات، این نکات را تذکرها الهی می‌داند که در صحف آسمانی ثبت شده و از دستبرد شیاطین، در امان است و سفیران الهی در ثبت آنها دخالت داشته‌اند.

متن و ترجمه آیات ۱۶ تا ۴۲

كِرَامٍ بَرَرَةٍ (۱۶) قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ (۱۷) مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ (۱۸) مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ (۱۹) ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ (۲۰) ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۱) ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ (۲۲) كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ (۲۳) فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ (۲۴) أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا (۲۵) ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (۲۶) فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا (۲۷) وَعِنَبًا وَقَضْبًا (۲۸) وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا (۲۹) وَحَدَائِقَ غُلْبًا (۳۰) وَفَاكِهَةً وَأَبًّا (۳۱) مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ (۳۲) فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَةُ (۳۳) يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ (۳۴) وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ (۳۵) وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ (۳۶) لِكُلِّ امْرئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (۳۷) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ (۳۸) صَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ (۳۹) وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ (۴۰) تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ (۴۱) أُولَئِكَ هُمُ الْكُفَرَةُ الْفَجَرَةُ (۴۲)

که ملائکه مقرب عالی رتبه با خُلق حسن و کرامتند. (۱۶) ای کشته باد انسان! چرا تا این حد کفر و عناد می‌ورزد؟ (۱۷) (نمی‌نگرد) که از چه چیز خلق شده است. (۱۸) از آب نطفه بی‌قدری که خدا بدین صورت خلقتش فرمود. (۱۹) سپس راه خروج را بر او سهل و آسان گردانید. (۲۰) آنگاه او را بمیراند و به خاک قبر سپرد. (۲۱) سپس هر وقت خواهد باز او را از قبر برانگیزد. (۲۲) چنین نیست بشر کافر چرا آنچه خدا امر کرد به جا نیاورد. (۲۳) آدمی به قوت و غذای خود به چشم خود بنگرد. (۲۴) که ما آب باران فرو ریختیم. (۲۵) آنگاه خاک زمین بشکافتیم. (۲۶) و حیوانات برای غذا برویانیدم (۲۷) و باغ انگور و نباتاتی که بدروند باز بروید. (۲۸) و درخت زیتون و نخل خرما. (۲۹) و باغ‌های پر از درختان کهن. (۳۰) و انواع میوه‌های (خوش) و علف‌های مراتع. (۳۱) تا شما آدمیان و حیوانات‌تان از آن بهره‌مند شوید. (۳۲) آنگاه که آن صدای بلند به گوش همه خلق برسد. (۳۳) روزی که هر کسی از برادرش می‌گریزد. (۳۴) (بلکه) و از مادر و پدرش. (۳۵) و از زن و فرزندش هم می‌گریزد. (۳۶) در آن روز هرکس چنان گرفتار شُأن و کار خود است که به هیچکس نتواند پرداخت. (۳۷) آن روز طایفه‌ای رخسارشان فروزان است. (۳۸) و خندان و شادمانند. (۳۹) و رخسار گروهی گردآلود است. (۴۰) و به رویشان خاک غم و اندوه نشسته است. (۴۱) آنان کافران و بدکاران عالمند. (۴۲)

تفسیر روایی آیات ۴۲-۱۶

«كِرَامٍ بَرَرَةٍ» بزرگواران و نیکوکاران مجمع البیان آمده است: امام صادق (ع) می‌فرماید: «حافظ قرآن که خود عامل به آن است با سفیران کرام و برره محشور است». «قَتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ» کشته باد انسان! چه چیزی او را به کفران کشیده است؟ دعایی است با شنیع‌ترین خواسته‌ها و تعجب است از افراط در کفران، در احتجاج از امیرمؤمنان (ع) آورده است: «مورد لعن باد انسان! «مِنْ أَيْ شَيْءٍ خَلَقَهُ» از چه چیزی او را آفریده است؟ استفهام جهت تحقیر و کوچک نشان دادن انسان است. «مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ» از نطفه‌ای خلق کرده است پس او را مجهز نموده است به آن چیزی که اعضاء و اشکال صلاحیت آن را دارند و به صورت‌های مختلف در آورده است تا اینکه خلقت او تمام و کمال یافته است. «ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ» سپس راه را بر او آسان ساخته است. طریق خیر و نیکی را آسان نموده است. «ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ» سپس او را میرانده است و به گور سپرده است. «ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ» سپس هر وقت خواست او را نشر و پخش می‌کند. میراندن و به قبر بردن او را در ردیف نعمت‌ها شمرده است. چون میراندن نوعی اتصال به حیات ابدی و رسیدن به لذات خالصه الهی است و به قبر سپردن نوعی تکریم و صیانت از خوردن درندگان سباع می‌باشد. «كَلَّا» ردع و منع نمودن انسان است از آنچه هست. «لَمَّا يَفْضُ مَا أَمَرَهُ» هنوز انجام نداده است آن مأموریتی را که به عهده دارد از عهد آدم تاکنون چون احدی از تقصیر و قصور، خالی و عاری نیست (جز انبیاء و پیامبران الهی [مترجم]) «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» پس می‌بایست انسان به طعام خود بنگرد. تعقیب نمودن نعمت‌های ذاتی با نعمت‌های خارجی است. «أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا» ما آب‌ها را فرو ریختیم یک نوع فرو ریختنی. «ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا» سپس زمین را با نبات پاره نمودیم به نوعی از پاره کردنی. «فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا وَعِنَبًا وَقَضْبًا» پس رویانیدیم در زمین حبوبات، انگور، علف‌ها.

«وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا، وَحَدَائِقَ غُلْبًا» زیتون، نخل خرما و باغ‌های بزرگ» حدائق را غالباً توصیف شده است به علت تکاثف و تراکم و توهم دیگر بودن و کثرت اشجار و درختان.

«وَفَاكِهَةً وَأَبًّا» میوه و مرتع آب: علف و حشیش بهائیم و چهارپایان.
 «مَنْعًا لَكُمْ وَ لِأَعْمِئِكُمْ» اینها متاع خودتان و چهارپایانتان می باشد در ارشاد مفید آورده است. ابوبکر از کلمه «وَفَاكِهَةً وَأَبًّا» مورد سوال واقع شد معنای آب را از قرآن نشناخت و گفت: کدام آسمان به من سایه می افکند یا کدام زمین مرا روی خود می چرخاند یا چه کار می توانم انجام دهم؟ اگر بگویم در کتاب خدا چیزی را که معنایش را نمی دانم اما فاکهه که همه آن را می شناسید (چون خوردنی است) اما آب پس الله داناتر است. به آن سخن ابی بکر به گوش علی (ع) رسید پس فرمود: سبحان الله! آیا او نمی دانست که آب مرتع و جایگاه چرای حیوانات است؟ و آیهی «وَفَاكِهَةً وَأَبًّا» یعنی آماده ساختن از سوی خداوند متعال آن انعام و احسان خویشتن را در آنچه به آنان غذا داده است و برای آنان خلق نموده است به حدی که ادامه حیات بستگی به آن غذاها و قوام اجساد آنان، منوط به آن تغذیه ها است.»^۱

در کافی از امام باقر (ع) در مورد اینکه «فلینظر الإنسان الی طعامه» سوال شد طعام او چیست؟ فرمود: آن علم است که فرا می گید پس بنگرد که از کی دریافت می کند؟^۲

تفصیلی در مورد دریافت های علمی:

مؤلف گوید: «طعام شامل هر دو نوع غذا می گردد خواه غذای جسمی و بدنی باشد و خواه غذای روحی و فکری به هر دو نوع غذا شامل می گردد آنچه آن که انسان شامل بدن و روح هر دو می گردد پس آنچه آن که انسان مأمور است تا به غذای جسمانی خود توجه داشته باشد تا بداند که روزی از آسمان از سوی پروردگار عالم آمده است به این ترتیب که آب را از آسمان فرو ریخته است و در زمین حبوبات، گندم، جو، عدس و نخود آفریده است. همچنین مأمور است که به غذای روحانی خود نیز بنگرد که عبارت از علم و دانش است و بداند آن هم از سوی خداوند متعال نازل شده است به این ترتیب که باران های رحمت وحی را به سرزمین نبوت و شجره رسالت و سرچشمه حکمت ریخته است. پس از آنان حبه های خلاق و میوه های معارف را رویانده است تا اینکه ارواح کسانی که قابلیت و استعداد و آمادگی تربیت را دارند تربیت شوند. پس قول امام (ع) که می فرماید مقصود آن علمی است که از کی فرا می گیرد؟ یعنی سزاوار است که علم خود را از اهل بیت نبوت (ع) فرا بگیرد آنان که فرودگاه های وحی و سرچشمه های حکمتند آنان علم و دانش خود را از خداوند سبحان فرا گرفته اند تا اینکه او بتواند صلاحیت تغذیه ی روح را داشته باشد آری تنها از اهل بیت نبوت نه از دیگران آنان که هیچ نوع ارتباطی بین او و بین خدا از نظر وحی و الهام نداشته اند. چون علوم این قبیل افراد که از سرچشمه های وحی نیست گفتارهای افرادی است که در اقوال آنان حجیتی وجود ندارد یا وسیله ی جدالی است که دخالتی در احتجاج واقعی ندارد. هیچ کدام از آنها از سوی خداوند متعال نیستند بلکه از ناحیه ی شیطان گمراه می باشند پس این نوع معلومات نمی تواند و صلاحیت آن را ندارد که غذای روح و ایمان گردد و چون ظاهر آیه معلوم است پس تعرضی به آن ننمود بلکه به تأویل آن

۱. /ارشاد مفید، ص ۱۰۷.

۲. کافی، ج ۱، ص ۴۹.

پرداخت و تحقیق آن است که هر دو معنی می‌تواند مراد و مقصود لفظ یا اطلاق آن بدون قرینه، بوده باشد.

«فَإِذَا جَاءَتِ الصَّحَّةُ» هنگامی که نفع‌های صور آمد نفعه را با صاخره مجازاً توصیف کرد چون مردم بر آن روز ضجّه و ناله سر می‌دهند. «يَوْمَ يَقْرَأُ الْمَرْءُ مِنَ أَخِيهِ» روزی که فرد از برادرش می‌گریزد. «وَأُمِّهِ وَآبِيهِ» و از مادر و پدر خویش «وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ» از همسرش و فرزندانش چون او فقط به گرفتاری خود اشتغال دارد و می‌داند که آنان نافع حال او نیستند یا اینکه از او مطالبه نمایند چیزی را که در حق آنان قصور ورزیده است و تأخیر محبوب تا محبوب‌تر جهت مبالغه است (به ترتیب برادر، مادر، پدر، مثل اینکه می‌فرماید: فرار می‌کند از برادرش بلکه از مادرش و پدرش بلکه از همسر و فرزندانش).

در عیون اخبار الرضا(ع) آمده است که امام رضا(ع) فرمود: «مردی بلند شد از امیرمؤمنان(ع) در مورد این آیه پرسش نمود امام(ع) فرمود: قابیل از هابیل می‌گریزد و آنکه از مادرش می‌گریزد موسی(ع) است و آنکه از پدرش می‌گریزد ابراهیم(ع) است یعنی پدر تربیت کننده نه پدر والد و آنکه از همسرش می‌گریزد لوط است و آنکه از پسرش می‌گریزد نوح است و آنکه از فرزندش می‌گریزد کنعان است»^۱.

و در خصال از حسین بن علی(ع) همانند آن آمده است: جز اینکه اب مرثی و والد، را ندارد و مصنف کتاب صدوق گفته است: موسی از مادرش می‌گریزد از ترس اینکه مبادا در حق او قصور کرده باشد و ابراهیم از پدر مرثی مشکرش فرار می‌کند نه از پدر واقعی^۲ در مجمع البیان از سوده همسر رسول خدا(ص) روایت کرده است که پیامبر خدا فرمودند: «روز قیامت مردم پا برهنه و عربان و اجرد (مو در بدن ندارد) محشور می‌شوند عرق آنان را لجام می‌زند و تا بنا گوش آنان می‌رسد. سوده می‌گوید: عرض کردم یا رسول الله! وا أسفا برخی از ما به برخی دیگر می‌نگرند وقتی روز محشر گردید فرمود عرصه‌ی محشر مردم را از این وضع مشغول کرده است پس این آیه را تلاوت کرد: «یوم یقر المرء من أخیه»^۳ «وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ» و صورت‌هایی هم هست که در آن روز روشن و نورانی و تابان هستند. «صَاحِبَةٌ مُّسْتَبِشِرَةٌ» خندان و شادان هستند در اثر آنچه از نعمت‌ها می‌بینند. «وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلِيَّةٌ غَبْرَةٌ» و چهره‌هایی هم هست که بر آنها غبار غم و کدورت و اندوه، نشسته است. «تَرَاهُمْهَا قَتْرَةٌ» تاریکی و ظلمت آنها را فراگرفته است. «أُولَئِكَ هُمُ الْكُفْرَةُ الْفَجْرَةُ» آنان همان‌هایی هستند که کافران و فاجران می‌باشند آنان که کفر و فجور را باهم جمع کرده‌اند از این رو به سواد صورت‌های آنان غبارها می‌نشیند.

ثواب قرائت سوره‌ی عبس:

در ثواب الأعمال^۴ و مجمع البیان، در ثواب قرائت سوره «عبس» آمده است: که امام صادق(ع) فرمودند: کسی که سوره «عبس و تولی» و «اذا الشمس کورت» را قرائت نماید تحت جناح الهی در

۱. عیون اخبار الرضا(ع)، ج ۱، ص ۲۴۵، ح ۱، باب ۲۴.

۲. خصال، ص ۳۱۸.

۳. مجمع البیان، ج ۹-۱۰، ص ۴۴۰.

۴. ثواب الاعمال، ص ۱۲۱.

بهشت قرار می‌گردد و در سایه‌ی خدا و کرامت او واقع می‌شود و در جنان الهی سکونت می‌ورزد و این امر بر خدای قادر و توانا بزرگ نیست. ^۱ إن شاء الله تعالی

ملاحظه

خلاصه سخن فیض کاشانی ذیل آیات ۱۶ تا ۴۲ این است که دو گروه در آیات نخست بررسی شدند. ریشه اختلاف‌های این دو گروه در دو عامل است: اولاً ارتباط با وحی آسمانی و تعالیم آسمانی در اتخاذ رویکرد و راه درست مؤثر است. دوم این اختلافات ریشه در طعام و تغذیه دارد. تغذیه صحیح موجب اندیشه درست و راه صحیح می‌شود.

۱. مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۵ در فضل قرائت

تفسیر البرهان^۱

سید هاشم بحرانی

آیات ۱-۱۰

[چهره در هم کشید و روی گردانید (۱) که آن مرد نابینا پیش او آمد (۲) و تو چه دانی؟ شاید او به پاکی گراید (۳) یا پند پذیرد و اندرز سودش دهد (۴) اما آن کس که خود را بی نیاز می پندارد (۵) تو بدو می پردازی (۶) با آن که اگر پاک نگرده، بر تو (مسئولیتی) نیست (۷) و اما آن کس که شتابان پیش تو آمد (۸) در حالی که (از خدا) می ترسید (۹) تو از او به دیگران می پردازی]

(۱) علی بن ابراهیم: در خصوص عثمان و ابن امّ مکتوم نازل شد. ابن امّ مکتوم، مؤذن رسول خدا(ص) بود و نابینا بود. یاران رسول خدا(ص) نزد ایشان بودند و عثمان نیز در آنجا بود که ابن امّ مکتوم وارد شد و رسول خدا(ص) وی را بر عثمان مقدم کرد. پس عثمان ترش رویی کرد و روی برتافت. پس خداوند عزوجل این آیات را نازل کرد: «عَبَسَ وَ تَوَلَّى» منظور عثمان است «أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى * وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَرْكَبُ» منظور این است که تو چه می دانی، شاید طاهر و پاک باشد «أَوْ يَدَّكُرُ»، گفت: یعنی این که رسول خدا(ص) وی را پند دهد، «فَتَنَفَعَهُ الْدُّكْرَى»، سپس عثمان را مورد خطاب قرار داد: «أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى * فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى»، یعنی این که اگر ثروتمندی نزد تو بیاید، به وی توجه می کردی و مقامش را بالا می بردی «وَ مَا عَلَيْكَ إِلَّا يَرْكَبُ» منظور این است که اگر شخصی ثروتمند باشد، دیگر برای تو اهمیتی ندارد که آیا آن شخص پاک و باتقوا هست یا نیست «وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى» منظور، ابن امّ مکتوم است «وَ هُوَ يَخْشَى * فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى» یعنی این که توجه نمی کنی و به این شخص نمی پردازی و توجه نداری.^۲

(۲) طبرسی: از امام صادق(ع) روایت شده است: این آیات در خصوص مردی از بنی امیه نازل شد که نزد پیامبر(ص) بود، و ابن امّ مکتوم وارد شد. هنگامی که وی را دید، متنفر شد و ترش رویی کرد و خود را کنار کشید و روی برتافت، و خداوند داستان او را بازگو کرد و آن را ناپسند دانست.^۳

(۳) و طبرسی هم چنین نقل می کند: از امام صادق(ع) نقل شده است: رسول خدا(ص) آن گاه که عبدالله بن امّ مکتوم را می دید، می فرمود: خوش آمدی، خوش آمدی، به خدا سوگند! خداوند تبارک و تعالی در خصوص تو، مرا سرزنش نخواهد کرد و آن قدر رسول خدا(ص) در حق عبدالله بن امّ مکتوم لطف و مهربانی می کرد که او، خود را از پیامبر(ص) دور نگاه می داشت (کمتر به دیدار ایشان می رفت).^۴

آیات ۱۱-۱۶

۱. ترجمه تفسیر روایی البرهان، سید هاشم بحرانی (درگذشت ۱۱۰۷ق)، ترجمه رضا ناظمیان و دیگران، تهران، کتاب صحیح،

۱۳۸۸، ج ۹، ص ۳۸۱-۳۸۳.

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۹۸.

۳. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۶۶.

۴. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۶۶.

[زندهار (چنین مکن) این (آیات) پندی است (۱۱) تا هر که خواهد از آن پند گیرد (۱۲) در صحیفه‌هایی ارجمند (۱۳) والا و پاک شده (۱۴) به دست فرشتگانی (۱۵) ارجمند و نیکوکار]

(۱) علی بن ابراهیم: منظور از: «كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ»، قرآن است، «فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ مَّرْفُوعَةٍ» نزد خداوند «مُطَهَّرَةٍ * بِأَيْدِي سَفَرَةٍ»، می‌گوید: در دست امامان است - که صلوات و درود خدا بر همه آنان باد - «كِرَامٍ بَرَرَةٍ».^۱

(۲) محمد بن عباس: از حسین بن احمد مالکی، از محمد بن عیسی، از یونس، از خلف بن حماد، از ابو ایوب خزّاز، از امام جعفر صادق (ع) درباره آیه «بِأَيْدِي سَفَرَةٍ * كِرَامٍ بَرَرَةٍ»، نقل می‌کند: آنها امامان (ع) هستند.^۲

(۳) سعد بن عبدالله: از علی بن محمد بن عبدالرحمن حَجّال، از صالح بن سندی، از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیه، از برید بن معاویه عجللی نقل کرده است: از امام محمد باقر (ع) درباره این آیات پرسیدم: «صُحُفًا مُّطَهَّرَةً * فِيهَا كُتِبَ قِيَمَةٌ»^۳ [صحیفه‌هایی پاک * که در آنها نوشته‌های استوار است] فرمود: سخنان ماست و در صحیفه‌هایی است که از دروغ پاک شده است.^۴

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۹۸.

۲. تأویل الآیات، ج ۲، ص ۷۶۳، ح ۱.

۳. بییه، ۲-۳.

۴. مختصر بصائر الدرجات، ص ۶۴.

تفسير نورالثقلين^١

عبد علي بن جمعه حويزي
درگذشت ۱۱۱۲ق

سوره عبس

١- في كتاب ثواب الأعمال باسناده عن أبي عبد الله (ع) قال: من قرء (عَبَسَ وَتَوَلَّى) و (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ) كان تحت جناح الله من الجنان، و في ظل الله و كرامته و في جنانه. و لا يعظم ذلك على الله ان شاء الله.^٢

٢- في تفسير مجمع البيان أبي بن كعب عن النبي (ص) قال: و من قرأ عبس جاء يوم القيامة و وجهه ضاحك مستبشر.^٣

عَبَسَ وَ تَوَلَّى (١) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (٢) وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَرْكَبِي (٣) أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى (٤)
٣- في تفسير علي بن ابراهيم (عَبَسَ وَ تَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى) قال: نزلت في عثمان و ابن أم مكتوم مؤذن لرسول الله (ص) و كان أعمى، و جاء إلى رسول الله (ص) و عنده أصحابه و عثمان عنده فقدمه رسول الله (ص) على عثمان، فعبس عثمان وجهه و تولى عنه، فأنزل الله (عَبَسَ وَ تَوَلَّى) يعني عثمان (أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى) وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَرْكَبِي) أي يكون طاهراً أركبى أو يذكر قال: يذكره رسول الله (ص) فتنفعه الذكرى.^٤

٤- في مجمع البيان قيل نزلت الآية في عبد الله بن أم مكتوم و هو عبد الله بن شريح بن مالك بن ربيعة الفهري من بني عامر بن لوى. و ذلك انه أتى رسول الله (ص) و هو يناجى عتبة بن ربيعة و أباجهل بن هشام و العباس بن عبدالمطلب و أبيا و امية ابني خلف يدعوهم إلى الله و يرجو إسلامهم، فقال يا رسول الله اقربني و علمني ممّا علمك الله، فجعل يناديه و كرّر النداء و لا يدرى انه مشتغل مقبل على غيره، حتّى ظهرت الكراهية في وجه رسول الله (ص) لقطعه كلامه. و قال في نفسه: يقول هؤلاء الصناديد إنما اتباعه العميان و العبيد فأعرض و أقبل على القوم يكلمهم، فنزلت الآيات و كان رسول الله (ص) إذا رآه قال: مرحباً بمن عاتبني فيه ربّي، و يقول: هل لك من حاجة؟ و استخلفه على المدينة مرتين في غزوتين، قال انس بن مالك: فرأيت يوم القادسيّة و عليه درع و معه راية سوداء و روى عن الصادق (ع) قال: كان رسول الله (ص) إذا رأى أم مكتوم قال: مرحباً لا و الله لا يعاتبني الله فيك أبداً و كان يصنع من اللطف حتّى كان يكف عن النبي (ص) ممّا يفعل به.

١- تفسير نورالثقلين، عبد علي عروسي حويزي، ترجمه محمد مهدي سازندگی و ديگران، مقدمه عبدالرحيم عقيقي بخشايشي،

قم، دفتر نشر نويد اسلام و نشر عقيق، ۱۳۹۱، ج ۸، ص ۲۱۶-۲۲۵.

٢- ثواب الاعمال، ص ۱۵۱.

٣- مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۶۶۱.

٤- تفسير قمی، ج ۲، ص ۴۰۴.

سوره عبس

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

۱- **ثواب الاعمال:** با اسنادش به امام صادق (ع) [روایت کرده است که] فرمود: هرکس سوره‌ی (عَبَسَ وَ تَوَلَّى) و (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ) را قرائت کند، از خیانت در حقش، در پشتیبانی خداوند خواهد بود؛ در سایه‌ی او، مورد کرامت او در بهشتی خواهد بود؛ و این کار بر خداوند گران نیست؛ ان شاء الله.

۲- **مجمع البیان:** ابی بن کعب از پیامبر (ص) روایت کرده است که فرمود: هر که سوره‌ی عبس را بخواند، در حالی وارد قیامت خواهد شد که صورتی خندان و شادمان دارد. چهره درهم کشید و ترش روی گشت. (۱) چون آن مرد نابینا به حضورش آمد. (۲) و توجه می‌دانی؟ ممکن است او فردی پندگیر و پاکیزه صفات باشد. (۳) یا خدا را یاد کند و ذکر حق برای او سودمند باشد. (۴)

۳- **تفسیر علی بن ابراهیم:** درباره‌ی (عَبَسَ وَ تَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى) گفته است: درباره‌ی عثمان و ابن ام مکتوم، مؤذن پیامبر (ص) نازل شده است. ابن ام مکتوم که مردی نابینا بود، نزد رسول خدا (ص) آمد که یاران آن حضرت و عثمان در حضورش بودند، رسول خدا (ص) وی را نزد عثمان راهنمایی کرد [تا در کنار وی بنشیند] ولی عثمان روی ترش نمود و به ابن ام مکتوم پشت کرد. خداوند نیز چنین نازل فرمود: «چهره عبوس کرد و پشت کرد» یعنی عثمان «هنگامی که نابینا نزد وی آمد. و تو نمی‌دانی؛ شاید خود را ترکیه شود» یعنی طاهر و پیراسته گردد «یا یادآور گردد». فرمود: یعنی رسول خدا (ص) وی را متذکر سازد «و این یادآوری به حال وی سودمند افتد».

۴- **مجمع البیان:** بعضی از مفسران گفته‌اند: این آیات درباره‌ی عبدالله بن ام مکتوم نازل شده است؛ وی عبدالله بن شریح بن مالک بن ربیع‌ی فهری از بنی عامر بن لوی است. نزول این آیات هنگامی بود که وی به حضور رسول خدا (ص) آمد که با عتبه بن ربیع، ابوجهل بن هشام، عباس بن عبدالمطلب، و ابی و امیة پسران خلف، به صورت خصوصی سخن می‌گفت و آنان را به سوی خدا می‌خواند و امیدوار بود اسلام بیاورند. ابن ام مکتوم گفت: "ای پیامبر خدا، برای من بخوان و از آن چه خدا به تو آموخته، به من بیاموز" وی این سخن را پیوسته تکرار می‌کرد و نمی‌دانست که آن حضرت با قوم سخن می‌گوید. این جریان ادامه یافت تا به دنبال قطع سخنانش، آثار کراهت، در قیافه‌اش هویدا گشت و با خود گفت: "این بزرگان مکه می‌گویند پیروان او فقط نابینایان و بردگانند"، از این روی به وی اعتنایی نفرمود و با آن گروه، سخنش را ادامه داد. در نتیجه‌ی این برخورد، آیات فوق نازل شد و آن حضرت پس از آن عبدالله را احترام می‌کرد و می‌فرمود: "آفرین بر کسی که خدایم مرا درباره‌ی او ملاکت کرده است!" و می‌فرمود: "آیا خواسته‌ای داری؟" و دوبار او را در دو غزوه، در مدینه جانشین خویش ساخت. انس بن مالک گفته است: "او را در روز جنگ قادسیه دیدم که زرهی در بر و پرچم سیاهی در دست داشت."

امام صادق (ع) فرمود: رسول خدا (ص) چنان بود که هرگاه ابن ام مکتوم را می‌دید، می‌فرمود: "آفرین، نه، به خدا سوگند که خداوند مرا درباره‌ی تو عتاب نفرمود" و همواره به وی چنان مهربانی می‌ورزید تا آن رفتار را فراموش کند.

قال المرتضی علم الهدی قدس سره: لیس فی ظاهر الآیة دلالة علی توجهها إلی النبی (ص) بل هی خبر محض لم یصرح به المخبر عنه، و فیها ما یدل علی ان المعنی بها غیره. لان العبوس لیس من صفات النبی (ص) مع الأعداء المتبائنین فضلاً عن المؤمنین المسترشدين ثم الوصف بأنه یتصدی للأغنیاء و یتلهی عن الفقراء لا یشبهه أخلاقه الکریمة، و یؤید هذا القول قوله سبحانه فی وصفه (ع): (وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ) و قوله: (وَلَوْ كُنْتَ فَطًّا غَلِيظًا لَأَنفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ) و الظاهر أن قوله: عبس و تولى المراد به غیره.

و روى عن الصادق (ع) أنها نزلت فی رجل من بنی امیة كان عند النبی (ص)، فجاءه ابن أم مكتوم فلما رآه تقدّر منه و عبس و جمع نفسه و أعرض بوجهه عنه، فحكى الله سبحانه ذلك و أنكره عليه.^۱
أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى (۵) فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (۶) وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَرْكَبُ (۷) وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى (۸) وَهُوَ يَخْشَى (۱۰) فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (۱۰)

۵- فی تفسیر علی بن ابراهیم ثم خاطب عثمان فقال: (أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى) قال: أنت إذا جاءك غني تصدّي له و ترفعه (وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَرْكَبُ) ای لا نبالی أزيكاً كان أو غير زكي، إذا كان غنياً (وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى) یعنی ابن أم مكتوم (وَهُوَ يَخْشَى فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى) ای تلهو و لا تلتفت إليه.^۲

۶- فی مجمع البيان و فی الشواذ قراءة الحسن «أن جاء» و قراءة أبي جعفر (ع) «تصدّي» بضم التاء و فتح الصاد و «تلهي» بضم التاء أيضاً.^۳
كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۱) فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (۱۲) فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ (۱۳) مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ (۱۴) بِأَيْدِي سَفَرَةٍ (۱۵) كِرَامٍ بَرَرَةٍ (۱۶)

سيّد مرتضی علم الهدی گفته است: ظهور آیه دلالت ندارد که دربارهی حضرت رسول (ص) باشد، بلکه خبر محضی است که به صاحبش تصریح نشده، بلکه دلالت دارد که مراد، کسی غیر از آن حضرت است؛ زیرا عبوس بودن از ویژگیهای آن حضرت با دشمنان جدا شده از مسلمانان هم نیست؛ چه رسد که با مؤمنان و رشد یافته چنین برخورد کند. پس بیان این ویژگی که آن حضرت به توانگران توجه می فرمود و از مستمندان روی می گردانید، هیچ شباهتی با اخلاق کریمه ای ایشان ندارد. مؤید این سخن، قول خداوند سبحان در توصیف پیامبر (ص) است که: «همانا تو بر خلقی عظیمی» [قلم: ۴] و «و اگر تندخو و سخت دل بودی، قطعاً از پیرامونت پراکنده می شدند» [آل عمران: ۱۵۹]. ظاهر این است که مراد از سخن خداوند: (عَبَسَ وَ تَوَلَّى) کسی جز آن حضرت باشد.

از امام صادق (ع) نیز روایت گردیده است که فرمود: این آیات در مورد مردی از بنی امیة نازل شده که در خدمت پیامبر (ص) نشسته بود که ابن ام مكتوم آمد و در کنار او نشست، ولی او با دیدن ابن ام مكتوم، از وی فاصله گرفت؛ خود را جمع کرد؛ روی ترش نمود و از او روی گردانید. خداوند سبحان نیز این رفتار را حکایت فرمود و آن را بر او ناروا شمرد.

۱. مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۶۶۳.

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۰۵.

۳. مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۶۶۲.

اما آن که توانگر است. (۵) (چرا) تو ای رسول به او روی می آوری و به او می پردازی (۶) در صورتی که اگر او از کفرش به ایمان نپردازد، بر تو تکلیفی نیست؟ (۷) اما آن کس که به سوی تو می شتابد. (۸) و او مرد خدا ترس و باتقوایی است. (۹) تو از توجه به او خودداری می کنی. (۱۰)

۵- تفسیر علی بن ابراهیم: سپس پیامبر به عثمان خطاب کرد و فرمود: (أَمَا مَنْ اسْتَعْنَى فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى) فرمود: تو چنانی که چون توانگری نزدت بیاید، به او توجه [ویژه] می کنی و بزرگش می شماری، (وَمَا عَلَيْكَ الْأُيُغَى) یعنی آن گاه که غنی باشد، برایت مهم نیست که مهذب باشد یا غیر مهذب.

۶- مجمع البیان: و در قرائت های شاذ حسن چنین آمده است: «ان جاءه»؛ (آیا که آمد؟). در قرائت امام باقر (ع) نیز آیه به صوت «تَصَدَّى» به ضم تاء و فتح صاد آمده است (فعل مجهول و بدین معنی است: با آمدن غنی، تو مورد توجه او واقع می شدی) و به شکل «تلهی» و ضم تاء قرائت شده است (مجهول و به معنی: روی برگردانده می شوی).

این روا نیست؛ چرا که آیات حق برای پند است. (۱۱) تا هر که بخواهد پند گیرد. (۱۲) آیات الهی در صفحات مکرم نگاشته شده است. (۱۳) آن صفحاتی که بسی بلند مرتبه، پاک و منزّه است، (۱۴) با دستان سفیران و فرشتگان حق به سوی پیامبر فرستاده شده است. (۱۵) ملائکه ای مقرب عالی رتبه ای با خلق حسن و کرامت هستند. (۱۶)

۷- فی تفسیر علی بن ابراهیم و قوله: (كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ) قال: القرآن (فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ مَّرْفُوعَةٍ) قال: عند الله (مُطَهَّرَةٍ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ) قال: بأیدی الأئمة عليهم السلام کرام بررة.^۱

۸- فی مجمع البیان (کرام بررة) و قال قتادة: هم القراء یکتبونها و یقرئونها، قال: و روی الفضیل بن یسار عن الصادق (ع) قال: الحافظ للقرآن العالم به مع السفارة الکرام البررة (انتهی).^۲

قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ (۱۷)

۹- فی تفسیر علی بن ابراهیم: (قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ) قال: هو أمير المؤمنين (ع) قال: (مَا أَكْفَرَهُ) ای ما فعل و اذنب حتی قتلوه، أخبرنا احمد بن إدريس عن أحمد بن محمد بن محمد عن ابن أبي نصر عن جميل بن دراج عن أبي اسامة عن أبي جعفر (ع) قال: سألته عن قول الله: (قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ) قال: نعم.

نزلت فی أمير المؤمنين (ع) ما أكفره؟ یعنی بقتلکم ایاه.^۳

۱۰- فی کتاب الاحتجاج للطبرسی (ره) عن أمير المؤمنين (ع) حديث طويل و فيه (قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ) ای لعن الإنسان.^۴

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۰۵.

۲. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۶۵.

۳. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۰۵.

۴. احتجاج، ج ۱، ص ۵۸۸.

مِنْ أَيْ شَيْءٍ خَلَقَهُ (۱۸) مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ (۱۹) ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ (۲۰) ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۱) ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ (۲۲)

۱۱- فی تفسیر علی بن ابراهیم متصل بآخر ما نقلنا من الروایة عنه اعنی قوله: بقتلکم إیاه ثم نسب امیرالمؤمنین (ع) و نسب خلقه و ما أكرمه الله به فقال: (مِنْ أَيْ شَيْءٍ خَلَقَهُ) يقول: من طينة الأنبياء خلقه فقدره للخير (ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ) یعنی سبیل الهدی ثم أماته ميتة الأنبياء (ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ) قلت: فما قوله: (ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ)؟ قال يمكث بعد قتله في الرجعة فيقضى ما أمره.^۱ و فيه ای فی تفسیره أيضاً (ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ) قال: يسر له طريق الخير.^۲

۷- تفسیر علی بن ابراهیم: درباره ی آیهی «هرگز، این یادآوری است» فرمود: مراد، قرآن است. ذیل آیهی «صحیفه های مکرّم و مرفوع» نیز فرمود: مرفوعه یعنی با مقامی رفیع نزد خداوند. در تفسیر آیهی «پاکند و بر دستان سفره» هم، چنین فرمود: مراد این است که در دستان ائمه علیهم السلام است که «اهل کرامت، و نیکوکارند».

۸- مجمع البیان: (كِرَامٍ بَرَرَةٍ) فتاده گفته است: آنان قاریان قرآنند که آن را می نویسند و می خوانند. فضیل بن یسار از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که فرمود: حافظ قرآنی که بدان عمل کند، با فرشتگان نویسنده ی قرآن همراه می شد که بزرگوار و نیکوکارند.

کشته باد انسان! چرا تا این حد کفر و عناد می ورزد؟ (۱۷)

۹- تفسیر علی بن ابراهیم: ذیل آیهی (قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ) گفته است که مراد، امیرالمؤمنین (ع) است و (مَا أَكْفَرَهُ) یعنی هیچ گناهی از او سر نزد تا آن که ایشان را کشتند. ابی اسامه از امام باقر (ع) درباره ی آیهی (قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ) پرسید، ایشان نیز در پاسخ فرمود: آری، درباره ی امیرمؤمنان (ع) نازل شده و بدین معنی است که: چه چیز باعث شد با کشتنش به او کفر ورزیدید؟

۱۰- احتجاج طبرسی: حدیثی طولانی از امیرالمؤمنین (ع) [روایت کرده است که] در بخشی از آن می فرماید: در آیهی (قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ)، مراد این است که لعنت بر انسان باد!

(نمی نگردد) که از چه چیز خلق شده است؟ (۱۸) از آب نطفه ی بی مقداری که خدا بدین صورت خلقت فرمود. (۱۹) سپس راه خروج را بر او سهل و آسان گردانید. (۲۰) آن گاه او را می میراند و به خاک قبر می سپرد. (۲۱) سپس هر وقت بخواهد، باز او را از قبر برانگیزد. (۲۲)

۱۱- تفسیر علی بن ابراهیم: متصل به روایت پیشین (حدیث ۹) و در پی عبارت «با کشتنش به او کفر ورزیدید» آمده است: سپس نسب امیرالمؤمنین (ع)، نسب آفرینشش و آن چه خدا به ایشان به کرامت بخشیده، بیان کرده و فرموده است: «او را از چه چیزی خلق کرد؟» خداوند می فرماید: از سرشت انبیاء آفریده شده است «او را خلق کرد و تعادل بخشید» او را برای خیر، مقدر ساخت «سپس او را در مسیر، حرکت داد» یعنی راه هدایت را به وی نمود «سپس او را» همانند پیامبران «میرانید».

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۰۶.

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۰۵.

سپس هرگاه بخواهد، وی را از قبر برمی‌انگیزد». گفتیم: معنی آیه‌ی (تَمَّ إِذَا شَاءَ أُنْشِرَهُ) چیست؟ فرمود: پس از شهادتش، در دوران رجعت، خواهد زیست و آن چه به وی فرمان داده شده، جامه‌ی عمل خواهند پوشانید. نیز در آن آمده است: «ثم السبیل یسر» یعنی راه خیر را برایش آسان ساخت. ۱۲- فی کتاب **علل الشرائع** فی العلل التي ذکر الفضل بن شاذان أنه سمعها من الرضا (ع) فإن قال: فلم امر بدفنه؟ قيل: لئلا يظهر الناس على فساد جسده و قبح منظره و تغیر ریحہ، و لا تتأذى به الأحياء بريحه و بما يدخل به الآفة و الدنس و الفساد، و ليكون مستورا عن الأولياء و الأعداء فلا يشمت عدو و لا يحزن صديق.^۱

كَلَّا لَمَّا يَقُضِ مَا أَمَرَهُ (۲۳) فَلْيُنظَرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ (۲۴) أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا (۲۵) ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (۲۶) فَأَنْبَثْنَا فِيهَا حَبًّا (۲۷) وَعِنْبًا وَقَضْبًا (۲۸) وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا (۲۹) وَحَدَائِقَ غُلْبًا (۳۰) وَفَاكِهَةً وَأَبًّا (۳۱) مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ (۳۲) فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَةُ (۳۳) ۱۳- فی **تفسیر علی بن ابراهیم** (كَلَّا لَمَّا يَقُضِ مَا أَمَرَهُ) ای لم یقض امیرالمؤمنین (ع) ما قد أمره، و سیرجع حتی یقضی.^۲ (ما أَمَرَهُ فَلْيُنظَرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا) ای قوله: (وَقَضْبًا) قال: القضب الفت قوله: (وَفَاكِهَةً وَأَبًّا) قال: الأبّ الحشيش للبهائم.^۳

۱۴- فی **إرشاد المفید** رحمه الله و روى أن أبابكر سئل عن قول الله تعالى: (وَفَاكِهَةً وَأَبًّا) فلم يعرف معنى الأب من القرآن، و قال: ای سماء تظلنی أم ای أرض تقلنی أم كيف أصنع إن قلت فی کتاب الله بما لا أعلم، اما الفاكهة فنعرفها، و اما الأب فالله أعلم، فبلغ امیرالمؤمنین (ع) مقاله فی ذلك فقال: سبحان الله اما علم أن الأب هو الكلاء و المرعى؟ و ان قوله تعالى (وَفَاكِهَةً وَأَبًّا) اعتداد من الله بانعامه على خلقه فيما غذاهم به و خلقه لهم و لانعامهم مما تحیی به أنفسهم، و تقوم به أجسادهم.^۴ أقول: قد نقلنا فی سورة و النزاعات عند قوله عزوجل (أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا) ما يكون بياناً لقوله عزوجل: (أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا) ای قوله: (مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ) فليراجع **يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ (۳۴) وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ (۳۵) وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ (۳۶)**

۱۵- فی **عیون الاخبار** فی باب ما جاء عن الرضا (ع) من خبر الشامي و ما سأل عنه امیرالمؤمنین (ع) فی جامع الكوفة حديث طويل و فيه: و قام رجل يسأله فقال: یا امیرالمؤمنین أخبرنا عن قول الله تعالى: (يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ) من هم؟ قال: قاييل و هابيل. و الذي يفر من أمه موسى، و الذي يفر من أبيه إبراهيم یعنی الأب المرئی لا الوالد، و الذي يفر من صاحبتة لوط، و الذي يفر من ابنه نوح و ابنه كنعان.^۵

۱۲- **علل الشرائع**: در عللی که فضل بن شاذان از امام رضا (ع) شنیده و نقل کرده، آمده است: اگر کسی بگوید: چرا خلائق مأمور شده اند میت را دفن کنند؟ در پاسخ گفته می‌شود: برای این که مردم بر فاسد شدن جسد میت، آگاه نشوند و از زشتی دیدارش و بدبویی اش مطلع نشوند. نیز برای

۱. **علل الشرائع**، ص ۲۶۸، باب ۱۸۲، ج ۹.

۲. **تفسیر قمی**، ج ۲، ص ۴۰۵.

۳. **تفسیر قمی**، ج ۲، ص ۴۰۶.

۴. **ارشاد**، ج ۱، ص ۲۰۰.

۵. **عیون اخبار الرضا**، ج ۱، ص ۱۹۲، ج ۱.

این که زندگان از بوی تعفن او و آفت، آلودگی و فسادگی که در جسدش پیدا می‌شود، آزرده نگردند. همچنین بدین علت است که بدن میت از دید دوستان و دشمنان پوشیده بماند تا نه دشمنان، سرزنش کنند و نه دوستان از دیدن صحنه دلخراش از هم پاشیدگی پیکرش اندوه بخورند. چنین نیست، بشر کافر چرا آنچه خدا بدان امر کرد، به جا نیاورد؟ (۲۳) آدمی به قوت و غذای خود به چشم خرد بنگرد! (۲۴) که ما آب باران را فرو ریختیم. (۲۵) آن گاه خاک زمین شکافیتیم. (۲۶) و حبوبات برای غذا رویانیدیم (۲۷) و باغ انگور و گیاهانی که بدروند باز بروید. (۲۸) و درخت زیتون و خرما. (۲۹) و باغ‌های پر از درختان کهن. (۳۰) و انواع میوه‌های (خوش) و علف‌های مراتع. (۳۱) تا شما آدمیان و حیواناتان از آن بهر مند شوید. (۳۲) آن گاه که آن صدای بلند به گوش همه‌ی خلق برسد. (۳۳)

۱۳- تفسیر علی بن ابراهیم: ذیل این آیات گفته است: (كَلَّا لَمَّا يَقْضِي مَا أَمَرَهُ) مراد، امیرالمؤمنین (ع) است که آن چه را بدان فرمان یافته بود، به پایان نبرد، باز خواهد گشت تا آن امور را به انجام برساند. درباره‌ی (فَلْيُنْظَرْ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا... وَ قَضَبًا) نیز گفته است: «قضب» یعنی طراوت و تازگی. در تفسیر آیه‌ی (وَفَاكِهَةً وَأَبًّا) نیز آورده است: «اب» یعنی علف چهارپایان.

۱۴- ارشاد المفید: روایت کرده‌اند از ابوبکر معنی آیه‌ی شریفه‌ی (وَفَاكِهَةً وَأَبًّا) را پرسیدند، ولی وی نتوانست بدان پاسخ دهد و چون از معنی کلمه‌ی «اب» ناآگاه بود، گفت: کدام آسمان بر سر من سایه می‌افکند، یا کدام زمین مرا بر روی خود جای می‌دهد، قرار می‌دهد یا چه خواهیم کرد اگر کتاب خدا را از روی بی‌اطلاعی معنی کنیم؟ زیرا معنی «فاکله» را می‌دانم، ولی معنی «اب» را خدا می‌داند. بی‌اطلاعی او به عرض علی (ع) رسید و آن حضرت (ع) شگفت زده شد و فرمود: معنی «اب» گیاه و چراگاه است، مراد خداوند از آیه، این است که نعمت‌های الهی خویش را به مردم بشناساند و به آنان بفهماند که چه خوردنی‌هایی برای خودشان و حیواناتشان آفریده و موجبات زندگی و نیروی بدنشان را فراهم ساخته است.

روزی که هر کسی از برادرش می‌گریزد. (۳۴) (بلکه) و از مادر و پدرش. (۳۵) و از زن و فرزندش هم می‌گریزد. (۳۶)

۱۵- عیون اخبار الرضا: در باب خیر شامی و سؤالات وی از امیرالمؤمنین (ع) در مسجد جامع کوفه، حدیثی طولانی از امام رضا (ع) روایت کرده که در فرازی از آن آمده است: مرد دیگری برخاست و کوشید با سؤال‌هایش حضرت را به زحمت بیندازد؛ او چنین گفت: در این آیات شریفه‌ی (يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ * وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ) مراد، چه کسانی هستند؟ حضرت در پاسخ فرمود: قابیل [است که از] هابیل [می‌گریزد]، و آن که از مادرش می‌گریزد، موسی (ع) است، و آن که از پدرش - یعنی سرپرستش نه پدر واقعی اش - فرار می‌کند، ابراهیم (ع) است، آن که از همسرش گریزان است، لوط (ع) است، و آن که از پسرش می‌گریزد، نوح (ع) است که از پسرش کنعان فرار می‌کند.

۱۶- فی کتاب الخصال عن الحسين بن علی (ع) قال: کان علی بن ابی طالب (ع) بالکوفة فی الجامع إذ جاء إلیه رجل من أهل الشام فسأله عن مسائل، و کان فیما سأله أن قال له: أخبرنی عن قول الله تعالی: (يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ) و ذکر مثل ما فی عیون الاخبار سواء إلا أنه لیس فیہ یعنی الأب

المربی لا الوالد. و بعده قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله: إنما يفتر موسى من أمه خشية أن يكون فصر فيما وجب عليه من حقها، وإبراهيم إنما يفتر من الأب المربى المشرك لا من الأب الوالد وهو تاريخ.^۱

۱۷- فی کتاب التوحید عن أمير المؤمنين (ع) حديث طويل وفيه يقول (ع) عن أهل المحشر: ثم يجتمعون في مواطن آخر فيستنطقون فيفتر بعضهم من بعض فذلك قوله عز وجل: (يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ).^۲
(۳۶) لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (۳۷) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ (۳۸) ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ (۳۹) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ (۴۰) تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ (۴۱) أُولَئِكَ هُمُ الْكُفْرَةُ الْفَجْرَةُ (۴۲)
۱۸- فی تفسیر علی بن ابراهیم قوله: (لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ) قال شغل يشغله عن غيره.^۳

۱۹- فی مجمع البیان و روی عن عطاء بن يسار عن سودة زوج النبي (ص) قالت: قال رسول الله (ص) بيعت الناس حفاة عراة غراً لا يلجمهم العرق و يبلغ شحمة الأذان، قالت قلت: يا رسول الله واسواتها ينظر بعضنا إلى بعض إذا جاء؟ قال: شغل الناس عن ذلك، و تلا رسول الله (ص) (لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ).^۴

۲۰- فی محاسن البرقی عنه عن الحسين بن يزيد النوفلي عن السكوني عن جعفر عن أبيه عن علي (ع) قال: و من وفر مسجدا لقي الله يوم يلقا ضاحكاً مستبشراً و أعطاه كتابه بيمينه.^۵
۱۶- خصال: از امام حسين (ع) [روایت کرده است] فرمود: علی بن ابی طالب (ع) در مسجد جامع کوفه بود که مردی از اهل شام به حضور ایشان رفت و پرسش‌هایی کرد. یکی از سؤال‌های وی این بود که گفت: مرا از سخن خدای تعالی: (يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ) آگاه سازید. صاحب خصال، در ادامه، همانند روایت پیشین در عیون الاخبار را روایت کرده است؛ با این تفاوت که درباره‌ی «پدر» یعنی عبارت «یعنی سرپرستش نه پدر واقعی اش» سخنی به میان نیامده است. مصنف: حضرت موسی (ع) فقط از ترس این که مبادا در حق مادرش کوتاهی کرده باشد، از وی گریزان است. ابراهیم (ع) نیز از پدری که وی را پرورید و مشرک بود، فرار می‌کند؛ نه از پدری که از وی پدید آمده و نامش «تارخ» بود.

در آن روز، هرکس چنان گرفتار شأن و کار خود است که نمی‌تواند به هیچ‌کس بپردازد. (۳۷) آن روز، طایفه‌ای رخسارشان فروزان است. (۳۸) و خندان و شادمانند. (۳۹) و رخسار گروهی گردآلود است. (۴۰) و به رویشان خاک غم و اندوه نشسته است. (۴۱) آنان کافران و بدکاران عالمند. (۴۲)

۱. الخصال، باب ۵، ح ۱۰۲، ص ۳۱۸.

۲. التوحید، باب ۳۶، ح ۵، ص ۲۶۱.

۳. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۰۶.

۴. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۶۸.

۵. محاسن، ج ۱، ص ۵۴.

۱۷- توحید صدوق: از امیرمؤمنان (ع) روایتی طولانی نقل کرده است که از اهل محشر حکایت می‌کند و می‌فرماید: بعد از آن در موطن دیگری گرد می‌آیند و در آنجا از آنان خواسته می‌شود، سخن بگویند، ولی برخی از آنان از برخی دیگر می‌گریزند. این همان سخن خداوند عزوجل است که: (يَوْمَ يَكْفُرُ الْمَرْءُ مِنْ أُخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ وَ صَاحِبَتِهِ وَ نَبِيهِ).

۱۸- تفسیر علی بن ابراهیم: درباره‌ی آیه‌ی (لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ) گفته است: هر یک کاری دارند که موجب می‌شود به دیگران توجهی نداشته باشند.

۱۹- مجمع البیان: از عطاء بن یسار، از سوده، همسر گرامی پیامبر (ص) روایت شده است که گفته است: رسول خدا (ص) فرمود: مردم؛ به صورت عریان، پا برهنه و ناتوان برانگیخته می‌شوند و از شدت حرارت، سیلاب عرق به دهان و پرده‌ی گوششان می‌رسد. وی گفته است: به آن حضرت عرض کردم: وای بر ما ای رسول خدا! برخی از ما به دیگری که می‌آید، نگاه می‌کند؟ فرمود: مردم چنان مشغولیتی دارند که آنان را از توجه به این کار، باز می‌دارد. سپس این آیه را تلاوت فرمود: (لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ).

۲۰- محاسن البرقی: ... جعفر از پدرش، از حضرت علی (ع) [روایت کرده است که] فرمود: هرکس مسجدی را ارجمند بدانند، در حالی به دیدار خداوند می‌رود که شادمان و خندان است و خداوند نیز نامه‌ی کردارش را به دست راستش می‌دهد.

تفسیر عاملی^۱

ابراهیم عاملی (موثق)

آیات ۴۲-۱

معنی لغات: «یَزْکَى» از وزن تَفَعَّل است که یتزکّی باشد یعنی شایسته و پاک می‌شود، فزون می‌شود، صدقه می‌دهد. «صُحُفٍ» جمع صحیفه به معنی کاغذ نوشته، ورقه‌ی کتاب. «قَضَب» جمع قضبه، گیاهی که تر و تازه چیده و خورده می‌شود چون سبزی‌ها و در فارسی با کلمه‌ی تره‌بار مناسب است، هر درخت دراز شاخه که شاخه‌های آن به هر سوی رود. «عُلب» جمع اغلب، باغ پر درخت. «أَبَّ» گیاه چه خشک چه تازه، «قَتْرَةَ» گرد و غبار. و تقتیر دود کردن پشکل شتر در بیابان تا شکار بوی شکارچی را در نیابد. «تَزَهَّقُ» از مصدر زَهَق بفتح اَوَّل و دوّم به معنی سبکی، ستم، زشتکاری، دروغ، شتاب.

جهت نزول: طبری: گروهی از بزرگان قریش نزد پیغمبر بودند و آن حضرت کوشش داشت که آنها را مسلمان کند عبدالله بن امّ مکتوم که مرد کوری بود و عصاکش او می‌دید که گروهی نزد پیغمبر هستند و اشاره می‌فرمود که نیاید ولی او نمی‌دید و عصاکش خود را وادار می‌کرد به جلو رفتن و پیغمبر ناراحت شد و روی درهم کشید و پشت به او کرد و با آنها که آنجا بودند به سخن پرداخت و از سخن او که می‌گفت: از آنها که خدا به تو یاد داده به من بیاموز دلگیر شد. و چون آن انجمن پراکنده شدند و پیغمبر خواست نزد خانواده‌ی خود باشد چشم‌های آن حضرت جمع شد و سرش سنگین و حال وحی او را گرفت و این آیات نازل شد «عَبَسَ وَ تَوَلَّى - الخ» و ابن زید گفت: در آن روزگار می‌گفتند: اگر پیغمبر می‌خواست چیزی از آنچه به او وحی می‌شد از مردم پوشیده بدارد البتّه این آیات را که بر ضررش بود برای مردم نمی‌خواند.

ترجمه: به نام بخشنده خدای مهربان به فرمانبران (۱) چهره بر هم کشید و روی بگرداند (۲) که آن کور نزد او آمد (۳) لکن تو چه دانی که شاید او پاکیزه کسی شود (۴) یا بیاد حقّ باشد و زان سودی برد؟ (۵) و اگر بی‌نیازی بود (۶) روی به او کنی (۷) با اینکه باری بر دوشت نبود گر او حق پذیر نشود (۸) و چون کسی به سوی تو آید و کوشش کند (۹) و بدل ترسی داشته باشد (۱۰) تو از او به دیگری پردازی (۱۱) ولی نه چنین کن چه این قرآن و سخنان یادآوری است و رهبری (۱۲) پس آنکه خواهد بیاد حقّ باشد، یادآورش شود (۱۳) چه که این نامه در گرمی نبشته‌هایی است (۱۴) بلند پایه و پاک ز هر ناروا (۱۵) به دست نمایندگان (۱۶) بزرگوار و نکوکار [حقّ رسیده پس] (۱۷) مرگ بر آدمی که چه کافر است و ناسپاس [مگر نداند] (۱۸) ز چه او را خدا آفرید؟ (۱۹) ز مایه‌ای آفرید که به اندازه‌اش کرد (۲۰) وز آن پس راه زندگیش آسان نمود (۲۱) و آنگاه بمیراند و بگورش کرد (۲۲) و از این پس چو خواهد او را ز گور درآورد (۲۳) ولی آنچه خدا به او فرمان داد انجام نداد (۲۴) البتّه باید بنگرد و [پند گیرد] که خوراکش از کجا است؟ (۲۵) همانا ما [خداوند شما] ز بالا آب فراوان بریختیم (۲۶) و پس زمین به درستی بشکافتیم (۲۷) تا در آن دانه برویاندیم (۲۸) و انگور و تره‌بار (۲۹) و زیتون و خرما (۳۰) و بستان‌های ستبر درخت (۳۱) و دگر میوه و گیاه (۳۲) تا سود

۱. تفسیر عاملی، ابراهیم عاملی (موثق)، به کوشش علی‌اکبر غفاری، تهران، کتابخانه صدوق، ۱۳۴۴، ج ۸، ص ۴۷۷-۴۸۶.

شما و چهارپایان تان بود [پس به سرانجام خود بیندیشید] (۳۳) که چون آن سخت فریاد آید (۳۴) روزی بود که مرد از برادر خود گریزد (۳۵) و هم ز مادر و پدر (۳۶) و زن و فرزندش (۳۷) چه به آن روز هر یک‌شان را کاری بود که پروای دیگرش نبود (۳۸) به آن روز است که چهره‌هایی روشن بود (۳۹) و خندان و شادان (۴۰) و چهره‌هایی هم گرد اندوه گرفته (۴۱) که گویی دود بر آن نشسته (۴۲) چنین کسان کافر بوند و بدکار.

سخن مفسرین: مجمع: این سوره را سوره‌ی سفره نیز می‌نامند و به مکه نازل شده است و به حساب کوفی‌ها و حجازی‌ها چهل و دو آیه است و مردم بصره چهل و یک آیه و مردم شام و مدینه چهل آیه دانسته‌اند که بعضی «الیٰ طعامه» و بعضی «لأنعامکم» و بعضی «جاءت الصّاحّة» را آخر آیه ندانسته‌اند.

صافی: سوره الاعمی نوشته است. **تنویر المقباس:** سوره یدکرّ فیها الاعمی.

«عَبَسَ - الخ» ۱ **مجمع:** سید مرتضی گفته است این آیه هیچ نشان نمی‌دهد که این سخن با پیغمبر باشد و این کار از آن حضرت بوده بیش از یک آگاهی از کار کسی نیست که نام آن کس هم آشکار نشده است با اینکه نشانه هست که مقصود غیر پیغمبر است چون روی ترش کردن و پشت به فقیر کردن و روی به سرمایه‌دار آوردن از اخلاق پیغمبر (ص) نبوده تا او چنین کند و جلوش را بگیرند که دیگر نکنند. و از امام صادق (ع) نقل است: مردی از بنی امیه نزد پیغمبر بود عبدالله بن ام مکتوم آمد و آن مرد که او را دید از او بدش آمد و خود را فراهم کرد و روی درهم کشید و آیه برای آن اموی آمد. بعضی گفته‌اند: کار آن مرد کور از ادب دور بود و پیغمبر برای تربیت او روی ترش کرد و گوش به سخن او نداد. و از امام صادق (ع) نیز نقل شده است: هرگاه پیغمبر عبدالله بن ام مکتوم را می‌دید می‌فرمود: مرحبا مرحبا که هرگز خداوند مرا برای تو سرزنش نخواهد کرد و آن اندازه به او مهربانی می‌کرد که او شرمنده می‌شد و خودداری می‌کرد از حضور پیغمبر. و کلمه‌ی «أَنْ جَاءَهُ» «أَنْ جَاءَهُ» با الف کشیده خوانده‌اند تا به صورت مخفف استفهام انکاری باشد الا آن جاء یعنی آیا اگر آمد.

«لَعَلَّ یَزْکٰی» ۲ **کشف:** ۱- یعنی شاید که بخواید به وسیله نکوکاری و آنچه از تو یاد گیرد پاک شود ۲- یعنی یترکّی من الذنوب شاید که از گناهان پاک شود.

«فَتَنَّفَعَهُ» ۴ **مجمع:** با رفع قرائت شده است که عطف بر جلو باشد و با نصب خوانده‌اند تا جواب بعد از فاء باشد.

«مَنْ اسْتَعْنٰی» ۵ **مجمع:** یعنی کسی که در میان مردم خود بزرگ است و سرمایه‌دار است. **کشف:** یعنی در نزد خود خویشتن را از خدا بی‌نیاز داند چون پیروی شیطان می‌کند. و هر که یکتاپرست نشد و نیازمندی‌های خود به خدا نبرد او خود را از خدا بی‌نیاز دانسته است. ابن عباس گفته است: یعنی برای سرمایه‌ای که دارد خود را از خدا و ایمان بی‌نیاز می‌داند.

نیشابوری: نقل است که پس از این آیه پیغمبر نه روی به فقیری ترش کرد و نه با سرمایه‌داری متوجه شد و در این گرداندن سخن از غایب به شخص حاضر و به اصطلاح در التفات از غیبت به خطاب سختگیری و ناپسندی بیشتری است چنانکه از تقصیر کاری که حاضر است بدگویی می‌کنند و آنگاه روی به خودش می‌کنند به سرزنش او می‌پردازند تا بیشتر بر او سخت آید. گفته‌اند: در کلمه‌ی «اعمی» نیز انکاری است بر آن حضرت چون برای کور مهربانی و گرمگیری مناسب‌تر است در نزد مردم خوش رفتار تا ترش رویی و کم مهری. و اگرچه نظر پیغمبر به مسئله‌ی بزرگ‌تر و ارزنده‌تر بود که قریش را مسلمان کند تا همه مسلمان و آسوده شوند. لکن چون نظر به دلجویی فقرا و

بی‌اعتنائی به سرمایه‌داران بود این را به اخلاص و رضای حق نزدیک‌تر دانستند. با اینکه هدایت این مرد کور و بهره‌مندی او از پیغمبر معلوم بود چون او خود پی آن آمده بود ولی قریش با بدبینی و مسخره آمده بودند و هدایت‌شان دور می‌نمود و دست از یقینی برداشتن برای گمان به دیگری دور از حزم و احتیاط است و از این روی گفته شد «مَا يَذْرَإِكُ لَعْلَهُ - الخ» و بعضی گفته‌اند: های «لَعْلَهُ» برای کافران است یعنی از کجا دانستی آن کافر که روی به او داشتی پاک و پندپذیر می‌شود؟ پس از آن بر تصریح به کار افزوده شد به این جمله «أَمَّا مَنْ اِسْتَعْنَى - الخ».

«فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى» ۶ طبری: مقصود عباس بن عبدالمطلب است که با او برخورد می‌کرد به امید مسلمانی او یا عتبه بن ربیع و شیبه و غیره بوده‌اند که پیغمبر امید مسلمانی آنها داشته است. **فخر:** یعنی تو روی به او می‌آوری و دلت به سوی او است و این کلمه مشتق است از «تَصَدَّى فُلَانٌ لِفُلَانٍ» یعنی برخورد به او کرد و به دنبال و طلب و جستجوی او بود. و این کلمه با تشدید صاد که تا با آن مشدد شود قرائت نموده‌اند و نیز بضم تاء به صیغهی مجهول خوانده شده است یعنی تو در معرض جستجوی آن غنی قرار می‌گیری و خوانده و مطلوب او می‌شوی. «هُوَ يَخْشَى» ۹ فخر: ۱- از خدا می‌ترسد که در انجام وظیفه کوتاهی کند ۲- با ترس از کفار نزد تو می‌آید ۳- چون کور است و نمی‌بیند با ترس و رنج می‌آید.

«تَلَّهَى» ۱۰ مجمع: از امام باقر نقل است که به صیغهی مجهول قرائت فرموده تا معنی چنین باشد: سرمایه‌داران تو را از دیگران بر می‌گردانند و رو گردان از آنها می‌کنند. «كَلَّا اِنَّهَا - الخ» ۱۱ کشف: ۱- یعنی دیگر چنین مکن که از فقیر به سرمایه‌دار رو آری ۲- درست است که این سوره با این آیات ۳- خبردار باش که این سوره با این آیات و به معنی اول کلمهی «كَلَّا» دنباله‌ی سخن اول است و به دو معنی دیگر آغاز جمله است. **فخر:** ممکن است ربط این آیات به جلو از دو جهت باشد: ۱- این یادآوری احترام فقیر و چشم‌نداشت به سرمایه‌دار در لوح محفوظ به وسیله‌ی ملائکه‌ی مقربین ثبت است ۲- با چنین قرآن که به دست ملائکه در لوح محفوظ پایدار است تو را نیازی نیست که از فقیر روی بگردانی و به سرمایه‌دار امیدوار باشی.

«فِي صُحُفٍ» ۱۳ مجمع: ۱- ابن عباس گفته است: مقصود از صحف کتاب‌های ارزنده‌ی به پیشگاه خداوندی است که لوح محفوظ باشد ۲- مقصود کتاب‌های پیغامبران است که این یادآوری‌ها در آن کتاب‌ها نیز بوده است مثل «إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى».

«مُطَهَّرَةٌ» ۱۴ کشف: ۱- یعنی چنان پاک است که جز پاک کسی آن را نپساید ۲- پاک است از دسترس کافران ۳- پاک است از آنکه جز کلام حق در آن گنجانده شود ۴- پاک است از دروغ و ناسازگاری.

«بِأَيْدِي سَفَرَةٍ» ۱۵ طبری: ۱- ابن عباس گفت: یعنی در دست نویسندگان است ۲- قَتاده گفت: یعنی در دست قاری‌ها است و آنها که آن را می‌خوانند ۳- ابن زید گفته است: یعنی ملائکه که شماره‌ی کارهای مردم را دارند.

«مَا أَكْفَرَهُ» ۱۷ مجمع: ۱- به معنی تعجب است یعنی شگفت است از آدمی که با این نشانه‌های یکتایی آفریننده چگونه او کافر شده است ۲- استفهام است یعنی با اینکه نعمت حق فراگیر است چه چیز موجب کفر آدمی شده است.

عبده: این آیه برای مزید معرفت است که حق شناسی محتاج به یادآوری نیست بلکه در سرشت آدمی نهاده شده است که اگر به نعمت‌های حق به دقت بنگرد و از خواسته‌های خود بگذرد، حق به چشم او روشن است و جز اراده‌ی خودش جلوگیری از اقرار به حق ندارد.

«ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرُهُ» ۲۰ **ابوالفتوح:** ۱- یعنی راه برون شدن از شکم مادر بر او آسان کرد ۲- راه جدایی درست و نادرست برای او آسان کرد.

«إِنَّا صَبَبْنَا» ۲۵ **مجمع:** با فتح همزه نیز خوانده‌اند تا بدل از کلمه‌ی طعام آیت جلو باشد.

«فَأَكْهَهُ وَ أَبَا» ۳۱ کشف: آب آن گیاه است که آدمی نکاشته و چهارپایان می‌خورند ۲- فاکهه میوه‌ی تازه است و «آب» میوه‌ی خشک است. از ابوبکر معنی «آب» را پرسیدند او جواب نداد و گفت: چگونه روی زمین و زیر آسمان باشم که بتوانم ندانسته در کلام خدا چیزی گویم؟ و نیز عمر گفت: ما را جلو گرفته‌اند که خود را وادار به گفتاری کنیم. و در معنی «آب» سخنی نگفت و گفت آنچه از کتاب خدا آشکار است دنبال کنید و آنچه نمی‌دانید رها کنید.

«لِكُلِّ امْرِيٍّ مِنْهُمْ» ۳۷ **ابوالسعود:** یعنی هر یک از برادر و پدر و مادر و زن و فرزند را کاری باشد و گرفتارند.

«شَأْنٌ يَغْنِيهِ» ۳۷ **مجمع:** با فتح یاء و عین بی نقطه خوانده‌اند و معنی چنین می‌شود: هر کسی را کاری است پرداخته به آن که مشغول داردش و نتیجه هر دو قرائت یکی است.

تفسیر حسینی: در باب مشغولی قیامت شیخ فریدالدین عطار (قدس سره) حکایتی منظوم دارد. نظم:

کشتی آورد در دریا شکست / تخته‌ای ز آن جمله بر بالا نشست
گر به و موشی بر آن تخته بماند / کارشان با یکدگر پخته بماند
نی ز گربه موش را روی گریز / نی ز موش آن گربه را چنگال تیز
هر دوشان از هول دریای عجب / در تحیر بازمانده خشک لب
در قیامت نیز این غوغا بود / یعنی آنجا نی تو و نی ما بود

سخن ما: ۱- اختلاف مفسرین را در ده آیت اول نقل کردیم که مقصود نقل کار پیغمبر (ص) و یادآوری آن حضرت است از چنان رفتار یا نقل کار مردی از بنی امیه است و یا به گفته‌ی فیض در تفسیر صافی برای عثمان بوده است. و اگرچه آیت اول و دوم نشانه ندارد از که سخن گفته شده است ولی از آیت سوم به بعد چند کلمه به صورت خطاب آمده است و ظاهر است در اینکه روی سخن با خود پیغمبر است. بخصوص آیات ۵ و ۶ و ۷ که نمودار است روی سخن با آن حضرت است^۱ چون گفته شده است: تو روی به سرمایه‌دار داری با اینکه بر تو باکی نیست اگر او تربیت نشود و از پلیدی کفر پاک نگردد. و چون کسی جز پیغمبر مأمور راهنمایی نبوده است تا با سرمایه‌دار سخن بگوید و بر او اعتراض شود که بر تو باک نیست اگر آن مالدار تربیت نشود. معلوم می‌شود که این سخن با خود

۱. اگر صحیح باشد تمسک به ظهور ضمیر خطاب، باید تمسک به ظهور ضمیر غایب هم در «عَبَسَ» و «تَوَلَّى» نیز صحیح باشد. بلکه ظاهر آن است که مورد از مواردی است که مثل مشهور «یاک أَعْنی و اسمعی یا جاره» صادق است، مثل اینکه مخاطب شخصی است که خداوند نخواست صریحاً او را ملامت کند تا مورد حمله و سرزنش دیگران واقع گردد. (مصحح)

پیغمبر بوده است که او روی به سرمایه‌دار داشته است و جهتِ نزول آیه که طبری نقل کرده است نزدیک‌تر به صحت است.

۲- چون این سوره به مکه نازل شده است و از قرینه‌ی سخن گفتن پیغمبر با سرمایه‌داران که گفته‌اند اُمیة بن خَلَف بوده است معلوم است نزول این سوره در دوران اوّل بعثت بوده است که هنوز رابطه‌ی پیغمبر با اعراب سخت تیره نبوده است و به آشکار دشمنی نمی‌کردند. از این جهت سوره با لحن اعتراض آغاز شده است تا به جهانیان اعلام باشد که اسلام با شخصیت و نفوذ سرمایه‌داری کاری ندارد و اگر پیغمبر چنین امیدی داشته باشد از این پس باید از آن دل برگیرد که این نهضت نو جنبش آدمیت است و سر و کارش با دل‌ها است و آن کور نرم‌دل حق پرست در پیشگاه خداوند والاتر است از هزاران چشم به جاه و مال دوختگان که از دین و اجتماع بدورند و زندگی را جز اندوخته و خود فروشی ندانند. در دنبال این اعلام با کلمه‌ی «کَلَّا» پیغمبر را خبردار کرد که دیگر چنین آرزو نکند و امید به هدایت صاحبان جاه و مال نبندد. پس از آن ارزش مقام قرآن نمودار شده است که سرمایه و دست‌آویز این نهضت یگانه‌ی یادآوری است که پدیده‌ی عالم بالا است و رسیده از دستِ مقدّسات آفرینش و آنکه جویای راه حق باشد می‌باید دست به سوی آن دراز کند و بس. آنگاه آدمی را به آغاز و انجام شناسی رهبری کرده است تا به اندیشه‌ی پیدایش خود باشد که چه بوده و چه شده است و چگونه زندگی می‌کنند و به کجا منزل خواهد کرد و سرانجامش که پایان زندگی است یا روی خندان است یا خواری و بیچارگی.

اطیب البیان^۱

سید عبدالحسین طیب
(۱۲۷۵-۱۳۷۰ ش)

معرفی سوره

سوره مبارکه «عبس» به ترتیب نزول بیست و چهارمین سوره است که بعد از سوره «النجم» و قبل از سوره «قدر» در مکه معظمه نازل گردید و در ترتیب فعلی قرآن مجید هشتادمین سوره است. تعداد آیات این سوره بنابر قول قاریان کوفه که معتبرترین قول است، ۴۲ آیه است. همچنین این سوره بنابر آنچه در تفسیر خازن نقل شده، دارای ۱۳۰ کلمه و ۵۳۳ حرف است و از نظر حجم جزء مفصلات به شمار می‌آید.

نامگذاری این سوره به «عبس» (روی ترش کردن) به علت آمدن این کلمه در آیه اول آن است. بنابر فرمایش طبرسی (ره) در تفسیر شریف مجمع‌البیان، نام دیگر این سوره «سَفَرَة» است و از دیگر نام‌های آن «اعمی» است.

یکی از تفاسیر معاصر، تناسب تنگاتنگ این سوره (عبس) با سوره قبل (النازعات) را به صورت جالبی در چند مورد بیان کرده:

۱. در این سوره از سر و کار داشتن پیغمبر اسلام با مشرکان قریش و دعوت و تبلیغ آن بزرگوار و ترمذ و طغیان آنان گفتگو می‌شود و در سوره پیش، از سر و کار موسی با فرعون و دعوت و تبلیغ موسی و طغیان و ترمذ فرعون سخن رفته است؛ و در این سه سوره همانطور که در تفسیر سوره «نبأ» گفتیم منشأ همه مفاسد و سد عموم اصلاحات به مسلمین شناسانده شده است و همین طبقه می‌باشد که در سوره «نبأ» به نام سرکشان (طاغین) یاد شد؛ و در سوره «النازعات» نمونه بارز و مشهورشان که فرعون طاغی باشد معرفی گردید؛ و در این سوره به عنوان مردم مستغنی (من استغنی) از آنها بحث می‌شود و لجاجت و خودخواهی و حق‌ناپذیری این دسته را خداوند بیان نموده و در صورت خطاب و عتاب به پیغمبر تکلیف مسلمان‌ها را با آنها معلوم می‌دارد و از اعتناء و احترام نسبت به چنین گروهی منع می‌فرماید.

۲. در هر دو سوره از انکار کفار و روی گرداندنشان از دین و باور نداشتن رستاخیز و حساب و کتاب نکوهش فرموده و از شدائد قیامت و شکنجه دوزخ بیمشان می‌دهد.

۳. در هر دو سوره از فرشتگان یاد و تجلیل شده است، در این سوره به عنوان «سفره کرام» و در آن سوره به صورت سوگند به آنها (بر یکی از وجود معانی آیات).

۴. در هر دو سوره بر اثبات آفریدگار استدلال شده و از آفرینش انسان و کیفیت فراهم آمدن روزی او و موجبات آسایش و ادامه حیاتش گفتگو شده است.

۵. در هر دو سوره از شدائد و سختی‌های توان فرسا و سهمگین رستاخیز و از تقسیم مردم به نیک و بد و بهشتی و دوزخی سخن رفته است و در حقیقت هر دو سوره نظیر یکدیگرند.

۱. اطیب البیان فی تفسیر القرآن، سید عبدالحسین طیب، به کوشش مؤسسه جهانی سبطين، قم، مؤسسه سبطين، ۱۳۹۲؛ ج ۲۲، ص ۴۲۲-۴۵۴.

شأن نزول این سوره داستان ابن ام مکتوم (عبداللّه بن شریح بن مالک فهري) است. آیات مقدماتی این سوره می‌تواند بیانگر فرهنگ اسلام در برخورد با مستضعفان و مستکبران باشد، که چگونه مرد فقیر نابینای مؤمنی را بر آن همه اغنیا و سران قدرتمند مشرک عرب مقدم می‌شمرد. این نکته به خوبی نشان می‌دهد که اسلام حامی مستضعفان و دشمن مستکبران است. در این سوره ابتدا شخصی که به علت حضور آن فقیر نابینا چهره در هم کشیده بود، سخت مورد عتاب قرار می‌گیرد و به پیامبر می‌فرماید اگر افرادی که خود را غنی و بی‌نیاز می‌دانند به تو ایمان بیاورند و راه تقوا را در پیش بگیرند، چیزی بر تو نیست. [۱۰-۱]

سپس در تعقیب آیات گذشته که در آن سخن از سرزنش کسی آمده بود که نسبت به نابینای حق طلب کم توجهی نموده بود، در آیات بعد به مسئله اهمیت قرآن مجید و مبدأ پاک آن و تأثیرش در نفوس پرداخته و آن را وسیله‌ای برای تذکر و یادآوری خلق خدا معرفی می‌کند و به ثبت بودن آیات قرآن در صحیفه‌ها و پاکی آن صحائف و قرار داشتن آنها در دست سفیرانی والامقام و مطیع اشاره می‌کند. [۱۰-۱۶]

در ادامه به کفر و ناسپاسی انسان‌ها اشاره می‌کند و از آنجایی که ریشه این ناسپاسی غرور آنهاست، به خلقت انسان و مراحلی که او طی می‌کند می‌پردازد، اینکه انسان از نطفه گندیده خلق شده و خداوند راه را برای او آسان کرد و در آخر هم می‌میرد و درون خاک دفن می‌شود و در روز حشر محشور می‌شود. با همه این احوال، باز راه صحیح خود را نمی‌یابد. [۱۷-۲۳]

سپس انسان را به دقت در غذای خود دعوت می‌کند و مراحل آفرینش آن، از ابتدا تا زمانی را که به عنوان غذا در اختیار انسان و حیوانات قرار می‌گیرد، بیان می‌نماید و بعضی از چیزهایی را که بر زمین می‌روید و انسان از آنها به عنوان غذا استفاده می‌کند، مانند زیتون، خرما، انگور، سبزی‌ها و میوه‌ها نام می‌برد. [۲۴-۳۳]

بعد از ذکر قسمت قابل توجهی از مواهب الهی و نعم دنیوی، در آیات پایانی سوره به بیان معاد و گوشه‌ای از حوادث رستاخیز و فرار انسان از تمام اقوام و نزدیکان خود، حتی از برادر، پدر، مادر و زن و فرزند خود و همچنین سرنوشت کافران می‌پردازد، تا از یک سو اعلام می‌کند که این مواهب و متاع هر چه باشد زودگذر است و نقطه پایانی دارد، و از سوی دیگر وجود اینها دلیلی است بر قدرت خداوند بر همه چیز و بر مسئله معاد. [۳۴-۴۲]

فضیلت سوره

اما کلام در فضیلت این سوره مبارکه: از ابن بابویه مسنداً از معاویه بن وهب^۱ از حضرت صادق (ع) فرمود:

۱. ابوالحسن یا ابوالقاسم معاویه بن وهب بجلی کوفی از بزرگان و محدثان بزرگ امامیه، ایشان روایاتی را از امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام) نقل کرده است. همچنین ایشان از ابوصیر، ابوحمزه ثمالی، اسحاق بن عمار، زرارة بن اعین، ابو اسامه زید شحام، عبید بن زراره بن اعین و غیره روایت نقل می‌نمود. بزرگانی همچون احمد بن حسن میثمی، حسن بن محبوب، عبدالرحمان بن ابی نجران، عبدالله بن جندب، عبدالله بن جبلة، حماد بن عیسی، محمد بن ابی عمیر، معمر بن خلاد، یونس بن عبدالرحمان و افراد دیگری از وی روایت نقل می‌نمودند. وی دارای کتابی به نام فضائل الحج است که محمد بن ابی عمیر آن

من قرأ «عَبَسَ وَ تَوَلَّى»، و «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» كان تحت جناح الله من الخيانة وفي ظل الله و كرامته و في جناته و لم يعظم ذلك على الله ان شاء الله.^۱ و در نسخه دیگر: «عَلَى رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ».^۲ هر کس قرائت کند این دو سوره را خداوند او را زیر بال خود می‌گیرد، کنایه از این که در تحت حفظ و حراست او وارد می‌شود.

آیات ۱-۲

۱. صورت در هم کشید و رو برگردانید.

۲. موقعی که آمد او را کوری^۳

تفسیر:

(عَبَسَ وَ تَوَلَّى * أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى) قضیه شخصی است راجع به ابن ام مکتوم که کور بود وارد شد در حالی که پیغمبر اکرم (ص) با جمعی از صحابه در خدمتش بودند. بسیاری از مفسرین گفتند: پیغمبر عبوس شد و در هم کشید و پشت کرد و رو برگردانید^۴ لکن این کلام غلط است اولاً، با اخلاق پیغمبر سازش ندارد که خدا می‌فرماید: «وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ»^۵، که اخلاق او را به عظمت یاد فرموده، و می‌فرماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَآتَقُوا مِنْ حَوْلِكَ»^۶ الآية. و ثانیاً، اگر مراد پیغمبر بود: «عَبَسَتْ وَ تَوَلَّيْتَ أَنْ جَاءَكَ» به طور خطاب، نه به نحو غیاب. و ثالثاً، این آیه در مقام مذمت و نکوهش است و پیغمبری که ما در حق او و آل او معتقد هستیم که ترک اولی هم از آنها صادر نشده مناسبت ندارد. و رابعاً، ابن ام مکتوم کور بود عبوسیت و صورت برگردانیدن پیغمبر را نمی‌دید، بعضی گفتند: در حق رجلی بود از اعیان بنی امیه چون ابن ام مکتوم وارد شد، پهلوی او جای گرفت به شرف او بر خورد که این کور فقیر پهلوی من باشد خود را جمع کرد و در هم کشید و برگردانید،^۷ و از علی بن ابراهیم است که این آیه در حق عثمان نازل شده چون ابن ام مکتوم مؤذن رسول الله (ص) بود و ایمان کامل داشت چون بر حضرت وارد شد حضرت او را مقدم بر

را روایت کرده است. نام وی در سلسله سند بسیاری از روایات اهل بیت (علیهم السلام) به چشم می‌خورد که تعداد آن به ۲۵۰ می‌رسد. ر. ک: موسوعه طبقات الفقهاء: ج ۲، ص ۵۵۰.

۱. کسی که سوره عبس و تکویر را تلاوت نماید، از خیانت دیگران، در زیر بال خدا، و در زیر سایه خدا و کرامت او و در بهشت‌های او خواهد بود و این کار برای خداوند بزرگ نیست. ان شاء الله. ر. ک: نواب الأعمال: ص ۱۵۱؛ مجمع‌البیان: ج ۱۰، ص ۶۶۱ و تفسیر البرهان: ج ۸، ص ۲۱۱، ح ۱.

۲. ر. ک: مجمع‌البیان: ج ۱۰، ص ۶۶۱.

۳. ترجمه دیگر: چهره درهم کشید و روی گردانید (۱) که آن مرد نابینا پیش او آمد (۲).

۴. تفسیر مقاتل بن سلیمان: ج ۳، ص ۴۵۱؛ تفسیر سمرقندی: ج ۳، ص ۵۲۴ و فتح الباری: ج ۸، ص ۵۳۰.

۵. و راستی که تو را خوبی والاست. سوره قلم: آیه ۴.

۶. پس به برکت رحمت الهی، با آنان نرم‌خو و پر مهر شدی، و اگر تندخو و سخت‌دل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند. سوره آل عمران: آیه ۱۵۹.

۷. ر. ک: تفسیر التبیان: ج ۱۰، ص ۲۶۹؛ مجمع‌البیان: ج ۱۰، ص ۶۶۴ و زیادة التفاسیر: ج ۷، ص ۳۳۴.

عثمان نشانید به عثمان بر خورد و عبوس شد و رو برگردانید،^۱ لذا خدا می فرماید: (عَبَسَ وَ تَوَلَّى * اَنْ جَاءَهُ الْاَعْمَى)، سپس خدا در مقام مدح ابن ام مکتوم برآمده می فرماید:

آیات ۳-۴

- ۳- و نمی دانی تو و درک نکردی، شاید این اعمی که آمد پاکیزه و مزگی باشد.
 ۴- یا متذکر شود از فرمایشات پیغمبر و یاد آوری او، پس نفع ببخشد او را این یاد آوری.^۲

تفسیر:

عثمان و شأن نزول سوره عبس
 (وَ مَا يُدْرِكُ) خطاب به فاعل عبس است و این هم یک شاهد است که پیغمبر نبوده، زیرا حضرت می دانست که ابن ام مکتوم^۳ بنده صالح خدا است و مزگی هست، [پس] همان عثمان بوده چنانچه آیات بعد هم شواهدی است که شرحش ان شاء الله می آید.
 (لَعَلَّهٗ يَرْكَبُ) «لَعَلَّ» برای ندانستن آن عبوس است، نه تردید، زیرا خداوند می دانست که مزگی است، پیغمبر هم می دانست، و مزگی کسی را گویند که ایمانش کامل باشد، اعمالش صالحه باشد، اخلاقش فاضله باشد و این منتهای مدح است در حق ابن ام مکتوم، زیرا اگر یک عیبی در ایمان و اخلاق و افعال داشته باشد، مزگی نیست.
 (اَوْ يَذَّكَّرُ) یا فرا بگیرد. مُذَكَّرٌ پیغمبر (ص) است که می فرماید: (فَذَكَّرْنَا اَنْتَ مُذَكَّرٌ * لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ).^۴ یعنی وظیفه تو تذکر است نه فرمان و الزام تا چه کسی متذکر شود و چه کسی اعراض کند، و می فرماید: (وَ ذَكَّرْنَا اِنَّ الدُّكْرٰى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِيْنَ) و غیر اینها از آیات.

لزوم احترام به همه مؤمنان

(فَتَنْفَعُهُ الدُّكْرٰى) انتفاع از دُكْرٰى خاص مؤمنین است، کافر و مشرک و منافق و ضال و مضل و معاند و ناصب و مخالف و طاغی و عاصی انتفاع نمی برند، بلکه موجب ازدیاد کفر و طغیان آنها می شود: (وَ نُنزِلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ وَ لَا يَزِيْدُ الظَّالِمِيْنَ اِلَّا خَسَارًا).^۵ و از این جمله (فَتَنْفَعُهُ الدُّكْرٰى) هم استفاده می شود ایمان ابن ام مکتوم، و این آیات شریفه درس است برای جامعه که نباید نظر به مال و جاه و عظمت و ریاست و اسم و عنوان اشخاص داشته باشند و آنها را محترم و معزز بدانند. بلکه ملاک ایمان، عمل صالح و تقوا است، و کور و کور و بی اسم و

۱. رک: تفسیر قمی: ج ۲، ص ۳۹۸ و تفسیر البرهان: ج ۸، ص ۲۱۲، ح ۱.

۲. ترجمه دیگر: و تو چه دانی، شاید او به پاکی گراید (۳) یا پند پذیرد و اندرز سودش دهد؟ (۴).

۳. عبدالله یا عمرو بن قیس عامری ابن ام مکتوم از مهاجرین بود و برای پیامبر اذان می گفت. ابن قتیبه در المعارف گفته که وی کمی بعد از جنگ بدر به مدینه هجرت کرد. هنگامی که پیامبر عازم عزوات می شد وی را مأمور می نمود تا با مردم نماز گذارد. ایشان در جنگ قادسیه هم شرکت داشت. بعد از آن به مدینه بازگشت و در آنجا درگذشت. سال وفات وی معلوم نیست. رک: الکنی و الألقاب: ج ۱، ص ۲۶۶.

۴. پس تذکر ده که تو تنها تذکر دهنده ای. بر آنان تسلطی نداری. سوره غاشیه: آیات ۲۱-۲۲.

۵. و پنده ده، که مؤمنان را پند سود بخشد. سوره ذاریات: آیه ۵۵.

۶. و ما آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است از قرآن نازل می کنیم، ولی ستمگران را جز زیان نمی افزاید. سوره اسراء: آیه ۸۲.

عنوان باشد، هر چه ایمانش قوی تر و اعمال صالحه بهتر و تقوایش زیادتر باشد، احترام و عزتش بیشتر باید گذاشت، چنانچه نزد خدا و رسول و ائمه هم محترم و معزز است و در قرآن مجید می فرماید: (وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ)^۱.

آیه ۶۵

اما کسی که مستغنی و ثروتمند باشد. (۵) پس تو از او پذیرایی می کنی و احترام می گذاری (۶).^۲

تفسیر:

نکوهش احترام به ثروتمندان به خاطر ثروتشان

این هم خطاب به فاعل عیب است که اینها نسبت به ثروتمندان و متمکنین چه اندازه احترام می گذارند، و کافر یا مشرک یا افسق فساق باشد. و این رسم از اول دنیا در میانه مردم بوده و هست که اهل دنیا را محترم می شمارند و عزت می گذارند هر چه ریاستش بالاتر باشد و ثروتش زیادتر باشد، و عده و عده و عشیره و قبیله او زیادتر باشد، بیشتر احترام می گذارند حتی او را می پرستند و خدای خود می دانند مثل نمرود و شداد و فرعون و هامان و قارون و اشباه آنها از سلاطین جور حتی یزید تمسک کرد به آیه: (قُلِ اللَّهُمَّ) ^۳ برای اثبات عزت و شوکت خود ولی غافل از این هستند که عزت به ید الله است چنانچه می فرماید: (مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا)^۴، و اینها فردای قیامت ذلیل ترین و پست ترین و خوارترین مخلوقات، حتی از سگ پست تر هستند که سر به زیر انداخته از خجلت و شرمندگی.

آیه ۷

(۷) و چه باعث شده اینکه مُرکبی باشد یا نباشد.^۵

تفسیر

یعنی اگر غنی و ثروتمند باشد او را احترام می گذاری. کافر باشد یا مؤمن، خوب یا بد، مُرکبی و غیر مُرکبی، در بند این نیستی و باکی نداری که گفتیم: این خطابات به فاعل عیب است، و این در حق نوع مردم جاری است. نگاه به ایمان و تقوا و عمل صالح طرف نمی کنی هر که دنیای او معمور است غنی و ثروت و ریاست و اسم و عنوان دارد او را عزت می گذارند، خواه مؤمن باشد یا کافر، عالم باشد یا جاهل، مطیع باشد یا فاسق. و هر که فقیر و بی بضاعت و بی اسم و عنوان باشد،

۱. ولی عزت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن مؤمنان است؛ لیکن این دورویان نمی دانند. سوره منافقون، آیه ۸.

۲. ترجمه دیگر: اما آن کس که خود را بی نیاز می پندارد (۵) تو بدو می پردازی (۶).

۳. اشاره به آیه ۲۶ سوره آل عمران: (قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ).

۴. رک: ترجمه الإمام الحسین (ع) من طبقات ابن سعد: ص ۸۲؛ تاریخ الإسلام «ذهبی»: ج ۵، ص ۱۹ و سیر اعلام النبلاء: ج ۳، ص ۳۱۵.

۵. هرکس سربلندی می خواهد، سربلندی یکسره از آن خداست، سوره فاطر: آیه ۱۰.

۶. ترجمه دیگر: با آنکه اگر پاک نگردد، بر تو مسئولیتی نیست.

کوچک و بی‌اعتنایی به او می‌کنند، خواه مؤمن یا کافر هر که باشد، و هرچه باشد به خصوص هم مسلکان خود را در عقاید.

آیات ۸-۱۰

تفسیر:

و اما کسی که آمد تو را با سرعت و شتاب، (۸) و او خدا ترس بود. (۹) پس تو از او دوری می‌کنی.^۱ (وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ) که این ام مکتوم باشد که می‌خواهد خدمت پیغمبر مشرف شود و از فرمایشات بهره‌مند گردد و احکام دین را فرا گیرد. (يَسْعَى) که سعی می‌کند که زودتر شرفیاب شود و بیشتر استفاده کند. (وَهُوَ يَخْشَى) و او از عذاب الهی می‌ترسد که مبدا کوتاهی کرده باشد در شرفیابی و اخذ احکام.

توضیح: وجوب علم‌آموزی

همین نحو واجب است بر انبیاء و ائمه هدا و علمای اعلام تبلیغ احکام که چه اندازه زحمت کشیدند در نشر احکام، این همه اخبار از ائمه اطهار (علیهم‌السلام) در هر بابی از عقاید و اخلاق و مواظب و احکام رسیده و علمای اعلام در کتب خود تدوین فرموده و در دسترس جامعه قرار داده، و این همه زحمت کشیده تا به مرتبه اجتهاد رسیده که گفتند: «الاجتهادُ اشدُّ من طولِ الجهاد»^۲ همین نحو واجب و حتم است که سایرین خدمت آنها مشرف شوند و طلب علم کنند و دستورات را فرا گیرند که از امیرالمؤمنین (ع) مروی است فرمود: «طَلَبُ الْعِلْمِ أَوْجِبُ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلَبِ الْمَالِ لِإِنَّ اللَّهَ قَسَمَ الرِّزْقَ»^۳، که قسمت فرموده و به هر کس آنچه مقدر شده می‌رسد: «أما العلمُ مخزونٌ عندَ أهله»^۴.

خزینه علم، قلوب علماء است و در بسته است و کلید و مفتاح آن سؤال است باید رفت و سؤال کرد و پرسید و آنچه بتواند، دست آورد.

(فَأَنْتَ) که خطاب به آن عبوس است. (عَنْهُ) از این کسی که آمده است خدمت پیغمبر مشرف شود و اخذ احکام کند (تَلَهَّى) به معنی متارکه و تغافل و اعراض است که به روی خود عبوس می‌شوی و رو برمی‌گردانی و به تو برمی‌خورد که پیغمبر او را بر تو مقدم دارد.

آیات ۱۱-۱۲

هرگز چنین نکن. محققاً این آیات قرآنی تذکره و موعظه و پند و اندرز است. (۱۱) پس کسی که بخواهد متذکر می‌شود و پند می‌گیرد و مُتَعَطِّ می‌شود.^۵

۱. ترجمه دیگر: و اما آن کس که شتابان پیش تو آمد (۸) در حالی که از خدا می‌ترسد (۹) تو از او به دیگران می‌پردازی (۱۰).

۲. به دست آوردن [درجه] اجتهاد [در علم] از جنگیدن طولانی سخت‌تر است. رک: فرائد الاصول: ج ۱، ص ۴۹۳.

۳. طلب علم برای شما واجب‌تر از طلب مال است، زیرا خداوند رزق را تقسی‌ام قرآن کرده است.

۴. اما علم، پس در نزد اهلش نگاه‌داری شده است. رک: کافی: ج ۱، ص ۳۰، ح ۴؛ تحف العقول: ص ۱۹۹ و وسائل الشیعه: ج ۲۷، ص ۲۴، ح ۱۲ (با اندکی تفاوت).

۵. ترجمه دیگر: زنهار چنین مکن! این آیات بندی است (۱۱) تا هر که خواهد از آن پند گیرد (۱۲).

تفسیر:

(كُلًّا) یعنی نباید چنین کنید. مؤمن را باید محترم داشت: (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ)^۱، «المؤمن اخ المؤمن»^۲. حقوق مؤمن بر مؤمن بسیار است که می‌فرماید: «لِلْمُؤْمِنِ عَلَىٰ أَخِيهِ ثَلَاثُونَ حَقًّا لَا بَرَاءَةَ لَهُ مِنْهَا إِلَّا بِالْأَدَاءِ أَوْ الْعَفْوِ»^۳.

مؤمن نزد خدا و رسول و ائمه هدا (علیهم‌السلام) بسیار محترم است، اخوت دینی اهمیتش از اخوت نسبی زیادتر است.

(إِنَّهَا تَذَكُّرَةٌ) ضمیر «إِنَّهَا» آیات شریفه است که از اول سوره بیان فرموده، و نزول این آیات برای تذکر بندگان است که با مؤمن باید چه نحوه رفتار کرد خواه غنی باشد یا فقیر، بصیر باشد یا اعمی، صحیح یا مریض، خویش یا غریبه، شهری یا دهاتی، عرب یا عجم هر که هست و هر چه هست.

(فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ) قلوبی که قابلیت هدایت داشته باشند و موانعی جلوگیری آنها نباشد، متذکر می‌شوند و پند می‌گیرند، اما قلوب قاسیه [= با قساوت] که به کلی از قابلیت افتاده مثل هسته گندیده و دانه فاسد شده که دیگر قابل اینکه سبز شود و دانه و میوه دهد یا موانع جلوگیری است مثل حُبّ جاه و هواهای نفسانی و شیاطین انسی و جنّی و کبّر و نخوت و بغض و عداوت و سیاهی قلب و مفاسد دیگر، ابدأ متذکر نمی‌شود و اثر بر آیات شریفه قرآن بار نمی‌کند با اینکه قرآن مجید:

آیات ۱۳-۱۶

در صحائف محترمه بوده. (۱۳) به مقام رفیع پاک و پاکیزه. (۱۴) به دست‌های سفرای الهی. (۱۵) که محترم و نیکوکار بودند (۱۶)^۴.

تفسیر:

عظمت قرآن

(فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ) لوح محفوظ، چنانچه می‌فرماید: (بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ * فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ)^۵ و ممکن است مراد صحف انبیای سلف یا در دست ملائکه باشد که می‌فرماید: (إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى * صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى).^۶

(مَرْفُوعَةٍ) که مراحل سیر از لوح محفوظ، عرش، طبقات آسمان‌ها، آسمان اول ثَمَّ [= سپس] نزول بر قلب مطهر رسول. (مُطَهَّرَةٍ) که می‌فرماید: (إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَّكْتُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ * تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ).^۷

۱. در حقیقت مؤمنان با هم برادرند. سوره حجرات: آیه ۱۰.

۲. مؤمن برادر مؤمن است. ر. ک: تحف العقول: ص ۲۹۶؛ عتة الداعی: ص ۱۷۴ و بحار الأنوار: ج ۷۵، ص ۱۷۶، ح ۳۵.

۳. مؤمن بر برادرش سی حق دارد که رهایی از آنها نیست، جز به انجام آنها یا گذشت برادرش از آن حقوق. کنز الفوائد: ص ۱۴۱؛ اعلام الدین: ص ۳۲۱؛ وسائل الشیعة: ج ۱۲، ص ۲۱۲، ح ۲۴ و بحار الأنوار: ج ۷۱، ب ۱۵، ص ۲۳۶. در روایات به جای «للمؤمن». «للمسلم» آمده است.

۴. ترجمه دیگر: در صحیفه‌هایی ارجمند (۱۳) والا و پاک شده (۱۴) به دست فرشتگانی (۱۵) ارجمند و نیکوکار (۱۶).

۵. آری، آن قرآنی ارجمند است، که در لوحی محفوظ است. سوره بروج: آیات ۲۱-۲۲.

۶. قطعاً در صحیفه‌های گذشته این معنا هست، صحیفه‌های ابراهیم و موسی. اعلی: آیات ۱۸-۱۹.

۷. که این پیام قطعاً قرآنی است ارجمند، در کتابی نهفته، که جز پاک‌شدگان بر آن دست نزنند، وحی‌ای است از جانب پروردگار جهانیان. سوره واقعه: آیات ۷۷-۸۰.

(بِأَيْدِي سَفَرَةٍ) سفیر که مأمور است از مرکزی خبر به مرکز دیگر دهد، مثل ممالک که هر کدام سفیری در سایر ممالک دارند و به زبان ما کنسول می‌گوییم، و سفرایی که مأموریت دارند و در تبلیغ قرآن ملائکه وحی هر کدام به دیگری تا بر حضرت رسالت (ص) و سپس ائمه هدا (ع) بر بندگان و سپس علمای اعلام بر سایرین.

(كِرَامٍ بَرَرَةٍ) که تمام این سفره در پیشگاه الهی محترم و آبرومند هستند و از نیکان و ابرار هستند.

ترجمه:

کشته باد انسان که چه اندازه کفران نعمت الهی را می‌کند (۱۷)¹.

تفسیر:

نعمت‌های بی‌شمار خداوند و ناسپاسی انسان (قَتِيلَ الْإِنْسَانِ) نفرین است که تعبیر به دعای شر و دعای علیه^۲ می‌کنند - به خلاف دعای خیر که دعای له^۳ می‌کند - مثل لعن می‌ماند. و مراد از انسان همان کسانی که کفران نعم الهی را می‌کنند و قدردان نعمت‌های او نیستند، و نعمت‌های الهی از حدود شماره بیرون است: (وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ)⁴، بالاخص نعمت ایمان، و این قرآن مجید بزرگ‌ترین نعمت الهی و تفضل او است. خداوند چه اندازه منت بر سر بندگان بالاخص این امت که پیغمبری مثل خاتم النبیین بر آنها فرستاده، کتابی مثل قرآن بر آنها نازل فرموده، دینی مثل اسلام بر آنها اختیار فرموده، اوصیایی مثل ائمه اطهار (ع) نصب نموده، پیغمبرش افضل انبیا و اشرف مخلوقات، قرآنش افضل از تمام کتب انبیا از صُحُفِ آدَمَ و نوح و ابراهیم و تورات و زبور و انجیل، اوصیای او افضل از اوصیای انبیا، دینش افضل ادیان، شریعتش افضل شرایع، احکامش افضل احکام. اگر انسان عمر دنیا کند و تمام عمرش به عبادت و شکرگزاری طی کند، ادای شکر کوچک‌ترین نِعَمِ الهی را نکرده چه رسد که کفران نِعَمِ او را کند، پیغمبرش را ساحر و کذاب و مجنون و جادوگر بخواند، قرآنش را مُفْتَری بداند، خلفایش را مقتول و منکوب کند، دینش را پامال هوا و هوس کند، احکامش را اعتنا نکنند اطاعت او را نکنند، معاصی را مرتکب شود، علمای دین را مردود کند، به اهل دین ظلم و ستم کند که مفاد: (مَا أَكْفَرَةٌ) است. «ما» تعجب است که چه اندازه کفران می‌کند، سپس خداوند معرفی می‌کند انسان را که چه بوده و چه هست و چه می‌شود. اما چه بوده:

آیه ۱۸

ترجمه:

تفسیر:

۱. ترجمه دیگر: کشته باد انسان، چه ناسپاس است!

۲. عَلَّيْهِ: بر او.

۳. لَهُ: برای او.

۴. و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی‌توانید آن را به شمار در آورید. قطعاً انسان ستم پیشه ناسپاس است. سوره ابراهیم:

آیه ۳۴.

۵. او را از چه چیز آفریده است.

[خلقت انسان در نهایت ضعف و حقارت]

که ابتدا از خاک بوده، طین [= گِل] شده، در ماکولات زمینی، مثل حبوب و فواکه داخل شده [و] ماکول آباء و امهات [شده و] تا مراحل طی کرده و فضولات آن از آنها خارج شده که اخبث فضولات، منی است، در رحم مادر ریخته شده که مفاد: (مِنْ مَنِي يَمْنَى)^۱ است که از امیرالمؤمنین (ع) مروی است فرمود:

«اوله نطفة قدرة و آخره جيفة تننة و بينهما حامل العذرة»^۲.

منی که ریخته شد، سپس خون بسته که علقه نام دارد، سپس گوشت جویده که مضغه می‌شود، سپس لحم و استخوان تا صورت بندی شود که می‌فرماید: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَ نُقَرِّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى)^۳ الآية. پس از آنکه در رحم جای گرفت و احتیاج به خوراک پیدا کرد، خوراک او خون حیض بود که از ناف داخل در جوف او می‌شد، آن هم در ظلمات ثلاث که می‌فرماید: (يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ)^۴: ظلمت رحم، ظلمت بطن، ظلمت صلب، چنانچه از حضرت صادق (ع) مروی است^۵ تا آنکه متولد شوید طفل بودید که می‌فرماید: (ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا)^۶ که هیچ قدرت نداشتید، خداوند قوت و قدرت به شما عنایت فرمود که می‌فرماید: (ثُمَّ لِيَتَّبِعُوا أَسْدَكُمْ)^۷.

آیه ۱۹

ترجمه:^۸

تفسیر:

یک نطفه را به چه پایه از رشد و قوت و عقل و شعور و ادراک رسانید^۹. پس از طی این مراحل به حد بلوغ که رسیدید راه سعادت و رستگاری و نجات از عذاب و نائل شدن به مشوبات جنت را خداوند به

۱. [مگر او قبلاً] نطفه‌ای نبود که در رحم ریخته می‌شود. سوره قیامت: آیه ۳۷.

۲. ابتدای او آبی آلوده و نجس و پایان او لاشه‌ای گندیده و بد بو است و خود در این بین حامل کتافات است. نهج البلاغه:

ضمن حکمت ۴۵ و بحار الأنوار: ج ۷، ص ۲۹۴، ح ۲۸.

۳. ای مردم، اگر درباره برانگیخته شدن در شکم، پس بدانید که ما شما را از خاک آفریده‌ایم، سپس از نطفه، سپس از علقه، آنگاه از مضغه، دارای خلقت کامل و حیثاً خلقت ناقص، تا قدرت خود را بر شما روشن گردانیم. و آنچه را اراده می‌کنیم تا مدتی معین در رحم‌ها قرار می‌دهیم. سوره حج: آیه ۵.

۴. شما را در شکم‌های مادرانتان آفرینشی پس از آفرینشی دیگر در تاریکی‌های سه‌گانه [مشیمه و رحم و شکم] خلق کرد. سوره زمر: آیه ۶.

۵. ر. ک: التوحید «مفضل»: ص ۱۲ و بحار الأنوار: ج ۵۷، ص ۳۷۸، ح ۹۱۸.

۶. آنگاه شما را به صورت کودک برون می‌آوریم. سوره حج: آیه ۵.

۷. سپس [حیات شما را ادامه می‌دهیم] تا به حد رشدتان برسید. همان.

۸. از نطفه‌ای خلقت کرد و اندازه مقررش بخشید.

۹. واقعاً شگفت‌انگیز است و حیرت‌آور، عقل همه دانشمندان را سرگردان ساخته است. در آب منی ذرات بسیار ریزی که با چشم دیده نمی‌شود و فقط زیر میکروسکوپ باید دید شناور است. این ذرات در منی مرد به شکل نوزاد قورباغه است و تقریباً

کمال سهولت در دسترس شما قرار داد به ارسال انبیا و انزال کتب و بیان احکام و بشارات و اندازها و مواعظ و نصایح که مفاد:

آیات ۲۰-۲۱

ترجمه:

پس از آنکه مدت شما منقضی شد و اجل در رسید. (۲۰) پس از آن می‌میراند او را پس زیر خاک می‌کند و در قبر می‌خواباند (۲۱).^۱

تفسیر:

اقسام مرگ

(تَمُّ أَمَاتَةٍ) چند قسم موت داریم: قسم معروفش همین موت حیوانی است که روح حیوانی که عبارت از بخار است تمام می‌شود مثل چراغی که خاموش شود و این هم دو نحو است: یکی، موت طبیعی که نفت چراغ و قوه برق تمام شود خاموش می‌شود و یکی، موت تصادفی که اخترامی می‌گویند مثل اینکه باد چراغ را خاموش کند، این تصادفات که امروزه واقع می‌شود یا سقوط از بام یا نزول بلا مثل وباء و طاعون و زیر آوار رفتن و حریق و امراض مهلکه و غرق و اشباه اینها. و به این مدت، دستگاه دنیوی او طی شده و عالم دیگری برای او پیش می‌آید که می‌فرماید: (وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ)^۲.

و یک قسم موت علم و معرفت است که جاهل مرده مجسم است:

شبهه زالوی کوچک با سری بزرگ و دمی باریک (اسیرماتوزوئید) و در منی زن مدور است. بعد از انتقال منی مرد به رحم زن ذرات زالو مانند نطفه مرد به طرف همان ذره مدور منی زن (اوول) هجوم آورده او را احاطه می‌کنند مانند عاشق بی‌قراری بر گرد معشوقه می‌چرخند تا یک یا دو بیشتر وارد آن می‌شوند هر یک از آن ذرات یک بچه می‌شود. بنابراین به تعداد آنها زن دارای یک یا دو یا بیشتر کودک می‌گردد به محض ورود جرثومه مرد در جرثومه زن فوراً دایره آن به هم آمده و دم آن زالو را قطع می‌کند و شروع به فعالیت و رشد می‌نماید تا نه ماهه شده و آماده خروج از افق رحم می‌شود. دانشمندان متخصص در این رشته برای اینکه خردی این ذره را به ما بفهمانند گفته‌اند اگر نطفه‌هایی که تمام انسان‌های موجود روی زمین از آنها به وجود آمده‌اند یکجا جمع کنیم یک انگشتانه را پر نخواهد کرد همین ذره کوچک ناچیز غیر محسوس است که تمام بدن انسان از استخوان و رگ و بی و خون و گوشت و پوست و همه اعضا از جهاز هاضمه و قلب و ریه و چشم و گوش و غیره از آن به وجود می‌آید؛ علاوه مانند کتاب رمزی نه تنها خصوصیات جسمی و حالات روحی پدر و مادر بلکه اوصاف بدنی و روانی آباء و اجداد قرون گذشته را در خود محفوظ دارد؛ خصوصیات نژادهای مختلف از رنگ و قیافه و شکل زشتی و زیبایی - بلندی و کوتاهی - تقص و کمال - ضعف و نیرو و همه و همه در نطفه ثبت است و شعوب و قباایل با هم تفاوت می‌کنند. از این بیان اندازه دادن به آدمی نیز معلوم شد آن هم چه اندازه دقیق که حتی خطوط چهره و بزرگ و کوچک بودن قد و چشم و لب و جمجمه همگی در نطفه مندمج و مندرج است و نیز اندازه کلی در نوع بشر و عمر او و اجزاء و اعضایش که عموماً به میزان معین است اگر گاهی یک فرد ناقص یا مریض را ببینیم که در سی سالگی به اندازه کودکی پنج ساله است یا بیش از حد تومند و بلند قامت است آن وقت لطف پروردگار را در این اندازه موجود و معمول می‌فهمیم و همچنین اندازه ادوار حیات از موقع بودن در رحم تا زمان کمال رشد. ر. ک: تفسیر نوین: ص ۵۵.

۱. ترجمه دیگر: سپس راه را بر او آسان گردانید (۲۰) آنگاه به مرگش رسانید و در قبرش نهاد (۲۱).

۲. و پیشاپیش آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته خواهند شد. سوره مؤمنون: آیه ۱۰۰.

النَّاسِ مَوْتِي وَ أَهْلُ الْعِلْمِ أَحْيَاءٌ ۱ / عَلَى الْهُدَى لِمَنْ اسْتَهْدَى إِدْلَاءً ۲
 از امیرالمؤمنین (ع) مروی است: یک قسم، موتِ ایمان است که کافر و مشرک و منافق و معاند و
 ناصب که از قابلیت هدایت افتاده‌اند، مرده‌اند: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ
 لِمَا يُحْيِيكُمْ) ۳ (إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلُوا مُدْبِرِينَ) ۴.
 (فَأَقْبِرَ) بر حسب متعارف که اموات را در قبر می‌گذارند، و الألسا به غرق یا به دریا یا به خوراک
 حیوانات درنده، بلکه ابدان کفار را نباید دفن کرد، باید در بیابان انداخت. ولی هر جا روند همانجا حکم
 قبر دارد و فرمودند:

«الْقَبْرُ إِمَّا رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّيرانِ» ۵.

یا دری از بهشت به قبر او باز می‌شود و به قدر مدّ بصر توسعه پیدا می‌کند و همه روزه ملائکه با
 تحف و هدایا بر او وارد می‌شوند، یا دری از جهنم باز می‌شود و ضیق می‌شود که استخوان‌ها در هم
 فرو می‌رود و ملائکه عذاب با سیاط و أعمده ۶ آتشی بر او وارد می‌شوند که فرمود: «إِذَا مَاتَ ابْنُ آدَمَ
 قَامَتْ قِيَامَتُهُ» ۷.

و روح او به قالب مثالی، یا وادی السلام یا برهوت می‌برند با صلحاء یا اشقیاء.

آیه ۲۲

ترجمه: ۸

تفسیر:

پس از قبر ۹ [تا] زمانی که مشیت حق تعلق گرفت، از قبر بیرون می‌آید که روح به همین بدن
 جسمانی تعلق می‌گیرد و زنده می‌شود که یوم النشر و یوم الحشر و یوم البعث و یوم القيامة و یوم

۱. مردم مرده‌اند و اهل علم زنده‌اند. ر. ک: الدر المختار: ج ۱، ص ۴۳؛ شرح الأسماء الحسنی: ج ۱، ص ۲۰۷ و شجره طوبی: ج ۲، ص ۳۸۸.

۲. به درستی که اهل علم برای خواهان هدایت دلیل و راهنمایند. ر. ک: تاریخ بغداد: ج ۵، ص ۱۵۷؛ تفسیر قرطبی: ج ۱۶، ص ۳۴۲؛ الدر المختار: ج ۱، ص ۴۳ و شجره طوبی: ج ۲، ص ۳۸۷.

۳. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خدا و پیامبر، شما را به چیزی فراخوانند که به شما حیات می‌بخشد، آنان را اجابت کنید. سوره انفال: آیه ۲۴.

۴. البته تو مردگان را شنوا نمی‌گردانی، و این ندا را به کران - چون پشت بگردانند - نمی‌توانی بشنوی. سوره نمل: آیه ۸۰.

۵. قبر یا باغی از باغ‌های بهشت و یا گودالی از گودال‌های آتش جهنم است. ر. ک: الخرائج و الجرائح: ج ۱، ص ۱۷۲؛ تخریج الاحادیث و الآثار: ج ۱، ص ۲۵۰ و بحار الأنوار: ج ۶، ص ۲۱۴، ضمن ج ۲.

۶. سیاط (جمع سوط): تازیانه‌ها. أعمده (جمع عمود): گرزهای آهنی.

۷. هنگامی که فرزند آدم می‌میرد، قیامت او برپا می‌شود. ر. ک: تخریج الاحادیث و الآثار: ج ۱، ص ۴۳۶؛ تفسیر الآصفی: ج ۱، ص ۳۱ و بحار الأنوار: ج ۵۸، ص ۷. (با اندکی تفاوت).

۸. سپس چون بخواهد او را برانگیزد.

۹. به تعبیر دیگر: پس از خاکسپاری.

الساعة و يوم الحساب و يوم الجزایش گفتند: (يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعاً كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصُبٍ يُوفُضُونَ) ^۱، (يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ) ^۲، (فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُنْسَلُونَ) ^۳.

آیه ۲۳

ترجمه:

هرگز به جا نمی‌آورد آنچه را که خداوند امر فرموده به او (۲۳) ^۴

تفسیر:

این کلام نیز راجع به همان منافق است و [به] تنقیح مناط ^۵ شامل جمیع کفار و منافقین بلکه فسّاق و فجّار می‌شود که آنچه خداوند امر فرموده امتثال نمی‌کنند.

اما کفار و منافقین و مشرکین اسلام نمی‌آورند، با اینکه اولین امر الهی اسلام است: (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ) ^۶.

و اما اهل ضلال و بدع ایمان نمی‌آورند، ولو به صورت ظاهر مسلم باشند: (فَأْمُرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ النُّورَ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَ اللَّهُ بِمَا نَعْمَلُونَ خَبِيرٌ) ^۷. و ایمان بالله و بالرسول و بالقرآن ایمان به جمیع آنچه پیغمبر فرموده و در قرآن ذکر شده که جمیع عقاید حقه را شامل می‌شود.

و اما فسّاق و فجّار اطاعت اوامر الهی را نمی‌کنند و مُنتهی از نواهی او نمی‌شوند ^۸ و بدانند که در مخالفت اوامر الهی عقوبت و عذاب است. هر که به قدر استحقاقش، مگر عفو و مغفرت و شفاعت در صورتی که قابلیت داشته باشد شامل حال او بشود.

آیه ۲۴

ترجمه و توضیح:

پس باید نظر کند انسان به طعام خود ^۹ که خداوند به چه وسایل و اسباب روزی او کرده.

تفسیر:

اقسام طعام انسان ^{۱۰}

۱. روزی که از گورهای خود شتابان بر آید، گویی که آنان به سوی پرچم‌های افراشته می‌دوند. سوره معارج: آیه ۴۳.
۲. چون ملخ‌های پراکنده از گورهای خود بر می‌آیند. سوره قمر: آیه ۷.
۳. پس به ناگاه از گورهای خود شتابان به سوی پروردگار خویش می‌آیند. سوره یس: آیه ۵۱.
۴. ترجمه دیگر: ولی نه! هنوز آنچه را به او دست داده، به جای نیاورده است.
۵. تنقیح مناط: در جایی است که قانون‌گذار حکم را به ملاک و سبب نسبت داده، ولی مناسبات و اوصاف حالاتی که پیرامون آن را فراگرفته و دخالتی در ثبوت حکم ندارد، منقح می‌گرداند و آنها را از ارتباط داشتن نسبت به حکم و از اعتبار می‌اندازد تا حکم، عمومیت و گستردگی خود را پیدا کند و فقیه بتواند در مورد مشابه به آن استناد و از آن استنباط کند.
۶. در حقیقت، دین نزد خدا همان اسلام است. سوره آل عمران: آیه ۱۹.
۷. پس به خدا و پیامبر او و آن نوری که ما فرو فرستادیم ایمان آورید، و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است. سوره تغابن: آیه ۸.
۸. به تعبیر دیگر: از آنچه نهی و منع کرده دست نمی‌کشند.
۹. پس انسان باید به خوراک خود بنگرد.
۱۰. مرحوم فیض در تفسیر صافی از کافیه چنین نقل کرده است: که: «از حضرت باقر (ع) روایت کرده‌اند که از وی پرسیدند: مقصود از طعام در این آیه چیست؟ فرمود: مقصود این است که انسان باید به عملش بنگرد که از کی آموخته است؟».

دو قسم طعام داریم: یکی، طعام روح انسانی و دیگر، طعام جسم او. اما طعام روح علم است. هر چه بیشتر تحصیل علم کند روحش رشد می‌کند و قوی می‌شود و اگر در جهل باقی ماند ضعیف می‌شود و می‌میرد. خداوند برای این طعام چه اندازه اسباب و وسائل در دسترس انسان قرار داده انبیا فرستاده، کتاب‌ها بالخاص قرآن مجید نازل فرموده، حَمَلَه بر آن قرار داده، حَفَظَه بر آن مقرر داشته، ائمه اطهار (علیهم‌السلام) و علمای اخیار، و راه رسیدن به آنها را سهل و آسان نموده. و اما طعام جسم از حبوبات و فواکه و خضرویات که در آیات بعد بیان می‌فرماید:

آیات ۲۵-۳۲

ترجمه:

به درستی که ما ریزش دادیم آب را ریزشی (۲۵) پس از آن شکافتیم زمین را شکافتنی (۲۶) پس رویانیدیم در آن زمین حبوب دانه‌هایی (۲۷) و انگور و علف (۲۸) و زیتون و نخل خرما (۲۹) و

فیض می‌گوید: «همچنانکه آدمی روح و بدن دارد طعام نیز جسمانی و روحانی می‌باشد و همانطور که مأمور است به غذای جسمش بنگرد تا ببیند که منشأش آبی است که از آسمان نازل می‌شود و زمین شکافته می‌گردد لازم است به غذای روحانش نیز ببیند تا بداند که آن هم از آسمان از جانب خدا نازل می‌گردد، بدین طریق که باران وحی بر زمین نبوت و شجره رسالت و سرچشمه حکمت می‌بارد تا از آنها حبوب حقایق و میوه‌های معارف بیرون آمده و ارواح آنانکه قابل تهذیب و تربیت هستند از آنها تغذیه می‌نمایند. پس اینکه امام باقر (ع) می‌فرماید باید آدمی به عملش بنگرد که از چه کسی فرا می‌گیرد یعنی شایسته است دانش خود را از اهل بیت نبوت بگیرد که مهابط وحی و سرچشمه‌های حکمت می‌باشند و علومشان از جانب پروردگار است چنین علمی است که صلاحیت دارد غذای روح شود برخلاف کسانی که رابطه‌ای میان آنها و خداوند از حیث وحی و الهام نیست که دانش آنان یا حفظ اقوال مردمی است که در اقوالشان حجتی نیست یا ابزار جدالی است که دخالتی در حقانیت و رسیدن به راه راست ندارد پس از خدا نیست بلکه چنین علمی از شیطان است و نمی‌تواند غذای روح باشد». ضمناً باید توجه داشت که دستور و فرمان نظر کردن در آیه، عام است و نظر هم به معنی اندیشه و تفکر و هم به معنی نگاه و نگرستن است پس همچنانکه تفکر و تعقل کردن در طعام فائده اعتقادی دارد و با اندیشیدن در طرز تهیه غذا از فرو ریختن باران و شکافته شدن زمین می‌توان حکمت و قدرت آفریدگار را شناخت و معرفت‌الله حاصل نمود همچنین از این تدبیر و تأمل می‌توان فواید اخلاقی و اجتماعی حاصل کرد یعنی باید به طعام نظر کرد که از راه حرام و ستم فراهم نشده باشد باید با اندیشیدن به طعام به فکر بیچارگان و مستمندان و محرومان بود، باید با نظر کردن در طعام ملتفت بود که ابر و باد و مه و خورشید و زمین و همه عوامل طبیعت در تهیه آن کار کرده‌اند پس سزاوار نیست انسان بیکاره و بی‌ثمر و غافل بوده سپاسگزاری خالق و منعم ننموده، خدمتی به خلق خدا نکند و نیرویی را که از غذا می‌گیرد نداند که در چه راه صرف نماید و نیز شامل می‌شود نگاه کردن و چشم دوختن به غذا را تا مویی - خاشاکی و چیز مضر با آن نیامیخته باشد و اگر مهمان سر سفره هست به خصوص در خانه خودش به طعامش بنگرد و با نگاه کردن به دیگران آنها را شرمند و خود را سبک نکند. و باز از لحاظ بهداشتی به طعامش بنگرد تا ترشحات معده‌ای به خوبی انجام شده مبتلا به سوء هاضمه نشود. آزمایش سگ پاولف معروف است. شکم سگی را پاره کرده مقداری غذا به طوری که آن را نبیند در معده‌اش نهاده شکم را بخیه می‌زنند و متوجه می‌شوند که ابداً ترشحاتی روی غذا نمی‌شود بعد از همان خوراک قدری جلوی سگ آورده نشانش می‌دهند فوری معده حیوان شروع به کار می‌کند. کسانی که در حین غذا خوردن مطالعه کنند یا فکرشان به جائی مشغول باشد غذا را نمی‌توانند خوب هضم کنند و همچنین تمام انواع اندیشیدن و نگاه کردن به طعام مشمول این فرمان الهی است و این است نمونه وسعت معنی و مفهوم الفاظ و جملات قرآن.

ر. ک: کافی: ج ۱، ص ۵۰، ح ۸؛ تفسیر صافی: ج ۵، ص ۲۸۷ و تفسیر نورین: ۵۸.

باغستان‌های میوه‌جات که درختان آن سر به هم آورده (۳۰) و میوه‌ها و صحراهای سبز (۳۱) که متاع باشد برای شما و برای حیوانات شما (۳۲).^۱

تفسیر:

شکل‌گیری باران و نحوه بارش آن

(أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا) باران که از ابرها می‌بارد به سرعت تمام که بسا به فاصله کمی نهرها و رودخانه‌ها در اطراف زمین جاری می‌شود که بخارات از دریاها برداشته می‌شود و به صورت ابر در می‌آید و به توسط باد در نقاط زمین باران و برف و تگرگ می‌شود و به هر نقطه که مأمورند می‌بارند. (ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا) پس این باران در اعماق زمین فرو می‌رود و زمین شکاف برمی‌دارد و نباتات از زمین می‌روید:

(فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا) حبوبات مثل گندم و جو و ارزن و نخود و لوبیا و عدس و ماش و برنج و امثال اینها، بسا یک دانه هفتصد دانه می‌شود.

(وَ عِنْبًا) انگور و تخصیص به ذکر برای این است که منافع آن بسیار است از برگش و غوره و انگور و کشمش و شیر و سرکه و سایر منافع آن.

(وَ قَضْبًا) سبزیجات، مثل نعناع، ترخون و تره و ریحان و اسفناج و شبدر و اشباه اینها، آنچه مأكولات انسان یا حیوانات مثل انعام باشد.

(وَ زَيْتُونًا وَ نَخْلًا) اما زیتون که فواید بسیاری دارد از بُسُر^۲ تا زیتون تا روغن آن و نخل از رطب و خرما و هسته و بسیار منافع دیگر تا شیر و سرکه آن.

(وَ حَدَائِقَ عُظْبًا) «حدیقه»، باغچه‌سرایبی است که در آن اشجار میوه‌جات، مثل زردآلو، آلوچه، سیب، گلابی، هلو، آلو و سایر میوه‌جات غرس می‌کنند، و «غلب» یعنی این اشجار سر به هم آورده و سایه انداخته و سبز و خرم، و بسا اشجار دیگر مثل چنار و کبوتر^۳ و سرو و غیر اینها که هر کدام چه فوایدی از برگ آنها و چوب آنها برداشته می‌شود، و بسا انار و توت به اقسام مختلف در آن حدائق غرس می‌کنند.

(وَ فَاكِهَةً) میوه‌هایی که از این اشجار و غیر این اشجار به دست می‌آید، مثل هندوانه، خربزه، بادنجان، کدو، گرمک، سموری و غیر اینها. (وَ أَبْأً) علف‌ها که برای خوراک انعام خداوند خلق فرموده. (مَتَاعًا لَكُمْ) یک قسمت آنها (وَ لِأَنْعَامِكُمْ) یک قسمت دیگر آنها.

۱. ترجمه دیگر: که ما آب را به صورت بارشی فرو ریختیم (۲۵) آنگاه زمین را با شکافتنی لازم شکافتیم (۲۶) پس در آن، دانه رویانیدیم (۲۷) و انگور و سبزی (۲۸) و زیتون و درخت خرما (۲۹) و باغ‌های انبوه (۳۰) و میوه و چراگاه (۳۱) تا وسیله استفاده شما و دام‌هایتان باشد (۳۲).

۲. بُسُر: خرما یا نارس؛ در اینجا یعنی زیتونی که هنوز نارس است.

۳. در نسخه چاپ تهران به همین صورت آمده. احتمالاً مراد مؤلف (قدس سره) کبوده باشد، که نام عمومی درختانی از خانواده بید که پوست تنه راست بعضی از آنها کبود یا سفید است و برگ‌هایی دُم باریک و دراز دارند و چون آنها مصرف صنعتی دارد. فرهنگ بزرگ سخن: واژه «کبود».

۴. در لفظ «أَبْأً» مفسران اختلاف نموده و معنای چندی برای آن گفتند. و بسیاری از آنها گفته‌اند که از دو خلیفه (ابوبکر و عمر) معنی «أَبْ» را پرسیدند و هیچ یک ندانستند. پس به امیرالمؤمنین (ع) خبر دادند که خلیفه معنی این لفظ را ندانسته، فرمود: سبحان الله! ندانسته که «أَبْ» به معنی گیاه و چراگاه است. و در تفسیر الصافی: ج ۵، ص ۲۸۶ به نقل از ارشاد مفید:

آیه ۳۳

ترجمه:

پس زمانی که آمد صاخه که صیحه شدید باشد (۳۳) ^۱.

تفسیر:

اوضاع وحشتناک محشر

و صاخه گفتند برای این که نزدیک است پرده گوش را پاره کند و انسان را کر کند. و این نفخه ثانیه است ^۲ که تمام جن و انس و تمام حیوانات یک مرتبه زنده می‌شوند و از جایگاه خود بیرون می‌آیند و پراکنده می‌شوند و اوضاع محشر را مشاهده می‌کنند: خورشید یک نی بالای سر آنها، زمین مثل کوره حدادی، آسمان‌ها در هم پیچیده ملائکه عذاب اطراف آنها را گرفته میزان اعمال نصب شده، صراط روی جهنم کشیده شده، نامه‌های اعمال پرواز می‌کند و هر کسی نامه عملش به دستش داده می‌شود، محکمه حساب تشکیل داده شد، بهشت و جهنم مشهود گشته و سایر اوضاع محشر و آن روز روزی است که:

آیات ۳۴-۳۶

ترجمه:

تفسیر:

فرار اهل محشر از یکدیگر

این کسانی که در دنیا فوق العاده به آنها علاقه و محبت داشتند و هر چه خواست آنها بود، انجام می‌دادند و کمال شوق و دلبستگی به آنها داشتند، از یکدیگر فرار می‌کنند: (يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ) و ذکر آخر از باب مثال است و اُخت هم حکم آخر دارد و رفقا و دوستان هم که با آنها برادری و برابری

ج ۱، ص ۲۰۰ این مطلب را نسبت به ابوبکر داده‌اند و منابعی که نسبت به خلیفه دوم آورده‌اند: تفسیر طبری: ج ۳۰، ص ۷۵، ج ۲۸۱۸۷؛ تفسیر ابن کثیر: ج ۱، ص ۶ و تخریج الأحادیث والآثار: ج ۴، ص ۱۵۹.

۱. ترجمه دیگر: پس چون فریاد گوش خراش در رسد.

۲. ر. ک: تفسیر التبیان: ج ۱۰، ص ۲۷۶؛ تفسیر روض الجنان: ج ۲۰، ص ۱۵۳ و المحرر الوجیز: ج ۵، ص ۴۴۰.

۳. روزی که آدمی از برادرش (۳۴) و از مادرش و پدرش (۳۵) و از همسرش و پسرانش می‌گریزد (۳۶).

۴. فرار: در قرآن بر چهار وجه آمده است: (۱) به معنی گریختن در (شعراء: ۲۱): «آنگاه چون از شما ترسیدم از شما گریختم». و در (احزاب: ۱۶): «بگو: اگر از مرگ یا کشته شدن بگریزید، هرگز این گریز برای شما سود نمی‌بخشد». (۲) به معنی دشوار داشتن در (جمعه: ۸): «بگو همان مرگی که از آن می‌گریزید». یعنی از آن اکراه دارید. (۳) به معنی رمیدن در آیه فوق آمده: «روزی که انسان از برادرش و... بگریزد». (۴) به معنی دور شدن در (نوح: ۶) آمده است: «ولی دعوت من جز بر گریزشان نیفزود». یعنی بر دور شدنشان. و در آیه ۵۰ سوره ذاریات از یک نوع دیگر از فرار سخن به میان آمده است: «پس به سوی خدا بگریزید، که من برای شما از جانب او هشدار دهنده‌ای آشکارم». در روایات و تفاسیر این فرار را به معنی حج گزاردن، فرار از آنچه شما را از اطاعت باز دارد، از پیروی شیطان فرار کنید به اطاعت رحمان، فرار از عقاب الهی به ایمان، از خود فرار کنید و به حق قرار گیرید، آمده است. ر. ک: دانشنامه قرآن: مدخل «فرار».

می‌کرد از تمام آنها فرار می‌کند و بسا خصم آنها می‌شود و عداوت پیدا می‌کند که می‌فرماید: (الْأَحْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ)^۱.

(وَأُمُّهُ وَآبِيهِ) ذکر اُم و آب برای شدت علاقه و ارتباط است و از اجداد و جدات^۲ و اعمام و عمات^۳ و احوال و خالات^۴ و ابناء و بنات^۵ آنها هم به طریق اولی فرار می‌کند.

(وَ صَاحِبَتِيهِ وَ بَنِيهِ) «صاحبه» زوجه است و همین نحو که زوج از زوجه فرار می‌کند، زوجه هم از زوج فرار می‌کند، «بَنِيهِ» ابناء رجل هستند و بنات هم حکم ابناء را دارند و این هم شامل بلا واسطه و مع الواسطه که نواده و ذراری باشند می‌شود، و بالجمله هر کس که ارتباط نسبی یا حسبی یا رفاقتی یا معاشرتی و دوستی داشته باشد از او فرار می‌کند، احدی به فکر دیگری نیست، تمام گرفتار عمل خود هستند: (كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ * إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِيْنِ)^۶، (فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ * وَلَا يُوثِقُ وِتَاقَهُ أَحَدٌ)^۷.

آیه ۳۷

ترجمه:^۸

تفسیر:

اهل محشر، فقط به فکر رهایی خود هستند

از برای هر یک از آنها در آن روز شغلی و کاری و گرفتاری است که همان بس است برای او که به فکر دیگری نباشد. می‌گوید: مرا نجات ده با دیگران هر چه می‌خواهی بکن، ابداً به فکر دیگری نیست، تمام فکرش متوجه به خود او است، بلکه در حق آنها طلب عذاب می‌کند، می‌گوید: (رَبُّنَا هُوَ الَّذِي أَصْلَبْنَا عَذَابًا لِّهَمَّ عَذَابًا مِّنَ النَّارِ)^۹ و می‌گوید: (قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ)^{۱۰} و این آیات و لو در حق اکابر و اتباع و ضعفا و در حق آباء متقدم وارد شده، لکن به تنقیح مناط که سبب شده برای عذاب او مشمول می‌شود که می‌فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَ

۱. در آن روز، یاران - جز پرهیزگاران - بعضی‌شان دشمن بعضی دیگرند. سوره زخرف: آیه ۶۷.

۲. اجداد (جمع جد): پدر بزرگ‌ها. جدات (جمع جدّه): مادر بزرگ‌ها.

۳. اعمام (جمع عم): عم‌ها. عمات (جمع عمّه): عمّه‌ها.

۴. احوال (جمع خال): دایی‌ها، خالات (جمع خاله): خاله‌ها.

۵. ابناء (جمع ابن): پسران؛ فرزندان ذکور. بنات (جمع بنت): دختران؛ فرزندان اناث.

۶. هر کسی در گرو دستاورد خویش است، به جز یاران دست راست. سوره مدثر: آیات ۳۸-۳۹.

۷. پس در آن روز هیچ کس چون عذاب کردن او، عذاب نکند. و هیچ کس چون دربند کشیدن او، در بند نکشد. سوره فجر: آیات ۲۵-۲۶.

۸. در آن روز، هر کسی از آنان را کاری است که او را به خود مشغول می‌دارد.

۹. [گویند:] پروردگارا، اینان ما را گمراه کرده‌اند، پس دو برابر عذاب آتش به آنان بده. سوره اعراف: آیه ۳۸.

۱۰. می‌گویند: «پروردگارا، هرکس این عذاب را از پیش ما برای ما فراهم آورده، عذاب او را در آتش دو چندان کن.» سوره

ص: آیه ۶۱.

أُولَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ^۱، و می فرماید: (أَنْمَا أَمْوَالُكُمْ وَ أَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ)^۲. هر که و هر چه باعث و سبب عذاب او شده.

آیات ۳۸-۳۹

ترجمه:

صورت‌هایی در آن روز باز و نورانی. (۳۸) و خندان هستند و به آنها بشارت می دهند (۳۹).^۳

تفسیر:

بهشتیان درخشان‌رو و شادان

و اینها دو فرقه هستند: یکی سابقون که انبیا و اوصیا و معصومین هستند که می فرماید: (و السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ * فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ * ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَى * وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ * عَلَى سُرُرٍ مَوْصُوْنَةٍ * مَتَّكِبِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ * يُطَوَّفُ عَلَيْهِمْ * وَلَدَانٌ مُخَلَّدُونَ * بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقٍ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ * لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزَفُونَ * وَفَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ * وَلَحْمٍ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ * وَحُورٍ عِينٍ * كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ * جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهَا إِلَّا قِيلاً سَلَامًا سَلَامًا)^۴.

و فرقه دوم اصحاب یمین که مؤمنین باشند که می فرماید: (وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ * فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ * وَطَلْحٍ مَّنْضُودٍ * وَظِلِّ مَمْدُودٍ * وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ * وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ * لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ * وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ * إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً * فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا * غُرْبًا أَتْرَابًا * لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ * ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَى * وَثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ)^۵.

اینها هستند که می فرماید: (وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفَرَةٌ) «مسفرة» به معنی مضیئه، یعنی نورانی، و از این باب است اسفرار صبح زمانی که طلوع کند و روشن کند، و در وصف آنها می فرماید: (يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

۱. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در حقیقت برخی از همسران شما و فرزندان شما دشمن شمایند، از آنان بر حذر باشید. سوره تغابن: آیه ۱۴.

۲. اموال شما و فرزندانان صرفاً وسیله آزمایشی برای شمایند. همان: آیه ۱۵.

۳. ترجمه دیگر: در آن روز، چهره‌هایی درخشانند. (۳۸) خندان و شادانند (۳۹).

۴. و سبقت گیرندگان مقدمند؛ آنانند همان مقربان خدا، در باغستان‌های برنعمت، گروهی از پیشینیان، و اندکی از متأخران، بر تخت‌هایی جواهرنشان، که رویه‌روی هم بر آنها تکیه داده‌اند. بر گردشان پسرانی جاودان به خدمت می‌گردند. با جام‌ها و آبریزها و بیاله‌هایی از باده ناب روان. که نه از آن درد سر گیرند و نه بی‌خرد گردند. و میوه از هرچه اختیار کنند. و از گوشت پرند هر چه بخواهند. و حوران چشم درشت، مثل لؤلؤ نهان میان صدف! اینها پاداشی است برای آنچه می‌کردند. در آنجا نه بیهوده‌ای می‌شنوند و نه سختی گناه آلود. سختی جز سلام و درود نیست. سوره واقعه: آیات ۱۰-۲۴.

۵. و یاران راست؛ یاران راست کدامند؟ در زیر درختان کنار بی‌خار، و درخت‌های موز که میوه‌اش خوشه خوشه روی هم چیده است. و سایه‌ای پایدار. و آبی ریزان. و میوه‌ای فراوان، نه بریده و نه ممنوع. و هم خوابگانی بالا بلند. ما آنان را پدید آورده‌ایم پدید آوردنی! و ایشان را دوشیزه گردانیده‌ایم. شوی دوست هم سال، برای یاران راست. که گروهی از پیشینیانند، و گروهی از متأخران. همان: آیات ۲۷-۴۰.

خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) ^۱، و می فرماید: (يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَنْتُمْ لَنَا نُورٌ وَآغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) ^۲. (صاحبه مُسْتَبْشِرَةٌ) که ملائکه بشارت می دهند او را، چنانچه می فرماید: (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ * نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهُى أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ * نَزَّلْنَا مِنْ غَمُورٍ رَحِيمًا) ^۳.

آیات ۴۰-۴۲

ترجمه:

و صورت‌هایی در آن روز بر آن صورت‌ها غبار دود و گرد نشسته. (۴۰) مستوحش، وحشت‌انگیز و پریشان. (۴۱) اینها کفار و فجار هستند (۴۲).

تفسیر:

روسیاهی منافقان در قیامت

(و وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ) صورت‌ها سیاه؛ سیاهی کفر و سیاهی معاصی و سیاهی دود جهنم که می فرماید: (فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ) ^۴ که خاص کسانی است که بعد از رحلت پیغمبر (ص) کردند آنچه کردند که می فرماید: «ارتد الناس بعد رسول الله الا اربعة أوخمسة» ^۵ در حدیث است.

۱. آن روز که مردان و زنان مؤمن را می بینی که نورشان پیشاپیشان و به جانب راستشان دوان است. [به آنان گویند: «امروز شما را مزه باد به باغ‌هایی که از زیر درختان آن نهرها روان است؛ در آنها جاودانید. این است همان کامیابی بزرگ». سوره حدید: آیه ۱۲.

۲. در آن روز، خدا، پیامبر خود و کسانی را که با او ایمان آورده بودند خوار نمی گرداند؛ نورشان از پیشاپیش آنان و سمت راستشان، روان است. می گویند: «پروردگارا، نور ما را برای ما کامل گردان و بر ما بیخشی، که تو بر هر چیز توانایی». سوره تحریم: آیه ۸.

۳. در حقیقت، کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست»، سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می آیند و می گویند: «هان؛ بیم مدارید و غمگین مباشید، و به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید. در زندگی دنیا و در آخرت دوستانان ماییم، و هر چه دل‌هایتان بخواهد در بهشت برای شماست، و هر چه خواستار باشید در آنجا خواهید داشت؛ روزی آماده‌ای از سوی آمرزنده مهربان است». سوره فصلت: آیات ۳۰-۳۲.

۴. ترجمه دیگر: و آن روز، چهره‌هایی است که بر آنها غبار نشسته (۴۰) و آنها را تاریکی پوشانده است (۴۱) آنان همان کافران بدکارند (۴۲).

۵. اما سیاه‌رویان به آنان گویند: آیا بعد از ایمانتان کفر ورزیدید؟ پس به سزای آنکه کفر می‌ورزیدید این عذاب را بچشید. سوره آل عمران: آیه ۱۰۶.

۶. تمام مردم بعد از رسول خدا (ص) مرتد شدند به غیر از چهار یا پنج نفر. این روایت به دو گونه در منابع آمده است: «إنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ أَرْتَدُوا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) غَيْرَ أَرْبَعَةٍ». ر. ک: کتاب سلیم بن قیس: ص ۱۶۲؛ غایة المرام: ج ۲، ص ۹۷ و بحار الأنوار: ج ۲۸، ص ۲۸۲ و «ارتد الناس بعد رسول الله (ص) إلا ثلاثة». ر. ک: الاختصاص: ص ۶؛ رجال بن داود: ص ۲۷۱؛ غایة المرام: ج ۶، ص ۴۲؛ بحار الأنوار: ج ۲۴، ص ۲۷۴، ح ۱۰۱۷ و کتاب الأربعین «ماحوزی»: ص ۲۹۱.

(تَزَهَّقُهَا فَتَرَّةٌ) فرا گرفته صورت‌های آنها را ذلت و خفت و خواری، چنانچه می‌فرماید: (خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ)^۱، و «فترة» همان غبار و دوده است و در حدیث است: «يَعْلُوها سَوَادٌ كَالدُّخَانِ»^۲.
تنبيه:

نظر به اینکه يوم القيامة: (يَوْمَ تَبْلَى السَّرَائِرُ)^۳ است هر کس باطن آن ظاهر می‌شود بر اهل ایمان: نور ایمان، نور علم - که می‌فرماید:

«العلم نور يقذفه الله في قلب من يشاء»^۴، نور اعمال صالحه، نور صفات حمیده بر صورت آنها ظاهر می‌شود، هر کدام به درجه خود. و غیر مؤمن سواد قلب و سواد کفر و شرک و ضلالت و جهل و صفات خبیثه مثل کبر و حسد و بخل و عناد و امثال آنها، سواد معاصی که در حدیث است که در هر معصیتی یک نقطه سیاه در قلب ظاهر می‌شود، هر چه زیاد شد سیاهی هم زیاد می‌شود تا تمام صفحه قلب سیاه گردد.^۵ در یک حدیث می‌فرماید: «صار قلبه منکوسا»^۶. در یک حدیث می‌فرماید:

«لا يُرْجَى بِخَيْرٍ»^۷. این سیاهی در صورت‌ها ظاهر می‌گردد.
 (أَوْ لَيْكَ هُمُ الْكُفْرَةُ الْفَجْرَةُ) اینها که به این صورت وارد محشر می‌شوند کفره فجره هستند (أَوْ لَيْكَ هُمُ الْكُفْرَةُ) کفره جمع کافر است مثل کفار، و فجره جمع فاجر است مثل فجار و جمع محلاً به الف و لام افاده عموم می‌کند، شامل جمیع کفار و فجار می‌شود، و کفر در لغت به معنی ستر است و از این باب است که می‌فرماید: (وَيُكْفَرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ)^۸ و از همین باب است کفارات که ستر می‌کند گناهان را: (لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا)^۹. و توبه کفار گناهان است که می‌فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ)^{۱۰}. و همچنین بلیات و مصائب و امراض که کفار گناهان است و به همین معنی است کفران نَعَمِ الهی که استناد به غیر حق می‌دهد مقابل شکر نَعَم. و در اینجا مراد ستر حق است و این مصادیق زیادی دارد مشرکین به جمیع اقسام: شرک ذاتی، صفاتی، افعالی، عبادتی، نظری که امر توحید بر آنها مستور است، کفار، یهود، نصارا

۱. دیدگانشان به زیر افتاده، خواری آنان را فرو می‌گیرد. سوره قلم: آیه ۴۳ و معارج: آیه ۴۴.

۲. سیاهی مانند دود آن را در برمی‌گیرد. ر. ک: زاد المسیر: ج ۸، ص ۱۸۶ و تفسیر غریب القرآن: ص ۲۷۰.

۳. آن روز که رازها همه فاش شود. سوره طارق: آیه ۹.

۴. علم نور است، خدا آن را در قلب هر که بخواهد قرار می‌دهد. مصباح الشریعة: ص ۱۶؛ المسترشد: ص ۹ و جامع السعادات: ج ۱، ص ۳۹.

۵. در منابع حدیث به این صورت آمده: «إِذَا أَذْنَبَ الرَّجُلُ خَرَجَ فِي قَلْبِهِ نَكْتَةٌ سَوَادَةٌ فَإِنْ تَابَ إِنْمَحَتْ وَإِنْ زَادَ زَادَتْ حَتَّىٰ تَغْلِبَ عَلَىٰ قَلْبِهِ فَلَا يُفْلِحُ بَعْدَهَا أَبَدًا» کافی: ج ۲، ص ۲۷۱، ح ۱۳؛ وسائل الشیعة: ج ۱۵، ص ۳۰۲، ح ۱۲ و بحار الأنوار: ج ۷۰، ص ۳۲۷، ح ۱۰.

۶. قلب او واژگون شده گردید. این جمله در منابع یافت نشد.

۷. امیدی به خیر او نیست. کافی: ج ۲، ص ۲۹۰، ح ۷؛ تهذیب الأحکام: ج ۸، ص ۱۱۴ و وسائل الشیعة: ج ۱۵، ص ۳۴۱، ح ۷. در منابع «لا يُرْجَىٰ خَيْرُهُ» آمده است.

۸. و بخشی از گناهانتان را می‌زداید. سوره بقره: آیه ۲۷۱.

۹. تا خدا، بدترین عملی را که کرده‌اند، از ایشان بزدايد. سوره زمر: آیه ۳۵.

۱۰. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به درگاه خدا توبه‌ای راستین کنید، امید است که پروردگارتان بدی‌هایتان را از شما بزدايد.

سوره تحریم: آیه ۸.

مجوس که دین مقدس اسلام بر آنها مستور یعنی معتقد نیستند، اهل ضلالت مخالفین معاندین ناصبین که حَقِّ ائمه اطهار (علیهم السَّلام) و امامت آنها را اقرار ندارند، چنانچه در زیارت جامعه کبیره می‌گویی: «مَنْ جَحَدَكُم كَافِرٌ، وَ مَنْ حَارَبَكُم مُّشْرِكٌ»^۱. اما شرک آنها اینکه خلفای سه‌گانه را شریک علی (ع) قرار دادند، و اما کفر آنها کفر جحودی بود که یقین داشتند و انکار کردند مثل فرعونیان که می‌فرماید: (وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ)^۲.
و ملحق به آنها اهل بدع و منکرین ضروریات دین که احکام کفار بر آنها بار است با زیاده.

فرق فاسق و فاجر

(الْفَجْرَةُ) فرق است بین فاسق و فاجر، فاسق کسی را گویند که مرتکب کبیره یا اصرار بر صغیره یا منافیات مروّت شود مقابل عادل که مجتنب از این سه باشد. فاجر کسی را گویند که پرده شریعت را پاره کند و متجاهر به فسق باشد که امروز در جامعه بسیاری علناً چه می‌کنند و مسلماً صدی نود آنها بی‌ایمان هستند یا بی‌ایمان از دنیا می‌روند.

۱. هر کس شما را انکار کند، کافر است و هر کس با شما جنگ کند، مشرک است. من لا یحضره الفقیه: ج ۲، ص ۶۱۳، (زیارت جامعه)؛ المزار «مشهدی»: ص ۵۲۸ و هدیة الزائرین و بیجة الناظرین: باب ۸، زیارت جامعه، ص ۳۸۱.
۲. و با آنکه دل‌هایشان بدان یقین داشت، از روی ظلم و تکبر آن را انکار کردند. سوره نمل: آیه ۱۴.

تفسیر نوین^۱

محمدتقی شریعتی

ترجمه آیات ۱ تا ۴۲

روی در هم کشید و رخ برتافت. (۱) برای آنکه نابینا آمدش. (۲) و چه دانی، شاید او پاکی پذیرد، پاک گردد. (۳) یا پند گیرد پس پند و اندرز او را سود دهد. (۴) اما کسی که خود را بی نیاز پنداشت (از پند تو و قرآن) (۵) پس تو به او روی آوردی و به وی پردازی. (۶) با آنکه باکی بر تو نیست که او پاکی نپذیرد، پاک نگردد. (۷) و اما آنکه نزد تو آمده می کوشد (در طلب حق) (۸) در حالی که می ترسد (از خدا) (۹) پس تو از او روی می گردانی (به دیگری سرگرم می شوی) (۱۰) باز ایست (از چنین کار) همانا آن آیات یادآوری است، پند است. (۱۱) پس هر که خواست، آن را یاد گیرد، یاد دارد. (۱۲) (آن قرآن) در نامه های گرامی داشته است. (۱۳) بلند مرتبه، پاکیزه، پاک داشته (از دروغ و باطل) (۱۴) به دست های نویسندگان، سفیران (کاتبان وحی یا سفیران خدا به سوی پیغمبران). (۱۵) بزرگواران، نیکوکاران. (۱۶) کشته باد آدمی، چه ناسپاس، ناگرویده است. (۱۷) از چه چیز آفریدگار او را آفرید؟ (۱۸) از نطفه ای آفریدش پس اندازه دادش. (۱۹) سپس راه را بر ایشان آسان کرد. (۲۰) آنگاه بمیرانیدش و بعد او را در گور کرد. (۲۱) پس آنگاه که خواهد برانگیزدش. (۲۲) به راستی که آنچه خدایش فرمود هنوز نگذارد و انجام نداده است. (۲۳) پس باید آدمی به خوراکش بنگرد. (۲۴) همانا که ما آب باران را فرو ریختیم، فرو ریختنی. (۲۵) بعد زمین را شکافتیم، شکافتنی. (۲۶) پس در آن زمین دانه ای رویانیدیم. (۲۷) و انگور و سبزی. (۲۸) و درخت زیتون و خرما. (۲۹) و بوستان های بزرگ با درخت های سبتر. (۳۰) و میوه و گیاه زار، چراگاه. (۳۱) جهت بهره مندی، شما را و ستورانان را. (۳۲) پس آنگاه که آن بانگ که همه بشنوند آید. (۳۳) روزی که مرد از برادرش بگریزد. (۳۴) و از مادرش و پدرش. (۳۵) و از همسرش و فرزندانش (پسرانش). (۳۶) هر مردی از آنها را در چنان روز حالی و کاری است که وی را بسنده باشد. (۳۷) روی هایی در آن روز روشن و تابان است. (۳۸) خندان و شادان. (۳۹) و روی هایی که بر آنها گرد است (گردآلود). (۴۰) تاریکی و سیاهی آنها را فروپوشد، فراگیرد. (۴۱) آنان، همان ها، کافران بدکارند. (۴۲)

تناسب دو سوره

شیخ طبرسی در تفسیر مجمع می گوید: «چون خداوند ختم فرمود آن سوره (النازعات) را به ذکر بیم دادن پیغمبر کسی را که از قیامت می ترسد (اشاره به آیه إنما انت منذر من یخشیها) این سوره را آغاز فرمود به ذکر بیم دادن آن حضرت گروهی را که امید به سلامشان دارد و روی گرداندنش از کسی که می ترسد (از خدا یا قیامت). به نظر ما تناسب این دو سوره بیشتر از آن اندازه ای است که طبرسی یاد کرده اند، زیرا:

۱. تفسیر نوین، محمد تقی شریعتی، ویرایش محمد بدیعی، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص

۱. در این سوره از سر و کار داشتن پیغمبر اسلام با مشرکان قریش و دعوت و تبلیغ آن بزرگوار و تمرد و طغیان آنان گفتگو می‌شود. و در سوره پیش، از سر و کار موسی با فرعون و دعوت و تبلیغ موسی و طغیان و تمرد فرعون سخن رفته است؛ و در این سه سوره همان طور که در تفسیر سوره «نبأ» گفتیم، منشأ همه مفسد و سد عموم اصلاحات به مسلمین شناسانده شده است. و همین طبقه می‌باشد که در سوره «نبأ» به نام سرکشان (طاغین) یاد شد؛ و در سوره «النازعات» نمونه بارز و مشهورشان که فرعون طاغی باشد معرفی گردید؛ و در این سوره به عنوان مردم مستغنی (من استغنی) از آنها بحث می‌شود و لجاجت و خودخواهی و حق ناپذیری این دسته را خداوند بیان نموده و در صورت خطاب و عتاب به پیغمبر تکلیف مسلمان‌ها را با آنها معلوم می‌دارد و از اعتنا و احترام نسبت به چنین گروهی منع می‌فرماید.
۲. در هر دو سوره از انکار کفار و روی گرداندنشان از دین و باور نداشتن رستاخیز حساب و کتاب نکوهش فرموده و از شداید قیامت و شکنجه دوزخ بیمشان می‌دهد.
۳. در هر دو سوره از فرشتگان یاد و تجلیل شده است، در این سوره به عنوان «سفره کرام» و در آن سوره به صورت سوگند به آنها (بر یکی از وجوه معانی آیات).
۴. در هر دو سوره بر اثبات آفریدگار استدلال شده و از آفرینش انسان و کیفیت فراهم آمدن روزی او و موجبات آسایش و ادامه حیاتش گفتگو شده است.
۵. در هر دو سوره از شداید و سختی‌های توانفرسا و سهمگین رستاخیز و از تقسیم مردم به نیک و بد و بهشتی و دوزخی، سخن رفته است و در حقیقت هر دو سوره نظیر یکدیگرند.

شأن نزول

مفسران گفته‌اند: «پیغمبر با جمعی از اشراف قریش سخن می‌گفت و آنها را به اسلام دعوت و تبلیغ می‌فرمود و اندرز می‌داد، در اثنای این گفتگو عبدالله بن امّ مکتوم وارد شد و چون نابینا بود متوجه نشد که چه کسانی در حضور رسول اکرم هستند و نیز ملتفت نبود که آن حضرت مشغول سخن گفتن است، به محض ورود عرض کرد: یا رسول الله مرا تعلیم ده و از آنچه بر تو نازل گشته بر من بخوان. پیغمبر (ص) ساکت شد و او گفتارش را تکرار کرد.» تا اینجا هیچ اختلافی در میان مفسران نیست. و دنباله داستان چنین است: «یکی از حضار مجلس از رفتار این نابینا و گفتار بی‌موقعش دلگیر شده و روی در هم کشید و از او پشت کرده، متوجه اغنیا گردیده و به آنها پرداخته است. و آیات عتاب‌آمیز اول سوره درباره همین شخص نازل شده است.» مورد اختلاف، همین روگرداننده است که هر کس باشد عتاب نیز متوجه او خواهد بود.

عموم مفسران سنت و جماعت و بعضی از مفسران شیعی روگرداننده را شخص پیغمبر دانسته و عتاب را نیز متوجه آن بزرگوار پنداشته‌اند. برخی از دانشمندان شیعه گفته‌اند: یکی دیگر از حضار مجلس غیر از پیغمبر، از ابن مکتوم روگرداننده است، و باز درباره آن کس که آیا یکی از اصحاب یا یک مرد اموی یا دیگری بوده اختلاف نموده‌اند. و ما در خاتمه تفسیر این سوره، هم درباره شأن نزول این سوره، و هم درباره عتاب‌های قرآن مشروحاً بحث خواهیم کرد.

تفسیر

عَبَسَ وَ تَوَلَّى (۱) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲) وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَرْكَبُ (۳) أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذُّكْرَى (۴)

خداوند در دو آیه اول سوره (بعد از بسم الله آیه دوم و سوم) از کسی که از آن نابینا روی در هم کشید و روی برگردانده است به صورت غایب یاد می‌کند و در آیات بعد همان روی در هم کشنده را مخاطب ساخته، می‌فرماید: «تو چه می‌دانی، شاید همین نابینا پاکی پذیرد؟!» بنابراین کسی که نابینا نزدش آمده و او روی در هم کشیده و صورتش را برگردانده^۱ همان کسی است که در آیات بعد مورد خطاب و عتاب واقع گردیده است.

شیخ طبرسی در مجمع می‌فرماید: و گفته‌اند در این تعبیر لطفی بزرگ از خداوند برای پیغمبرش می‌باشد؛ زیرا در موضوع روی در هم کشیدن وی را مخاطب ساخت و نگفت تو روی در هم کشیدی: «عبست»، وقتی از عبوس گذشت به خطاب برگشته و فرمود: «تو چه دانی» یعنی وظیفه تو ترکیه و تذکره است و بر تو است که با تعلیم عقاید و اخلاق پاک مردم را از شرک و کفر و هم از آلودگی‌های اخلاق ناپسند پاک و پاکیزه‌سازی و با پند و اندرز که از آیات و احادیث بر آنها خوانی رفتار و اعمالشان را اصلاح فرمایی.

بنابراین هنگامی تعلیم و تبلیغ تو سودمند است که شنونده، پاکی‌پذیر و پندشو باشد، و تو چه می‌دانی که این نابینا چنین نیست؟ یعنی تو از خود علمی نداری مگر آنکه خداوند تو را دانا ساخته باشد.

أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَىٰ (۵) فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّىٰ (۶) وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّىٰ (۷): یعنی اما کسی که از اشراف و بزرگان قوم به ثروت و مالش از شنیدن قرآن بی‌نیازی می‌جوید و خود را بی‌نیاز می‌پندارد، پس تو به سوی او می‌آوری، با آنکه تو پیغمبری و وظایف فقط تبلیغ است و بر تو باکی نیست که او پاکی نپذیرد و با غرور و تکبرش در آلودگی کفر و شرک باقی ماند و خود را از تو و قرآن مستغنی پندارد. وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَىٰ (۸) وَهُوَ يَخْشَىٰ (۹) فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ (۱۰): اما کسی که نزد تو آمده در کار خیر و طلب هدایت می‌کوشد، در حالی که از خدا می‌ترسد و از گمراهی بیم دارد، پس تو به او بی‌توجهی نموده به دیگران سرگرم می‌شوی.

كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۱) فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرَهُ (۱۲) فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ (۱۳) مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ (۱۴) بِأَيْدِي سَفَرَةٍ (۱۵) كِرَامٍ بَرَرَةٍ (۱۶)

این آیات در مقام بیان عظمت و اهمیت وحی و قرآن است. نخست با لفظ کلا که حرف زجر و ردع است پیغمبر را^۲ از چنین عملی در آینده باز می‌دارد که مبادا از این پس از کسی که طالب هدایت است روی گردانده به مردم توانگر اقبال کنی، هر چند به منظور تقویت دین باشد، زیرا ایمان به وحی الهی و قبول قلبی قرآن، دلی پاک و نورانی می‌خواهد. با محبت و دلجویی نمی‌توان تیره‌دلان مغرور و جاه‌طلبان دنیاپرست را دیندار و مسلمان ساخت، وظیفه تو تبلیغ است و بس و قرآن هم یادآوری

۱. مقصود این است که مرجع ضمائر غایب در دو آیه اول و ضمائر خطاب در آیات بعد یک فرد است و در این جهت اختلافی میان مفسران نیست، جز اینکه سایر مفسران می‌گویند: از غیبت به خطاب عدول شده (صنعت التفات). و شیخ طوسی در التبیان (۲۶۹/۱۰) بعد از دو آیه آغاز سوره لفظ «قل یا محمد» را در تقدیر می‌گیرد که باز هم در وحدت مرجع ضمائر فرقی نمی‌کند.

۲. مجمع البیان (۲۶۷/۱۰) و منهج الصادقین (۱۵۲/۱۰)، ردع و منع را متوجه رسول اکرم دانسته‌اند و اضافه کرده‌اند که معلوم می‌شود این عمل در گذشته معصیتی نبوده است، ولی پس از ورود منع انجامش گناه خواهد بود.

است، سرشت بشر هم بر خداشناسی است، هر کس نور فطرت را در سراچه دل خاموش نکرده باشد، خواهد پذیرفت، چه بسا اشراف و اعیان ثروتمندی که فکری پست و روحی پلید و دلی ناپاک و آلوده دارند، اینها را با قرآن سنخیتی نیست.

[بحث لفظی]

«صحف» جمع صحیفه است. هر نوشته‌ای را عرب صحیفه می‌گوید. بعضی از مفسران گفته‌اند: مقصود لوح محفوظ است و بعضی دیگر آن را نوشته‌های فرشتگان نویسنده وحی الهی دانسته‌اند. در این دو صورت معنی واقعی کلمه بر ما مجهول است، فقط وظیفه ما اعتقاد به آنها است و دانستن حقیقت آنها بر ما نیست. مانند حقیقت جن و ملک و بسیاری از امور عالم آخرت. برخی دیگر گفته‌اند: مقصود کتب انبیا است، یعنی این گونه حقایق قرآنی در وحی سایر انبیا نیز هست و نیز صحف را به معنی اوراق و جزوه‌ها و نسخه‌های قرآن هم گرفته‌اند که به واسطه کلمات قرآن عظمت و بزرگی یافته‌اند و دارای رفعت مقام و طهارت معنوی شده‌اند.

«مطهره» یعنی پاک شده و منزّه از دروغ و گمراهی و مطالب متناقض و خلاف حقیقت.

«سفره» این لفظ جمع است و ممکن است مفردش سافر باشد که به معنی نویسنده است و از همین ماده سفر (بر وزن مصر) به معنی کتاب است که جمعش اسفار یعنی کتاب‌ها می‌باشد، در این صورت مقصود از سفره، کرام الکاتبین^۱، یعنی فرشتگان کاتب وحی خواهند بود. و ممکن است مفردش سفیر باشد که به معنی فرستاده است، در این صورت مقصود از سفره، فرشتگان وحی خواهند بود که از جانب خدا به سوی پیغمبران فرستاده می‌شوند. و بعضی گفته‌اند: «سفره» از فعل «سفر» به معنی «اصلاح» می‌آید. در این فرض، سفره به معنی مصلحین خواهد بود، یعنی انبیا و یا مصلحان از امت اسلام که در اصلاح حال خلق و جامعه می‌کوشند.

طبرسی به نقل از قتاده می‌گوید: مقصود از سفره قاریان قرآنند که آن را می‌نویسند و می‌خوانند. و نیز می‌گوید: فضیل بن یسار از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که فرمود: حافظان قرآن که به آن عمل می‌کنند با فرشتگان همگام می‌باشند.

«کرام» جمع کریم یعنی کسانی که کرامت نفس آنها مانع از این است که خود را به معاصی آلوده نمایند.

«بره»: جمع بارّ یعنی صالحان باتقوا.

این چند آیه (از آیه ۱۳ تا آخر آیه ۱۶) در وصف عظمت و جلالت قرآن است: اوراقی که آیاتش بر آن نوشته است گرامی و والا و پاک و پاکیزه است و نویسندگانش پاکان و نیکان و بزرگواران و شایستگان.

قُبِّلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ (۱۷) مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ (۱۸) مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ (۱۹) ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ (۲۰) ثُمَّ أَمَانَةً فَأَقْبَرَهُ (۲۱) ثُمَّ إِذَا شَاءَ أُنشِرَهُ (۲۲) كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ (۲۳)

۱. چنین ترکیبی که صفت دارای الف و لام و موصوف خالی از آن و نکره باشد، در عربی غلط است، ولی در فارسی معمول و متداول و صحیح است؛ مثل: حجر الاسود و مسجد الحرام و کرام الکاتبین، و علامه قزوینی در بیست مقاله (ص ۲۵۰) مفصلاً در این باره سخن گفته‌اند. در عربی نیز به صورت اضافه استعمال شده است و اینکه در برخی کتب نحوی و درسی آمده است که: «و لایضاف موصوف الی صفته و لاصفة الی موصوفها.» مبنایی ندارد و در آینده باز در همین تفسیر به این مطلب خواهیم پرداخت. ان شاء الله تعالی.

در این آیات از طبع سرکش و لجوج و معاند آدمیزاد که در میان همه جانوران تنها موجود معصیت کار و ناسپاس است، به شدیدترین عبارات نکوهش به عمل آمده، آنگاه اندکی از آثار قدرت و حکمت آفریدگار در وجود انسان یاد شده است تا روشن شود که انکار خدا و فردا با این همه ادله درونی و بیرونی و انفسی و آفاقی، چه اندازه طغیان و تمرد می‌خواهد و چنین عنصر عاصی خطاکار، چه مقدار سزاوار مذمت و تقبیح و مستوجب عذاب و عقاب است.

قُتِلَ الْإِنْسَانُ: این آیه مشتمل بر نفرین و تعجب است. بدیهی است که نه نفرین و نه تعجب برای پروردگار معنی ندارد، ولی قرآن با روش محاوره مردم با آنها سخن می‌گوید. نفرین از خداوند برای نشان دادن خشم شدید الهی و مغضوب و ملعون و مستوجب عذاب بودن نفرین شده است. و همچنین تعجب در قرآن به این معنی است که این مورد جای تعجب است، همان‌طور که استفهام‌های قرآن نیز برای مقاصد دیگری مانند انکار و تقریر و غیره است.

ما در فارسی می‌گوییم مرده باد، ولی عرب به جای آن، کشته باد یا خدای بکشد می‌گوید. و زنده‌ترین نفرین تازیان همین است و با گفتن آن درباره کسی چنین می‌فهمانند که فساد حال و زشتی اخلاق و افعال او به جایی رسیده که دیگر لیاقت زندگی و بقا ندارد و دریغ است که از نعمت حیات بهره برد. در این آیه علت نفرین نیز به کوتاه‌ترین عبارت و کامل‌ترین معنی ذکر گردیده است که «ما اکفراه» باشد.

مَا أَكْفَرَهُ: ممکن است فعل تعجب باشد. یعنی چه بی‌ایمان و ناگرویده و ناسپاس است. لفظ کفر اصلاً به معنی پوشاندن است و از این جهت به زارع کافر گفته می‌شود، چون بذر را در زیر خاک پنهان می‌کند.

خداوند در آیه ۲۰ سوره حدید می‌فرماید: (كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ) یعنی: مانند بارانی که رستنی مولود از آن کشاورزان را خوش آمد.

در این آیه کریمه زندگی ناپایدار دنیا به سبزه خرم بهاری تشبیه شده است که هر چند دلربا و خوشایند و جالب است، ولی در اندک مدتی به زردی و خشکی می‌گراید و به خاشاکی مبدل می‌شود. به طوری که برخی از مفسران گفته‌اند: کفار در این آیه به معنی بزرگران و کشاورزان می‌باشند. پس معنی کفر همان پوشاندن و پنهان ساختن حق است، نه ندانستن و نشناختنش و کفران نعمت نیز مستور داشتن و به مقتضای آن عمل نکردن و شکر نگزاردن است. بنابراین باید گفت: کفر هم در حقیقت همان کفران نعمت عظمای دیانت است که ایزد منان با مبعوث ساختن پیغمبر برای تبلیغ و تعلیم آن بر اهل ایمان منت نهاده است: (لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا)^۱، حال با آنکه خداوند انسان را بر فطرت دینی آفریده و نیروی کشف و شهود قلبی و تدبر و تفکر دماغی و مغزی به وی بخشیده و آیات و نشانه‌های قدرت و حکمت خود را در همه کاینات و موجودات به وضوح و روشنی نهاده است و پیغمبران را نیز برای بیداری و یادآوری و راهنمایی و نشان دادن آیات و نشانه‌های وجود پروردگار و نعمت‌های بی‌حد و حصر مادی و معنوی او فرستاده است، باز هم به کفر می‌گراید و

۱. با این توضیح لازم نیست تعجب را به تعجب، یعنی به تعجب آوردن مخاطب تبدیل کنیم تا اسنادش به خداوند صحیح باشد، چنانکه بسیاری از مفسران بزرگ گفته‌اند.

۲. یعنی محققاً خداوند بر مؤمنان منت نهاده، آنگاه که در میانشان پیامبری برانگیخت.

کفران نعمت می‌کند، به راستی که تعجب‌آمیز و شگفت‌انگیز است و چه اندازه این جانور کافر کیش و ناسپاس است.

و ممکن است جمله «ما اکفره» استفهامیه باشد. در آن صورت معنی آیه چنین می‌شود «کشته باد آدمی، چه چیز او را کافر و ناسپاس ساخته است؟» با آنکه هر برگ کوچکی از گیاه و هر حشره بسیار خردی که به چشم نمی‌آید از جانور و هر ذره‌ای با دستگاه حیرت‌انگیز و نیروی خارق‌العاده اش کنایه و دفتری برای معرفت‌کردگار است. کدام یک از این همه آیات روشن و براهین محکم متقن وی را به کفر و الحاد رهبری کرده است؟ و یا با این همه نعمت‌های فراوان که قابل شماره نیست (وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا)^۱، چرا آدمی این سان حق‌ناشناس و ناسپاس باشد؟ کافی است که برای شناخت الطاف یزدانی و قدرت لایتناهای قادر متعال، از همه آثار قدرت که در این جهان با عظمت پیدا و هویدا است، چشم فرو بندد و فقط در خویشتن بنگرد و نیک بیندیشد که چه بوده و چه هست و چه خواهد شد؟

مِنْ أَيْ شَيْءٍ خَلَقَهُ؛ نخست توجه کند که آفریدگار او را از چه چیز پست و پلید و متعفن و در عین حال شگفت‌انگیز آفریده است. ماده اصلی وجود این انسان متکبر مغرور خدانشناس چیست؟ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ^۲: واقعاً شگفت‌انگیز است و حیرت‌آور، عقل همه دانشمندان را سرگردان ساخته است. در آب منی ذرات بسیار ریزی که با چشم دیده نمی‌شود و فقط زیر میکروسکوپ باید دید، شناور است. این ذرات منی مرد به شکل نوزاد قورباغه است و تقریباً شبیه زالوی کوچک با سری بزرگ و دمی باریک (اسپرماتوزئید) و در منی زن مدور است. بعد از انتقال منی مرد به رحم زن، ذرات زالو مانند نطفه مرد به طرف همان ذره مدور منی زن (اوول) هجوم آورده، او را احاطه می‌کنند، مانند عاشق بی‌قراری برگرد معشوق می‌چرخند تا یک یا دو بیشتر وارد آن می‌شوند، هر یک از آن ذرات یک بچه می‌شود، بنابراین به تعداد آنها زن دارای یک یا دو یا بیشتر کودک می‌گردد. به محض ورود جرثومه مرد در جرثومه زن، فوراً دایره آن بهم آمده و دم آن زالو را قطع می‌کند و شروع به فعالیت و رشد می‌نماید تا نه ماهه شده و چهارده ماهی از افق رحم ظاهر می‌شود.

دانشمندان متخصص در این رشته، برای اینکه خردی این ذره را به ما بفهمانند، گفته‌اند: اگر نطفه‌هایی که تمام انسان‌های موجود روی زمین از آنها به وجود آمده‌اند یک جا جمع کنیم، یک انگشتانه را پر نخواهد کرد. همین ذره کوچک ناچیز غیر محسوس است که تمام بدن انسان از استخوان و رگ و پی و خون و گوشت و پوست و همه اعضا، از جهاز هاضمه و قلب و ریه و چشم و گوش و غیره، از آن به وجود می‌آید. علاوه مانند کتاب رمزی نه تنها خصوصیات جسمی و حالات روحی پدر و مادر، بلکه اوصاف بدنی و روانی آبا و اجداد قرون گذشته را در خود محفوظ دارد. خصوصیات نژادهای مختلف از رنگ و قیافه و شکل، زشتی و زیبایی، بلندی و کوتاهی، نقص و کمال، ضعف و نیرو و همه و همه در نطفه ثبت است و شعوب و تمایل با هم تفاوت می‌کنند.

از این بیان اندازه دادن به آدمی نیز معلوم شده، آن هم چه اندازه دقیق که حتی خطوط چهره و بزرگ و کوچک بودن قد و چشم و لب و جمجمه، همگی در نطفه مندمج و مندرج است و نیز اندازه

۱. سوره نحل، آیه ۱۸.

۲. در کتاب راز آفرینش انسان (ص ۱۲۴) تحقیقی عالمانه و جالب راجع به نطفه شده است که شایسته است عموم کسانی که اطلاعاتی در این باره ندارند آن را بخوانند.

کلی در نوع بشر و عمر او و اجزا و اعضایش که عموماً به میزان معین است، اگر گاهی یک فرد ناقص یا مریض را ببینیم که در سی سالگی به اندازه کودکی پنج ساله است یا بیش از حد تنومند و بلند قامت است، آن وقت لطف پروردگار را در این اندازه موجود و معمول می‌فهمیم و همچنین اندازه ادوار حیات از موقع بودن در رحم تا زمان کمال رشد.

ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرُهُ: پس راه را برایش آسان ساخت. آری راه خروج از رحم و فهماندن حاجاتش را با گریه و فریاد و راه ادامه حیات و کسب معاش و تکثیر نسل و دفع مضرات و جلب منافع و راه استفاده از اعضا و اندام به راهنمایی عقل و تقویت نیروها و غرایز و بالاخره راه تحصیل علم و هنر و وصول به کمال معرفت پروردگار و به جا گذاشتن نام نیک. همه این راه‌ها را معنی آیه متضمن است.

ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ: پس میراندش آنگاه او را در گور کرد. خداوند مرگ را در ردیف نعمت‌هایی که به انسان داده و لطف و عنایت‌هایی که درباره‌اش مبذول داشته آورده است، زیرا مرگ از بزرگترین نعمت‌های خداوند است. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «دنیا میدان مسابقه مؤمن است که همواره مانند شرکت‌کنندگان در مسابقه اسب‌دوانی در کار مسارعت و مسابقت خیرات و حسنات است و کار و عمل همتش، و مرگ ارمغانش، و بهشت هدفش می‌باشد».

سقراط می‌گفت: «مرگ برای حکیم سعادت است، زیرا اگر به فرض محال مرگ عدم و نیست شدن باشد پس خواب خوشی خواهد بود که هیچ رؤیایی آن را پریشان نمی‌سازد و اگر انتقال باشد پس از رنج و مشقت زندگی به عالم وسیع و باقی منتقل خواهد شد که تا ابد در نعمت و لذت و سعادت خواهد بود.» خداوند در قرآن کریم به یهود خطاب می‌فرماید که «اگر شما اولیای خدا باشید چنانکه می‌پندارید، پس آرزوی مرگ کنید.» زیرا صفت بارز و ممتاز و مشخص اولیای خدا همین آرزوی مردن است. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «سوگند به خدا که فرزند ابی طالب انسیس به مرگ بیشتر از انس شیرخوار به پستان مادرش می‌باشد.» مگر چه نعمتی بالاتر از انتقال از خانه مخوف به بلا و مصیبت و مملو از رنج و مشقت به سرای جاویدان سراسر نعمت و سعادت است؟ حال اگر کسی در نتیجه اعمال زشت و ناروای خود این سعادت را به شقاوت تبدیل نماید، تقصیر با خود اوست؛ همچنانکه بسیاری از بدان و بدکاران سایر نعمت‌ها را ضایع می‌سازند.

اما اینکه در گور کردن را خداوند به خود نسبت داده است، از این جهت است که غریزه دفن اموات را خداوند به بشر عنایت فرموده است تا اموات بشر مانند اجساد سایر جانوران دورافکننده نشود و طعمه درندگان و حیوانات گوشتخوار نگردد و شرافت آدمی بعد از مرگ نیز محفوظ ماند.

این است آنچه مفسران در این باره گفته‌اند، ولی به نظر اینجانب این آیات کریمه در مقام نشان دادن قدرت نامحدود پروردگار است نه شماره نعمت‌های خداوند و به منکران قیامت می‌فهماند که آن قادر مطلق که این همه آثار قدرت‌ش را در وجود خودتان ارائه فرموده است و هیچ گاه از زمانی که نطفه بودید تا انسان کاملی شدید و بعد که می‌میرید و خاک می‌شوید حتی لحظه‌ای بر شما نگذشته که تحت تسلط و تصرف او نباشید، پس از مرگ نیز از حیطة و تسلطش خارج نخواهید بود که شما را برانگیزد و جزا دهد.

لفظ قبر هم کنایه از خاک شدن و به خاک برگشتن است و گرنه اولاً همه بشر امواتشان را در گور نمی‌کنند و ثانیاً بعضی جانوران نیز مردگان‌شان را دفع می‌نمایند. همچنانکه حضرت صادق (ع) در توحید مفضل تصریح فرموده است و مشاهدات نیز آن را تأیید می‌نمایند و عجیب‌تر آنکه خود قرآن

می‌فرماید: کلاغی دفن برادر مقتول را به یکی از پسران آدم یاد داد. پس آدمیزاد به هدایت غریزه به دفن مرده‌ها نپرداخته، بلکه آن را از پرنده‌ای آموخته است. در عین حال دسته‌ای اموات را می‌سوزانند و گروهی آنها را با وضعی مخصوص در محوطه‌ای می‌گذارند و خوراک لاشخورها می‌شوند. یکی از افاضل مورد اعتماد نقل می‌کرد که شبی سیرسیرکی را در اطاق مدرسه سپهسالار قدیم کشتم و آخر شب دیدم جمعی سرسیرک آمدند و او را برداشته و با چنان سر و صدا و هیاهویی به پستوی اطاق کشیدند که درست گویا جمعیتی جنازه عزیزشان را با گریه و نوحه حمل می‌کردند و بسیاری از حشرات و جانوران، مرده‌ها را دفن می‌نمایند.

ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ: پس (هرگاه بخواهد برانگیزدش) تا پاداش شکر نعمت‌ها و کیفر کفران آنها را بگیرد و ببیند و سزا و جزای کفر و ایمانش را بیابد.

(كَلَّا لَمَّا يَقْضِي مَا أَمَرَهُ): وقتی آفریننده حکیم عضوی یا نیرویی به موجودی می‌بخشد در حقیقت فرمان کار زدن آن عضو و استفاده از آن نیرو را داده است. دادن چشم و گوش همان امر به دیدن و شنیدن است و بخشیدن غریزه جنسی امر به ازدواج. خداوند به آدمی قوه تدبیر و تعقل مرحمت کرده است تا بتواند از محسوس به نامحسوس پی برد. غریزه دینی و فطرت خداشناسی را در نهادش نهاده است و با الهام فطری بزهکاری و پرهیزگاری را به وی شناسانده است. فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا.

علاوه بر اینها پیغمبران را نوبت به نوبت فرستاده تا فطرتش را بیدار سازند و موجبات خشنودی یا خشم پروردگار را به او معرفی کنند و اوامرش را تبلیغ نمایند، ولی انسان سرکش و متکبر نه اوامر فطری و غریزی را کار بسته و نه به فرمان پیغامبران گردن نهاده است. از کلمه لما (نه هنوز) چنین فهمیده می‌شود که از آدمی با این ساختمان و خلقت و این همه پیغمبران و وحی الهی و کتب سماوی چنین توقع و انتظاری می‌رفته است که خداشناس و پرهیزگار شود و نشده است.^۱

این انجام ندادن اوامر، یا مربوط به انسان کافر است (مرجع دو ضمیر یقض و امره انسان در قتل الانسان باشد) یا مطلق انسان به اعتبار اکثر و اغلب افراد یا به لحاظ طبیعت و روحیه سرکش و نافرمانبرش که جز افرادی که به برکت تربیت دینی و پیروی از پیغمبران، خداشناس و پرهیزگار شده‌اند سایرین چنین هستند. و در بسیاری از آیات انسان به طور مطلق نکوهش شده است. و ما در آینده قدری مشروح‌تر در این باره سخن خواهیم گفت؛ ان شاء الله تعالی.

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ (۲۴) أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا (۲۵) ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (۲۶) فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا (۲۷) وَعَنْبًا وَقَضْبًا (۲۸) وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا (۲۹) وَحَدَائِقَ غُلْبًا (۳۰) وَفَاكِهَةً وَأَبًّا (۳۱) مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ (۳۲)

۱. مفسرانی که خیال کرده‌اند «لما» در این آیه به معنی «لم» می‌باشد، از این نکته دقیق غافل بوده‌اند.

۲. مرحوم فیض در تفسیر صافی (۵: ۲۸۶/۳۲) از کافی چنین نقل کرده است که: «از حضرت باقر(ع) روایت کرده‌اند که از وی پرسیدند: مقصود از طعام در این آیه چیست؟ فرمود: مقصود این است که انسان باید به علمش بنگرد که از کی آموخته است؟».

فیض می‌گوید: «همچنانکه آدمی روح و بدن دارد طعام نیز جسمانی و روحانی می‌باشد و همان‌طور که مأمور است به غذای جسمش بنگرد تا ببیند که منشأش آبی است که از آسمان نازل می‌شود و زمین شکافته می‌گردد، لازم است به غذای روحانیش نیز ببیند تا بداند که آن هم از آسمان از جانب خدا نازل می‌گردد. بدین طریق که باران وحی بر زمین نبوت و شجره رسالت و سرچشمه حکمت می‌بارد تا از آنها حبوب حقایق و میوه‌های معارف بیرون آمده و ارواح آنانکه قابل تهذیب

در این آیات خداوند روزی ده کیفیت پیدایش خوراک انسان و حیوان را تشریح فرموده است، ولی با فعل امر فقط انسان را موظف و مأمور ساخته است که در آن بیندیشد و تفکر و تأمل نماید. اگر مسلمین به دستور قرآن عمل کرده بودند. بایستی در علوم عصری مانند گیاه‌شناسی و زمین‌شناسی و جانور و جنین‌شناسی و غیرها پیش قدم و سرآمد می‌بودند، همچنانکه تا قرن یازدهم و دوازدهم در علوم عصر خود چنین بودند. باری خداوند برای تهیه طعام، اول می‌فرماید ما آب را از آسمان فرو ریختیم. لفظ آب شامل برف و باران هر دو می‌شود، ضمناً باید توجه داشت که جمیع آب‌هایی که مورد استفاده بشر است، از برف و باران است، خواه آنها که در شکاف کوه‌ها یخ‌زده و به تدریج ذوب شده، جاری می‌گردد و خواه آنها که در درون زمین رفته، به صورت چشمه و قنات خارج می‌شود و همچنین رودخانه‌ها و سدها و بندها همگی از آبی است که از آسمان نازل می‌گردد.

پس از آن می‌فرماید ما زمین را نیک شکافتیم، این شکافتن شامل می‌شود شخم زدن زمین و زیر و رو کردنش را به وسیله گاواهن و تراکتور و جز آنها که هوش و نیرو و وسایل را خداوند به آدمی عنایت فرموده است تا به این صورت زمین را مستعد زراعت کند. پس کار انسان نیز فعل خدا است، از این جهت در سوره واقعه زراعت را به خود نسبت داده و نیز کشتی را در ردیف مخلوقات دیگر، از نشانه‌های قدرت خداوندی شمرده است و همچنین شکافتنی را که به وسیله خود گیاه موقع سبز شدن و از

تربیت هستند از آنها تغذیه می‌نمایند. پس اینکه امام باقر(ع) می‌فرماید باید آدمی به علمش بنگرد که از چه کسی فرا می‌گیرد، یعنی شایسته دانش خود را از اهل بیت نبوت بگیرد که مهبط وحی و سرچشمه‌های حکمت می‌باشند و علومشان از جانب پروردگار است، چنین علومی است که صلاحیت دارد غذای روح شود، برخلاف کسانی که رابطه‌ای میان آنها و خداوند از حیث وحی و الهام نیست که دانش آنان یا حفظ اقوال مردمی است که در اقوالشان حجتی نیست یا ابزار جدالی است که دخالتی در حقانیت و رسیدن به راه راست ندارد. پس خدا نیست، بلکه چنین علمی از شیطان است و نمی‌تواند غذای روح باشد».

ضمناً باید توجه داشت که دستور و فرمان «نظر کردن» در آیه عام است و نظر، هم به معنی اندیشه و تفکر و هم به معنی نگرستن است، پس همچنانکه تفکر و تعقل کردن در طعام فایده اعتقادی دارد و با اندیشیدن در طرز تهیه غذا از فروریختن باران و شکافته شدن زمین، می‌توان حکمت و قدرت آفریدگار را شناخت و معرفت الله حاصل نمود، همچنین از این تدبیر و تأمل می‌توان فواید اخلاقی و اجتماعی حاصل کرد، یعنی باید به طعام نظر کرد که از راه حرام و ستم فراهم نشده باشد، باید با اندیشیدن به طعام به فکر بیچارگان و مستمندان و محرومان بود، باید با نظر کردن در طعام ملتفت بود که ابر و باد و مه و خورشید و زمین و همه عوامل طبیعت در تهیه آن کار کرده‌اند، پس سزاوار نیست انسان بی‌کاره و بی‌ثمر و غافل بوده، سپاسگزاری خالق و منعم ننموده، خدمتی به خلق خدا نکند و نیرویی را که از غذا می‌گیرد نداند که در چه راه مصرف نماید. و نیز شامل می‌شود نگاه کردن و چشم دوختن به غذا را تا مویی، خاشاکی و چیز مضر با آن نیامیخته باشد. و اگر مهمان سر سفره هست به خصوص در خانه خودش به طعامش بنگرد و با نگاه کردن به دیگران آنها را شرم‌منده و خود را سبک نکند و باز از لحاظ بهداشتی به طعامش بنگرد تا ترشحات معدی به خوبی انجام شده، مبتلا به سوء هاضمه نشود. آزمایش سگ پاولف معروف است. شکم سگی را پاره کرد، مقداری غذا به طوری که آن را نبیند در معده‌اش نهاد، شکم را بخیه می‌زنند و متوجه می‌شوند که ابداً ترشحاتی روی غذا نمی‌شود، بعد از همان خوارک قدری جلوی سگ آورده نشانش می‌دهند، فوری معده حیوان شروع به کار می‌کند. کسانی که در حین غذا خوردن مطالعه کنند یا فکرشان به جایی مشغول باشد، غذا را نمی‌توانند خوب هضم کنند و همچنین تمام انواع اندیشیدن و نگاه کردن به طعام مشمول این فرمان الهی است. و این است نمونه وسعت معنی و مفهوم الفاظ و جملات قرآن.

۱. به فتح همزه و کسر آن قرائت شده است، بنابر آنکه بدل از طعام یا استیناف باشد.

زمین سر برآوردن حاصل می‌شود و حتی شکافتن زمین را به وسیله کرم‌ها که هم کودی به زمین می‌دهند و هم نور خورشید و اکسیژن را به آن می‌رسانند شامل است.

در شماره کردن خوراکی‌ها نخست دانه را نامبرده است، زیرا هم بذر است که موجب بقا و تکثیر است و هم غذای اصلی اکثر بشر است، حتی بعضی دانشمندان انسان را حیوانی دانه‌خوار دانسته‌اند نه گوشت‌خوار و علف‌خوار. و بعد انگور و زیتون و خرما را ذکر فرموده است که منافی فراوان دارند و کتب غذاشناسی طبق تحقیقات علمی عصر حاضر آن منافع را تشریح نموده‌اند. در روایات اسلامی قرن‌ها قبل از پیدایش علم غذاشناسی فواید آنها تشریح شده است. در وسط [آیات]، سبزی را آورده است. لفظ قضب هر شاخه‌ای است که تر و تازه قطع و درو می‌شود و عموم سبزی‌ها حتی ریواس و کرفس و کلم را شامل است و نیز شاخه‌هایی که برای کاشتن می‌برند. سپس بوستان‌ها را آورده که درختانی بزرگ و ستبر و در هم آمیخته داشته باشند و در آخر گیاه‌زار و مرتع را یاد فرموده است. در لفظ «أبًا»، مفسران اختلاف نموده، معانی چندی از علف تا میوه خشک، برایش ذکر کرده‌اند. و بسیاری از آنها نقل کرده‌اند که از دو خلیفه (ابوبکر و عمر) معنی «اب» را پرسیدند و هیچ یک ندانستند. از جمله مرحوم فیض همین روایت را از ارشاد مفید فقط نسبت به ابی‌بکر با این اضافه آورده است: «پس به امیرالمؤمنین خبر دادند که خلیفه معنی این لفظ را ندانسته، فرمود: سبحان الله! ندانسته که «اب» به معنی گیاه و چراگاه است؟»

مفسران از اهل سنت نیز این داستان را در تفاسیرشان آورده و گفتار دو خلیفه را در مقام اظهار عدم اطلاع نقل کرده و گفته‌اند از رفتار و گفتار این دو صحابی باید درس گرفت و در کتاب خدا به حدس و گمان سخن نگفت.

در لغت نامه دهخدا این معانی برای آب آمده است: گیاه و علف که چهارپا و بهائم خورد، آنچه از زمین روید، چراگاه و مرتع، گیاه‌زار و چمن.

با توجه به معنی وسیع این کلمه، تناسب آیات به خوبی دانسته می‌شود که خداوند انواع حیوانات و سبزی‌ها را آورده، آنگاه از انگور و زیتون و خرما که هم غذا و هم میوه و نان خورش‌اند نامبرده، بعد باغ‌های دیواردار را با انواع فواید و منافع به صورت جمع و با وصف بزرگ و ستبر بودن و بهم پیچیدن اشجارش ذکر کرده، آنگاه لفظ فاکهه را که به معنی مطلق میوه و شامل جمیع میوه‌ها است و فایده ممتاز و اصلی بوستان‌ها برای انسان می‌باشد آورده و در آخر لفظ اب را که شامل همه مرتع‌ها و چمنزارها و جنگل‌ها و خلاصه جمیع رویدنی‌ها است می‌آورد و می‌فرماید: «مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ» یعنی برای آنکه شما و چارپایانتان بهره برید.

در آغاز مطلب فرمود: باید آدمی به طعام و خوراکش بنگرد و ببیندیشد. وقتی خواست طعام انسانی را شرح دهد، خوراک چهارپایان را نیز از علف و حبوب، حتی آنچه را اختصاص به آنها دارد که همان

۱. با این معنی که به استناد تفاسیر و کتب لغت برای «أبًا» کردیم و وسعت و اهمیت و کثرت فایده معنی آن را نشان دادیم، تناسب آیات کاملاً محفوظ است. و اینکه آقای نوبخت در دیوان دین (ص ۱۲۰) مرقوم داشته‌اند: لفظ «و آبًا» یک کلمه است و واو جزء [آن] است و باء تشدید ندارد و صفت فاکهه است و به معنی درشت و شاداب می‌باشد، دلیلی قابل قبول ندارد، زیرا اولاً عدم تناسب آیات به طوری که ایشان تصور فرموده‌اند با فرضی است که «اب» را مثل ایشان معنی کنیم، ثانیاً هیچ یک از مفسران و کسانی که عالم به قرآات هستند قرآات آن را با تخفیف «باء» نقل نموده‌اند، ثالثاً از کتب لغت هیچ یک «و اب» را به معنی میوه درشت و شاداب نیاورده‌اند، جز آنکه با تکلف چنین معنی را به کلمه بچسبانیم.

چراگاه باشد، یاد کرد تا بفهماند که آنچه از زمین می‌روید یا مستقیم به مصرف خوراک آدمیان می‌رسد یا غیرمستقیم و آن رستنی‌هایی است که چهارپایان می‌خورند و تبدیل به گوشت می‌شود و به همین مناسبت فرموده است: «چهارپایان شما.»

قبلاً توضیح دادیم، با این ترتیب جمیع خوراک‌ها و غذاهای انسان در این آیات گفته شده است، در عین حال به همان خوراک تنها منحصر نمروده است، بلکه جمیع فواید دیگری که از گیاه و اشجار و چهارپایان برده می‌شود گوشزد کرده است مثلاً پنبه و ابریشم و پشم و پوست برای پوشاک و کفش، و چوب برای سوخت و ابزار و اسباب و منافع و مصالح دیگر، مانند در و میز و صندلی و غیرها و داروهای گوناگون و وسایل صنعت و غیره و غیره. پس لفظ متاع که به معنی استفاده و بهره بردن است، برای رساندن این همه منافع و فواید بسیار دیگر، علاوه بر خوراک است و بدیهی است که الفاظی مانند طعام و غذا و امثال آنها برای این معانی وسیع و فراوان کافی نبود.

در اینجا لازم است نظری هم اجمالاً به کارخانه‌ای بیافکنیم که این غذاهای گوناگون وارد آن می‌شود و این دستگاه شگفت‌انگیز آنها را جوهرکشی کرده و به جمیع اعضا و اجزای بدن می‌رساند و گوشت و پوست و خون و رگ و پی و پیه و استخوان و موی و مغز و مخ را از آنها می‌سازد و فضولاتشان را دفع می‌نماید. وقتی یک کارخانه عظیم قند یا روغن نباتی را مثلاً می‌بینیم که با آن دستگاه‌های عظیم علمی و فنی و با آن همه مهندس و متخصص و کارگر، فقط و فقط یک ماده قند یا روغن را از یک چغندر یا پنبه‌دانه استخراج می‌نماید، در عین حال یکی از بزرگترین آثار هوش و نبوغ آدمی به شمار است، آن وقت خواهیم توانست به اهمیت کارخانه خودکار هاضمه انسان تا اندازه‌ای واقف شویم. حال آنکه با این همه نعمت باز ناسپاسی می‌نماید و با این همه آثار قدرت و حکمت باز به الحاد و کفر می‌گراید، جز عذاب الیم و کیفر شدید چه فرجامی باید داشته باشد؟

فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَةُ (۳۳) يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ (۳۴) وَأُمُّهُ وَأَبِيهِ (۳۵) وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ (۳۶) لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (۳۷) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ (۳۸) صَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ (۳۹) وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلِيلُهُمْ (۴۰) تَرَاهُمْ فِي نَزْحَةٍ (۴۱) أُولَئِكَ هُمُ الْكٰفِرَةُ الْفٰجِرَةُ (۴۲).

در این آیات پروردگار شدت هول و ترس و گرفتاری قیامت را بیان می‌فرماید. نخست آوازی سهمگین و رعب‌آور و شدید بلند می‌شود، آوازی که هیچ آواز دیگری را کسی نمی‌شنود، ولی خود آن به گوش همه می‌رسد و این است معنی صاخه. آن روز هر کس به فکر خود و مشغول به خویش است و گرفتاری‌هایش به قدری است که مجال پرداختن به دیگری را برایش نمی‌گذارد، این است که از عزیزترین کسانش روی می‌گرداند و می‌گریزد. در آن روز مردم دو دسته می‌شوند: گروهی شادان و خندان و جمعی غبارآلود و تیره‌روی. و اینان همان کافران بزهکارند. چون این آیات در آغاز ترجمه شده‌اند نیازی به ترجمه مجدد آنها جمله به جمله و جزء به جزء نیست.

تجدید نظر در شأن نزول این سوره

هر چند شأن نزول آیات، جز در مواردی مخصوص، در معنی آنها مؤثر نیست، زیرا این کتاب حکیم بدان سان مطالب را روشن و کامل و جامع بیان می‌فرماید که همیشه زنده و دائماً مانند ماه و خورشید در گردش و نورافشانی است و اختصاص به یک واقعه و موردی خاص ندارد و متوقف نمی‌شود، ولی گاهی اختلافات مذهبی باعث بحث و جدل بسیار در موضوع کوچک و کم ارزش و بی‌سودی

می‌شود. به طور مثال یکی از موارد اختلاف ما با دیگر برادران اسلامی خودمان موضوع عصمت انبیا است.

گفتار علمای شیعی و سنی در عصمت انبیا

اگر با حوصله و دقت اقوال علمای بزرگ و محققین بی‌نظر و با تقوای طرفین بررسی شود دایره اختلاف کاملاً محدود به نظر می‌آید، زیرا دانشمندان اهل سنت نیز انبیا را در آنچه به وظیفه نبوت و رسالت و امر تبلیغ ارتباط پیدا کند و بعد از بعثت به طور مطلق معصوم می‌دانند. مثلاً دانشمند نامی و مصلح بزرگ شیخ محمد عبده در داستان آدم و موضوع گناه وی چنین می‌گوید: «اولاً موضوع گناه و توبه آدم، مانند سایر مطالب این داستان، از متشابهات است. و ثانیاً می‌توانیم بگوییم عصیان آدم پیش از نبوت بوده است.» (والإتفاق إنما هو على العصمة بعد النبوة). پس بنا به فرمایش این مرد بزرگ عصمت پیغمبران بعد از نبوت و بعثت مورد اتفاق و اجماع است. این بود بیان یکی از بزرگترین اعلام و محققین از اهل سنت. اینک ما گفتار یکی از بزرگترین علمای شیعی را نیز در برابر می‌آوریم تا میزان اختلاف معلوم شود.

علامه مجلسی در باب عصمت پیغمبر اکرم از بحار این عبارت را از شیخ مفید نقل می‌کنند: «والأنبياء والأئمة صلوات الله عليهم من بعدهم معصومون في حال نبوتهم وإمامتهم من الكبائر والصغائر كلها.»^۱

یعنی پیغمبران و امامان بعد از آنها، در حال نبوت و امامتشان معصوم هستند و دنبال آن می‌فرماید: اما پیغمبر اسلام و ائمه بعد از آن بزرگوار از ترک واجب و مستحب پیش از نبوت و امامت و پس از آن سالم بودند و در آخر بعد از نقل اخباری در این موضوع چنین اظهار عقیده می‌کند: «والوجه ان نقطع على كمالهم في العلم والعصمة في أحوال النبوة والإمامة وتوقف فيما قبل ذلك.»^۲ یعنی راه درست این است که ما به کمال آن بزرگواران در علم و عصمت در هنگام نبوت و امامت تردید نکنیم و در قبل از این هنگام از اظهار عقیده خودداری نماییم.

با توجه به نوشته این دو دانشمند بزرگ معلوم می‌شود که دایره اختلاف حقیقی میان تسنن و تشیع درباره عصمت انبیا تا چه اندازه است. علامه مجلسی در همین باب تمام آیاتی را که منکرین عصمت پیغمبران به آنها استناد نموده‌اند می‌آورد و همچنانکه پاسخ آنها را از تفاسیر و اقوال شیعه نقل می‌فرماید، همان طور جواب‌های دندان‌شکن و محققانه دانشمندان سنی را ذکر می‌کند و در ردیف تنزیه الأنبياء از سید مرتضی و مجمع البیان از طبرسی، قدس سرهما، از انوار التنزیل بیضاوی و مفاتیح الغیب فخررازی نام می‌برد. ولی متأسفانه به جای آنکه کوششی از طرفین برای رفع اختلاف و تقریب و توفیق دو عقیده به عمل آید، بعضی عمداً یا بدون قصد فاصله را زیاد کردند، به حدی که بعضی از علمای عامه (به قول مرحوم فیض در مقدمه صافی) حتی کبایر و سفه را به انبیای عظام نسبت داده‌اند. و از این طرف نیز برخی راه افراط پیموده و حتی از نسبت ترک اولی هم به مقام قدس پیامبران خواسته‌اند جلوگیری کنند و آیاتی را که جز بر ترک اولی دلالتی ندارد تأویل نمایند.

هر کس به تفاسیر مراجعه دارد می‌بیند که در یک آیه بسیار ساده که متضمن عتاب پیغمبر (ص) است اختلاف می‌شود، یک مفسر آن را ساده تفسیر کرده، تصریح می‌کند که آن مشتمل بر عتاب

۱. بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۹۵.

۲. بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۹۶ (چاپ آخوندی).

است و یک نفر تأویل می‌نماید، باز به آیه دیگری که می‌رسد، آنکه آیه قبل را تأویل کرده عتاب این یکی را می‌پذیرد و آنکه اولی را پذیرفته بود در این یک به تأویل می‌پردازد. باید نیک توجه داشت که عتاب‌های خداوند حکمتی دارد که در قرآن آمده است.

همین چندی قبل در یکی از شماره‌های مجله «نور دانش» خبر مسلمان شدن یک دانشمند عالی مقام خارجی با عکس خود آن شخص درج شده و علت گرویدن به اسلامش را خود او نوشته بود که من در مطالعه قرآن دیدم خداوند پیغمبر گرامیش را برای روی در هم کشیدن از فقیر نابینایی سخت عتاب فرموده است، از اینجا بر من یقین شد که قرآن سخن خدا است، زیرا اگر ساخته فکر خود پیغمبر بود موجبی نداشت که بر خود اعتراض نموده و خویشتن را مورد عتاب قرار دهد. این است طرز فکر دیگران و استفاده از قرآن. آری به راستی یکی از براهین قاطع آسمانی بودن قرآن همین بازخواست‌ها و عتاب‌ها است. و بعلاوه نه تنها این عتاب‌ها کوچکترین عیب و نقصی برای آن حضرت نیست، بلکه مشعر بر نهایت کمال آن سرور و قرب به پروردگار و محبوبیتش در نزد خداوند می‌باشد که می‌خواهد بنده برگزیده‌اش را به عالی‌ترین فضائل اخلاقی و کمالات نفسی بیاراید که فرمود: «آدبنی ربی فأحسن تأدیبی.» و نباید به خیال طرفداری از آن وجود مقدس به تأویل این گونه آیات پرداخت.

مورد اختلاف و اقوال مفسران

اینک به ذکر شأن نزول این سوره که شاهی بر مطلب ما است می‌پردازیم. ابوالفتوح می‌گوید: «مفسران گفتند سبب نزول آن بود که عبدالله ابن امّ مکتوم به نزدیک رسول آمد و او با عتبه بن ربیع و ابوجهل بن هشام و عباس بن عبدالمطلب و پسران امیه بن خلف سخن می‌گفت و ایشان را دعوت می‌کرد به اسلام و از سر حرص او بر ایمان ایشان خویشتن را به آن داده بود. این مرد نابینا بود و نمی‌دید که رسول مشغول است، گفت: یا رسول الله «اقرئنی و علمنی ممّا علمک الله» چیزی از قرآن بر من بخوان و آنچه خدای تو را آموخت مرا بیاموز از شرایع اسلام. یک بار، دوبار بگفت، رسول روی برگردانید و او را از آن کراهت آمد که سخن او قطع می‌گردد، دیگر آنکه نخواست آن کافران گویند اتباع و مجیبان دعوت او نابینایانند و سفله‌اند، از این سبب کراهت در روی رسول پدید آمد، خدای تعالی این آیه فرستاد: (عَبَسَ وَ تَوَلَّى...) و این قول عبدالله عباس و قتاده و مجاهد و ضحاک است.^۱ در اینکه آمدن ابن امّ مکتوم به حضور پیغمبر و روی گرداندن از او منشأ نزول این آیات است شک و تردیدی نیست، فقط اختلاف در شخص روگرداننده است که چه کسی بوده است. تا آنجا که من اطلاع دارم عموم مفسران مشهور از اهل سنت مانند کشاف، بیضاوی، جلالین، نیشابوری، فخررازی، میبیدی (کشف الأسرار) تا عبده و طنطاوی و دیگران عموماً روی گرداننده را پیغمبر (ص) می‌دانند و بعضی مانند فخررازی ادعای اجماع نیز کرده‌اند. ضمناً باید توجه داشت که این عقیده از علمای سنت مبتنی بر جواز صغیره از انبیا نیست، زیرا آنان تصریح کرده‌اند که این عمل از پیغمبر خطا و عصیانی نبوده است.

۱. تفسیر روض الجنان، ج ۲۰، ص ۱۴۶.

اما مفسران شیعه، رضوان الله علیهم، اختلاف کرده‌اند، بعضی مانند اهل سنت، روگرداننده را پیغمبر می‌دانند که مقدم بر همه ابن عباس است. آقای شعرانی در حاشیه مجمع البیان^۱ می‌گوید: «اما ابن عباس سرآمد مفسران، بزرگتر از آن است که کوچکترین طعنی و عیبی بتوان در باره اش توهیم نمود و علامه در خلاصه وی را در ردیف آنانکه شایسته مدح و ستایش اند آورده است». و مرحوم کاشف الغطا در کتاب اصل الشیعه یک بار ابن عباس را در زمره صحابه کبار پیغمبر که شیعه بودند مانند سلمان و ابی ذر و عمار آورده و بار دیگر در ضمن مؤسسين شیعی علوم اسلامی به این عبارت از او یاد می‌کند: «ام مؤسسو علم التفسیر^۲ و أولهم الحبر عبدالله ابن عباس و تشیعه کنار علی علم». و نیز مجاهد که از شاگردان ابن عباس است که گفت من سی بار قرآن را بر ابن عباس عرضه کردم و سلمة بن کهیل که خود شیعی است درباره اش می‌گوید: «احدی را ندیدم که از علم تفسیر جز رضای خدا غرضی نداشته مگر عطاء و طاووس و مجاهد را». و در هر حال چه مجاهد شیعی باشد و چه نباشد او و کسانی که ابوالفتوح این شأن نزول را قول و عقیده آنها دانسته به عقیده شیخ طوسی در مقدمه تبیان مفسرانی از طبقه اولی می‌باشند که در تفسیر راه‌های پسندیده و روش‌های ستوده دارند (من حمدت طرائقه^۳ و مدحت مذاهبه) و نیز از تفاسیر موجود مجمع البیان و منهج الصادقین و کاشفی بر همین عقیده هستند و ابوالفتوح با آنکه ضمن بیان شأن نزول، قول مخالفان این عقیده را به صواب نزدیک‌تر می‌داند، موقعی که به تفسیر آیات می‌رسد چنین می‌نماید که طرف خطاب را پیغمبر گرفته است، به خصوص که بعد از آیه (وَ مَا عَلَیْكَ إِلَّا یَزَکَّی^۴) می‌گوید: «و آنچه بر تو است بلاغ و رسانیدن است» که کوچکترین شکی در مخاطب بودن آن سرور باقی نمی‌گذارد. طرفداران این عقیده، از شیعه و سنی، روایتی هم از پیغمبر نقل کرده‌اند. در منهج می‌گوید: «منقول است که جبرئیل آیات مذکوره را بر آن حضرت می‌خواند و بشره مبارک وی متغیر می‌شد.» و بعد از شرحی که درباره گریه آن بزرگوار آورده، چنین می‌افزاید: «در اخبار آمده که سید عالم از عقب ابن ام مکتوم روان شد و او را باز گردانید و به مسجد باز آمد و ردای مبارک را بگسترانید و او را بر آن نشاند و انواع تلافی فرمود و هرگاه وی را دیدی گرامی داشتی و گفتی: «مرحبا بمن عاتبنی فیه و شیخ طبرسی هم عین همین عبارت را آورده و باز ضمن پاسخ اشکالات مخالفین روایت دیگری از حضرت صادق (ع) به همین مضمون نقل کرده که اندک اختلافی در لفظ با این [روایت] دارد و شاید همان روایت را نقل به معنی کرده باشد که خواهیم دید علمای اهل سنت نیز این روایت را در تفاسیر خود آورده‌اند.

۱. ذیل تفسیر سوره فلق. (۵۶۸ / ۱۰)

۲. یا پایه‌گذاران علم تفسیر که اولشان دانشمند شایسته عبدالله بن عباس است و شیعه بودن او مانند آتش بر سر کوه یا بر مناره است.

۳. مجمع البیان: ج ۱۰، فهرست اسامی، ص «ج» تحقیق: ابوالحسن شعرانی.

۴. مقدمه التبیان (۶ / ۱).

۵. سوره عبس، آیه ۷.

۶. لفظ مرحبا از رجب به معنی وسعت و فراخی است و در حقیقت معنی کلمه این است که جای فراخی آمدی و موجب تنگی جا و مکان نشدی و در جای خوش آمدی به کار می‌رفت، ولی به تدریج به صوت کلمه نخستین درآمد و ترجمه فرمایش پیغمبر چنین است که خوشا و آفرین به کسی که پروردگارم مرا درباره او عتاب فرمود.

بعضی دیگر از مفسران شیعه با این شأن نزول مخالفت کرده، این خطاب و عتاب‌ها را مناسب شأن پیغمبر و اخلاق کریمه‌اش ندانسته‌اند. در رأس این دسته سید جلیل علم‌الهدی سید مرتضی قدس سره می‌باشد و دیگران مانند تیبان و برهان و صافی و نهاوندی یا عین عبارت و یا عین استدلال او را آورده‌اند. بنابراین ما گفتار سید را از تفسیر مجمع ترجمه می‌کنیم: «در ظاهر آیه دلالتی بر توجه آن به پیغمبر نیست، بلکه خبر محض است که معلوم نگشته به چه کسی مربوط است، حتی در آیه چیزی هست که می‌فهماند مقصود از آن، غیر پیغمبر است، زیرا روی در هم کشیدن (عبوس) در برابر دشمنان مخالف، از صفات پیغمبر نیست تا چه رسد به مؤمنین طالب رستگاری، آنگاه توصیف به اینکه به توانگران و مالداران روی آورده و از مردم بینوا اعراض نموده، شباهتی به اخلاق کریمه آن بزرگوار ندارد و قرآن کریم مؤید این مطلب است که در وصف حضرتش می‌فرماید: (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ)^۱ و می‌فرماید: (وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأُنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ)^۲ پس ظاهر این است که مراد از گفتار خدا (عَبَسَ وَتَوَلَّى) غیر پیغمبر است و از حضرت صادق (ع) روایت شده است که آیه درباره مردی از بنی‌امیه نازل شد که در حضور پیغمبر بود وقتی ابن‌ام مکتوم وارد شد، اظهار انضجار و تنفر کرد و خودش را جمع نمود و روی در هم کشید و از او برگشت.»

طبرسی بعد از نقل قول سید می‌گوید: «با فرض اینکه خبر اول (که روی در هم کشنده پیغمبر باشد) درست باشد، آیا روی در هم کشیدن گناه است یا نه؟ جواب این است که روی در هم کشیدن با گشاده‌روی برای نایبنا یکسان است، زیرا از این کار رنجی نمی‌برد پس گناه نیست. بنابراین ممکن است خداوند در این باره پیغمبرش را مورد عتاب قرار داده تا وی را به کامل‌ترین محاسن اخلاق بدارد و از عظمت مقام مؤمن مستر شد آگاهش سازد و بشناساندش که دلجویی و مهربانی با مؤمن تا بر ایمانش پا برجا بماند سزاوارتر است از مهربانی با مشرک برای طمع بستن به ایمانش.»

و پس از یکی دو سطر باز می‌گوید: «گفته‌اند آنچه آن نایبنا انجام داد نوعی سوء ادب است، پس تأدیبش به روی گرداندن از او کار خوبی بود، جز اینکه ممکن بود توهم شود که پیغمبر اکرم برای فقرش از او اعراض کرده و برای ثروت و ریاست اشراف به منظور احترام و تعظیم به آنها اقبال فرموده است. بنابراین خداوند برای رفع این توهم آن بزرگوار را مورد عتاب ساخت. و از حضرت صادق (ع) روایت شده است که هرگاه پیغمبر ابن‌ام مکتوم را می‌دید می‌فرمود: «مرحبا مرحبا لا والله لا یبعاتبنی الله فیک ابداء»^۳ و آن قدر درباره اش لطف می‌فرمود که از تشرف حضور پیغمبر شرم می‌کرد و می‌نمود.»

در خاتمه توجه می‌دهیم که چه روگرداننده و روی ترش‌کننده را پیغمبر بدانیم و چه دیگری، این عمل با فرض وقوع از آن حضرت، معصیت شمرده نمی‌شود. علامه مجلسی در بحار، باب عصمت، بعد از نقل گفتار سید مرتضی می‌گوید: «با فرض نزول این آیات درباره پیغمبر، عتاب بر ترک اولی

۱. سوره قلم، آیه ۴.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹، و اگر درشتخوی و سخت دل می‌بودی، از پیرامونت پراکنده می‌شدند.

۳. بحار/الانوار، ج ۱۷، ص ۷۶. یعنی «خوشا، خوشا یا آفرین، آفرین، نه به خدا قسم عتاب نخواهد کرد مرا خداوند درباره تو هرگز.»

خواهد بود با مقصود از آن رنجاندن کفار و قطع امید آنها از موافقت پیغمبر با آنها و نکوهش آنان بر تحقیر مؤمنین است، چنانچه مکرر گفته ایم.»
و شیخ طوسی که خود از مخالفان این شأن نزول است، در همین سوره بعد از آیه (كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ) تصریح می کند که «این عمل با فرض وقوع از پیغمبر، معصیت و مخالف عصمت نمی باشد.» بنابراین اگر کسی معتقد بود که مخاطب پیغمبر است العیاذبالله جسارتی به ساحت مقدس آن سرور نکرده است. اگر چه مطلب بیش از حد معمول طولانی می شود، ولی چون به عقیده ما اصل موضوع بسیار مهم است، در حد فهم و اطلاع خود توضیحی می دهیم.

معنی عصمت

معنی عصمت این نیست که نبی یا ولی قادر به انجام معصیت نمی باشد، بلکه چنانچه از صریح آیات و تصریح علما برمی آید و لفظ معصوم از لحاظ معنی لغوی نیز که به معنی نگهداشته شده و ممنوع از ارتکاب گناه است بر آن دلالت دارد، این است که خداوند بنده ای را مشمول لطف و عنایت مخصوص ساخته و در حمایت خویش می گیرد تا هر وقت شرایط و مقتضیات انجام معصیتی فراهم شد، توفیق خودداری و ضبط نفس به وی مرحمت می فرماید و اگر از روی اشتباه و سهو بخواهد مرتکب شود، وی را از اشتباه بیرون آورده، به حقیقت حال آگاهش سازد. و امتیازی که معصوم بر دیگر مکلفان دارد این است که استحقاق و استعداد و لیاقت این امتیاز و لطف مخصوص پروردگار را دارد و سایرین ندارند و گرنه حکیم کار بیهوده نمی کند و بی جهت لطف عام خود را از کسی دریغ نمی دارد و بخل و ظلم در ساحت مقدسش متصور نیست.

شیخ مفید می فرماید: «عصمت از خداوند برای حجج (انبیاء و ائمه) همان توفیق و لطف است که معصومین با آن دو از گناهان و غلط در دین خدا محفوظ می مانند و عصمت تفضلی است از پروردگار نسبت به کسی که خدا می داند که آن کس به عصمتش متمسک است و پذیرش عصمت کار معصوم و معتصم است و عصمت هیچ گاه مانع از قدرت بر گناه نیست و نیز شخص را مضطر و ملجأ به انجام کار نیکش نمی کند.»

آن گاه شیخ قدس سره دنباله مطلب را گرفته با استدلال به آیات قرآن تشریح می کند که خدا می دانست که دیگر مکلفان لایق چنین لطفی نیستند و گرنه همین عنایت را در حق آنان مبذول می داشت. سید مرتضی نیز به تفصیل در این باره سخن گفته و همین مبنی را در کتاب غرر و درر توضیح و تشریح فرموده است. محقق طوسی در تجرید گفته است: «و عصمت با قدرت منافی نیست.» علامه در شرح تجرید مفصل و مشروح درباره قول مؤلف سخن گفته است و در آخر چهار امر را سبب این لطف پروردگار دانسته که برای رعایت اختصار فقط امر چهارم را در اینجا ترجمه می کنیم. «و چهارم بازخواست نمودن پروردگار از معصوم است بر ترک اولی، به طوری که بداند او را سر خود رها نکرده، بلکه حتی در غیر واجب از امور نیک و پسندیده بر او سختگیری می فرماید.» و در آخر می گوید: «عصمت با قدرت منافی نیست، بلکه معصوم قادر بر انجام معصیت می باشد و گرنه بر ترک معصیت استحقاق مدح و ثوابی پیدا نمی کند و اساساً ثواب و عقاب درباره اش بیهوده است، پس از تکلیف خارج خواهد بود و چنین مطلبی، هم به اجماع و هم به نقل باطل است.»

بنابراین عقیده شیعه راجع به عصمت این است که خداوند با لطف و عنایت خاص خود انبیا و ائمه را از فعل حرام و ترک واجب باز می دارد و حفظ می کند، ولی ترک اولی ممکن است از آنان صادر شود،

در این صورت لازم نیست آیاتی را که جز بر ترک اولی دلالتی ندارند، خواه با لحن عتاب باشد و خواه نباشد، تأویل نماییم و راه تأویل را برای مغرضین و مبتدعین باز کنیم^۱ و هر چند که بعد از روشن شدن معنی عصمت جواز ترک اولی محتاج به استشهاد نیست، ولی ما سخن سید مرتضی را که بزرگترین مدافع از عصمت انبیا است تأکیداً نقل می‌کنیم. این بزرگوار در ذیل آیه (عَفَا اللَّهُ عَنْكَ)^۲ در تنزیه الانبیاء می‌گوید: «وقد بینا ان ترک الاولی لیس بذنب... فان الانبیاء یجوز ان یترکوا کثیر من النوافل.»^۳ یعنی: ما روشن کردیم که ترک اولی گناه نیست... پس بر انبیا جایز است که بسیاری از مستحبات را ترک کنند.

عتاب

ما قبلاً دانستیم که آنچه علمای امامیه رضوان الله تعالی علیهم بر آن اتفاق و اجماع کرده‌اند، معصوم بودن انبیا و بالخاص پیامبر اسلام از گناه است، خواه صغیره و خواه کبیره باشد، ولی ترک اولی و افضل بر آنها جایز است. و در قرآن کریم عتاب‌هایی در موارد ترک اولی آمده است، اگرچه این مطلب در ردیف بدیهیات است و هر کس اندک آشنایی با معانی قرآن و تفاسیر آن دارد، این را می‌داند، ولی باز هم از باب تأکید، گفتار دو نفر از شدیدالحن‌ترین مخالفان نزول آیات اول سوره «عبس» را درباره پیغمبر (شیخ طوسی و فیض) اینجا شاهد می‌آوریم.

نمونه عتاب‌های نسبت به پیغمبر

خداوند در سوره تحریم خطاب به پیغمبر می‌فرماید: «ای پیغمبر چرا بر خود حرام می‌کنی آنچه را خداوند بر تو حلال کرده است؟» این عتاب مربوط به اعتراضی است که زن‌های پیغمبر برای رفتن به خانه ماریه بر آن سرور وارد ساختند و حضرت، ماریه را یا آشامیدن عسل را بر خود حرام ساخت تا آنها را راضی سازد و داستانش در تفاسیر منقول و مشهور است. شیخ طوسی در تبیان می‌گوید: «پیغمبر سوگند یاد کرده بود که با کنیزش نزدیک نشود یا فلان آشامیدنی را نخورد (فعاتبه الله علی ذلک) پس خداوند وی را عتاب فرموده، کفارہ قسم را بر او واجب ساخت.» و مرحوم فیض ذیل آیه (عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَبْتَ لَهُمْ) (توبه/ ۴۳) که منافقان فریبکاری نموده از پیغمبر اجازه نرفتن به جهاد گرفته بودند، می‌گوید: و این آیه معاتبه لطیفی است که آن را با عفو و گذشت آغاز فرموده است «و یجوز العتاب من الله فیما غیره اولی و لاسیما للانبیاء» یعنی و عتاب از خداوند جایز است در هر چه غیرش (فعلی که ترکش اولی یا ترکی که فعلش اولی باشد) سزاوارتر به خصوص برای پیغمبران باشد.

۱. آنچه ما را به اطاله کلام و بحث تفضیلی در این موضوع وا می‌دارد همین تأویلات است که بدبختانه در برخی تفاسیر اسلامی هست و این تأویلات اگر در عصر مؤلفین و مفسرین کمتر زبان داشته، برای ما بسیار مضر است، زیرا هم راه را برای مبلغین ادیان مجعول باز می‌کند و هم وسیله به دست افرادی مغرض می‌دهد تا به شیعه حتی به اسلام بتازند؛ از قبیل گلدزیه، آن یهودی مغرض و مفسد در کتاب مذاهب التفسیر الاسلامی (ص ۳۰۹) و امثال او.

۲. سوره توبه، آیه ۴۳.

۳. تنزیه الانبیاء، ص ۱۱۳.

عتاب از مقام و عظمت پیغمبر نمی‌کاهد

حال باید دید عتاب‌های قرآن نسبت به پیغمبر چیست؟ بدیهی است که هیچ کدام از آنها مستلزم و متضمن کاستن از قدر و مقام پیغمبر نیست و هیچ مسلمانی نمی‌تواند چنین بیان‌دیشد که مقصود اصلی از آیات عتاب‌آمیز، اثبات حکمی یا تعلیم دستوری بوده، ولی حتی به طور ضمنی یا التزامی از مقام پیغمبر بکاهد،^۱ زیرا: اولاً بعضی از این عتاب‌ها مربوط به شخص پیغمبر و زندگی خصوصی او است و مشتمل بر حکمی و دستوری عمومی نیست، مانند آیات اول سوره تحریم. ثانیاً وحی به پیغمبر منحصر به قرآن نیست و چه بسیار مطالبی بر آن حضرت وحی شده که در قرآن نیامده است. بنابراین ممکن بود آنچه از عظمت مقام پیغمبر می‌کاست به توسط جبرئیل به شخص آن بزرگوار گفته می‌شد و دستوری که ضمن عتاب آمده، جداگانه به صورت آیه‌ای نازل می‌گردید. بنابراین نباید عتاب‌ها را کسر شأن آن سرور پنداشت. بلکه آنها فواید بسیاری دارد که ما بعضی از آنها را ذکر می‌کنیم:

فواید عتاب‌های قرآن

۱. هر خداشناسی، خواه مسلمان باشد و خواه نباشد، می‌داند که بدترین شقاوت‌ها و خسران‌ها این است که خداوند کسی را به خودش واگذارد و معنی اضلال خداوند در آیاتی نظیر (مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ)^۲ همین است، زیرا وقتی پروردگار او را در کنف حمایت خود نگرفت قطعاً و یقیناً شکار شیطان خواهد شد.

امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه می‌فرماید: «ان ابغض الخلائق عند الله رجلا ن رجل و كله الله الی نفسه»^۳ یعنی «مبغوض‌ترین و دشمن‌ترین آفریدگان در نزد خدا مردی است که پروردگار به خویشتن واگذاردش.» و از این جهت در دعا وارد است که «اللهم لاتكلمنی علی نفسی طرفة عین ابداء»^۴ یعنی «بار خدایا مرا یک چشم بهم زدن هرگز بخودم وانگذار.» در برابر، بزرگ‌ترین کامیابی و رستگاری و نیکوترین سیادت‌ها و سعادت‌ها این خواهد بود که پروردگار مهربان بنده‌ای را مشمول عنایت و حمایت خود ساخته، جزئیات و کلیات اعمالش را تحت نظر بگیرد، هر وقت بخواهد خطایی کند متوجه‌اش سازد و هرگاه خواست اشتباهی نماید آگاهش فرماید، اگر کوچکترین عملی انجام داد که ترکش سزاوارتر است و یا ترک کرد کاری را که انجامش نیکوتر می‌باشد از وی بازخواست فرماید و حتی بعضی اوقات از شدت محبت نسبت به او یا برای مصلحت شخص او یا مصالح دینی و اجتماعی، به وی عتاب ننماید. بنابراین عتاب‌های قرآن کاشف از لطف بی‌اندازه و مرحمت و عنایت فوق‌العاده خداوند و محبت بی‌نهایت ایزدمنان نسبت به بنده برگزیده‌اش خواهد بود.

۲. این عتاب‌ها شخص پیغمبر را متوجه می‌سازد که تحت نظر و مراقبت شدید پروردگار است و حسابش از مردم جدا است. این است که در اعمال خود مراقبت و مواظبت شدیدتری انجام می‌دهد و همین شدت مواظبت او را از ارتکاب گناه دور نگه می‌دارد و چنانچه علامه در شرح تجرید گفت این سخت‌گیری‌ها در غیر واجب از امور نیک و پسندیده، از اسباب قوی و مهم عصمت می‌باشد.

۱. یعنی در معنی التزامی و تضمینی آنها کاستن از مقام پیغمبر نیست تا چه رسد به معنی تطابقی.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۸۶.

۳. نهج البلاغه، ص ۵۹، خ ۱۷.

۴. بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۴۷.

۳. طبع بشر بر این است که در کلیه امور یا به راه افراط و تفریط می‌رود و رفتن بر صراط مستقیم منحصر به افراد نادری است که به مرحله کمال انسانی رسیده باشند. افسانه‌هایی که برای نیکان و پاکان یا برای بدکاران و ستمگران به وجود آمده، همگی معلول همین روحیه است. آدمی از هر کس متنفر باشد بدی‌ها و ناروایی‌هایی که نکرده و نداشته به او نسبت می‌دهد و به هر کس ارادت بورزد درباره اش افراط و غلو می‌نماید. یونانیان قدیم پهلوانان و دلاوران خود را به مقام الوهیت می‌رساندند و حتی مسیحیان مترقی و متمدن عصر ما حضرت مسیح و مادرش مریم را به مقام خدایی رسانده و با خدا متحد می‌سازند. در اسلام نیز این گونه غلوه‌ها پیدا شده، جمعی امیرالمؤمنین (ع)^۱ و دسته‌ای حضرت صادق (ع)^۲ را خدا دانستند، ولی تعجب اینجا است که حتی یک نفر پیغمبر اسلام را خدا ندانسته است. عدم غلو درباره پیغمبر موجباتی دارد که همین بازخواست‌ها و عتاب‌های قرآن از مهم‌ترین آنها می‌باشد، زیرا کسی که بازخواست و عتاب می‌شود نمی‌تواند خدا باشد، بلکه مسئول و محکوم و بنده است.

۴. این عتاب‌ها در تهذیب و تربیت مسلمین مؤثر بوده، آنها را از بدی‌ها ترسانده، به کارهای شایسته ترغیب می‌نماید، زیرا وقتی می‌بیند پیغمبر اکرم با آن عظمت مقام و آن همه فداکاری و از خودگذشتگی و آن محبوبیت فوق‌العاده در نزد خداوند برای کار کوچکی به سختی عتاب می‌شود، آنها حساب کارشان را می‌کنند. شیخ طبرسی ذیل آیه: (فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ) (شعراء/ ۲۱۳) می‌گوید در این آیه شخص پیغمبر را به تنهایی مورد خطاب ساخت تا مردم بدانند که وقتی بزرگواری عظیم‌الشان بیم داده می‌شود، پس حال دیگران چگونه است و هنگامی که او ترسانده می‌شود پس سایرین سزاوارتر به تحذیر و ترساندن می‌باشند.

۵. توجه به موارد عتاب دور بودن رسول اکرم را از اعمال ناشایسته و کارهای ناپسندیده نشان می‌دهد و معلوم می‌دارد که بزرگترین عمل خلافی که آن بزرگوار انجام داده و گناهی که مرتکب شده، این است که به منظور تبلیغ دین و جلب افراد صاحب نفوذ و مؤثر در اجتماع از فقیر نابینایی که احتمال می‌داد جامه ژنده و وضع و رفتار زنده او مانع تأثیر سخنش شود، روی گردانده است یا به چند نفر منافق اجازه رفتن به جهاد داده است یا آشامیدن شربت غسل یا همخوابگی با همسرش ماریه را یک ماه بر خود حرام کرده است و کارهایی از این قبیل و برای چنین کارهایی بازخواست و عتاب می‌شود. حتی بعضی مفسرین گفته‌اند شدیدترین عتاب‌ها همان آیات اول سوره تحریم است، در این صورت معلوم است که چنین کسی چه رفتاری داشته و چه اندازه از بدی و بدکاری و گناه منزّه و مبری بوده است.

در قرآن کریم مکرر گناه را در الفاظ مختلف، مانند عصیان و غوایت و ظلم و ذنب به انبیا و از جمله با لفظ ذنب به پیغمبر خاتم نسبت داده او را به استغفار واداشته است که مفسران هر یک را توجیهی

۱. علی‌اللهی، گروهی که به الوهیت مولی معتقدند و هنوز وجود دارند و بعضی از فرق که درباره آن حضرت غلو کرده‌اند، از قبیل علیاییه که می‌گفتند علی خدا است و پیغمبر را به رسالت فرستاده است، اکنون منقرضند. درباره علیاییه رجوع به ترجمه ملل و نحل شهرستانی (۲۳۵/۱) شود.

۲. غلوکنندگان درباره ائمه بسیارند، از جمله کسانی که به الوهیت جعفر بن محمد (ع) قائل شدند، مانند، ر.ک: ترجمه ملل و نحل شهرستانی (۲۴۰/۱) و بزغیه ضمیمه ترجمه ملل و نحل شهرستانی. (۲۴۱/۱)

کرده‌اند و در بیشتر موارد گفته‌اند گناه امت است، چون قرآن طبق بیان حضرت صادق (ع) «بایاک اعنی واسمعی یا جاره»^۱ نازل شده است، ولی در بعضی موارد چنین معنی و توجیهی راست نمی‌آید، مانند (وَاسْتَغْفِرْ لِدُنْيِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ)^۲ (محمد/۲۱) این گونه موارد را بر همان ترک اولی حمل کرده‌اند که «حسنات الابرار سیئات المقربین»^۳ سید مرتضی ذیل آیه (لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ)^۴ در تنزیه الانبیاء می‌گوید: «خداوند ترک مندوب و مستحب را ذنب نامیده است، زیرا پیغمبر گناهی و خلافی جز این مرتکب نمی‌شود و برای عظمت مقام و بزرگی قدر و منزلت آن سرور، عملی را که اگر دیگری مرتکب می‌شد گناه نبود، جایز است که هرگاه از او صادر شود گناه خوانده شود.»

و بهترین دلیل بر نبودن گناه حقیقتی و شرعی برای پیغمبر، همین عتاب‌ها است و معلوم است که برای چه اعمالی آن حضرت معاتب گردیده است و اگر احياناً خلافی بزرگتر مرتکب شده بود، عتاب درباره آن نازل می‌شد، پس همان طور که عتاب‌ها به قول علامه از اسباب عصمت است، از نشانه‌های آن نیز می‌باشد.

۶. این عتاب‌ها دلیل است که قرآن سخن پیغمبر و ساخته فکر او نیست، زیرا چنانکه قبلاً گفتیم کسی اعمال پنهانی و حتی افکار درونی خود را بر ملا نساخته و خویشتن را مورد مؤاخذه و عتاب قرار نمی‌دهد، پس قطعاً و یقیناً کلام خدا است، چون فرض دیگری و شق سومی وجود ندارد و احدی نگفته است که قرآن گفتار بشر دیگری است (نه خداوند، نه محمد) وقتی به وحی مجعول پیغمبران دروغین نگاه می‌کنیم، مانند کتاب بیان می‌بینیم سرا پا تعریف و تمجید از میرزا علی محمد است، تا جایی که او را به مقام خدایی رسانده است و کوچکترین بازخواست و عتابی درباره میرزا نیست. از اینجا امتیاز قرآن و حقانیت و وحی الهی بودن آن به وسیله این عتاب‌ها بهتر روشن می‌شود، چنانچه آن انگلیسی گفته بود.

این بود قسمتی از فواید فراوان عتاب‌های قرآن. در این صورت ما هر اندازه از آیات عتابیه را تأویل نماییم از این فواید کاسته‌ایم.

اینک به موضوع مطلب خود، راجع به آیات اول سوره عبس برمی‌گردیم، قبلاً باید توجه داشت که پیغمبر اکرم فوق‌العاده حریص بر ایمان آوردن قومش بود و بسیار رنج می‌برد و خود را به زحمت و مشقت می‌افکند، به خصوص کوشش فراوان در راه گرویدن اغنیا و اقویا به کار می‌برد، زیرا همان طور که قبلاً گفتیم بزرگترین دشمن پیغمبران عموماً و پیغمبر اسلام خصوصاً، همین اشرف و توانگران و بزرگان قوم بودند و همین‌ها بزرگ‌ترین موانع را در طریق تأثیر و توسعه دعوت پیامبران به وجود می‌آوردند. پس اگر اشراف قریش به اسلام می‌گرویدند، این دین مقدس نیرومند می‌شد و به سرعت انتشار می‌یافت و مسلمین بی‌پناه آن همه رنج و شکنجه نمی‌دیدند و کشته نمی‌دادند. پس پیغمبر حق داشت که در مسلمان شدن آنها از هیچ کوششی دریغ نکند و هر کاری که ممکن و مشروع است انجام دهد و هر رنجی و زحمتی را تحمل نماید.

۱. این مثل در همین تفسیر توضیح [داده] شده است.

۲. برای گناه خودت و برای زن‌ها و مرد‌های با ایمان آمرزش بخواه.

۳. نیکی‌های خوبان بدی‌های مقربان است.

۴. سوره فتح، آیه ۲.

از طرفی خداوند، دانای نهان و آشکار است، و اسرار پنهانی و فرجام کار همه کس را می‌داند؛ و می‌داند که پیغمبر هر رنجی ببرد و هر معجزه‌ای بنماید، بعضی از آنها ایمان نخواهند آورد و علی‌رغم آنها این شریعت پیش خواهد رفت و مردم دیگری پیدا خواهند شد که به آن بگروند و پیغمبر را و دین خدا را یاری کنند. این است که از روی نهایت محبت، پیغمبرش را از تحمل این همه دشواری‌ها و ناملایمت باز می‌دارد و مکرر در مکرر به او می‌گوید وظیفه تو تبلیغ است و بس، اگر آنها نپذیرند بر تو باکی نیست. گاهی هم از روی کمال مهربانی به وی عتاب می‌فرماید که اعتنا به ثروت و قدرت اینها نکن که دلی دانا و گوشه‌شنوا و چشمی بینا ندارند و متنبه و متذکر نمی‌شوند.

اینک نمونه‌ای اندک از آیات مربوط به این موضوع:

۱. (إِنْ تَحْرُصْ عَلَيَّ هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ) ^۱ یعنی اگر تو حریص بر هدایت آنهايي پس همانا که خداوند کسی را که گمراه ساخته (او را به خود واگذاشته) هدایت نمی‌کند.
۲. (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ) ^۲ یعنی محققاً شما را پیغمبری از خودتان آمد که دشوار است بر او سختی و گرفتاری شما، حریص است بر ایمانتان، نسبت به مؤمنان بسیار مهربان و خیرخواه است؛
۳. (فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا) ^۳ یعنی شاید تو خود را از شدت اندوه دنبال سر آنها بکشی، اگر به این قرآن نگرند. مرحوم فیض می‌گوید: «چون قریب ایمان نیاوردند و از پیغمبر برگشتند، خداوند آن حضرت را به کسی که عزیزانش از او جدا شده‌اند، تشبیه فرموده که چنین کسی پشت سر عزیزانش اندوهگین می‌ماند و می‌خواهد از شدت حزن بر مفارقت آنها خود را بکشد.»

گویا این چند آیه نشان دادن حرص شدید پیغمبر به ایمان قومش کافی باشد، ولی برای بهتر نشان دادن حرص شدید پیغمبر به گرویدن اشراف، تأکیداً می‌افزاییم: یکی از اشراف‌زادگان مکه حرث بن نوفل بن عبد مناف است که پیغمبر دوست دارد او ایمان بیاورد و جد و جهد بسیار می‌کند. خداوند در این باره چنین می‌گوید: (وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بَأْيَةٌ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ) ^۴ یعنی «اگر اعراض آنها بر تو دشوار است پس اگر بتوانی منفذی در زمین یا نردبانی در آسمان بجویی (به زمین فرو روی یا به آسمان بالا روی) پس از اعماق زمین یا اوج آسمان معجزی بر ایشان بیاوری (این کار را بکن) و اگر خدا می‌خواست آنها را بر هدایت جمع می‌کرد، پس از نادانان مباش.» فیض و بیضاوی می‌گویند: مقصود از این تعبیر، بیان حرص شدید و کامل پیغمبر است بر ایمان قومش، به حدی که اگر چنین عمل محالی را می‌توانست انجام بدهد می‌داد، ولی نمی‌توانست.

۱. سوره نحل، آیه ۳۷.

۲. سوره توبه، آیه ۱۲۸.

۳. سوره کهف، آیه ۶.

۴. سوره انعام، آیه ۳۵.

برای درک میزان قدرت و نفوذ مشرکان به این آیه توجه کنید: (فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضٌ مَّا يُوحَىٰ إِلَيْكَ...)^۱ یعنی «پس مبادا تو ترک کننده باشی بعضی از آنچه به تو وحی می شود.» فیض می گوید یعنی شاید تو بعضی آیاتی را که مخالف رأی مشرکان است تبلیغ ننمایی، از ترس آنکه رد کنند یا استهزا نمایند. از اینجا به توقعات بی جای این مردم خودخواه و پیشنهادات عجیب آنها می رسیم (وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذًا لَاتَّخَذُوكَ خَلِيلًا وَلَوْلَا أَن تَبْتَئَاكَ لَفَدُّ كِدَّتْ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا)^۲ ترجمه آیه ۷۳ یعنی «و نزدیک بود که تو را در فتنه افکنند که فرود آیی و باز ایستی از آنچه بر تو وحی کرده ایم تا دروغ ببندی بر ما غیر آن را آنگاه تو را دوست خود بگیرند» ترجمه آیه ۷۴ «و اگر نه این بود که ما تو را پا برجا ساختیم، بی گمان نزدیک بود که به سویشان اندکی متمایل شوی.»

در شأن نزول این آیات، اقوالی است که ما بعضی از آنها را از دو تفسیر ابوالفتوح و مجمع اینجا می آوریم. یکی از آنها این است که قریش به پیغمبر گفتند ما نمی گذاریم حجرالاسود را استلام کنی و بر آن دست بکشی، مگر آنکه بیایی و خدایان ما را زیارت کنی. پیغمبر با خود گفت چه ضرری برایم دارد که چنین کاری بکنم، با آنکه خداوند کراهت مرا از آنها می داند و آنها بگذارند من استلام حجر کنم. قول دیگر این است که آنها گفتند از دشنام به خدایان ما دست بردار و افکار ما را به سفاهت نسبت مده و این بردگان و فرومایگان را که بویشان به بوی گوسفند می ماند از خود بران تا ما با تو بنشینیم و سخت را بشنویم، پیغمبر در اسلام آنها طمع بست و آیه نازل شد.

نیز می فرماید: (وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدَّةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدَ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تَطْعَمْ مَنْ اغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبِعْ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا)^۳ یعنی «و شکبیا بدار خویشتن را با کسانی که می خواهند پروردگارشان را به صبحگاه و شامگاه، در حالی که خواستار رضای اویند و مبادا دو دیده ات از آنان بگذرد (یعنی باید پیش چشم تو باشند) که بخواهی آرایش زندگی دنیا را و فرمان مبر کسی را که ناآگاه ساخته ایم دلش را از یاد خودمان و پیروی هوسش کرد و کارش تباہ است.» طبرسی و ابوالفتوح گفته اند: آیه درباره عیینة بن الحصین و اقرع بن حابس و رفقایشان نازل شد که بر پیغمبر وارد شدند و سلمان و ابی ذر و صهیب و عمار و خباب و غیر آنها از فقرای اصحاب در محضر انورش بودند، آنها گفتند: ای محمد تو را از اینان ننگ نمی آید و از بوی بدشان کراهت نداری؟ ما را یک ساعت تاب نشستن با اینان نیست، ما اشراف و سادات شهریم و اگر ما به تو بگرویم، دیگران هم می گروند و اگر قبول ایمان نکنیم سایر مردم نیز ایمان نمی آورند، برای ما مجلسی و وقتی معین کن و برای آنان وقتی و محلی دیگر. شیخ طبرسی بعد از جمله (تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) می گوید یعنی «در حالی که اراده کننده ای ای پیغمبر مجالست و همنشینی اشراف و اغنیا را» و بعد می گوید: «و پیغمبر (ص) حریص بر ایمان آوردن بزرگان و عظمای مشرکین بود، برای طمع در ایمان پیروانشان و گرنه آن سرور نه به دنیا و زینتش و نه به اهل دنیا هرگز مایل نبود، فقط بعضی اوقات برای رؤسا به طمع ایمانشان نرمی می نمود، پس با این آیه مورد عتاب واقع شد و مأمور گردید که از فقرا دیدگانش را به قصد همنشینی اغنیا بردارد.»

۱. سوره هود، آیه ۱۲.

۲. سوره اسراء، آیه ۷۳ و ۷۴.

۳. سوره کهف، آیه ۲۸.

و شبیه این آیه، آیه ۵۲ از سوره انعام است که می‌فرماید: (وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَةِ وَالْعَشَىٰ يَرِيدُونَ وَجْهَهُ ۗ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ) یعنی «و مران کسانی را که می‌خوانند پروردگارشان را در بامداد و شامگاه، در حالی که اراده می‌کنند رضایش را، نیست بر تو از حساب آنها هیچ چیز و نه از حساب تو بر آنان چیزی که برانیشان، پس از ستمگران باشی.» در شأن نزول این آیه نیز گفته‌اند که اشراف آمدنشان را حضور پیغمبر موقوف به طرد فقرا کردند و گفتند: ما از کسانی که از خارج وارد شهر می‌شوند خجالت می‌کشیم، وقتی پیغمبر نپذیرفت که آنها را به کلی از خود براند، پیشنهاد نمودند که موقع آمدن آنها فقرا آنجا نباشند. ابوالفتح می‌گوید: «رسول از سر حرص بر ایمان ایشان همت کرد که نوبت دهد میان آنها، گفتند: نباید نوشتن این اقرار بر جایی. رسول امیرالمؤمنین را حاضر کرد تا این اقرارنامه بنویسد و آیه آمد.»

در خاتمه آیه دیگری را می‌آوریم که به طور کلی پیغمبر را از توجهی که به اشراف و اغنیا به منظور پیشرفت دینش داشت، منع فرمود و مأمورش می‌سازد که با همین فقرای با ایمان همنشینی نموده، دل خوش دارد و اندوه تمرد توانگران و بزرگان را نخورد و این بحث را پایان می‌دهیم. (لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَخَفَضْنَا حَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ) ^۱ یعنی «توجه منما و اعتنا مکن به آنچه (از مال و مقام) بهره‌مند ساخته‌ایم به آن دسته‌هایی از آنها (مشرکین) را و اندوه مخور بر آنها و فروتنی نما برای گروندگان.» مرحوم فیض بعد از لفظ (وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ) می‌گوید: یعنی اگر ایمان نمی‌آوردند که اسلام و اهلس به آنها قوت بگیرد و بعد از کلمه آخر آیه می‌گوید: «برای مؤمنینی که با تو هستند تواضع کن و با آنان نرمی و مدارا نما و از ایمان نیاوردن اغنیا و اقویا ناخوشدل مباش.» پس با این سابقه ممتد که پیغمبر بسیاری از اوقات اهمتامی شدید می‌ورزیده است که اشراف قریش و صاحبان مقام و ثروت، که بعضی آنها از خویشان آن حضرت هم بودند، به اسلام بگروند تا هم خودشان سعادت‌مند شوند و هم ضغای مسلمانان از آزار و شکنجه آنها محفوظ مانند و هم دین اسلام رونق و قوت گیرد و نیز با سابقه تنفر شدیدی که آنها از فقرا داشتند و بودن آنها را مانع تشرف حضور پیغمبر و استماع فرمایش‌های آن حضرت می‌دانسته‌اند، آیا چه اشکالی دارد که پیغمبر از آمدن ابن ام مکتوم ناراحت شود و روی در هم کشد.

اما اینکه سید جلیل علم‌الهدی اعلی الله مقامه الشریف فرموده است: عبوس بودن و روی در هم کشیدن با دشمنان مخالف از صفات آن بزرگوار نیست تا چه رسد به مؤمن مستتر شد. این فرمایش بسیار درست و متین است، ولی فرق است ما بین صفت با عملی که احیاناً کسی در موقعی خاص انجام دهد. مثلاً اگر کسی در تمام عمر یک دفعه مهمانداری و مهمان‌نوازی کند، نمی‌توانیم به عنوان وصف او بگوییم فلانی مهماندار و مهمان‌نواز است. و همچنین اگر یک دفعه با یک نفر خشونت نماید و تندخویی کند، بگوییم تندخو و خشن است. مثلاً پیغمبر به صریح قرآن در داستان تحریم به قید قسم، آشامیدن عسل یا همبستری کردن با کنیزش را بر خود حرام کرد. البته نخواهیم توانست به صورت صفت بگوییم - العیاذ بالله - پیغمبر حرام‌کننده حلال است و همچنین، اما اینکه پیغمبر عملاً، نه به طور وصف، هرگز با دشمن مخالف روی ترش نکرده باشد، بدیهی است که با کشتاری که به امر

پیغمبر و به دستور و فرماندهی او در غزوات انجام یافته، احدی نمی‌تواند چنین مطالبی را ادعا کند^۱ برای دوستان نیز در مواقعی که مصلحتی اقتضا نماید تندی و خشم هم می‌کرده. تا چه رسد به روی در هم کشیدن. و ما برای نمونه فقط یک مورد را نقل می‌کنیم.

گمان نمی‌کنم احدی در روی زمین محبوب‌تر از حضرت زهرا(س) در نزد آن حضرت باشد، بسیاری از نویسندگان و مورخان گفته‌اند و از جمله علامه مجلسی در عاشر بحار در فضائل حضرت زهرا نوشته است که پیغمبر وقتی به سفر می‌رفت از خانه این بانوی پرهیزگار آغاز می‌کرد و هر وقت از سفر برمی‌گشت بر خانه دخترش وارد می‌شد. وقتی حضرت صدیقه برای پدر و شوهرش که از سفر برمی‌گشتند یک پرده خیبری بر در آویخته بود، پیغمبر تا وارد شد و دید (تجاوز عنها و عرف الغضب فی وجهه) یعنی از آن بانو درگذشت و در رخسارش آثار خشم پدید آمد آیا پیغمبری که برای یک پرده از دخترش رو می‌گرداند و غضب در چهره‌اش پیدا می‌شود، برای ابن ام مکتوم در حالی که وی را مانع ایمان جمعی اشراف می‌پندارد روی نمی‌گرداند و صورت در هم نمی‌کشد؟ در صورتی که تجاوز از خانه زهرا فقط برای رعایت آن مخدره بود که به زخارف دنیا آلوده نشود و برگشتن از آن نایبنا برای خاطر دین بود، مبادا که اشراف برمند و به اسلام نگرند و این دین مقدس از داشتن پیروانی نیرومند محروم ماند.

اما اینکه سید بزرگوار می‌فرماید: «و بعد وصف پیغمبر به اینکه متوجه اغنیا می‌شود و از فقرا به دیگران سرگرم می‌گردد، هر کس پیغمبر ما را بشناسد او را این گونه وصف نمی‌کند و چنین عملی شباهتی به اخلاق کریمه‌اش ندارد و نیز با آن مهربانی‌ای که با قومش داشت و محبتی که درباره‌شان مبذول می‌فرمود، سازگار نیست.» این فرمایش سید هم صحیح و متین است، ولی در این مورد نیز گفته سابقمان را تکرار می‌کنیم که به عنوان وصف پیغمبر چنین نیست، ولی به صورت یک عمل مصلحتی در یک واقعه اتفاقی بی‌اشکال است. و اتفاقاً در این مورد به خوبی فهمیده می‌شود که غرض و مقصود از اقبال بر اغنیا تذکره و تزکیه بوه است و پیغمبر طمع در ایمان آنها بسته و آنان هم سخنش را گوش می‌دادند و به نظر آن حضرت چنین رسید که مبادا ورود این نایبنا با این هیئت و سخن گفتنش در وسط وعظ و تبلیغ آن بزرگوار، موجب انضجار کفار و مانع گرویدنشان به اسلام شود، از این جهت ناراحت شد و روی در هم کشید و به سمت آنها برگشته، مطلبش را دنبال کرد، ولی چون خداوند می‌دانست که آنها ایمان نخواهند آورد، در صورت عتاب پیغمبر را از توجه به آنها منع می‌فرماید تا نخوت و تکبرشان را بشکند و از اهل ایمان هم تجلیل شود. و همان طور که شیخ طبرسی و دیگران گفته‌اند، نه روی گرداندن پیغمبر از آن نایبنا برای فقرش بود، نه اقبال بر توانگران برای ثروتشان، بلکه برای دین و بر اثر علاقه شدید دینی و به منظور ترویج و تبلیغ دین بود.

فرمایش سید مرتضی قدس سره که ما آن را از مجمع نقل کردیم، دنباله‌ای دارد که گمان نزدیک به یقین دارم که طبرسی نخواستنه نقلش کند و نیز ابوالفتوح هم که مطلب سید را بدون استناد به آن بزرگوار در تفسیرش آورده، عمداً از ذکر دنباله خودداری کرده است، ولی ابن شهر آشوب تمام گفتار علم‌الهدی را بدون اینکه از او نام ببرد (در متشابهات القرآن) با اندک تغییر عبارت آورده و علامه مجلسی در بحار، باب عصمت پیغمبر، تمام گفتار سید را از تنزیه الانبیاء نقل فرموده و ما ترجمه آن

۱. کشتن این اخطل به امر پیغمبر در حالی که به پرده کعبه آویخته بود و داستان کشتار دسته جمعی بنی قریظه، در تواریخ مشهور است.

دنباله را از بحار، این جا می‌آوریم: «و چگونه خداوند به پیغمبر می‌گوید: (وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكِّيَ) یعنی و چیست بر تو، یا نیست بر تو (باکی بر تو نیست) که آن مستغنی مترکی نشود و چگونه تزکی بر او نیست؟ و این گفتار واداشتن پیغمبر بر ترک حرص بر ایمان قومش می‌باشد.» حقیقتاً از دانشمندی بزرگوار، مانند سید چنین فرمایشی بسیار عجیب است و چاره‌ای نیست جز آنکه بگوییم این گونه غفلت‌ها از امثال ایشان برای آن است که مقام معصوم و تفاوت او با سایرین دانسته شود که غیر معصوم هر که باشد محفوظ از اشتباه نیست.

از معانی باب تفعل قبول و پذیرش است، پس معنی تذکر و تزکی پذیرش تذکره و تزکیه است و وظیفه پیغمبر تذکره و تزکیه یعنی یادآوری و پاک ساختن است و بس.

(إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ) یعنی (فقط تو یادآوری کننده و پند دهنده هستی) و وظیفه مردم پذیرش، یعنی تزکی و تذکر است. اگر کسی هدایت پیغمبر و تزکیه و تذکره آن حضرت را نپذیرفت چه باکی بر پیغمبر است؟ سراسر قرآن پر است از این تعبیرات که کار مردم به تو واگذار نشده و ما تو را وکیل آنها و حفیظ آنها قرار نداده‌ایم. هر کس هدایت‌پذیر است خودش سود می‌برد، وظیفه تو تبلیغ است و بس. در یک سوره نسبتاً کوچک (قمر) چند بار تکرار شده که آیا پندپذیری هست؟ (فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ) و باز در سوره اعلی می‌فرماید تو پند بده و تذکر فرما (سَيَذَكِّرُ مَنْ يُّحِشِي) کسی که خدا ترس باشد متذکر خواهد شد و باز می‌فرماید: (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى) هر کس پاکی پذیر باشد رستگار شده است. مگر چه فرق است مابین (وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكِّيَ) با (لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ) یعنی «هدایت شدن آنها بر تو نیست» و خلاصه مطلب این است که تو مسئول کار آنها نیستی و این قدر خود را به رنج میانداز و حریص مباش و جوش زیاد مزین و اهتمام بیش از حد موزر که اغنیا به اسلام بگردند (إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ) یعنی «ما تو را مژده دهنده و ترساننده فرستاده‌ایم و از یاران دوزخ باز خواست نمی‌شوی.»

عجب از مرحوم فیض است که ذیل همین آیه می‌گوید: «فلا عليك ان اصروا أو كابروا.» یعنی «و باکی بر تو نیست که آنها در کفرشان پافشاری کنند یا دشمنی و عناد ورزند.» ولی به این آیه که می‌رسد (ما عليك) را باک نداری معنی می‌کند. و اگر عبارت خودش را این گونه معنی کنیم چنین خواهد شد که «و باک نداری این پیغمبر که آنها در کفر اصرار بورزند» و تفاوت این دو معنی معلوم است. و قطع نظر از مطالب دیگر سید مرتضی، در اینکه این مطلب مخصوص اشتباهی است که برای آن بزرگوار پیش آمده و غفلتی است که روی داده، جای گفتگو نیست. و ابوالفتوح که از موافقین سید

۱. فعل تذکر یتذکر و تزکی و یتزکی ممکن است با ادغام تا، در ذال و زاء به صورت یتذکر و یزکی در آید و در قرآن به هر دو صورت آمده است.

۲. سوره غاشیه، آیه ۲۱.

۳. سوره قمر، آیات ۱۵، ۱۷، ۲۲، ۲۳، ۴۰ و ۵۱.

۴. سوره اعلی، آیه ۱۰.

۵. سوره اعلی، آیه ۱۴.

۶. سوره عبس، آیه ۷.

۷. سوره بقره، آیه ۲۷۲.

۸. سوره بقره، آیه ۱۱۹.

در موضوع شأن نزول آیات مورد بحث است و طبرسی که مخالف است ولی عقیده او را نقل کرده، هر دو عمداً و با توجه به اشکالی که بر آن وارد است از نقل این قسمت خودداری کرده‌اند و هر دو آیه (وَمَا عَلَيْكَ) را مانند بسیاری از مفسرین درست معنی نموده‌اند (یعنی باکی بر تو نیست) و به معنی یَزْكَیْ نیک توجه داشته‌اند.

اما آنچه به عقیده ما قول قدمای مفسرین، امثال ابن عباس و نیز قول طبرسی و ملافتح‌الله و دیگر کسانی را که مخاطب را پیغمبر می‌دانند تأیید می‌نماید، از این قرار است:

۱. عموم مفسران، چه آنها که مخاطب را پیغمبر می‌دانند و چه آنها که مخالفند، همگی به اتفاق گفته‌اند: این امّ مکتوم نزد پیغمبر آمد، پس باید دو ضمیر جاهه و جائک به آن حضرت راجع باشد، زیرا معنی نخواهد داشت که خداوند به دیگری که آنجا بوده است بفرماید آن نابینا پیش تو آمد، در صورتی که او حضور پیغمبر رسیده است.

۲. از لحن خطاب و عتاب به روشنی مفهوم می‌گردد که قصد و غرض مخاطب از روی گردانیدن از کسی و روی آوردن به دیگری، تزکیه و تذکره بوده است و این وظیفه‌ای است که در سراسر قرآن بر پیغمبر تعیین شده است و الاثروتمند مغرور و متکبری از نابینای ژنده‌پوشی روی برگردانده، به چه مناسبت به او گفته شود «تو چه می‌دانی شاید همین فقیر پاکی پذیرد و پند شنو باشد و یادآوری و اندرز، او را سود دهد.» به علاوه یک ثروتمند که با ثروتمندان دیگر نشست و برخاست می‌کند و معاشرت و مصاحبتش با آنها است، چگونه برای توجه و اعتنای به اغنیا عتاب می‌شود، آخر ما فرض می‌کنیم روی گرداندن یک نفر توانگر معمولی از یک فقیر، ناپسند باشد، ولی اقبال او بر هم قطارانش چرا مورد بازخواست قرار گیرد؟ آن هم با این عبارت که «کسی که مستغنی است تو به او رو می‌آوری در حالی که بر تو باکی نیست که او پاکی نپذیرد.» آیا از یک فرد عادی این گونه سخن گفتن و محاوره پسندیده است؟ تا چه سد به کلام معجز نظام الهی، ولی وقتی مخاطب را پیغمبر بگیریم، همه این مطالب منظم و متناسب است و نظایرش را دیدیم.

۳. سیاق آیات بعد دلالت دارد که مخاطب پیغمبر است، چون در بیان شأن نزول گفتیم که پیغمبر آیات قرآن را بر آن مشرکان می‌خواند و وعظ و تبلیغ می‌فرمود و به اسلام دعوتشان می‌کرد و از سر حرص او بر ایمان ایشان خویشتن را به آن داده بود تا نابینا آمد و گفت: مرا تعلیم کن و قرآن بر من بخوان و پیغمبر روی در هم کشید و آیات عتاب آمد و دنبالش می‌فرماید: (كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ) یعنی از چنین عملی خودداری کن و باز ایست، همانا که این آیات تذکره است، هر کس بخواهد یادآوری می‌شود و آیات بعد ستایش قرآن است که بلند مرتبه و پاک است و دل‌های پاک آن را می‌پذیرد، هر چند از فقرا باشند، تو بی‌جهت به منظور تقویت دینت به اغنیا رو می‌آوری، دریغ است سخن حکمت با دونان گفتن و بر این تیره‌دلان قرآن و وعظ خواندن؛ سپس در نکوهش آنان می‌فرماید: مرگ بر اینها باد، چه کافر کیش هستند (قَتِيلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ).^۲ حال اگر خطاب‌های اول سوره متوجه یک صحابی یا اموی باشد، چه تناسبی میان آیات خواهد بود، مگر آنکه بگوییم تناسب لازم نیست، یا با تکلف و تحمل ایجاد تناسب کنیم.

۱. سوره عبس، آیه ۱۱.

۲. سوره عبس، آیه ۱۷.

۴. در موارد مشابه که در قرآن فراوان است و ما چند آیه به عنوان نمونه یاد کردیم، خطاب‌ها عموماً متوجه پیغمبر است، حتی موقعی که به اصحاب صفه که به عقیده بعضی مانند ابوالفتح هفتصد نفر و به قول بعضی دیگر مثل فرید وجدی در دائرة لمعارف ششصد نفر بودند و در میانشان بزرگانی از صحابه مانند ابودر و عمار و سلمان و امثال آنها وجود داشتند و مشرکین علاوه بر رفتار موهن، زخم زبان‌ها زدند و آنها را پست و فرومایه (سقاط) خواندند و گفتند بویشان به بوی میش می‌ماند و امثال این عبارات و از پیغمبر طرد آنها را خواستند، همه جا خطاب و عتاب متوجه پیغمبر بود و خداوند یک کلمه با آنها سخن نگفت، نباید هم بگوید، مگر هر کسی لیاقت تشریف خطاب پروردگار را دارد؟ هر چند در صورت عتاب باشد و اساساً سبک قرآن چنین نیست. اگر برای روی در هم کشیدن یک نفر اموی یا صحابی از یک نابینا چندین آیه خطاب به او نازل شود، پس برای شکنجه شدید افرادی مانند عمار و بلال و ابن مسعود و حتی کشتن بی‌گناهیانی همچون یاسر و سمیه والدین عمار، باید بزرگتر از سوره بقره به صورت خطاب و عتاب در نکوهش آنان وارد می‌شد، در صورتی که روشن‌ترین نمونه برای نکوهش و لعن و نفرین یک فرد، سوره تبت است که در صورت غایب از ابی‌لهب و زنش مذمت شده و آن دورا مورد لعن و نفرین قرار داده است یا در مورد ولید که وحید عصر خود از حیث مقام و ثروت شمرده می‌شد و در موضوع بسیار مهمی که قضاوت درباره قرآن باشد از جانب مشرکین انتخاب شده بود و او بزرگ‌ترین خیانت و جنایت را مرتکب گشته، برخلاف عقیده باطنی و تشخیص خود، این وحی الهی را گفتار بشر و سحر خواند، خداوند خطاب به پیغمبر نموده، از او به صورت غایب نکوهش نموده به عذاب تهدیدش می‌فرماید: (ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا)^۱ و همچنین سایر موارد، بالأخص خطابات مفرده آغاز سوره‌ها که خواه مطلب مربوط به پیغمبر باشد مثل (إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ)^۲، (إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا)^۳ و (الْمَنْ نَشْرَحُ لَكَ صَدْرَكَ)^۴ و خواه عام بوده و شامل هر مکلف و حتی هر مخاطب عاقلی شود، مانند (أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ)^۵ و (الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ أَعْيُنُهُمْ كَالضُّفَنِاتِ)^۶ طرف خطاب پروردگار، شخص پیغمبر است و احتمال دارد که شیخ طوسی قدس سره برای توجه به این مطلب بوده که در همین سوره قبل از آیه (وَمَا يُدْرِيكَ) گفته است: «التقدير قل يا محمد» یعنی و بگو ای محمد را باید پیش از این فرض کنیم، تا خطاب متوجه پیغمبر باشد و خلاصه با روش تفسیر قرآن به خود قرآن (القرآن يفسر بعضه بعضاً) که مبنای کار علامه کم نظیر حضرت آیت‌الله طباطبایی متع الله المسلمین بطول عمره الشریف در تفسیر کبیرش المیزان می‌باشد، ما می‌توانیم آیات اول سوره عبس را با توجه به موارد فراوان مشابهش که عموماً به اتفاق مفسرین از عامه و خاصه، مخاطب و معاتب پیغمبر است و نیز با نظر به سبک عمومی قرآن در سخن گفتن از اشخاص، چه خوب و چه بد و چه ستایش و چه نکوهش و مخصوصاً خطابات مفرده اوائل سوره، خطاب به پیغمبر بدانیم.

۱. سوره مدثر، آیه ۱۱.

۲. سوره کوثر، آیه ۱.

۳. سوره فتح، آیه ۱.

۴. سوره شرح، آیه ۱.

۵. سوره ماعون، آیه ۱.

۶. سوره فیل، آیه ۱.

۵. از بزرگ‌ترین آثار عجیب اسلام که می‌توان در ردیف معجزات و خوراق عاداتش شمرد، تغییر ارزش‌های اجتماعی بود. اسلام در اندک مدتی در آن محیط جهل و فساد امتیازات مالی و مقامی و نژادی را به کلی لغو نموده، کرامت را خاص پرهیزگاران و رفعت مقام را مخصوص اهل دانش و ایمان ساخت. اگر در نظر بگیریم که حتی امروز با این همه پیشرفت‌های علمی و ترقی تمدن، سرمایه‌داران دارای چه قدرت و نفوذ شگفت‌آور بوده، حکومت‌ها را می‌آورند و می‌برند و رییس جمهور مقتدری را با یک گلوله نابود می‌سازند و آب از آب تکان نمی‌خورد یا اختلاف نژادی چه غائله‌هایی را موجب می‌گردد و در کشور متمدنی مانند آمریکا چه خون‌هایی برای کشمکش‌های سفیدان با سیاهان ریخته می‌شود یا حزب نازی با طرفداری از اندیشه موهوم برتری نژادی، چطور دنیا را به آتش و خون کشید، آن وقت خواهیم توانست عظمت کار اسلام را تا اندازه‌ای درک کنیم، به خصوص اگر تاریخ عرب و روحیه آنها و وضع اجتماعی‌شان را بدانیم.

از طرفی پیغمبر مأمور به ظاهر است و مانند یک فرد عادی برای پیشرفت کارهایش جمیع اسباب را فراهم می‌نماید، همچنانکه در غزوات می‌بینیم که از کسب اخبار مربوط به دشمن و فراهم آوردن عده و عده و سایر جزئیات و کلیات امور دقیقه‌ای را مهمل نمی‌گذاشت، پس روی همین مبنی است که پیغمبر در موقع ضعف اسلام اهتمامی شدید دارد که اشراف و اغنیا هر چه ممکن است و با هر تدبیر که بیندیشد و هر زحمت و مشقتی که تحمل فرماید به اسلام بگردند تا این دین قوت گیرد و مسلمین از آزار آنها ایمن گردند، ولی اشکالی که اینجا پیش می‌آید این است که چه بسا کوچکترین عمل پیغمبر مورد سوءاستفاده قرار گیرد و چنان موقعیت حساس و خطرناک است که جز لطف و عنایت خاص خدا حافظی نیست.

لذا طبرسی ذیل آیه (فَأَسْتَقِمَّ كَمَا أَمَرْتُ)^۱ یعنی «استقامت بورز در وعظ و بیم دادن یا در انجام وظیفه تبلیغ همان طور که مأموری» در مجمع می‌گوید: «این عباس گفت: آیه‌ای بر پیغمبر نازل نشده است که سخت‌تر و دشوارتر از این آیه باشد و برای همین، وقتی اصحاب به پیغمبر عرض کردند زود پیر شده‌اید، فرمود: سوره هود و واقعه مرا پیر کردند.» در چنین موقعیتی عجیب و حساس است که خدای مهربان مواظبت شدید از پیغمبر محبوبش می‌کند، هر جا می‌بیند رنج و مشقت او بی‌نتیجه خواهد ماند، او را منع می‌کند، مانند داستان حرث بن نوفل. و هر وقت توطئه‌ای در کار است وی را آگاه می‌سازد، مانند آیه ۵۲ از سوره انعام (وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ...)^۲ که جبرئیل آن حضرت را مطلع ساخت که این پیشنهاد فقط برای این است که یارانت را از دورت طرد کنند و برمانند و برنجاند و خودشان هم نزدت نیابند و تنها بمانی. در مورد بحث هم کاری که پیغمبر کرد از فقیری روی در هم کشیده و با روی آوردن به اشراف به وعظ و تبلیغ پرداخته است و نابینا که نمی‌دیده تا برنجد و این عمل از هر کس دیگر صادر می‌شد با این خصوصیت اهمیتی نداشت، ولی آن بزرگوار مؤسس مکتب جدیدی است که ارزش‌های اجتماعی را باید تغییر دهد و او است که اهل ایمان و تقوا را باید کرامت و رفعت بخشد، هر چند فقیر باشند و مردم بی‌دانش و دین را ولو از اشراف و اغنیایند، از چشم بیندازد و ممکن است همین کار کوچک وسیله‌ای دست مغرضین بدهد تا بر تحقیر فقرای مؤمن و تجلیل اغنیای مشرک و کافر به آن استناد نمایند، ولی خداوند با عتاب به پیغمبر، وسیله را از دست مخالفان می‌گیرد و عظمت مقام مؤمن مسترشد را گوش‌زد می‌کند و خطمشی پیغمبر را در آینده با این دسته تعیین می‌فرماید و

۱. سوره هود، آیه ۱۱۲.

طمع کفار را از موافقت پیغمبر با آنها قطع می‌کند و اهمیت و ابهت آنها را در جامعه می‌شکند و اگر عتاب‌ها متوجه دیگری بود، این فواید به طور کامل حاصل نمی‌شد.

به علاوه این عتاب، چنانکه قبلاً گفتیم، دلالت بر پاکی و قداستی دارد که جز شایسته پیغمبر نیست، زیرا از این عتاب معلوم می‌شود که بزرگ‌ترین گناه کسی که مورد عتاب است امثال این اعمالی است که فقط ترک آنها اولی است، زیرا معاتب اگر گناه درست و حسابی و خلاف‌هایی بزرگ‌تر دارد، باید برای آنها عتاب شود، در صورتی که در سراسر قرآن از آن صحابی و اموی سخنی نیست. و اگر گفته شود اینجا برای توهین به مؤمن و برای حفظ احترام او عتاب شده است، می‌گوییم آنها که مؤمنین صدر اول را کشتند، چرا (به صورت خطاب به آنها) عتاب نشده‌اند و حتی کسانی که به پیغمبر توهین نموده او را زدند، خطابی وارد نشده است، ابوجهل سخت عصبانی است که چرا پیغمبر به خدایان آنها اعتنا نمی‌کند و برای پروردگارش سجده می‌نماید، می‌گوید: اگر محمد دوباره چنین عملی انجام دهد و در برابر خدایان ما به پرستش خدای یگانه پردازد و نماز گزارد، پایم را بر گردنش می‌نهد و آن قدر می‌فشارد که نفسش قطع شود. خداوند از این گستاخی یاد می‌کند و وی را تهدید به عذاب می‌فرماید، ولی از او به صورت غایب سخن می‌گوید و مخاطب پیغمبر است (أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى* عَبْدًا إِذَا صَلَّى) ^۱ و داستان‌ش در سوره علق خواهد آمد، *إِنْ شَاءَ اللَّهُ*.

این بود آنچه به نظر ما برای حفظ آیات کریمه از تأویلات تکلف‌آمیز گفتنش لازم و ضروری می‌نمود و با این تربیت فواید و نتایج فراوان آیات عتابیه نیز محفوظ می‌ماند. در خاتمه این مبحث بسیار مهم، دو نوع دیگر از آیات است که بعضی مفسران در آنها نیز به تأویل می‌پردازند و به نظر ما ابدلاً لازم نیست و ما نمونه این دو نوع آیات را به اجمال یاد می‌کنیم:

۱. آیاتی که در آنها شرط به کار رفته و مشروط است، مانند: (وَلَمَّا اتَّبَعَتْ أَهْوَاءَهُمْ) ^۲ (وَلَمَّا اتَّبَعَتْ أَهْوَاءَهُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ) ^۳ که خلاصه معنی دو آیه چنین است که «اگر پس از علوم واقعی که به تو وحی شده از هوس‌ها و امیال کفار و مشرکین یا مردم پیروی کنی، تو از ستمگران خواهی بود» (وَلَوْ لَا أَن تَبْتُنَاكَ لَقَدْ كِدْتُمْ تَزْكُرُوا إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا) ^۴ یعنی «اگر ما تو را پا برجا نمی‌ساختیم نزدیک بود که اندکی به سوی آنها (مشرکین) توجه و میل کنی» و از این قبیل آیات در قرآن فراوان است و شاید شدیدالحن‌تر از همه این آیه باشد: (وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ) ^۵ یعنی: «به تو و پیغمبران پیش از تو وحی کردیم که اگر مشرک شوی کارت تباه می‌شود و از زیانکاران خواهی بود.»

در این گونه آیات که حرف شرط (اگر) دارد، امری به امر دیگر باز بسته شده و ابدلاً دلالت بر وقوع عمل حتی بر امکان عادی وقوع فعل شرط ندارد، چون فرض محال، محال نیست، مثلاً در خود قرآن می‌فرماید: اگر دریا برای نوشتن سخن خدا مرکب شود و هفت دریا در مرکب شدن به آن کمک

۱. سوره علق، آیه ۹ و ۱۰.

۲. سوره بقره، آیه ۱۲۰.

۳. سوره بقره، آیه ۱۴۵.

۴. سوره اسراء، آیه ۷۴.

۵. سوره زمر، آیه ۶۵.

رسانند، کلام الهی تمام نمی‌شود یا می‌فرماید: اگر خداوند شب را برای شما دائمی می‌ساخت، چه کسی می‌توانست روز [را] بیاورد و اگر روز را دائم می‌گردانید، کدام فردی شب [را] می‌آورد؟ آیا در این آیات عادتاً وقوع تبدیل دریاها به مرکب یا یک سره روز بودن بدون شب یا بالعکس، مشکوک و محتمل است؟ مثلاً در آیه (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا)^۱ یعنی اگر خدایانی جز خدا در آسمان و زمین بودند تباہ می‌شدند، ما چه می‌گوییم؟ آیا آن را نیازمند تأویل می‌دانیم؟ پس همچنانکه این آیه دلالت بر وجود شریک برای خدا ندارد، آیه قبل نیز دلالت بر شک برای پیغمبر ندارد و آیات پیش از آن نیز تمایل آن سرور را به مشرکان و پیروی از هوس و میل آنها را نمی‌رساند، ولی آیه مربوط به فرض شریک برای خدا را، حتی یک نفر تأویل نمی‌کند، ولی همین که نوبت به فرض محال دیگر یعنی شرک آوردن پیغمبر می‌رسد، باب تأویل باز می‌شود.

وقتی خداوند به حبیبش و پیغمبر برگزیده‌اش می‌فرماید: اگر فرضاً شخص شخیص تو شرک آوری، اعمالت از میان می‌رود و می‌گوید: به پیغمبران دیگر نیز همین مطلب را گفته‌ایم، تکلیف سایرین و بزرگی گناه غیرقابل‌آمزش شرک معلوم می‌شود، مثلاً، هنگامی که پیغمبر بگوید: اگر علی و فاطمه هم چنین کاری انجام دهند یا اگر امیرالمؤمنین بگوید: اگر حسنین چنین کنند چنان می‌شود، اهمیت مطلب چندین برابر می‌شود. داستان حضرت ام‌کلثوم (س) معروف است که روز عیدی دستبند نقره‌ای از بیت‌المال به عنوان عاریه مضمونه گرفت، پدرش دید و بازخواست کرد، وقتی قضیه را دانست، فرمود: اگر عاریه نبود دختر من نخستین هاشمی‌ای بود که دستش قطع می‌شد. بدیهی است که مقام فرزند علی و زهرا (س) بالاتر از اینها است و به تصریح پیغمبر، ذریه زهرا بدنشان بر آتش حرام است و این فرمایش هم از امیرالمؤمنین (ع) توهینی به مقام قدس آن بانو نیست، ولی شدت عدل علی و اجرای عدالت در حکومت حقه آن سرور با این جمله درباره آن مخدره به مراتب بهتر دانسته می‌شود تا درباره دیگری.

۲. آیاتی که پیغمبر را از کاری و عملی باز می‌دارد و نهی می‌کند، مثل (الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ)^۲، چندین آیه به همین مضمون است که ای پیغمبر حق از جانب پروردگارت بر تو نازل می‌شود و از شک‌کنندگان مباش یا (وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيماً)^۳ یعنی و مدافع برای جنایتکاران مباش و از این نوع آیات بسیار است که شدیدترین آنها امثال آیه ۲۲ سوره اسراء می‌باشد (لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا) یعنی با آن خدای حقیقی خدایان دیگری قرار مده که نکوهیده و بی‌یاور بمانی و آیه ۳۹ از همان سوره (وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا) یعنی و با خدا خدایانی دیگر قرار مده که سرزنش شده و رانده از رحمت در دوزخ افکنده شوی. هیچ‌یک از این آیات که مشتمل بر نهی است، کوچکترین دلالتی ندارد که پیش از ورود منع العیاذ باللّه پیغمبر اکرم آن کار ممنوع را انجام می‌داده یا در آینده در معرض انجام آن بوده است، بلکه کافی است که آن حضرت قدرت بر آن عمل داشته باشد.

و ما در بیان معنی عصمت گفتیم که پیغمبر اکرم قادر بر ارتکاب گناه هست، ولی عنایت و لطف خاص پروردگار او را از معصیت حفظ می‌کند، چه رسد به شرک. مثلاً پدری دانا و آزموده و بسیار

۱. سوره انبیاء، آیه ۲۲.

۲. سوره آل‌عمران، آیه ۶۰.

۳. سوره نساء، آیه ۱۰۵.

مهربان، فرزند با ایمان و پاک و شایسته خود را از معاشرت افراد فاسدی یا نزدیک شدن به مشروبات الکلی یا عمل زشت دیگری منع می‌کند، با آنکه آن جوان پرهیزگار، نه قبلاً چنین معاشرتی یا این گونه اعمالی داشته و نه در آینده عادتاً و عرفاً ممکن است داشته باشد، ولی دلسوزی و عطوفت شدید پدر نسبت به فرزندش و هم آگاهی از فساد بی‌اندازه افراد معین و یا زیان فوق‌العاده ابتلائاتی مخصوص، موجب این نهی گردیده است. ضمناً این فایده را هم دارد که سایر اعضای خانواده و افراد زیردست و تحت تکفل پدر نیز که در معرض این گونه معاشرت و ارتکاب این چنین اعمالی هستند، تکلیف خود را می‌دانند و به میزان مضرات آن امور و اندازه تنفر بزرگ خانواده از آنها واقف می‌شوند. همچنانکه توجه به نصایح کتبی و شفاهی امیرالمؤمنین (ع) به دو فرزندش حضرت حسن و سیدالشهدا (ع) که در نهج‌البلاغه درج است، این مطلب را روشن می‌کند.

پس اینکه می‌بینیم یک دستور کلی مانند منع از شرک مثلاً نه از آغاز با خطاب‌های عمومی مثل «یا ایها الناس» و «یا ایها الذین آمنوا» آمده و نه با خطاب پیغمبر، خود حکم به صورت کلی آورده شده، مثل (یا ایها النبی إذا طلقتم النساء)^۱ بلکه شخص پیغمبر مورد خطاب است و دستور هم به آن سرور داده شده است؛ باید جهتی و سزی داشته باشد. و ما قبلاً در موضوع عتاب‌ها گفتیم و اینجا نیز تکرار می‌کنیم که این نهی‌ها تکلیف سایرین را بهتر معین می‌کند، زیرا وقتی می‌بینید به پیغمبر با آن عظمت گفته می‌شود: جز خداوند یگانه خدایانی قرار مده که در دوزخ افکنده می‌شوی، آنها بزرگی گناه و شدت کیفرش را به خوبی درک می‌کنند و به امید شفاعت آن بزرگوار یا آمرزش پروردگار در افکار و اعمالی که شائبه شرک در آنها برود سهل‌انگاری نمی‌کنند و در معصیت تجری پیدا نمی‌نمایند. و نیز نیک می‌فهمند که دستگاه خدایی جای حساب است، آن هم چه حسابی؟ منظم و دقیق، تبعیض به هیچ وجه و هیچ‌گونه در آن نیست، اگر فردی مانند پیغمبر، محبوب‌تر و مقرب‌تر از جمیع خلق می‌شود، شایستگی و لیاقت آن را دارد. و اگر به فرض محال مانند دیگران نافرمانی کند یا به گناه آلوده شود، کیفر می‌بیند، همچنانکه آدم که مسجود ملائکه بود با خوردن از درخت ممنوع از بهشت رانده شد و ابلیس به واسطه تکبر از مقام فرشتگان طرد گردید و یا وقتی به پیغمبر گفته می‌شود از نادانان مباش و از شک‌کنندگان و هم از ستمگران مباش، یعنی با اعمال و رفتاری که این گونه مردم می‌کنند، به شدت مخالفت کن و از معاشرت با آنها، از دوستی با آنها بپرهیز که هر کس کار مردمی را دوست بدارد، از آنها شمرده می‌شود.

اگر ما به دقت تمام این منع‌ها و نهی‌هایی را که خطاب به پیغمبر وارد شده، بررسی کنیم و فواید اخلاقی‌ای که از آنها گرفته می‌شود در نظر بگیریم، خواهیم دانست که این گونه آیات در تهذیب و تربیت مسلمین و اصلاح جامعه اسلامی، چه اثراتی شگفت و خارق‌العاده دارند، همچنانکه مسلمین صدر اسلام آنها را خوب می‌فهمیدند و از آنها استفاده می‌کردند. و باز همان‌طور که در عتاب‌ها گفتیم، این نهی‌ها که به این صورت منحصر به پیغمبر است، کاشف از عنایت مخصوص پروردگار به آن جناب است و به وی می‌فهماند که اگر در ردیف سایرین بود، همان خطاب‌های عمومی شاملش می‌شد، پس باید بداند که بیشتر از همگان تحت مراقبت شدید است و قهراً آن وجود مقدس در اعمال خود

۱. سوره طلاق، آیه ۱.

مواظبت شدیدتری می‌نماید. پس این نهی‌ها نیز مانند عتاب‌ها از اسباب و موجبات عصمت خواهد بود. خداوند به همه ما بصیرت درک حقایق قرآن و توفیق عمل به دستوراتش عنایت فرماید.

پرتوی از قرآن^۱

سید محمود طالقانی

۱۳۵۸-۱۲۸۶

سوره «عبس، سفره» از سوره‌های مکی، ۴۲ آیه است.

ترجمه آیات ۱ تا ۱۰:

چهره درهم کشید و روی گرداند (۱) برای آنکه آن کور به او روی آورد (۲) و چه دانی تو شاید او باشد که خود را پاک کند و برتر آرد (۳) یا همی بیاد آید و آن یاد وی را سود بخشد (۴) اما آنکه بی نیاز جسته (۵) پس بدو روی می‌آوری و دل می‌دهی؟! (۶) چه است بر تو از اینکه خود را پاکیزه نمی‌کند (یا نیست بر تو که تزکیه نمی‌کند) (۷) و اما کسی که به سوی تو آمده می‌کوشد (۸) و حال آنکه او نگران می‌باشد (۹) تو از وی با بی‌اعتنایی روی می‌گردانی (۱۰).

شرح لغات:

عبس: روی درهم کشید، گرداند، ترش کرد.

یدری: مضارع از باب افعال: چه تو را دانا کرده. از دری: به چیزی دست یافت و علم به آن را فراگرفت. ما یدریک: با آنکه متعدی است، در خطاب استفهامی و اصطلاح، به معنای لازم می‌آید: چه دانی تو؟

یدکر: مضارع از باب افتعال که تا، قلب به ذال و ادغام شده. ماضی آن: اذکر، و اذکر (به تشدید ذال و دال) و از ذکر آمده، از «ذکر، به سکون کاف» چیزی را یاد آوردن، به ذهن بردن، داستان را باز گفتن، حمد و ثنای خداوند گفتن.

تصدی: مضارع مخاطب از باب تفاعل: متعرض چیزی شد، بدان روی آورد -مانند تشنه‌ای که به آب روی آورد- از صدی: تشنگی سخت.

تلهی: از باب تفاعل: یکسره اعراض کرد و ناچیز شمرد. از لهی: بازی کرد، به او روی آورد و انس گرفت، از او روی گرداند، ناچیزش شمرد، از یادش برد.

عَبَسَ وَتَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى: کی بود آن شخص که روی خود را در هم کشید و گرداند چون کوری نزد او آمد؟ در این آیات ذکری از آن شخص در میان نیامده. مفسرین قرآن (جز بعضی از علماء و مفسرین شیعه) می‌گویند او، شخص رسول اکرم (ص) بوده. عالم جلیل شیعه شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان در قسمت شأن نزول این سوره چنین می‌گوید: «آیات درباره عبدالله بن ام مکتوم نازل شده، این شخص عبد الله بن شریح بن مالک بن ربیع فهری از بنی عامر بن لوی است. داستان چنین بوده که: این شخص نزد رسول خدا (ص) آمد در حالی که آن حضرت با عتبه بن ربیع و ابا جهل بن هشام و عباس بن عبدالمطلب، و ابی و امیه، پسران خلف، آهسته سخن میگفت و آنها را به خدا دعوت میکرد و به اسلام آوردنشان امید داشت؛ در چنین وضعی عبدالله (ابن ام مکتوم که نابینا بود)

۱. پرتوی از قرآن، سید محمود طالقانی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۱، ج ۴، قسمت اول، ص ۱۲۱.

وارد شد و بدون توجه به اینکه آن حضرت سرگرم گفتگوی با دیگران است با صدای بلند و مکرر به آن حضرت خطاب کرد و گفت ای رسول برای من بخوان و مرا بیاموز از آنچه خدا به تو آموخته. خطاب و درخواست این شخص از یک سو سخن آن حضرت را قطع کرد، از سوی دیگر آن حضرت می‌اندیشید که این سران و اشراف عرب خواهند گفت که پیروان او کوران و بندگانند، از این جهت اثر ناخشنودی در چهره آن حضرت پدید آمد و از او روی گرداند و گفتگوی با آنها را ادامه داد. پس از این حادثه این آیات نازل شد. سپس رسول اکرم (ص) این شخص را گرامی می‌داشت و چون او را می‌دید می‌فرمود: مرحبا به کسی که پروردگرم درباره او به من عتاب کرد! و به او می‌فرمود آیا حاجت و مطلبی داری؟ و در دو غزوه‌ای که رسول اکرم (ص) از مدینه بیرون رفت او را به جای خود گذارد. انس بن مالک گوید: او (ابن ام مکتوم نابینا) را در کارزار قادسیه دیدم که زهری در بر و پرچم سیاهی به دست دارد (گویا این نشانه مقام خاصی در جنگ بوده).

سید مرتضی علم‌الهدی رضوان الله علیه گوید: دلالتی در ظاهر آیه نیست به اینکه متوجه به رسول خدا باشد، بلکه فقط خبری است بدون تصریح به شخصی که خبر درباره او می‌باشد، و همین دلیل است بر اینکه مقصود دیگری است زیرا روی ترش کردن از صفات پیمبر خدا با دشمنان به دور بوده، چه رسد با مؤمنین هدایت یافته، و همچنین توصیف به اینکه به ثروتمندان روی آورد و از فقیران روی گرداند، شباهت به خوی بزرگواری آن حضرت ندارد. و مؤید این توصیفی است که خداوند سبحان از آن حضرت کرده: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ، وَ لَوْ كُنْتَ فَطًّا غَلِيظًا أَلْقَيْتَ الْأُقْبَابَ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ». پس ظاهر این است که مقصود از «عَبَسَ وَ تَوَلَّى» غیر از آن حضرت است و از حضرت صادق روایت شده که فرمود: درباره مردی از بنی امیه نازل شده که در حضور آن حضرت بوده که ناگاه ابن ام مکتوم آمد پس چون آن شخص اموی او را دید بدش آمد و خود را جمع کرد و از وی روی گرداند. پس از آن این داستان را خداوند در قرآن آورده و او را نکوهش کرده.

اگر گفته شود به فرض صحت خبر که درباره آن حضرت است آیا روی در هم کشیدن گناه است؟ جواب این است که ترش‌رویی یا خوش‌رویی با شخص کور یکسان است و او را ناخوش نمی‌آید بنابراین گناهی نیست، پس می‌شود که خداوند پیمبرش را به سبب این کار عتاب کرده باشد تا وی را به بهره بیشتری از خوبی‌ها و نیکی‌ها و با این خطاب و عتاب به عظمت شأن مؤمن هدایت یافته، آگاهی کند، و به وی بشناساند که به دست آوردن دل مؤمن برای اینکه بر ایمانش استوار باشد، از به دست آوردن دل مشرک به امید اینکه ایمان آورد برتر است. جیائی گوید: این آیه خود دلالت دارد به اینکه چنین رفتاری پس از نهی از آن گناه است ولی پیش از آنکه خداوند از آن نهی کند دلالتی بر گناه بودن آن ندارد. بعضی گفته‌اند که رفتار کور بی‌ادبانه بود و پیمبر اکرم خواست با اعراض وی را ادب کند، ولی چون این توهم پیش آمد که از جهت فقیر بودن از او روی گرداند و آنان چون قدرتمند بودند به آنها روی آورد، خداوند آن حضرت را مورد عتاب گرداند.

از حضرت صادق (ع) روایت شده که رسول خدا (ص) پس از آن، هرگاه عبدالله بن ام مکتوم را می‌دید می‌گفت: مرحبا مرحبا، نه به خدا سوگند، مباد که دیگر درباره تو خداوند مرا عتاب کند، تا آن حد آن حضرت به وی مهربانی و لطف می‌فرمود که او خود آن حضرت را از آن باز می‌داشت. «پایان بیان مجمع البیان».

از آنچه درباره سبب نزول این آیات ذکر شده و نظرهایی که در تفسیر مجمع البیان آمده، معلوم می‌شود که علما و مفسرین از صدر اسلام اتفاق داشتند که مقصود و مخاطب در این آیات شخص رسول اکرم(ص) است، تنها سید مرتضی نظر و احتمال مخالف اظهار نموده.

شیخ طبرسی در کتاب تفسیر جمع الجوامع که با همه اختصار جامع‌ترین و کامل‌ترین تفسیر سابقین است و بعد از مجمع البیان و الکافی الشافی آن را نگاشته، در تفسیر این سوره همان نظر عموم مفسرین را که مقصود رسول اکرم(ص) است آورده و نظر مخالفی ذکر نکرده.

اما رأی یا تردیدی که سید مرتضی اظهار فرموده و بعضی از مفسرین شیعه از آن پیروی کرده‌اند از جهاتی مورد نظر است:

۱- اینکه فرموده «ظاهر آیه دلالتی بر توجه آن به رسول اکرم(ص) ندارد...» چگونه دلالت ندارد با آنکه ضمیرهای مخاطب در آیه: «وَمَا يَذْرُوكَ... فَأَنْتَ... مَا عَلَيْكَ... مَنْ جَاءَكَ...» خطاب به همان است که «عَبَسَ وَ تَوَلَّى» از او خبر داده.

آیا باور کردنی است که این خطاب‌های پی در پی متوجه به شخص مجهولی از بنی امیه باشد؟! این فرد مشرک اموی که بوده که این اندازه قرآن به او اهمیت داده و مسئول تزکیه و تذکر دیگری بوده؟ و شخص مسلمان کور و روشندل با سعی و کوشش به وی روی می‌آورده؟

آیا در خطاب‌های ابتدایی قرآن موردی می‌توان یافت که مخاطب جز شخص رسول اکرم(ص) باشد؟

۲- اینکه فرموده: «عبوس کردن نسبت به مؤمن نمی‌توان از صفات و خوی پیمبر باشد...» جواب این است که اینگونه تأثرات حالاتی است که برای هر کسی در هر مقامی به خصوص در راه مقصد عالی و دعوت پیش می‌آید، و اینگونه تأثرات و حالاتی که در ظروف و اوضاع خاصی پیش می‌آید اولاً از قسم صفات و اخلاق نیست، دیگر اینکه آن گاه که برای آمال و آرزوهای شخصی نباشد و در طریق دعوت و در راه خدا باشد به خودی خود پسندیده است.

۳- اما تأییدی که از روایت منقول از حضرت صادق(ع) برای نظر خود آورده‌اند، اولاً این روایت مجهول‌السنند است، دیگر آنکه مخالف با تاریخ مسلم و نظر عموم مفسرین می‌باشد، و بیش از آن مخالف با روایت دیگری است که از حضرت صادق(ع) ذکر شده: «هرگاه رسول خدا عبدالله بن ام مکتوم را می‌دید می‌فرمود: «مرحبا مرحبا لا والله لا یعاتبنی الله فیک ابداً...».

اما توهم اینکه خطاب عتاب‌آمیز پروردگار دلالت به این داشته باشد که از رسول اکرم(ص) گناهی سر زده و مخالف با عصمت می‌باشد، درست نیست، زیرا روی در هم کشیدن و روی گرداندن، از گناهان شمرده نشده و عتاب پروردگار دلالت بر کمال توجه و مراقبت نسبت به آن حضرت دارد.

آیات- ۷۳، ۷۴، ۷۵- سوره بنی اسرائیل، از این آیات عتاب‌آمیزتر و بیش از آن سخت و تهدیدآمیز است: «وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوتِيتَ إِينِكَ لَتَفْتَرِي عَلَيْنَا غَيْبَةً وَإِذَا لَا تَخْذُوكَ خَلِيلًا، وَلَوْلَا أَنْ تَبْتُلَنَا لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا. إِذَا لَأَذْفَنَّاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا»^۱.

۱. راستی نزدیک بود فریبت دهند و بازت دارند از آنچه به سوی تو وحی فرستاده‌ایم تا جز آن را به ما افتراء بندی، آن گاه تو را دوست خود می‌گرفتند. اگر نه این بود که ما تو را استوار داشتیم هر آینه نزدیک بود به سوی آنان اندکی مایل شوی و

خطاب این آیات با همه عتاب و تهدید متوجه شخص رسول اکرم(ص) است و هیچ یک از علماء و مفسرین حتی سید مرتضی(ره) آن را توجیه و تأویل نکرده‌اند.

اینگونه آیات شواهد روشنی است که شخص پیمبر اکرم(ص) در طریق رسالت و دعوت آن چنان محکوم و مقهور وحی بوده که در کمترین اندیشه و حرکاتش مراقبت می‌شده، و همین دلیل قاطع است که وحی پیمبران از نوع کشف و الهامات عادی نیست و همچنین از مبدأ لا شعور که روان کاوان جدید برای توجیه هر پدیده نفسانی به آن روی می‌آورند و آن را کلید رمز برای گشودن اسرار روحی می‌شمارند، نمی‌باشد.^۱

این سوره در مکه و در سخت‌ترین مراحل دعوت اسلام نازل شده، در این مرحله برای هموار کردن راه پیشرفت دعوت، گفتگو و ملایمت با سران و اشراف قریش که دشمن این دعوت و مانع پیشرفت آن بودند لازم می‌نمود ولی وحی قرآنی از این گفتگو و تصدی به آن، سخت نکوهش کرد و رسول خدا(ص) را برای همیشه از این روش بازداشت.

هنگامی این آیات نازل شد که سران قریش و مکه که بیشتر عرب را پشت سر خود داشتند برای نگهداری عقاید و اوهام و سنن جاهلیت و مقام خود در برابر دعوت اسلام با همه قوا به دشمنی و مقاومت برخاسته بودند و از هیچ‌گونه آزار و شکنجه درباره نو مسلمانان بی‌پناه کوتاه نمی‌آمدند، پس از آنکه ابو طالب و خدیجه کبری در یک سال چشم از دنیا پوشیدند، کار شکنجه دادن و کشتن مسلمانان به آنجا رسید که با اجازه آن حضرت بسیاری از آنها به حبشه هجرت کردند. چون قریش و سران شرک دیدند که کشتن و زندانی کردن و شکنجه و استهزاء نتوانست فردی از مسلمانان را برگرداند و هر روز که می‌گذرد مردان و زنان پاکدل به این دعوت روی می‌آورند و از جان و مال و خانه و وطن خود چشم می‌پوشند، روش دیگری پیش گرفتند و آماده شدند از نزدیک با رسول خدا(ص) گفتگو کنند. از سوی دیگر آن حضرت سخت نگران بود که دعوت اسلام چنان که باید، پیش نرود یا این شعله نور در میان طوفان کینه و دشمنی قریشیان برای مدتی خاموش شود، و می‌اندیشید که اگر سران قریش بگرایند یا کمتر مقاومت کنند مکه تسلیم می‌شود و در پی آن عرب نیز به اسلام می‌گراید یا تسلیم می‌گردد.

دل دهی. آن گاه به تو می‌چشانیم چند برابر (رنج) زندگی و چند برابر (رنج) مرگ را، سپس نمی‌یافتی برای خود، برای ما هیچ‌گونه یاری را.

۱. مکاشفه و شهود و الهامات عادی مانند برقی روشن می‌کند و می‌گذرد و چه بسا آنچه مشهود یا معلوم گشته یقین آور نمی‌باشد و خط عمل را پیوسته تعیین نمی‌کند. ولی وحی منشأ یقین و پیوسته است. تحقیق و تحلیل نفس به میدان شعور و لا شعور، نیز مسئله وحی را روشن نمی‌کند، چون حدود این دو میدان و اندازه تأثیر و تأثرشان در یکدیگر هیچ‌گونه مشخص نیست، و در حال توجه و هشپاری مبدأ لا شعور نمی‌تواند مشاعر و مدارک را یکسره زیر نفوذ خود بدارد، و آنچه ذخیره دارد از آثار خارج و شعورهای متراکم گذشته گرفته و میدان نفوذش تا سر حد شعور است، از این رو سلطه بر همه مشاعر و مدارک ندارد. ولی وحی با شواهدی که داریم حد و میدانی ندارد و بر همه مشاعر مسلط می‌شود و از شعورهای متراکم در نهان نفس پدید نمی‌آید. همه پیمبران به حق خواه ناخواه در حال عادی مانند عقربه مغناطیس که مقهور قوه خارج است، محکوم وحی بوده‌اند، چنان که موسی به خودی خود هنگام مأموریت به سوی فرعون دچار تردید بود. و رسول اکرم(ص) در آغاز وحی دچار هراس شد و فرمان قیام و دعوت بر آن حضرت گران می‌آمد، ولی سلطه وحی برخلاف میل بر آنها چیره می‌شد و برخلاف مصلحت شخصی آنها را به سوی دعوت می‌راند.

داستانی که این آیات به آن اشاره دارد در یکی از این جلسه‌ها و گفتگوهای رسمی پیش آمده، گویا پس از رفت و آمد واسطه‌هایی مانند عباس بن عبدالمطلب، و گفتگوها و تصمیم‌هایی بود که گزیده سران متکبر و کینه‌توز قریش مانند عتبّه، اباجهل، ابی، امیه، به اتفاق عباس آماده شدند که نزد آن حضرت آیند و خصوصی مذاکره کنند، آنها آمدند و آن حضرت با همان خوی و ادب مخصوص در یک سو نشسته و به دعوت و گفتگوی با آنها پرداخت و آنها با خوی اشرافی و تکبر، در مقابل، چشم به آن حضرت دوخته و گوش به سخنانش می‌دادند. خوی آن حضرت در گفتگو با اشخاص این بود که به روی مخاطب خیره نمی‌شد، و تا کسی سخنش به آخر نمی‌رسید و خود سکوت نمی‌کرد به سخن لب نمی‌گشود و چون کسی کلامش را می‌برید با آنکه چیزی نمی‌گفت تأثر از آن در چهره‌اش نمایان می‌گشت.

آن حضرت امید داشت که آیات قرآن و کلام نافذش از پرده‌ها و دیوارهای جهل و تکبر و غرور آنها نفوذ کند و به وجدان و دل آنها رسد شاید به خود آیند و هشیار گردند و اسلام را بپذیرند یا از غرور و مقاومت و سرکشی فرود آیند. در این میان عبدالله بن ام مکتوم آن کور دل‌داده به حق سر رسید، همان رسیدن این مرد کور فقیر که از توده مردم و در زی فقرا بود برای رماندن سرکشان قریش بس بود، چه رسد به این که میان جمع درآید و پا یا عصایش به لباس و اندام آنها برخورد، چه رسد به اینکه مانند همیشه‌اش که چون دوست یگانه با آن حضرت سخن میگفت و درخواست فرا گرفتن آیات داشت، بدون توجه به وضع جلسه و چه کسانی در محضر آن حضرت نشسته‌اند و چه گفتگو دارند، صدا بلند کند و مکرر گوید: «یا رسول الله علمنی مما علمک الله!» این صدا و ورود ناگهانی گفتگو را قطع کرد و نتیجه همه کوشش‌ها را از میان برد و سران قریش را برآشفته، آنها از نزدیک متوجه شدند که اسلام آوردن از همه چیز و هر امتیازی گذشتن و هم‌راز و همنشین با اینها شدن است. رسول خدا(ص) در راه همان مقصد برترش و برای آنکه آنها یکسره نرمند، جواب عبدالله را نگفت و روی در هم کشید و به آنان روی آورد.

مبدأ وحی، که در طریق انجام رسالت الهی و پیشرفت آن، مراقب رسول مسئول رسالت بود آن چنان که به اندیشه‌ها و اطوار و حرکات، حتی نگاه‌ها و خطوط چهره‌اش عنایت خاص داشت، این پیش آمد محدود و گذرا را مورد نظر گرفت و با فرستادن این آیات اصول دعوت و راه و روش آن حضرت و پیروانش را برای همیشه ترسیم نمود.^۱

۱. چون که اعمی طالب حق آمده است / بهر فقر او را نباید سینه خست
 تو حریصی بر رشاد مهتران / تا پیام‌زند علم از سروران
 احمدا دیدی که قومی از ملوک / مستمع گشتند گشتی خوش که بوک
 این رئیسان یار دین گردند خوش / بر عرب اینها سرنند و بر حبش
 بگذرد این صییت از بصره و تبوک / زانکه «الناس علی دین الملوک»
 زین سبب تو از ضریر مهتدی / رو بگردانیدی و تنگ آمدی
 کاندترین فرصت کم افتد این مناخ / تو ز یارانی و وقت تو فراخ
 مزدحم میگردیم در وقت تنگ / این نصیحت میکنم نز خشم و جنگ
 احمدا نزد خدا این یک ضریر / بهتر از صد قیصر است و صد وزیر
 یاد «الناس معادن» هین بیار / معدنی باشد فزون از صد هزار

دو آیه اول به صورت خبر از غایب بی‌نام آمده - چون دوستی که از دوستش برنجد و نخواهد روبرو از او مؤاخذه کند و او را برنجانند و همان قدر که او از بنده دلداده (عبداللّه) روی گردانده، وحی به سوی غایب روی آورده: عَبَسَ وَ تَوَلَّى... پس از این دو آیه به خطاب روی در روی محبت‌آمیز روی آورده:

وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْكِي: ظاهر «ما» استفهام انکاری است: چه چیز تو را دانا کرده، یا چه می‌دانی؟ می‌شود که ما نافی‌ه باشد: نمی‌دانی، شاید او باشد که تزکیه کند.

تزکیه، که معنای آن پاک کردن از آلودگی‌ها و کندن ریشه‌های اوهام و خوهای پست به همراه رشد و نمو می‌باشد، هدف و مقصد اولی قرآن است: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ...» و نخستین دعوت همه پیامبران نیز به تزکیه نفوس، و اولین خطاب موسی به فرعون: «هَلْ لَّكَ إِلَهِيَّ أَنْ تَزَكِّي» بوده. زیرا با آلودگی عقل و اندیشه به خرافات و اوهام و عقاید باطل، و نفس به پلیدی‌های خلقی، نور فطرت بی‌فروغ یا خاموش می‌ماند و استعدادها و مواهب انسانی تباہ می‌شود و شخصیت و استقلال و تکیه‌گاه شخصی از میان می‌رود. اینگونه نفوس در برابر هر قدرت و پیکر و صورت موهوم هراسان و خاضع می‌شوند و رابطه‌شان با مواهب خود و قدرت بی‌پایان قطع می‌شود و از ریشه‌ها و آلودگی‌های فکری و نفسانی هر شرّ و فساد می‌روید و می‌جوشد. همین انسان آلوده و ناتوان و گسیخته شده از نیروهای خود و جهان، همین که تزکیه شد و قوای فکری و نفسانی و عملی وی برانگیخته و شکفته و به هم پیوسته گردید از قیود و بندهای عادات و تقالید آزاد می‌شود و به صورت قدرت فعال و مؤثر در می‌آید و پایه و مایه نظام زندگی و اجتماع عالی و متکامل می‌گردد، از این جهت که تزکیه هم پایه و اصل زندگی عالی انسانی، و هم نهایت و غایت آن است؛ پیامبران و داعیان و مصلحین به حق و حقیقت بین انقلاب اصیل و اهداف تربیتی و اجتماعی را از تزکیه و ساختن فرد آغاز می‌کنند، و از همین طریق جامعه‌های واژگون را یکسره واژگون و در نتیجه مستقیم و منظم می‌سازند، آنها آن تحول و انقلابی که در افکار و جوامع پدید آوردند از طریق تنظیم اصول و فروع ساخته و پرداخته و چشم‌گیر اجتماعی و اقتصادی نبود، زیرا هر اصل و قانونی هر اندازه مترقی و بشری باشد اگر بر پایه شخصیت فکری و نفسانی و مواهب انسانی افراد استوار نگردد بی‌پایه و مصنوعی است.

چون آدمی در اصل خلقت آلوده نیست و آلودگی از عوارض فطرت پاک و معلول اکتساب یا توارث است، همه افراد قابل تزکیه می‌باشند و هرچه نفوذ و تراکم این عوارض در نفس انسان کمتر باشد قابلیت تزکیه بیشتر است. از این جهت توده مردمی که گرفتار حجاب‌های غرور و تکبر و قدرت و ثروت و امتیازات طبقاتی نیستند یا کمترند برای پذیرش تذکر آماده‌ترند و امید به تزکیه آنها بیشتر است: «وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْكِي».

أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرُ: «او» اشعار به تردید و تأخیر دارد: اگر تزکیه نشد شاید متذکر شود پس این تذکر وی را سود دهد. یذکر (از باب افتعال) پذیرش و کوشش کردن و طلب ذکر است، ذکر مطلق

معدن لعل و عقیق مکتسب / بهتر است از صد هزاران کان مس

احمدا اینجا ندارد مال سود / سینه باید پر ز عشق و درد و دود

اعمی روشندل آمد در میند / بند او را ده که حق اوست پند

«متنوی»

(بدون تعلق به چیزی) همان یادآوری است، یادآوری چیزی که فراموش شده یا از آن غفلت گشته و این غیر از تعلیم است. ذکر یکی از نام‌ها و صفات قرآن است و نزول قرآن برای آن است: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ. إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ. وَالذِّكْرُ الْحَكِيمُ. وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ». از رسالت‌های منحصر رسول اکرم (ص) تذکر دادن بوده: «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ. فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ الذِّكْرَى». اینگونه آیات به صراحت دلالت بر این دارد که قرآن شعور و ضمیر آدمی را برمی‌انگیزد تا آن حقایق و معلوماتی که در کمون فطرت است نمایانده و بیاد آورده گردد. اگر هیچ‌گونه صورتی از اصول حقایق و معلومات در وجود آدمی نباشد برای به یاد آوردن صورت‌های کامل‌تر جستجو از چه می‌نماید؟ زیرا توجه به مجهول مطلق و جستجویی از آن محال است. اصول معارف مانند صورت‌های جزئی و معلومات فراموش شده است که در ذهن به طور واضح و روشن وجود ندارد ولی صورت‌های اجمالی آنها موجود است، از این‌رو با توجه و به یاد آوردن قرائن و نشانی‌ها و نام و نشان، فراموش شده‌ها کم‌کم رو می‌آیند و روشن می‌شوند.

با بیان دیگر، چیزهای دریافت شده بار دیگر دریافت نمی‌شود، و آنچه به هیچ صورت دریافت نشده، اندیشه‌ای برای دریافت آن نخواهد بود، و چون آدمی همیشه اندیشه دریافت مسائل خاصی را دارد باید پیش از این آن را دریافته، سپس فراموش شده باشد یا اینکه اجمال آنها را می‌دانسته و در اندیشه دریافت مفصل آن می‌باشد؛^۱ که از همه مهم‌تر مسائل شناسایی مبدأ و نهایت، و چگونگی

۱. سقراط حکیم را عقیده بر این بود که تعلیم فقط تذکر (یادآوری) است، چون آدمی بیش از آن به آنها علم داشته. در رساله تقوا (مه نون) برای اثبات این مطلب پسر بچه‌ای که خدمتکار خانه بوده پیش می‌کشد و یک یک مسائل مربوط به اشکال مربع را از وی می‌پرسد، آن بچه یکی پس از دیگری سؤالات را جواب می‌دهد، بدون آنکه به وی تعلیم داده شود. این روش را سقراط در همه محاورات علمی و اجتماعی و کشف قوای باطنی و اندیشه‌های نفسانی، در تعالیم و کتاب‌های خود به کار برده و از این راه حقایق علمی را بدون تعلیم و تلقین، از ذهن طرف بیرون می‌کشد؛ از این جهت که تصورات و علوم را از درون اشخاص بیرون می‌آورد سقراط خود را قابله می‌نامید. نتیجه دیگری که سقراط از بیان این مطلب می‌گرفت، اثبات وجود روح پیش از تنزل به این عالم است، بوده. او می‌گفت: چون آدمی معلومات خود را در این جهان یاد نگرفته، باید پیش از این یاد گرفته و سپس فراموش شده باشد.

حکیم اسلام و ایران، صدرالدین شیرازی با آنکه درک حقایق را مانند سقراط فطری می‌دانست معتقد به حدوث نفس انسانی و پدید آمدن آن از جسم بود، او می‌گوید: «ذات و فطرت انسان مانند آئینه است که حقایق وجود در آن منعکس می‌شود و سپس دچار حجاب‌هایی می‌گردد. این حجاب‌ها پاره‌ای داخلی‌اند و بعضی خارجی. و حجاب‌های داخلی بعضی عدمی می‌باشند، مانند بلاهت و فرومایگی، بعضی وجودی‌اند مانند گناهان و رذائل خلقی چون کبر و حسد. حجاب‌های خارجی نیز بعضی عدمی است چون به کار نیانداختن ذهن در طریق تفکر درست و این‌مانند برگرداندن آئینه است از جهت مقابل صورت مطلوب، و بعضی وجودی است مانند عقاید جاهلانه تقلیدی و علوم ناقص که چون پرده‌هایی است که روی آئینه آویخته شود».

تصور دیگر راجع به علم بسیط اولی انسان این است که چون انسان فشرده‌ای از حقایق و قوای جهان و مظهر اراده و علم خاص پروردگار است خود نمونه و مظهری از سراسر عالم است، علم بسیط به ذات خود علم به همه نمونه‌ها و اسرار عالم می‌باشد، چون جوایب علم تفصیلی به خود می‌باشد علم تفصیلی به همه چیز را می‌جوید و تا عوارض داخلی و خارجی انگیزه جوایبی را ساکن یا منحرف نساخته این انگیزه او را به سوی علم پیش می‌برد.

مسئولیت، و تکلیف و موت و حیات و خودشناسی است که فطرت و ضمیر انسان به خودی خود، و تا حجاب‌های غفلت و فراموشی عارض نشده به فهم و درک و عقیده به آنها توجه دارد، و همین که با تذکر نافذ انسان به خود آمد و متذکر شد حجاب‌های عقلی و آلودگی‌ها نفسانی از میان برداشته و زدوده می‌شود و انسانی تزکیه شده و نو ساخته می‌گردد: «لَعَلَّهُ يَرْكَبُ». اگر یکباره تزکیه نشود و سراپا دگرگون نگردد، همین تذکر، تذکر یابنده را رو بخیر و صلاح پیش می‌برد و به وی سود می‌رساند: «أُوذِيكَ فَتَنْفَعُ الذُّكْرَى».

أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَرْكَبُ: پس از عتاب اول و بیان مقصد، اما من... بیان مورد عتاب و تفصیل مطلب است. فَأَنْتَ لَهُ... در مقام استفهام انکاری است: اما آن کسی که خود را بی‌نیاز پنداشته یا بی‌نیازی به خود بسته، تو متصدی تذکر و اصلاح او می‌شوی؟! چون سرشت انسانی سراسر استعداد و قابلیت است یکسره نیازمند و ناتوان می‌باشد.

احساس به ناتوانی و احتیاج است که باید همه استعداد‌های فکری و نفسانی را به کار اندازد و ظاهر سازد. بیشتر نفوس فرومایه و کم‌رشد همین که تکیه‌گاه و پناهگاهی از امور اعتباری و موهوم خارج از خود، مانند مال و قدرت‌های بی‌پایه یافتند از مواهب ذاتی و قدرت واقعی خود روی می‌گردانند و خود را از آنها و آنچه موجب برانگیختن و تقویت آنهاست، بی‌نیاز می‌پندارند. اینها چون قابلیت تذکر و تزکیه ندارند و خود را بی‌نیاز می‌پندارند، رسل و هادیان نیز نسبت به آنها مسئولیتی ندارند: «وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَرْكَبُ».

وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى وَهُوَ يَخْشَى فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى: در مقابل آن سرمایه‌تباه توانگر نما، این سرمایه‌دار نیازمند است که سرمایه‌های ذاتی او به کار افتاده و روحش فروزان گشته، او از همه چیز غیر خود و حق چشم پوشیده و با شیفتگی و کوشش و نگرانی (نگرانی از خدا و خود، یا هراس از دشمنان کینه‌جو که در کمین مسلمانان بودند) شتابان و عصا زنان از راه دور و از پیچ و خم کوی‌های ناهموار، روی آورده تا هر چه از آیات خدا نازل شده بیش از دیگران دریابد، او هر چه دنیای ظاهر از چشمش پوشیده شده، حقایق غیب در باطنش پرتو افکنده، گویا موجی از ایمان و نگرانی او را هر وقت و بی‌وقت به دامن وحی می‌کشاند، به چیزی از جریان حوادث توجه نداشت و سر از پا نمی‌شناخت، او آن قدر در نظر خدا عزیز بود که درباره‌اش به عزیزترین و گزیده‌ترین خلق خود عتاب کرد: آیا تو او را سبک می‌گیری و از او روی می‌گردانی؟! «فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى». پس از این آیات، مقام این مرد در میان مسلمانان تا آنجا بالا رفت که مانند بلال مؤذن رسمی رسول خدا (ص) شد. این مقام در واقع مقام فرماندهی جمع و به صف درآمدن مسلمانان بود. و دوبار رسول اکرم (ص) او را در مدینه به جای خود واگذار، و چون به وی می‌رسید با لحن تجلیل و عذرخواهی به او می‌فرمود: «مرحبا بمن عاتبني فيه ربي»

اگر نظر سقراط صحیح باشد مقصود او اصول علمی مانند کلیات مسائل ریاضی و نفسانی می‌باشد، نه علم‌های جزئی حسی یا تجربی که اکتسابی است نه تذکاری، و مسائل تجربی آنگاه مسائل علمی می‌گردد که به صورت قوانین کلی منطقی یا ریاضی در آید.

حاصل درسی این آیات این است که کار قرآن نوسازی انسان است، نوسازی از مواد اولی انسانی که همان ضمیر و فطرت می باشد و آنها که مواد اولی آنها را هواها و غرورها فاسد کرده قابل نوساختگی نیستند. این نوسازی به وسیله تذکر و تزکیه است. تذکر، عقل و وجدان را بیدار می کند. تزکیه، از آثار محیط پست و رذائل و تقلید و مواد رسوبی آنها پاک می نماید و بالا می آورد. این نوسازی از تعلیم و تلقین و تحمیل مفاهیم و مطالب نامأنوس و خارج از درک وجدانی و از روش های تربیت اخلاقی معمول بر نمی آید و چه بسا اینها جهل مرکب و غرور را می افزاید. از نوسازی تذکر و تزکیه سرچشمه های معارف و خیر خود به خود می جوشد، و چنین افراد نو ساخته اند که می توانند پایه محکم اجتماع سالم و عادل شوند.^۱

كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۱) فَمَنْ نَسَاءَ ذَكَرَهُ (۱۲) فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ (۱۳) مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ (۱۴) بِأَيْدِي
سَفَرَةٍ (۱۵) كِرَامٍ بَرَرَةٍ (۱۶) قَبِيلِ الْإِنْسَانِ مَا أَكْفَرَهُ (۱۷) مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ (۱۸) مِنْ نُّطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ
(۱۹) ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ (۲۰) ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۱) ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ (۲۲) كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ (۲۳)

ترجمه

نه چنین است، همانا آن یادآوری است (۱۱) پس آن کس که خواهد یاد آورد آن را (۱۲) در نوشته هایی است گرامی داشته (۱۳) بالا برده شده پاکیزه گشته (۱۴) به دست های سفیرانی (۱۵) بزرگوارانی نیکوکار (۱۶) کشته باد انسان، چه ناسپاس است (چه او را کافر کرده؟! (۱۷) از چه چیز وی را آفریده؟ (۱۸) از نطفه ای او را آفریده پس به اندازه اش نهاده (۱۹) سپس راه را آسانش کرده (۲۰) آن گاه میرانده او را پس به گورش اندر آورده (۲۱) سپس هر آن گاه که خواهد او را برآورده و بازش گرداند (۲۲) هرگز، هرگز، هنوز آنچه خدا فرمانش داده او انجامش نداده (۲۳).

شرح لغات:

صحف: جمع صحیفه؛ ورقه نوشته، ورقی از کتاب، چهره. اصحف: صحیفه ها را با هم جمع کرد و به هم پیوست.

مکرمه: مفعول از کرم (مشدد): بزرگ و منزهش داشت.

ایدی: جمع ید: دست، نعمت، احسان، مقام، قدرت، بخشش.

سفره: جمع سافر: نویسنده، نویسنده حکمت. از سفر: روی خود را گشود، ابر پراکنده شد، افق باز شد، صبح روشن گشت، به سفر رفت. بیرون رونده از شهر را از این جهت مسافر گویند که بیابان برایش باز و آشکار می شود یا شخص از خانه و شهر روی به صحرا می آورد. سفیر نماینده است، از این رو که روی و مقصد فرستنده را می نمایاند.

برره: جمع بار (به تشدید راء): نیکوکاری که نیکی اش سرشار و جالب خیر باشد.

۱. پیروان آیین اسلام چون از این روش و مکتب تربیتی آن منحرف شدند به مکتب تصنعی و گنگ دیگران و نظریات گمراه کننده ناشی از آنها روی آوردند و در زیر پرده این مکتبها که عنوان و نام اسلام به آنها بسته شد، چهره واقعی تربیت قرآنی پوشیده شد. محصول مکتب های تصنعی و تقلیدی جز افراد متصنع و مقلد نیست، این افراد نمی توانند از خود جوشش و نظر و ابتکار عمل داشته باشند و اجتماع ساخته شده از این افراد تصنعی و فاقد حرکت می باشد.

ما اکفروه: «جمله تعجب یا استفهامیه است» اکفر: کفر را گزید و با آن ملازم گشت. از کفر: چیزی را پوشاندن، ناگرویدن، ناسپاسی کردن.

قدر: چیزی را به اندازه و مقدار در نظر گرفت، انجام داد، روزی را به اندازه مخصوص تقسیم کرد، حکم را اجراء کرد.

انشر: از نشر: جامه را گشود، خبر را منتشر کرد، درخت برگ آورد، برگ شد، مرده را خداوند زنده کرد.

يقض: مضارع قضی: کاری را درست و به اندازه انجام داد، نیازش را بر آورد، پیمان را انجام داد، درباره دعوا حکم داد.

كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ: کلا، مطلب مذکور را ردع و نفی، و مطلب بعد را اثبات می کند.

این در موردی است که تناسبی صریح یا غیر صریح در بین مطلب قبل و بعد باشد. آیات قبل، بیان توجه و تعرض رسول خدا(ص) به مشرک بی نیاز و اعراض از مؤمن نیازمند بود. آیا در این کار آن حضرت چشم به مال و قدرت اشراف قریش برای پیشرفت دعوت خود داشت؟ مگر آن حضرت نبود که در جواب پیشنهادهای عمویش ابوطالب از جانب سران قریش فرمود: «به خدا سوگند اگر آفتاب را به دست راستم و ماه را در دست چپم گذارند برای آنکه این فرمان را واگذارم، و انمی گذارم تا آنکه خدا آن را آشکارا گرداند یا در این راه هلاک شوم». نظر آن حضرت، در اندک توجهی که در این جلسه به سران قریش نمود و در نتیجه توجهی که باید به آن کور نو مسلمان به شود نشد، این بود که شاید آیات قرآن در دل های سخت آنان نفوذ کند تا اسلام آرند یا مانع پیشرفت آن نشوند و مقاومت ننمایند. آن حضرت بسی نگران بود که مبادا در میان طوفان تعصبها و غرورها و دیوارهای جاهلیت مکه، شعله وحی فرو نشیند و به زودی در دنیای تاریک و گمراه پرتو نیافکنند و این رسالت و هدایت الهی چنان که باید انجام نگیرد یا گسترش نیابد.

این آیه چنین اندیشه ای را نفی می کند: «کلا...» هیچ در این اندیشه مباش، این آیات یا این وحی، تذکره ای است که به اعماق ضمیر و روح آدمی نفوذ می کند و موجب تحولی است که سازندگی انسان را از عمق ضمیرش آغاز می نماید، پیشرفت سطحی و گسترش ظاهر آن مورد نظر نیست.

فَمَنْ شَاءَ ذَكْرَهُ: به قرینه بیان، ضمیر راجع به مورد تذکره است: پس هر که خواست به آنچه تذکر داده شده متذکر شود، می شود. این خواست «شاء» از چه مبدأ و مدرکی برخاسته می شود؟ نمی توان برای آن مبدأ و محلی تعیین کرد، با لغت دل «قلب، وجدان، ضمیر» می توان از آن مبدأ تعبیر نمود زیرا هر خواستی از آن است و همه مبادی و قوای فکری و حواس و عواطف، آلات و ابزار و در خدمت آن می باشند؛ به فرمان دل و ضمیر است که این سپاهیان قوای آماده به فرمان به کار می افتند و نمی توانند از فرمان و خواست آن سرپیچی کنند؛ عشقها، فداکاریها، هنرنماییها، از آن سرچشمه می گیرد و هر چه قوا و اعضاء انجام دهند به آن بر می گردد.

آیات قرآن نخست متوجه به تذکر و بیداری آن است، همین که آیات وحی با اسلوبها و آهنگهای متنوع و بلاغت سرشار، و بیان نظام عالم و خواستهای درونی فطرت و طرح مسائل و سؤالهای فطری، در آن نفوذ نمود فروغ خاموش شده اش را برمی افروزد و چون هماهنگ با آن است اوتار آن را به اهتزاز در می آورد و چون آهنگ آن با آیات، منظم و مستقیم شد قوای فکری و عواطف نیز با آن

هماهنگ می‌گردد، آن گاه است که آیات قرآن که نمایاننده آیات و حقایق عالم است از عمق ضمیر و قلب در ذهن و خارج آن منعکس می‌گردد.^۱

قلب و ضمیر در انسان مانند هسته مغز است که قوا و قشرهای متنوع دارد، چنان که هسته زنده همین که در ظرف مساعد واقع شد با تابش نور حرکت می‌کند و قوایش گسترده می‌شود، قلب و ضمیر هم در ظرف مساعد نفسانی با تابش آیات و تذکر و برانگیخته می‌گردد. اگر قلب و ضمیر ناسالم یا فاسد یا در ظرف نفسانی نامساعد باشد مانند مغز و هسته‌های گیاه فاسد، قابل حرکت نیست بلکه تابش نور و عوامل محرک آن را متلاشی می‌کند: «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ، وَمَا يَذَكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ، وَيَلِيدُ كَرُّ أُولُو الْأَلْبَابِ».^۲

آنها که آماده‌اند و می‌خواهند متذکر و انگیزه شوند همان‌ها هستند که دارای مغز و ضمیر سالمند: «فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ».

فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ: این آیه بیان صفت تذکره است: آن تذکره در صحیفه‌هایی گرامی داشته و مورد احترام ثبت شده. این آیه هم که پیوست به دو آیه قبل و در سیاق کلاً، آمده؛ برای رفع اندیشه و نگرانی رسول (ص) است. اندیشه در جلب قلوب مخالفان سرسخت، نگرانی از توقف رسالت و نرسیدن آیات به مردم دنیای آن روز و بعد از آن.

بنابراین، نظر بعضی از مفسرین که مقصود از «صحف مکرمه»، لوح محفوظ و عالم غیب باشد، مناسب با سیاق آیات نیست؛ معنای تذکره و صحف که اسم جمع آمده، و اوصاف حدوثی مُّكْرَمَةٍ، مَرْفُوعَةٍ، مُطَهَّرَةٍ، نیز متناسب با لوح محفوظ و عالم غیب و مقام پیش از نزول آیات نیست.

نگرانی آن حضرت از این بود که برق و امواج آیاتی که در فواصل زمان و در محیط مکه می‌تابد و خاموش می‌شود و گیرنده آن پس از شخص رسول عده اندکی از نو مسلمانان پراکنده و نابسامان بودند، مبادا در آن محیط پر آشوب و فشار از میان برود. لحن این آیات خبر از حال و آینده محقق است نه گذشته محقق نشده در این عالم، خبر از این است که آیات قرآن در صحیفه‌ها و صفحه‌های ارجمندی هم اکنون و پس از این ثبت و ضبط شونده است.

در مکه در صفحه‌های اذهان پاک و عالیقدری مانند ذهن تابناک آن حضرت و مسلمانان شیفته وحی که یکی از آنها همین کور مشتاق بود ثبت و ضبط می‌گردید. در مکه نویسنده و وسیله نوشتن نبود، اگر هم بود باز حفظ و ضبط آیات قرآن در صفحه اذهان بیش از نوشته بر اوراق، حفظ و مصون

۱. ویلیام جیمز (دانشمند معروف علوم طبیعی و روانشناسی) می‌گوید: در اینجا احتیاج نداریم که عقیده کسی را ذکر کنیم، خودمان از باطن و سرشت خویش به طور کلی می‌توانیم این طور نتیجه بگیریم؛ مثل اینکه در باطن آدمی یک حس «درک واقعیت‌ها» و وجدان حقایق وجود دارد که در عین حال هم عمیق تر و هم کلی تر است از حس‌های دیگر ما، که به نظر روانشناسان امروزی فقط آنها هستند که وجود اشیاء را بدون واسطه به اطلاع ما می‌رسانند. اگر اینطور باشد ما می‌توانیم بگوییم که حس‌های ما برای آنکه منشأ اثر واقع شوند، بایستی ابتدا این حس درک حقیقت و وجدان واقعیت‌ها را در ما برانگیزد. اما اگر نفوذ و اثر امر دیگری مثلاً یک تصور و اندیشه‌ای به تواند باز این حس را متأثر سازد، آن فکر و تصور در نزد ما همان قدر واقعیت دارد که اشیاء محسوس و ملموس واقعیت دارند. هرگاه مفاهیم مذهبی این حس درک حقیقت را متأثر ساخت چنان اعتقادات مذهبی ریشه‌داری در آدمی پیدا می‌شود که در مقابل همه ایرادات و انتقادات پایداری می‌کنند...»

از کتاب دین و روان ص ۳۷، ترجمه آقای مهدی قاتنی.

۲. فقط مغزداران متذکر می‌شوند، و متذکر نمی‌شوند مگر مغزداران، و باید مغزداران متذکر شوند - آیات قرآن.

می ماند، زیرا مراقبین و جاسوسان قریش که هر یک از مسلمانان و خانه‌ها و رفت و آمدهای آنها را در همه جا زیر نظر داشتند، اگر ورقی از آیات قرآن به دستشان می‌رسد آن را ضبط میکردند یا از میان می‌بردند و همین دلیل کافی بر انحراف و جرم دارنده آن بود تا او را به حبس و شکنجه کشند و از حقوق اجتماعی محروم‌ش کنند، تا آنجا که نزدیک شدن مسلمانان و گوش دادن به آیات از طرف سران مشرک قریش ممنوع گردید و کار فشار و سخت‌گیری به آنجا رسید که هنگام حج و ورود کاروان‌های تجارتي به مکه، کسانی را در سر راه‌ها می‌گماشتند تا واردین را از نزدیک شدن به مسلمانان باز دارند و به آنها اعلام خطر کنند. با همه تهدیدها و تحدیدها و با آنکه شهر مکه برای مسلمانان محدود و بی‌پناه به صورت زندان و شکنجه‌گاه در آمده بود و دریچه نجات و نفسگاهی به روی آنان باز نبود، دیری نپایید که موج آیات از میان مکه بیرون رفت، از یک سو در مرکز و دربار مسیحی حبشه از زبان جعفر بن ابی طالب برخاست و از سوی دیگر در مرکز جزیره و شهر یثرب از زبان مصعب بن عمر منعکس شد. سپس آیات نازل شده و ثبت شده در صفحات نفوسی که از اوام و نقوش جاهلیت پاک و گرامی گشته بود: «صحف مکرمة» پی در پی صفحات و اذهان مستعد دیگر منعکس گشت و نقش بست تا آنکه سراسر جزیره پر از جوش و خروش و تلاوت آیات گردید چنان که از میان ساختمان شهرها و از زیر چادرهای بیابان، هر صبحگاه و شامگاه، در ساعات روز و نیم شب‌ها، در حال سکونت و کوچ در صحراها، در حال برآمدن به بلندی‌ها و سرازیر شدن در وادی‌ها، و خروج و ورود از محلی به محلی، آهنگ تلاوت آیات برمی‌خاست.

همین که آن حضرت به یثرب هجرت فرمود و نو مسلمانان و حافظین آیات در آنجا گرد آمدند و متمرکز شدند و مسجد ساختند و شهر جاهلیت یثرب مدینه الرسول گردید، همراه حرکت و جوشش و تحولات روحی و اخلاقی، نوشتن و خواندن آیات از روی نوشته میان مسلمانان رایج شد. از این زمان آیاتی که در صحیفه‌های اذهان هزاران نو مسلمان با دقت کامل ثبت شده بود برای ضبط بیشتر و آموختن به دیگران به صحیفه‌هایی از پوست و سنگ و چوب و برگ و استخوان و هر چه در دسترس شان بود، نیز منتقل و ضبط شد. این صحیفه‌ها برای آنها از هر چه عزیزتر و گرامی‌تر بود: «فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ».

پس از رحلت آن حضرت آنچه در صحیفه‌های اذهان و اوراق پراکنده بود به صورت کتاب جامع همه آیات که همین قرآن است درآمد و پیوسته با خط‌ها و شکل‌های متنوع از روی قرآن نسخه‌ها نوشته و برداشته شد، تا زمان چاپ رسید. از آن پس هر سال هزاران نسخه قرآن در سراسر دنیا پخش می‌شود، اکنون بیش از صفحات اذهان و اوراق، شب و روز آیات قرآن در صفحه هوا و امواج آن نیز پخش می‌گردد.

قرآن در کمتر از نیم قرن بر همه کشورهای بزرگ و آباد آن روز و مردم آن سایه افکند و مانند ابر رحمت و باران پر برکت از بالا بر قلوب و نفوس پاک و مستعد مردم بلا زده همی بارید.

مَرْفُوعَةٌ مُطَهَّرَةٌ: این دو وصف نیز حدوثی و برای تذکره است: با آنکه تا مرتبه قلب و اندیشه بشری و دنیا تنزل یافته و به صورت صوت و حروف و کلمات درآمد و در صحیفه‌های اذهان و نفوس و اوراق نقش شده، از عقول و اندیشه‌ها و معلومات و کلام و بیان بشری برتر است: «مرفوعة» و با آنکه در مجرای نفوس و عواطف و اعمال و شئون مختلف زندگی جاری و آمیخته شده از هرگونه تحریف و آلودگی و پستی پاک و پاکیزه است: «مطهرة».

این آیات و اوصاف که به صورت جمله‌های خبریه اسمیه و غیر مقارن به زمان آمده، بیان واقعی است که در آغاز طلوع قرآن از آن خبر داده و تاکنون که چهارده قرن از آن خبر می‌گذرد، صدق و حقیقت آن آشکارتر شده:

با آن عمق و بسطی که لغت و ادب عربی پیش از نزول قرآن داشت و در قرون پس از آن پیوسته در حال تکامل است، و هزاران کتاب ادبی در نحو و صرف و بلاغت تدوین شده، باز قرآن در آسمان بلندی از بلاغت می‌درخشد و هرچه نظرهای علمی در کشف اسرار و شواهد مبدأ و معاد وسعت یافته و هر چه بینش‌ها و نظرها درباره آغاز و چگونگی آفرینش و اصول علمی آن بازتر می‌شود، و هر چه کاوش‌های روانی و نفسانی عمیق‌تر گردیده، و هر چه اصول روابط حقوقی و قانون و نظام اجتماعی با تجربه‌های ممتد روشن‌تر شده، باز تعالیم قرآن و آیاتی که درباره این حقایق و اصول است بالاتر و برتر می‌باشد و بال و پر این وحی آسمانی بازتر و گسترده‌تر می‌شود، در پرتو تعالیم قرآن است که قرن‌ها و در هر قرنی میلیون‌ها مردم زندگی کردند و رشد یافتند و در سایه ایمان به سر می‌برند، تا آنجا که ستمکاران و جبّاران که مخالف صریح آیات قرآن، بر مردم حکومت کردند خود را در پناه آن گرفتند و تعالیم و کتب پیمبران گذشته با فروغ قرآن روشن و مبرهن شده: «مرفوعة...».

با آنکه همه منحرفین و مرام‌ها و مذاهبی که به نام اسلام پدید آمده کوشیدند که آیات قرآن را مطابق اندیشه‌های خود تأویل و تفسیر و تحریف کنند و بیالایند، آلودگان و منحرفین رفتند و این سرچشمه حیات هم چنان صاف و زلال و پاک ماند: «مطهرة».

بِأَيِّدِي سَفَرَةِ كِرَامٍ بَرَرَّةٍ: «ب» به معنای سبب، یا مصاحبت، یا الصاق (اتصال)، یا ظرفیه است، و متعلق به فعل و شبه فعل مقدر، مانند: تصل، مکتوب، مضبوط، می‌باشد. «سفرة» جمع سافر، مقصود، آن نویسندگان و ثبت‌کنندگان آیات قرآنند که از روی مطالب و مقاصد آن پرده برمی‌دارند. و می‌شود که سافر به معنی سفیر باشد: این تذکره، به دیگران به سبب قدرت یا در دست یا همراه احسان و نعمت، نویسندگان یا سفیرانی می‌رسد، یا نوشته و ضبط می‌شود که از معانی و مقاصد آن پرده برمی‌دارند و آشکارش می‌کنند.

اینها کریم و بزرگوارند چنان که در این کوشش و سفارت انگیزنده آنان همان خوی کرامت می‌باشد، نیک‌منش و نیکوکارند، چنان که آثار نیکی و خیرشان فراوان و بی‌دریغ به هر نیازمندی می‌رسد.

این اوصاف و نشانی‌ها به راستی صادق و منطبق با نویسندگان و مفسرانی است که از همان هنگام طلوع و نزول قرآن، هر چه از آیات نازل می‌شد با اشتیاق و بی‌درنگ از زبان آن حضرت می‌شنیدند، آن گاه رموز و تفسیر و تأویل آنها را فرا می‌گرفتند و به دیگران می‌آموختند. نمونه کامل و شاخص آنها امیرالمؤمنین علی (ع) بود. (رجوع شود به مقدمه جلد اول). سپس تربیت شدگان و وارثین وحی و نبوت و مردان عالم و بزرگوارانی که در هر زمان و مکان از میان ملل مختلف برخاستند و هر یک با کرامت نفس، از طریق الهام شعور ذاتی و تقوا و معلومات اکتسابی و هدایت قرآن و حدیث و چهره‌نمای آیاتی از قرآن و نشان‌دهنده معنا و پرده بردارنده از رخسار باطن و حقایق پوشیده آن بودند. ذوق‌ها و معارف همه مردان علم و ایمان از فقها، حکما، عرفا، ادبا، متکلمین، مفسرین، از همان زمان تا امروز در راه فهم و درک آیات متنوع قرآن، و دست‌های آنان در نوشتن و ثبت برای دیگران، به کار افتاد.

درک و فهم و تبیین و معانی و معارف و حقایق قرآنی محدود به حدود اسلامی نگردید، در محیط‌های غیر اسلامی نیز مردانی برای همزبان‌های خود به ترجمه و کشف مطالب و معانی آیات قرآن دست به کار شدند.

این سفره کرام با آن همه رنج‌هایی که متحمل شدند و تحقیقاتی که کردند و چه بسیاری از آنها که از لذات محروم شدند و شب‌ها و روزهایی را در تفکر و تدبر آیات و نوشتن آن گذراندند چه بسا مورد طعن و لعن عوام و مخالفین گردیدند، با همه اینها با شور و شوق فراوان برای فهم قرآن و هدایت دیگران، بدون چشم داشت به پاداش مردم و امیدوار نبودن به بقاء نوشته‌هایشان مسئولیت و رسالتی که برای خود می‌دیدند انجام دادند و برکاتشان سرشار از زمانی به زمان دیگر و از نسلی به نسلی رسید: «بایدی سَفَرَة، کرام بَرَرَة».

این اوصاف و امتیازات مخصوص قرآن بود که حفظ و بقاء آن را تضمین نمود و هدایت را تعمیم داده: چون تذکره است و در قلوب پاک نفوذ می‌نماید و می‌تابد و استعدادها را می‌افروزد و برمی‌انگیزد، افکار و اندیشه‌ها و دست‌های سفیران و نویسندگان بزرگوار و نیکوکار را به کار می‌اندازد و در صفحات نفوس جای می‌گیرد و از آن به صحیفه‌های دیگر منتقل و ضبط می‌شود، چون مرفوعة مطهرة است، در معرض تحریف و آلودگی در نمی‌آید.

وعدة خداوند که با نسبت جمع در سوره حجر آمده: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ = همانا ما فروفرستادیم ذکر را و همانا ما آن را نگاهدارنده‌ایم» از همین طریق تحقق یافته، بیان همین اوصاف خاص الطاف نویدبخش پروردگار است که قلب رسول اکرم (ص) را مطمئن داشت و خاطرش را از نگرانی رهاوند و آن حضرت را از حمایت سران قریش و همه قدرت‌های دنیایی جهان بی‌نیاز گرداند.^۱

سیاق و پیوستگی این آیات و نسبت به ایدی، و صفت جمعی: «بایدی سَفَرَة، کرام بَرَرَة» با فرشتگان وحی، چنان که مفسرین دانسته‌اند، تطبیق نمی‌کند، قرینه دیگر تطبیق نکردن این آیه بر فرشته وحی این است که در هر مورد که قرآن از آن نام برده به عنوان فردی: «روح الامین، جبرائیل، روح القدس، رسول کریم» ذکر کرده. آن حقیقت واحد، واسطه و مبلغ و نازل کننده وحی است، نه نویسنده و پرده بردارنده. مؤید این تفسیر که مقصود از سفره، نویسندگان و بیان کنندگان قرآنند، روایت فضیل بن یسار از حضرت صادق (ع) است که فرمود: «حافظ قرآن و عامل به آن با سَفَرَة کرام بَرَرَة است» و از مفسرین قدیم، قتاده قائل به این بود که «سفره» قاریانی هستند که آیات قرآن را می‌نویسند و می‌خوانند.

۱. مصطفی (ص) را وعده کرد الطاف حق / گر بمیری تو نمیرد این سبق
من کتاب و معجزت را حافظم / بیش و کم کن را ز قرآن رافضم
من تو را اندر دو عالم رافعم / طاغیان را از حدیث دافعم
کس نتاند بیش و کم کردن درو / تو به از من حافظی دیگر مجو
روقت را روز افزون می‌کنم / نام تو بر زر و بر تفره زتم
منبر و محراب سازم بهر تو / در محبت قهر من شد قهر تو
«مثنوی»

قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ: فعل قتل به معنای دعاء. الانسان، اشاره به جنس یا مجموع افراد است. ما اکفره، جملهٔ اعجابی یا استفهامی می‌باشد: کشته باد انسان، چه کفر پیشه، یا ناسپاس است!! یا چه او را به کفر یا ناسپاسی واداشته؟ چگونه با این آیات مبین اعجازی و خبرهای محقق قرآن، و تذکره‌ای که به وسیلهٔ بیداری فطرت و گشودن چشم است، انسان نمی‌پذیرد و چشم نمی‌گشاید و ایمان نمی‌آورد و حق این نعمت را به جای نمی‌آورد؟!

مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ؟: استفهام مشعر به تعجب و تنبّه و تحقیر است: از چه چیز ناچیزی او را آفریده؟! آیا آیات خلقت، مانند آیات هدایت، از همان منشأ اولی انسان نمایان نیست؟ اگر خداوند او را نمی‌آفرید و عنایت و دست تدبیر و تقدیرش آن را فرا نمی‌گرفت و مجهزش نمی‌کرد و به راهش نمی‌انداخت، چه بود؟ اگر به هر چه کفر ورزد، آیا می‌تواند هستی و تدبیر و تقدیر خود را نادیده گیرد؟ **مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ: از نطفه‌ای نادار، ناتوان، ناچیز، فاقد شکل و اندازهٔ انسانی، او را آفرید و شکل داد؛** آن گاه قوای باطن و ظاهر و هندسهٔ اندام او را تنظیم و تقدیر کرد. آیا این اندام متناسب و زیبا، این رشتهٔ اعصاب حسی و حرکتی، این دستگاه گیرنده و اندیشندهٔ مغز، این حواس و مدارک پراکنده و مرتبط، این دستگاه تنفس و قلب و دوران خون، این جهازات تغذیه و تولید این قوا و غرائز و استعدادهای فشرده، این حکمت و قدرت مجسم را این نطفهٔ ناچیز یا فضای رحم به وی عنایت کرده؟ منشأ این آیات حکمت و علم، که هنوز محققین و دانشمندان جز ظواهری از آن را نشناخته‌اند، کی و کجاست؟

ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرُهُ: السبیل، اشاره به راه مخصوص است: راه کمال و عمل خیر و بقاء، یا هرگونه راه اندیشه و زندگی و طریق خیر و شر را که خود گزینند، برایش آسان کرد، به راه انداختن و آسان کردن راه با فاصلهٔ «ثم» و پس از تکمیل و تقدیر است: بعد از آنکه ساختمان خلق نطفه با تقدیر و تنظیم اعضا و غرائز خاص حیوانی و استعدادهای انسانی در باطن آن تکمیل شد، این انگیزه‌های غرائز و قوا، اعضا و جوارح را به کار می‌اندازد و پس از احساس به شخصیت خود، با حرکات پیوسته حقیقت و قدرت حرکت خود را می‌آزماید و به آن پی‌می‌برد، همین که با شعور فطری شخصیت خود را مستقل و بی‌نیاز از محیط رحم دید، برای خروج از آن می‌کوشد و راه می‌جوید و آرام نمی‌گیرد تا به هر سختی و فشار به سوی معبر رحم و ورود در عالم نادیده و نامأنوس دنیا برمی‌گردد. همین که این تنگنای فشرده و راه مشکل برایش آسان شد و از آن گذشت با همه بیچارگی و ناتوانی و نیازمندی در راه ادامهٔ حیات و برای رفع آلام و جلب غذا وسیله‌ای جز ناله و آه ندارد، همین آه و ناله است که دل‌ها را سرشار از مهر و پستان‌ها را سرشار از شیر می‌نماید و عواطف و دست‌ها را به یاریش برمی‌انگیزد و به کار می‌اندازد. سپس غرائز و قوا و ادراکات یکی پس از دیگری بیدار و فعال می‌گردد تا به بیداری اندیشه و عقل می‌رسد و خود را آزاد و مختار می‌نگرد، از این پس در سر راه‌های مختلف زندگی می‌رسد و چون راهی را برگزید و به آن روی آورد آن راه برایش باز و آسان می‌شود و وسائل و عوامل و کمک‌ها برای پیمودن آن به سراغش می‌آید. با آنکه همه چیز مبهم و تاریک است، مطالب و مقاصدی که به آن روی می‌آورد با اندیشه و عقل برایش روشن می‌شود. با آنکه راه‌های وصول به هدف‌ها و مقاصد گزیده شده بسی پیچیده و مشکل است با قدرت تفکر مقدر شده و جهازات و قوای انگیزنده و وسائل آماده شده پیمودن آن برایش آسان می‌گردد چنان که عشق و جاذبه به آنچه به حق یا ناحق تشخیص داده همواره افزوده می‌شود و در راه آن به هر رنج و سختی تن می‌دهد و هر ناهمواری برایش هموار

می‌شود، و رنج‌ها و ناخوشی‌ها برایش لذت بخش می‌گردد، بالاتر از همه طریق حق و ابدیت است که با هدایت عقل و پیمبران و انگیزه‌های فطرت آسان می‌شود: «ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ». این پدیده‌ای که به هر سو به راه افتاده و در طریق آرزوها و مقاصدی که تشخیص داده همه قوای مادی و معنوی خود و دیگران را استخدام می‌کند و جهان را پرغوغا کرده، همان نطفه‌ناچیز ناپایدار و ناتوان بوده: «مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ!»

این آیات فواصل و مراحل مهم و مورد نظر را که بعضی پیوسته و بعضی ناپیوسته و با فاصله است بیان نموده: خلق، چون پدید آمدن صورت و شکل در ماده اولی «نطفه» و پیوسته به آن است، بدون فاصله آمده. تقدیر، چون منظم به اندازه و تدریجی صورت و معنا و هماهنگی قوا و غرائز با اعضاء و جوارح است و با اندک فاصله آغاز می‌گردد، با فاصله «فاء» ذکر شده: «فَقَدَرَهُ». پس از آنکه خلق و تقدیر تکمیل شد آماده حرکت می‌شود و راه می‌جوید. ثم، اشاره به فاصله بیشتر میان این دو مرحله است. تقدیر مرحله‌ای میان خلق اولی، و جهش به سوی تعقل و اختیار و گزیدن راه و حرکت، است. در مرحله تقدیر است که قوا و جهازات و اعضاء پس از تکمیل، آماده برای تحریک سپس جهانندن به عالم عقل و درک جهان بزرگ می‌شود.^۱

۱. هرچه تحقیقات و تجربیات درباره مرحله تقدیر ظاهر نطفه بیشتر پیش می‌رود اسرار حیرت‌انگیزی کشف می‌شود، گویند: اندکی پس از تکوین نطفه که آمیخته از یاخته نر و ماده «گامت» است عمل تقسیم منظم و تقدیر شروع می‌شود. منشأ این عمل حیاتی الیاف بسیار ریز و نازکی است که عموماً هرچه موجود زنده کاملتر باشد شماره آن بیشتر می‌باشد. این ماده (کروموزوم) از هسته مرکزی شبکی شکل یافته (کروماتین) پدید می‌آید، به این ترتیب که کروموزوم تغییر شکل می‌دهد و به دو دسته تقسیم می‌شود و به دو نقطه حد خارجی هسته (سانتروم) روی می‌آورد؛ هر دسته از این دو قسمت رشته‌ها که نیمی از پدر و نیمی از مادر گرفته از درون هسته متصل به یکدیگر می‌باشند و از بیرون در دو جهت مقابل کشیده می‌شود و با این عمل به تدریج هسته به دو قسمت متمایز تقسیم می‌شود. پس از تکمیل عمل تقسیم و جدایی، پوست یاخته در میان این دو، از دو سمت به هم نزدیک و متصل می‌شود سپس به صورت دو یاخته کامل و مستقل در می‌آیند و به همین ترتیب عمل تقسیم و تقدیر پیوسته پیش می‌رود. «اقتباس از کتاب: یک، دو، سه، بی‌نهایت. تألیف ژرژگاموف، ترجمه آقای احمد بیرشک».

اینک نقل قسمتی از عبارت این کتاب درباره چگونگی مقدار این تقسیم:

«اگر تعداد تقسیم‌های متوالی یاخته‌ها را که برای رشد یک انسان بالغی است با X تعیین کنیم و بیاد بیاوریم که در هر تقسیم تعداد یاخته‌های بدنی که در حال رشد است دو برابر می‌شود (زیرا که هر یک یاخته بدل به دو می‌شود) ممکن است بتوانیم به محاسبه تعداد تقسیم‌هایی که از زمان تشکیل یک تخم تا دوران بلوغ در بدن انسان انجام می‌شود به وسیله دستور $X = 2^n$ قائل شویم. جواب $X = 47$ بدست می‌آید. به این ترتیب می‌بینیم که هر یاخته بدن ما که به دوره بلوغ رسیده‌ایم نسل پنجاهم اولین تخم یاخته‌ای است که سبب وجود ما بوده است.»

پس از بحث دقیقی که درباره نوع دیگر یاخته‌های جنسی «گامت‌ها» و نحوه کار آنها و چگونگی انضمام یاخته مرد و زن و تقسیمات و اشکال بی در پی آن می‌نماید؛ در آخرین بحث می‌گوید: «برخی از یاخته‌ها به صورت استخوان‌بندی و بعضی دیگر به دستگاه‌های گوارش یا تنفس یا اعصاب بسط پیدا می‌کنند و موجود جاندار پس از گذراندن مرحله‌های مختلف جنینی به صورت جانور کوچکی که نماینده کامل نوع خود باشد در می‌آید.»

بحث مهم و دقیق دیگر این کتاب، توارث و انتقال صفات و خصائص بی‌حدی است که در همین رشته‌های ریز و محدود که بیش از ۴۸ عدد نیست نهفته و منتقل می‌گردد و با تجربه‌های متوالی زیست‌شناسان خصائص و اوصافی که در درون و اعماق یاخته نهفته است به وسیله این الیاف (کروموزوم‌ها) به صورت منظم با وجود زنده و در اطراف آن رشد می‌یابد و «زن‌ها» که سپس به صورت الیاف درمی‌آیند در موجودات زنده مانند هسته اتمی در تشکیل موجودات غیر آلی و خواص فیزیکی و شیمیایی است.

ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ: این مرحله نیز، به مراحل تکوین و تکمیل حیات گذشته انسان پیوسته است. ثم دلالت بر فاصله امانه (میراندن) از مرحله گذشته، و «فاء»، دلالت بر پیوستگی، به قبر اندر آوردن با میراندن دارد، نسبت فاعلی «أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ» به مبدأ پروردگار و نسبت مفعولی به شخصیت انسانی، مشعر به این است که هم قدرت مدبر و مکمل در همه این مراحل یکی است، و هم شخص متحول و متکامل. و میراندن و به قبر اندر آوردن نیز دو مفصل و مرحله پیوسته به مراحل گذشته، و مقدمه برای ظهور در عالم دیگر می باشد.

آن شخصیت محفوظ که این تحولات و صورت‌های متفاوت بر آن واقع می شود و آن اصل باقی که با تغییر سراسر بدن و اجزاء و اعضاء آن می ماند و همه اطوار و اعمال به آن نسبت داده می شود، چیست؟ اگر آن را صفات و خواص و استعدادهای مکمون گذشته و آثار مکتسبه‌ای فرض کنیم که در همه مراتب و مراحل محفوظ است و به صورت‌های مختلف در می آید، باز این اشکال و سؤال پیش می آید که این صفات و خواص مختلف و پراکنده که بعضی با هم متضادند، چگونه یک حقیقت واحد و مرتبط و قابل اشاره و به صورت واحد شخص می باشند؟ جز این نمی توان تصور کرد که آن شخصیت واحد محفوظ باید صورتی جامع و مقوم باشد که همه خواص و صفات به آن نسبت داده می شود، که از آن در اصطلاح به فصل اخیر تعبیر می شود. این صورت مقوم که نخست استعدادی و مکمون است سپس از مجموع صفات و اعمال مکتسبه تحقق و فعلیت می یابد. این صورت شعاعی از ادراکات و صفات و آثار مکتسبه است که تحقق یافته و با همه تغییرات و تحولات مادی حافظ وحدت و شخصیت می باشد، مانند تشعشع ذرات اجسام بی جان که پیوسته در حال بروز و تشعشع و تبدل به ماده دیگر است، با این فرق که تشعشع مواد زنده محدود به انواع تشعشع‌های اجسام غیر زنده نیست، زیرا ابرازات و شعاع‌هایی که از مبدأ ادراکات عقلی و خیالی و صفات نفسانی انسان ناشی می شود از هر جهت مادی و محدود به زمان و مکان نمی باشد، ولی چون منشأ مادی دارد تا ماده آن باقی است با آن مربوط و پیوسته است و همین که ماده یکسره تبدل یافت آن صورت متشکل از درک و صفات معنوی، از ماده بی نیاز و مجرد می شود.

به تعبیر جامع و صورت منطقی: حیات، مبدأ و پدیدآورنده اولین واحد مادی زنده «سلول» است. حیات (هرچه هست) گرچه خود در آغاز بسیط باشد، همه صفات و خواص فطری و اکتسابی را در بر می گیرد و منتقل می نماید. چون مبدأ مادی زنده «سلول» فشرده مرموزی از حیات و صفات است و پیوسته در معرض تغییر و تبدل می باشد، باید ماده زنده آلت و وسیله و گنجینه‌ای برای حیات و خواص آن باشد، تا بدین وسیله خود را ظاهر سازد و از این گنجینه برای تکامل خود کمک گیرد چنان

هر یک «کروموزوم» - که حجم متوسط آن در حدود یک هزارم میلیمتر است - مسئول و مسبب هزارها خاصیت و صفات است و تمام حجم کروموزوم‌های موجود در بدن انسان قریب ۵۰ سانتی متر مکعب و وزن آن ۷۵ گرم می باشد و همین مقدار ناچیز تشکیل دهنده و اداره کننده بدن است که هزاران برابر بزرگتر از آن می باشد، و همه آثار و خواص ارثی و حیوانی و انسانی از این مقدار بسیار کوچک ناشی می شود، و همه آثار اعمال و اندیشه‌های اکتسابی دوباره به آن برمی گردد و در هسته سلول‌های تولیدی جدید و «ژن‌ها»ی زیر و درونی آن پنهان و ذخیره می گردد و به نسل‌های بعد برای همیشه منتقل می شود.

که سراسر مظاهر مادی حیات یک موجود، حالات و اطوار بروز و کمون آن است. این بروز و محصول اکتساب و کمون برای انسان همی پیش می‌رود و از مرز تبدلات و تغییرات بدنی درمی‌گذرد. این آیه، که میراندن و به قبر درآوردن را به یک واحد شخصی نسبت و از مراحل حیات آن شمرده ناظر به همین اصل است، از نظر قرآن مرگ و حالت قبری، حالت سکون و درنگیست پس اطوار گذشته و مقدمه است برای طور آینده، چنان که این قانون درنگ و نشر در همه موجودات زنده از گیاه‌ها تا کامل‌ترین حیوانات جاری است، همه این موجودات زنده پس از بروز و جنبش و گسترش بصورت تخم و ماده اصلی (سلول) در می‌آیند و هر گروه به تناسب وضع طبیعی خود، در زیر خاک و درون هوا و آب و در زیر پرده‌های طبیعی که همان قبر آنهاست جای و آرام می‌گیرند تا آن گاه که عوامل محیط مساعد شد به حرکت در می‌آیند و آثار و صفات مکمونشان به صورت دیگر ظاهر می‌شود.

همین قانون عمومی درباره انسان به نسبت وسعت و قدرت حیات و آثارش جاری است. مرحله قبر همان دوره آرامش پیش از نشر و بروز کامل و طور دیگر وجود انسان است، خواه در زیر خاک دفن شود، یا در دریا غرق گردد یا بدنش بسوزد و دود شود. (آیه چهار سورة انفطار، برانگیخته شدن را به قبرها نسبت داده: *وَ إِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ*). زیرا عوامل دگرگون کننده طبیعت هر چه مقتدر باشد به مبادی حیات و افناء آن قدرت ندارد چه حیات و خواص و اجزاء مادی پنهان و در برگیرنده آن مصون تر و نیرومندتر از آن است که یکسره از میان برود.^۱

۱. در حدیث نبوی (ص) از اصل باقی و محفوظ بدن پس از مرگ و از میان رفتن اجزاء بدنی به «عجب الذنب» تعبیر شده - عجب (به فتح عین و سکون جیم) دنباله و منتهای دم. ذنب (به فتح ذال و نون) به معنای دم، دنباله، تابع است. محققین اسلام در معنا و مقصود از این عبارت، توجیهاتی نموده‌اند؛ بعضی گفته‌اند مقصود اعضاء اصلی بدن است، بعضی آن را ماده اولی که فلاسفه هیولا نامند، دانسته‌اند؛ بعضی گویند مرتبه عقل هیولانی می‌باشد. غزالی گفته: اشاره به نفس انسانی است که آخرت از آن ناشی می‌شود. ابو یزید وقوفی گفته: جوهری نورانی است که از این عالم باقی می‌ماند و تغییر نمی‌کند و نشسته آخرت از آن ناشی می‌گردد. شیخ محی‌الدین اعرابی آن را ماهیتی دانسته که عین ثابت از انسان نامیده شده. صدرالدین شیرازی پس از نقل این آراء - در مشهد ۵ از مفتاح ۱۸ کتاب مفاتیح الغیب، گوید: «دلیل ما دلالت به بقاء قوه خیالی دارد؛ این قوه خیالی، درک کننده صورت‌های پنهان از عالم حواس است، در آخر این نشسته اول و آغاز نشسته دوم است، پس همین که نفس از بدن و از این جهان جدا شد با خود قوه خیالی را که صور جسمانی را مشاهده می‌کند در بر دارد...» آن گاه این حکیم اسلام، قدرت درک قوه خیالی، و فرق بین مشاهده خیالی و درک حواس و وضع مشاهده آن بعد از مرگ و عالم قبر و آثار آن را بیان میکند.

تجربیات و موشکافی‌های علمای «زنتیک» که به اعماق ماده اصلی حیات پیشرفته است این مطلب را در نظر آنها آشکار نموده که حیات در هر موجود زنده‌ای با همه خواص و صفات ارثی و اکتسابی از اجزاء بسیار ریز هسته مشبکی شکل سلول آغاز می‌گردد، به این صورت که ساختمان اجزاء این، که همان «ژن‌ها» می‌باشد از هم جدا شده و به صورت الیاف در می‌آیند (چنان که پیش از این بیان شد)، از این الیاف «کروموزوم» رشته‌هایی بسیار نازک به درون هسته پیوسته است. و هزاران صفات و خواص را مکمون در همین رشته‌های نازک و اجزاء بسیار ریز آن می‌دانند. عدد این رشته‌ها در سلول انسانی بیش از ۴۸ واحد نیست و هر واحد از مقدار بسیاری اجزاء «ژن» که کوچک‌ترین واحد حیات تشکیل یافته، و هر ژن تقریباً از یک میلیون اتم ساخته شده است که جنبش حیات از مولکول‌های این ژن‌ها پدید می‌آید و هزاران اسرار زندگی در آن نهفته است، پس از گسترش و تغییر و تبدیل سلول‌ها همان آثار و صفات به صورت نسوج و اندام و صفات آن منتشر و آشکارا می‌شود. و در همان آغاز تغییر و تکثیر سلول‌های نطفه‌ای، مقداری از آنها از مسیر تحولات خارج می‌شود و برای فعالیت

ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ: پس از آرامگاه قبر آن گاه که پروردگار اراده کند او را برمی‌انگیزد و منتشرش می‌کند، این تحول و طور نهایی که پس از آن رهروان انسانی وارد زندگی و عالم دیگر می‌شوند، بیش از اراده‌ عام و افاضه‌ حیات اولی و تحولات طبیعی، مستند به اراده‌ خاص خداوند است، این مشیت با فراهم نمودن مقدمات و دمیدن حیات جدید بروز می‌نماید. همان‌سان که تحول فصل و آماده شدن هوا و زمین و تابش نور و حرارت معتدل، بذره‌های مدفون گیاه و تخم‌های مقبور حیوانات را بیدار می‌کند و برمی‌انگیزد و باز و منتشر می‌گرداند: این ساق و شاخه و برگ و گل بوته‌های کوتاه تا درخت‌های تنومند و انواع میوه‌ها مگر همان بذره‌های ریز و پنهان نبوده؟ این پروانه لطیف با اعضا دقیق درونی و بیرونی و پر و بال و خط و خالش و این حیواناتی سترگ چون شتر و فیل مگر تخم‌های ریزی نبودند که پس از زمانی که در خلال زمین و درون حیوانات دیگر آرمیدند و پس از گذراندن برزخ موت و حیات گذشته و آماده شدن شرایط زندگی و دمیده شدن نفخه‌ حیات به این صورت برانگیخته و منتشر شدند. همین قانون در حیات انسان هم که ماده‌ اولیش از صفات ذاتی و میراثی و استعدادهای نامحدود گذشته فراهم و ساخته شده جاری است. همان قدرت پرورش پروردگار که از این غرائز و صفات، بدن و چهره‌ باطن و ظاهر او را نخست پدید آورد و به راهش انداخت، بار دیگر پس از اکتساب و اعمال فکری و عضوی، در این جهان، و درآمدن به صورت نیروی فشرده‌ای از معنویات و ملکات در می‌آید که شعاع عمل و قشر غیر مادی او را تشکیل می‌دهند و پیوسته‌اند به ماده‌ فشرده‌ای که همه آثار گذشته‌ها را در برمی‌گیرد، سپس از میان این شعاع و قوا، به مشیت الهی از آرامگاه قبر خود را برانگیخته و باز و شکفته و منتشر و مشهود می‌گردد: «ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ». آن گاه است که محصول زندگی گذشته و استعدادها و اعمال خود را می‌نگرد:

كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ: کلا، اشعار به ردع و تحقق و تنبیه دارد. لَمَّا، فعل مضارع «يقض» را نفی و به معنای ماضی استمراری در آورده: همین که انسان برانگیخته و بیدار شد و صفحه‌ هستی در هم پیچیده‌اش با همه خطوط و آثار گشوده شد، ناگهان محقق می‌شود که هیچ فرد، یا نوع انسانی، چنان که باید و شایسته‌اش بوده امر پروردگار را نسبت به مسئولیتی که داشته انجام نداده. ضمیر فاعل «امر» راجع به خداوند و ضمیر ظاهر مفعول راجع به انسان است، چه آنکه مأموریت و مسئولیت انسان از جانب خداوند به وسیله‌ پیمبران و به صورت احکام به وی رسیده باشد، یا به وسیله‌ منادی ضمیر، و اعطاء سرمایه‌ استعدادهای فکری، و وسائل و جوارح خاص انسانی که هر یک نمایاننده‌ امر

جنسی در جهازات تولید پنهان و ذخیره می‌گردد و کمتر در معرض تغییر می‌باشد. (رجوع شود به کتاب، یک، دو، سه، بی‌نهایت).

با این تحقیقات معلوم می‌شود که حیات و آثار آن از منبع بی‌پایان و ناپیدا در مولکول‌ها و ژن‌های سلول ذخیره می‌شود و از آن به وسیله‌ رشته‌های «کروموزوم» منتشر می‌گردد و در مسیر عمل، ملکات و صفات مکتسبه را در درون هسته سلول و اجزاء آن ضبط و ذخیره می‌نماید تا در زمان و محیط خاص به صورت کامل‌تر ظاهر سازد.

این اجزاء ریز اتمی که حافظ ذخیره‌های نامحسوس و منشأ آثار نامحدود است با آنکه از عالم ماده می‌باشد مگر خارج از بعد زمان و مکان و بیرون از دسترسی عوامل فناء نمی‌باشد؟

آیا این ماده ریز مضمون از فناء با آن الیاف پیوسته و رشته‌های ناقل، بیشتر با تعبیر حدیث نبوی «که، عجب الذنب از انسان باقی می‌ماند» تطبیق نمی‌کند؟

خدا هستند، زیرا دادن سرمایه و ابزار هر کار به شخص مکلف و توانا فرمان انجام کاری است که فراخور آن سرمایه و وسیله باشد، و چه بسا این فرمان عملی، رساتر و گویاتر از فرمان قولی است. چون نوع انسان، یا در مقصد و مسیر نهایی حیات خود نمی‌اندیشد یا ایمان مشخص و ثابتی در نمی‌یابد، نقشه و برنامه واضح و روشنی ندارد از این جهت استعدادها و نیروهای سرشارش قسمتی باطل و ضایع می‌گردد و قسمتی در فساد و گناه مصرف می‌شود و قسمت مهمی از آن به جای می‌ماند، در نتیجه آنچه در راه خیر و کمال و تأمین حیات و سعادت باقی مصرف شده بسیار ناچیز می‌باشد و خود به همان اعمال و آثار ناچیز مغرور و فریفته می‌ماند تا آن گاه که برانگیخته شود و پر و بال بگشاید و نامه حساب اعمالش گشوده شود، این واقعیت مورد غفلت آشکارا و اعلام می‌شود: «كَلَّا لَمَّا يُقْضَىٰ مَا أَمَرَهُ».

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ (۲۴) أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا (۲۵) ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (۲۶) فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا (۲۷) وَعَيْنًا وَقَضْبًا (۲۸) وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا (۲۹) وَحَدَائِقَ غُلْبًا (۳۰) وَفَاكِهَةً وَأَبًّا (۳۱) مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَعْمَالِكُمْ (۳۲)

ترجمه

پس می‌باید انسان به خوراک خود بنگرد (۲۴) ما فرو ریختیم آب را چه ریزشی (۲۵) سپس شکافتیم زمین را چه شکافتنی (۲۶) از آن رویاندیم دانه را (۲۷) و انگور و سبزی را (۲۸) و زیتون و نخل را (۲۹) و باغ‌های انبوه را (۳۰) و میوه و چمن را (۳۱) تا بهره برای شما و برای دام‌های شما باشد (۳۲).

شرح لغات:

نظر: فعل «متعدی به الی»: به سوی چیزی نگریست و اندیشید. «متعدی به باء»: به سخن کسی گوش فرا داد. «متعدی به خود»: انتظار داشت، در میان مردم قضاوت کرد.

صب: «فعل معلوم»: آب را فرو ریخت، زره را پوشید. «متعدی به علی»: زره را بر دیگری پوشاند. «فعل مجهول»: چیزی از میان رفت. الصبب، بفتح صاد و باء، زمین سرایشیب.

قضب: علف‌هایی که برای استفاده چیده می‌شود. سبزیجات خوراکی انسان، میوه‌جات بوته‌ای مانند خیار و کدو و بادنجان. علف‌هایی که برای حیوان کشت و چیده می‌شود مانند بونجه. درخت‌هایی که شاخه‌هایش بلند و آویخته باشد. درخت‌هایی که از شاخه‌هایش برای ساختن کمان و مانند آن استفاده کنند. از قضب «فعل»: چیزی را برید یا چید.

فاکِهَة: هرگونه میوه - میوه‌هایی که برای تفنن و مزه باشد از فکاهه: شیرین زبانی، خوشمزگی نمودن.

غلب: بضم غین، جمع اغلب (چون حمر جمع احمر) و بفتح آن: درخت‌های درهم و پیچیده و انبوه، سخت و درشت، درخت بی‌بر.

اب: چمن، هر گیاه خودرو، میوه خشک. از اب: به سوی آن روی آورد، میل نمود، آماده شد. **فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ:** فاء، برای جواب شرط مستفاد از آیات قبل یا تفریع بر آنها آمده: این انسان کفر پیشه و ناسپاس اگر، یا اکنون، که از آفرینش و تحولات خود ناآگاه است، یا از عالم نشر خود بی‌خبر است و آن را باور ندارد، یا برای آنکه اندکی تصور و باور کند که چه قدرتی در آفریدن و به راه انداختن و آسان کردن راه او به کار رفته و چه سرمایه‌ها و استعدادها به وی داده شده و او حق نعمت و امر خدا را در انجام تکلیف و مسئولیت خود انجام نداده، پس نظر و اندیشه در غذای خود نماید همین

غذایی که پیوسته به دست و کامش می‌رسد و در برابر چشمش می‌باشد، چه اندازه قدرت و قوا و عوامل طبیعت در فراهم ساختن و در دسترس قرار دادن آن به کار رفته و چگونه آماده و ساخته شده؟ در قرآن امر و دعوت به نظر و تفکر در آیات آفرینش و با تعبیرات مختلف برای برانگیختن فکر و تحکیم ایمان به مبدأ و معاد، آمده. بعضی آیات به صورت امر صریح مانند همین آیه و آیات: «فَلْيُنْظِرِ الْإِنْسَانَ مِمَّ خُلِقَ. أَنْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ. فَأَنْظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ»، بعضی آیات با استفهام تویبخی مانند: «أَفَلَمْ يَنْظُرُوا، أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا، أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ؟!»، بعضی آیات، به صورت بیان و نمایاندن آیات خلقت آمده. بیشتر سوره‌های کوتاه که در آغاز وحی و در مکه نازل شده متضمن اینگونه آیات است، تا اذهان و نفوسی که به جاهلیت و شرک آلوده و پست شده بود، برانگیخته شود و پاک و روشن گردد و از طریق نظر و تفکر در آیات زمین و آسمان از واژگونی پرستش بت‌ها و هواهای پست رها شود، و به جهان و جهان‌دار و حکمت و فرمان او پیوندند. همین آیات بود که در زمان کوتاهی اذهان را باز و شکفته و روشن نمود سپس آن همه علما و محققین و عرفا در سرزمین‌های اسلامی پدید آورد. این اوامر و دعوت‌های قرآن حکیم بر طبق فطرت و طبیعت حواس و ادراکات بشری است که باید از طریق حس و شهود و تحقیق با اسرار کائنات و قوانین طبیعت آشنا شود، آن گاه می‌تواند همین محسوسات و مشهودات را پایه تفکر و استدلال گرداند تا حکمت و قدرت و صفات پروردگار را در آئینه جهان بنگرد و مقصود نهایی را دریابد، و با تعالی فکری و اخلاقی و گشودن اسرار طبیعت می‌تواند زندگی دنیایی و معاش خود را سامان دهد و هر چه بیشتر از نیروها و بهره‌های نهفته در موجودات بهره‌گیرد. این تحرک فکری را که بر اساس تفکر در عالم مشهود است نخست قرآن پدید آورد سپس با برخورد به اساس فلسفه‌های یونانی و اندیشه‌های حکما و اندیشندگان شرقی مسیرش برگشت و نظر بیشتر علمای اسلامی یکسره از تفکر در مشهودات برگشت و به اندیشه در ماوراء مشهود پرداختند و پایه استدلال و فلسفه عمومی و اسلامی بر مقدمات عقلی محض بنا شد و از آن مایه گرفت، این پایه و مایه هر اندازه محکم و درست باشد در همه مطالب و برای همه اهل نظر راست نمی‌آید، از این رو آمیخته با تخیلات و اوهام و فرضیه‌های بی‌اساس گردید، و حالتی شبیه به احلام، سپس خواب و جمود برای عالم و جاهل که همه تحت تأثیر اینگونه اندیشه‌ها قرار گرفته بودند پیش آمد. در این میان فقط طبقه فقهاء بودند که در حدود محدود آیات و روایاتی که درباره تکالیف و احکام است مانند و از این آیات و اصول احکام صدها اصول و هزارها فروع حکمی و قانونی استنباط کردند و اصول فقهی و حقوقی پیوسته کامل‌تر و سرشارتر گردید و هزارها کتاب در فقه و اصول آن نوشته شد، با آنکه راجع به تکالیف و احکام عملی مختلف بیش از صد و پنجاه آیه در قرآن نیست. درباره نظر و تفکر در کائنات بیش از هفتصد و پنجاه آیه به صورت امر و دعوت صریح آمده و بیشتر سوره‌های قرآنی با اشاره و صریح، آیاتی از این جهان مشهود و نظامات آن را نمایانده. اگر با همان روش مستقل فقهاء که آن همه قواعد و فروع در احکام تعبدی و عملی از آیات و سنت استنباط کردند، دیگر متفکرین اسلامی نیز با این اوامر صریح و هدایت و روش قرآن درباره جهان و خلقت به بحث و تحقیق می‌پرداختند، هم اندیشه و افکار و در نتیجه زندگی مسلمانان بالا می‌رفت و هم پایه‌های ایمان آنها محکم می‌شد و هم استقلال روحی و حریم زندگی مسلمانان حفظ می‌گردید. اگر فقهاء اوامر صریح قرآن را درباره نظر و تفکر مانند اوامر و نواهی عملی به عنوان واجب عینی به حسب توانایی مسلمانان یا واجب کفایی، یا مستحب بیان می‌کردند، و باری در فقه راجع به این آیات می‌گشودند، وضع مسلمانان غیر از این بود که اکنون هست. فقه علمی

بیان احکام و روابط عبادی و حقوقی است و فقه نظری حدود و تکلیف فکر و نظر در اسرار عالم را می‌نماید و اصول ایمان و استقلال فکر و اجتماع مسلمانان را تأمین می‌نماید.

أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا: به قرائت بیشتر قاریان که «أنا» را به کسر همزه خوانده‌اند این آیه بیان و شرح استینافی برای نظر «فلینظر» است. به قرائت قاریان کوفه که بفتح همزه خوانده‌اند، بدل اشتمال از طعام و حدوث و پیدایش آن است. الماء، اشاره به آب باران، یا نوع آب است. صَبَّ، چنان که از موارد استعمال آن استفاده می‌شود، فروریختن سرشار و فراگیرنده از بالا است. صَبًّا، مبین نوعی خاص و شگفت‌انگیز ریزش است و ضمیرهای جمع متکلم «نا» و تکرار آن مبین اراده پروردگار و قدرت‌ها و قوای است که در انجام این امر به کار افتاده.

ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا: ثم، مبین تفریع با فاصله است: سپس زمین را پس از پیوستگی، از هم شکافتیم نوعی شکافتن خاص و شگفت‌انگیز. این دو آیه و آیه بعد، ظهور در این مطلب دارد که نخست آبی سرشار و غیر عادی فروریخته شده و سپس با فاصله زمانی و در اثر آن زمین با وضع شگفت‌انگیزی از هم باز و شکافته شده، پس از آن گیاه روئیده شده (اینکه به سبب فروریختن آب باران همیشگی و رویاندن گیاه‌ها زمین به نوعی خاص شکافته شده باشد - چنان که مفسرین پنداشته‌اند - با ظاهر این آیات موافق نیست). لغات خاص این آیات: «صَبَّ و شَقَّ» و تأکید و تنویع به «صَبًّا و شَقًّا» و ترتیب پیوستگی مطالب از فرو ریختن خاص آنها، سپس شکافتن خاص زمین، آن‌گاه رویاندن گیاه فقط در این آیات آمده، این لغات و اینگونه تعبیر و ترتیب در دیگر آیات مکرری که درباره فرو ریختن باران و رویاندن گیاه است دیده نمی‌شود، این تعبیر و ترتیب خاص با ظهور فعل ماضی در زمان گذشته، می‌رساند که آیات از اطوار و اوضاع گذشته زمین تا زمانی که انواع گیاه در آن پدید آمده خبر می‌دهد.

فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا وَعِنَبًا وَقَضْبًا: پس از زمانی که آب را سرشار و با شدت و قدرت از بالا فرو ریختیم و زمین را از هم شکافتیم و آن چنان آن را زیر و زبر کردیم، زمین آماده و شکفته شد و از آن حب و انگور و میوه‌های بوته‌ای یا انواع سبزی‌های دست‌چین را رویاندیم.

وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا وَحَدَائِقَ غُلْبًا: چنین به نظر می‌رسد که هر یک از روئیدنی‌های بر شمرده در این آیات، نمونه نوعی از مواد اصلی غذای انسان می‌باشد. و ترتیب ذکر هر یک گویا اشاره به ترتیب در اهمیت و احتیاج یا ترتیب پیدایش و تکامل این انواع دارد: نخست انواع حبوبات مانند گندم، جو، عدس، و میوه‌های ساقه خفته و کوتاه و بوته‌ای: انگور، کدو، خیار، خربزه؛ سپس درخت‌های بلند و تنومند: زیتون و نخل و باغ‌های انبوهی که از اینگونه درخت‌ها تشکیل می‌شود.

وَ فَاكِهَةً وَأَبًّا: چنان که از لغت فاکهه برمی‌آید، مقصود میوه‌های فرعی و تفننی است که بیشتر از جهت طعم و مزه مصرف می‌شود. آب، مراتع طبیعی یا تهیه شده برای تغذیه حیوانات است که خود غذای انسان می‌شوند.

با نظری که قرآن به آن امر کرده و دانشمندان ناآشنای به قرآن به آن رسیده‌اند، هر دانه گیاه ریز و درشت سراپا دستگاه فعال و کارخانه زنده‌ای است که پیوسته با ریشه‌هایی که در زمین خالنده عناصر اصلی و آماده آن را پس از تحلیل و تذبذب جذب می‌کند و از سوی دیگر برگ‌های گشوده خود را چون دست نیازمندان به سوی آسمان بر می‌آورد تا از فیض بی‌دریغ نور و هوا فراخور استعدادش برگیرد، آنچه از عناصر تذبذب شده زمین و فیض نور و هوا می‌گیرد در درون برگ‌ها ترکیب شده و به صورت غذای متناسب به اعضای مختلف آن می‌رسد و در نهایت میوه‌هایی برمی‌آورد که با رنگ‌ها و طعم‌ها و

بوها، مواد غذایی متنوع انسان می‌گردد و بالای دست‌های خود در دسترس‌اش می‌گذارد. این همه بهره‌ها و میوه‌هایی که از جهت کمیت و رنگ و طعم و مواد غذایی متنوع است چنان با دقت و کم و بیش نمودن عناصر محدود زمین و هوا ترکیب و صورت‌بندی شده که هر نوع آن دارای مواد غذایی و رنگ و طعم مخصوص به خود می‌باشد، با آنکه اصول ساختمان گیاه‌ها یکسان است اعضاء خاص جذب کننده عناصر و ترکیب کننده و نگاهدارنده آب و هوا و دیگر عناصر، در سرزمین‌ها و آب و هوای خاص متفاوت می‌باشد.

گیاه‌ها و درختان بیش از آنکه دستگاه شیمیایی زنده و حکیمانه برای تهیه غذای بدن حیوان و انسان است، جمال و رنگ آمیزی و خط و خال منقش و منظم شکوفه و گل‌ها و سبزی و خرمی و عطر انگیزی آنها، روح انسانی را بر می‌انگیزد و چون آئینه، جمال مطلق را منعکس می‌نماید و هر ورق و برگشان دفتری است از حکمت پروردگار.

منظور قرآن از نظر همین است: نظر در حکمت و جمال، نظر در حیات و پیدایش و اطوار آن، نظر در مواد و عناصری که به این صورت‌ها برآمده و غذای جسم و جان و بنیه ایمان شده:

مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ: در سوره و النازعات، این آیه پس از بیان اطوار و تحولات زمین و رویش گیاه و پایه گرفتن کوه‌ها آمده و همین قرینه‌ای است که در این سوره و آیات قبل از این آیه نظر به تحولاتی دارد که منتهی به رویده شدن انواع گیاه‌ها و میوه‌ها شده تا بهره برای انسان و حیوان باشد.

فَإِذَا جَاءتِ الصَّاحَّةُ (۳۳) يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ (۳۴) وَأُمُّهُ وَأَبِيهِ (۳۵) وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ (۳۶) لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (۳۷) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ (۳۸) ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ (۳۹) وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ غَافِرَةٌ (۴۰) تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ (۴۱) أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجَرَةُ (۴۲)

ترجمه

پس آن گاه که آن فریاد هراس انگیز گوش خراش آید (۳۳) آن روزی است که همی می‌گریزد مرد از برادرش (۳۴) و از مادرش و پدرش (۳۵) و همسرش و فرزندانش (۳۶) برای هر کس از آنان در چنین روز گرفتاری بزرگی است که از هر چیز باز و بی‌نیازش می‌دارد (۳۷) چهره‌هایی در آن روز درخشان است (۳۸) خندان و نوید بخش است (۳۹) و چهره‌هایی است در آن روز که بر آنها گرد نشسته (۴۰) فرا می‌گیرد آنها را تیرگی (۴۱) همین‌ها هستند کافران گناه پیشه بی‌بند (۴۲).

شرح لغات:

الصَّاحَّةُ: صدایی که سخت به گوش برخورد، گوش را کر کند. پیش آمد هول انگیز.
اصخ: کسی که هیچ نمی‌شنود.
شأن: مقام، کار بزرگ و جالب.
مسفرة: اسم فاعل از اسفر: صبح روشن شد. جنگ درگرفت. درخت برگش ریخت.
مستبشرة: اسم فاعل استبشر. دریابنده خوشی‌های پی در پی و آینده.
غبرة: مفرد، نوعی گرد و خاک پراکنده‌ای که از بالا بر سر و روی بنشیند. می‌شود که جمع غبار باشد.

ترهق: مضارع رهق: سبک شد. ستم و زشتی کرد. شتافت. نزدیک شد. دروغ گفت.

قتره: دود غلیظ. غبار از زمین برخاسته. بوی بخور. گوشت کباب شده. استخوان سوخته، تاریکی و سیاهی.

فجرة: جمع فاجر: گناه پیشه. بی بند و پرده در، دروغگو، تباه، چشم ناتوان.

از فجر: آب راهش باز شد و جریان یافت. صبح برآمد و روشن شد.

فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَةُ: این صفت و عنوان «الصَّاحَةُ» که فقط در همین آیه ذکر شده، بیان و نمایاننده بعضی از حوادث و مقدمات قیامت است که در نهایت حوادث و اطوار گذشته زمین پیش می آید. این آیه و دیگر آیاتی که به این مضمون در قرآن آمده خبر قطعی از دگرگونی سراسر زمین پس از آرایش و آسایش و خرمی کنونی و دوره های محدود و متوسط عمران آن می دهد.

در دوره متوسط است که زندگی پدید آمده و روی زمین آرایش یافته و بار آور شده تا انسان به آن بهره گیرد و از آن بگذرد: «مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنعَامِكُمْ». همین که این دوره با تکامل انسان به نهایت رسید، زمین دگرگون می شود، زیرا همان علل و عوامل افروزنده و شکافنده و کوبنده، در درون و بیرون زمین در کمین و آماده اند تا این وضع موقت زمین را بهم ریزند هم چنان که چگونگی و علل پیدایش عناصر اولیه و حیات و علل طبیعی بسیاری از پدیده ها و حوادث زمین هنوز بسیار پیچیده و مجهول است؛ علل و عوامل طبیعی تحولات آینده زمین و جنبش های درونی آن معلوم نیست. در همه این حوادث و پدیده ها و تحولات، سرانگشت مرموز و بس توانایی مشهود است.

تعبیر «الصَّاحَةُ» پس از اشاره به انشقاق ها و انفجارهای مهیب و کوبنده گذشته است و متناسب با این نمودارها بیان شده، چنان که تعبیر «الطَّامَةُ» در سوره والنارعات، پس از بیان مراحل و اطوار گذشته زمین آمده که هر مرحله ای فراگیرنده مرحله سابق و پدید آورنده مرحله جدیدی بوده، تا مرحله فراگیرنده نهایی فرا رسید: «الطَّامَةُ».

يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ: یوم، ظرف برای فعل مقدر و متضمن جواب «اذا» می باشد: آن گاه که صدای انفجار مهیب و کر کننده روی آورد، روزی پیش می آید و ظاهر می شود که شخص از برادر و مادر و پدر و زن و فرزند خود می گریزد. این آیه وضع وحشت زدگی و هراس آدمی را در آن روز می نمایاند که در پی این تحول عظیم و روبرو شدن با عالم و وضع دیگر رخ می دهد، در این تحول، از یک سو همه علایق و روابطی که ریشه عمیق در نفس انسان دارد که ریشه دارتر و بارزتر از همه علاقه عاطفی به زن و فرزند و پدر و مادر است، یکپارچه گسیخته می شود و از سوی دیگر متاع معرفت و اعمالی که هر کس با خود آورده آشکارا می شود، از این جهت که مبادا اعمال و ره آورده های کسانی که با آنها پیوستگی و نسبت به آنان مسئولیت داشته دامن گیر او شود از آنها می گریزد:

لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ: این آیه بیان وضع مخصوص هر فرد و تعلیل برای آیات قبل «يَوْمَ يَفِرُّ» می باشد. چه در آن روز هرکس چنان به خود می آید و گرفتار نتایج و آثار اعمال و ملکات خود می شود که به دیگران نمی تواند توجهی داشته باشد و آن عواطف و علاقه هایی که در دنیا افراد و طبقات را بهم می پیوست و به وسیله آن نظام زندگی این جهان پایه می گرفت و قسمتی از محرک های کوشش و اعمال انسان از آن ناشی می شد، قطع و فراموش می شود.

وَجُوهٌ يُّؤْمِنُونَ مَسْفَرَةً، صَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ: روزی که روابط خویشاوندی از میان برود و علاقه ها گسیخته شود و موارد این علاقه ها از هم دور و گریزان گردند، در این روز که طلبه قیامت است، چهره ها آشکار می شود، چهره هایی که نمایاننده اندیشه ها و اعمال و ناظر به سوی آینده ای است که

از حال و وضع کنونی و باز شدن پرونده و از نزدیک دیدن خطوط اعمال و آثار خود مسیر نهایی را پیش بینی می کند.

در میان چهره‌های مختلفی که آشکارا می شود دوگونه چهره ممتاز و از هم جدا می باشند:

چهره‌های «مسفرة» که مانند سپیده صبح از میان پرده‌های تاریک طبیعت رخ می نماید و به سوی حشر و قیامت کلی روی می آورد و هر چه به آن نزدیک تر می شود و بیشتر از تاریکی های دنیا و افق طبیعت سر برمی آورد درخشان تر می گردد. این چهره‌هایی است که در دنیا روی به مبدأ و چشم به رحمت و جلالش داشتند و دل هاشان به نور معرفت درخشان بود و از ریشه ایمان و شاخه‌های خرم اعمال خیر سبز و خرم بودند، شکوفه‌های خندان اعمال اینان میسر میوه‌های بهشتی به آنان است: «ضاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ». این اوصاف فاعلی دلالت بر حرکت و حدوث و اراده دارد: پیوسته چشمشان

بازتر و آینده و بشارت‌های آن بر ایشان نمایان تر می گردد؛ اما چهره‌های مقابل این چهره‌ها:

و وَجُوهُ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ، تَرَاهُهَا قَتَرَةٌ: این چهره‌هایی است که غبار زبونی و نگرانی، و تاریکی گناه و کفر، آنها را فرا گرفته؛ این چهره‌ها به مانند شاخه و برگ درختی که ریشه و مغز آن را آفت زده و قدرت حیاتی آن از میان رفته و شکوفه و بهره‌ای بیار نمی آورد و خود در انتظار سوختن و هیمة جهنم شدن است.

این چهره‌ها که حرکت و حیات انسانی و قوای نفسانیشان از میان رفته و خشک شده. با اوصافی عارضی و جامد و خارج از اراده توصیف شده‌اند: «عَلَيْهَا غَبَرَةٌ...»

این آیات دو چهره‌ای را که سر از افق دنیا برآورده و به قیامت روی آورده‌اند، به دو صورت متقابل که هر یک نمایاننده حالات نفسانی و خوشی‌ها و نگرانی‌های آنها است، چنان تصویر نموده، که گویا اکنون در برابر چشم خیالند، صورت اول نمایاننده خرمی و حرکت و حیات است، صورت دوم نمایاننده پژمردگی و جمود است.

أُولَئِكَ هُمُ الْكُفْرَةُ الْفَجْرَةُ: اینها همان کفر پیشگاند که استعداد‌های انسانی خود را تباه کردند و راه گناه پیش گرفتند و کار بی‌بندی و سرکشی آنها به آنجا رسید که همه بندهای اخلاقی و قانونی را از میان بردند.

آهنگ‌ها و الحان و قافیه‌های متنوع آیات این سوره مانند آیات دیگر نمایاننده محیط و جو مطالب و مقاصد آن است: تا آیه: «فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى» که نمایاننده محیط حکایت و شکایت ملایم و دوستانه است به الف‌های مقصوده پایان یافته و کلمات و حرکات و طول هر یک از این آیات متناسب با مطالب متنوع آن است. از آیه «كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ» موج و ایقاع آیات، شدید و کوتاه (و جز یک آیه) با رنین تاء ختم شده که فضایی از بر خورد و انعکاس و تحریک و تحرک افکار را می‌نمایاند. آیه «قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ» سر فصل تحولی است از مطالب و محیط آیات قبل به فضایی که نمایاننده اطوار و احوال یکنواخت و تدریجی گذشته و آینده انسان می‌باشد، این آیات با طول و آهنگ یکنواخت پی در پی آمده و به هاء و فتحه‌های متوالی پایان یافته که آیه نهایی نمایاننده یک حرکت ناگهانی و تنبّه و توجه به گذشته است: «كَلَّا لَمَّا بُقِضَ مَا أَمَرَهُ».

آیه «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» با اندک طول و نوای آرام‌تر، سر فصل تحول نظر انسان، از اطوار خلقت خود به علل و عوامل و اطواری است که در تحولات شدید و کوبنده زمین پیش آمده و به بروز

روبیندگان منتهی شده. موج حرکات فتحه‌های متوالی و باه‌های مشدد و آخر چهار آیه اول، جو حرکت متوالی شدید و نهایی را می‌نمایاند.

آیه «مُنَاعَا لَكُمْ وَ لِتُعَامِكُمْ» با دو حرکت کاف میم که در انتهای مخرج دهان و بسته شدن لب است، هماهنگ با منتهی شدن و بسته شدن حرکات و اطوار گذشته می‌باشد که با آیه «فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ» طور و فصل جدیدی گشوده می‌شود. این دو آیه که اولی نهایت گذشته و دومی سرفصل آینده می‌باشد، هر یک حرکات و نوایی خاص و جدای از آیات قبل و بعد دارند.

آیات بعد از آن با قیافه‌های یاء مکسوره و هاء نمایاننده گسیختگی علاقه و پیوسته‌گی‌های زیربنای روابط زندگی گذشته است، و منتهی می‌شود به آیه «لِكُلِّ أَمْرٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ» که کشش و طول آیه هماهنگ با دوام مرحله‌ای است که انسان وارد آن می‌گردد. در این میان یا پس از آن ناگهان چهره‌ها آشکار می‌شود: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ، صَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ» لحن این دو آیه و حرکات آنها که از نکره منون و مضمون آغاز شده و به کسره و تاء منتهی می‌شود، حرکت و شگفتگی ناگهانی را می‌نمایند که از درون و باطن انسان سرچشمه گیرد.

آیات بعد که با فتحه و تاء پایان یافته چهره‌های زبون و اندوهگینی و ناامیدی را در برابر چشم تصویر می‌کند که شعله حیات آن خاموش شده و گرد و غبار و دود محیط خود ساخته آنها را گرفته و فرسوده کرده.

اندیشه در معانی و مقاصد این آیات و گوش فرا دادن به حرکات و الحان و امواج آن چنان دل را می‌ریاید و خیال را فرا می‌گیرد، که بسا کلمات و حروف از میان می‌رود و معانی و صور از طریق شنوایی در برابر چشم ظاهر می‌شود و بیننده را از هر فصل و گذرگاهی می‌گذرانند و وارد محیط و جو دیگری می‌نماید. لحن و آهنگ هر جمله‌ای از آیات چنان متناسب با مطالب و معانی است که با هر تغییری در مطلب متغیر و متنوع می‌گردد. این رمز اعجازی قرآن برای کسانی مشهود است که دلداری و دلدادگی و دستگاه گیرنده گوش و دریابنده دل را یکسره تسلیم نغمات آیات نمایند:

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِّمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ -سورة ق آیه ۳۷».

با دل دادن به این نغمات این آیات، معانی جذاب و حقایق درخشان آن سراسر شعور و مراکز ادراک را فرا می‌گیرد، و نفس انسانی را از آلودگی‌ها و هواها پاک و آن را درخشان می‌کند و در سایه رحمت و الطاف خداوند جایش می‌دهد و امیدوار و خرسندش می‌دارد:

از حضرت رسول اکرم (ص) روایت شده: «هر آن کس که سوره عبس را بخواند در حالی به قیامت می‌آید که رخسارش خندان و بشارت‌آور است». از حضرت صادق (ع) نقل شده: «هر کس سوره عبس و اذا الشمس را بخواند، در بهشت زیر سایه خداوند و کرامت وی به سر برد».

تفسیر نمونه^۱ آیت‌الله مکارم شیرازی و دیگران

محتوای سوره عبس

- سوره «عبس»، در عین کوتاهی، از مسائل مختلف و مهمی بحث می‌کند، و تکیه خاصی روی مسئله «معاد» دارد، و محتوای آن را در پنج موضوع می‌توان خلاصه کرد:
- ۱- عتاب شدید خداوند نسبت به کسی که در برابر مرد نابینای حقیقت‌جو برخورد مناسبی نداشت.
 - ۲- ارزش و اهمیت قرآن مجید.
 - ۳- کفران و ناسپاسی انسان در برابر نعمت‌های خداوند.
 - ۴- بیان گوشه‌ای از نعمت‌های او در زمینه تغذیه انسان و حیوانات برای تحریک حس شکرگزاری بشر.
 - ۵- اشاره به قسمت‌های تکان‌دهنده‌ای از حوادث قیامت و سرنوشت مؤمنان و کفار در آن روز بزرگ.
- نامگذاری آن به این نام به تناسب نخستین آیه سوره است.

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (ص) آمده است: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ عَبَسَ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَوَجْهُهُ ضَاحِكٌ مُسْتَبْشِرٌ: «کسی که سوره عبس را بخواند، روز قیامت در حالی وارد محشر می‌شود که صورتش خندان و بشاش است».^۲

عَبَسَ وَ تَوَلَّى (۱) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲) وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَرْكَبُ (۳) أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرُ (۴) أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَى (۵) فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (۶) وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَرْكَبُ (۷) وَأَمَّا مَنِ جَاءَكَ يُسْعَى (۸) وَهُوَ يَخْشَى (۹) فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (۱۰)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر
چهره در هم کشید و روی برتافت (۱) از این که نابینائی به سراغ او آمد! (۲) تو چه می‌دانی شاید او تقوا پیشه کند. (۳) یا متذکر گردد و این تذکر به حال او مفید باشد! (۴) اما آن کس که توانگر است (۵) به او روی می‌آوری (۶) در حالی که اگر پاک نگردد چیزی بر تو نیست (۷) اما کسی که به سراغ تو می‌آید و کوشش می‌کند (۸) و از خدا ترسان است (۹) تو از او غافل می‌شوی! (۱۰)

شأن نزول:

۱. تفسیر نمونه، جمعی از نویسندگان و ناصر مکارم شیرازی (متولد ۱۳۰۵)، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۶، ج ۴۶، ص ۱۳۱-۱۷۳.
۲. تفسیر «مجمع البیان»، جلد ۱۰ صفحه ۴۳۵.

این آیات، اجمالاً نشان می‌دهد: خداوند کسی را در آنها مورد عتاب قرار داده به خاطر این که: فرد یا افراد غنی و ثروتمندی را بر نابینای حق طلبی مقدم داشته است، اما این شخص مورد عتاب کیست؟ در آن اختلاف نظر است:

مشهور در میان مفسران عامه و خاصه این است که:

عده‌ای از سران قریش مانند «عتبة بن ربیعہ»، «ابوجهل»، «عباس بن عبدالمطلب»، و جمعی دیگر، خدمت پیامبر (ص) بودند، و پیامبر مشغول تبلیغ و دعوت آنها به سوی اسلام بود و امید داشت که این سخنان در دل آنها مؤثر شود (و مسلماً اگر این گونه افراد اسلام را می‌پذیرفتند، گروه دیگری را به اسلام می‌کشاندند و هم کارشکنی‌های آنها از میان می‌رفت و از هر دو جهت به نفع اسلام بود) در این میان «عبدالله بن ام مکتوم» که مرد نابینا و ظاهراً فقیری بود وارد مجلس شد، و از پیغمبر (ص) تقاضا کرد آیاتی از قرآن را برای او بخواند و به او تعلیم دهد، و پیوسته سخن خود را تکرار می‌کرد و آرام نمی‌گرفت؛ زیرا دقیقاً متوجه نبود که پیامبر (ص) با چه کسانی مشغول صحبت است.

او آن قدر کلام پیغمبر (ص) را قطع کرد که حضرت (ص) ناراحت شد، و آثار ناخشنودی در چهره مبارکش نمایان گشت و در دل گفت: این سران عرب پیش خود می‌گویند پیروان محمد (ص) نابینایان و بردگانند، و لذا از «عبدالله» روی برگرداند، و به سخنانش با آن گروه ادامه داد.

در این هنگام، آیات فوق نازل شد (و در این باره پیامبر (ص) را مورد عتاب قرار داد) رسول خدا (ص) بعد از این ماجرا «عبدالله» را پیوسته گرامی می‌داشت، و هنگامی که او را می‌دید می‌فرمود: *مَرْحَبًا بِمَنْ عَاتَبَنِي فِيهِ رَبِّي*: «مرحبا به کسی که پروردگارم به خاطر او مرا مورد عتاب قرار داد» و سپس به او می‌فرمود: «آیا حاجتی داری آن را انجام دهم»؟

و پیامبر (ص) دو بار او را در غزوات اسلامی در «مدینه» جانشین خویش قرار داد.^۱

شأن نزول دومی که برای آیات فوق نقل شده، این است: این آیات درباره مردی از «بنی امیه» نازل شده که نزد پیامبر نشست، در همان حال «عبدالله بن ام مکتوم» وارد شد، هنگامی که چشمش به «عبدالله» افتاد خود را جمع کرد، مثل اینکه می‌ترسید آلوده شود، قیافه در هم کشیده و صورت خود را برگردانید، خداوند در آیات فوق عمل او را نقل کرده، و مورد ملامت و سرزنش قرار داده است، این شأن نزول در حدیثی از امام صادق (ع) نقل شده است.^۲

محقق بزرگ شیعه مرحوم «سید مرتضی» این شأن نزول را پذیرفته است.

البته در آیه، چیزی که صریحاً دلالت کند منظور شخص پیامبر (ص) است، وجود ندارد، تنها چیزی که می‌تواند قرینه‌ای بر این معنی باشد خطاب‌هایی است که از آیات ۸ تا ۱۰ این سوره آمده که می‌گوید: «کسی که پیوسته (برای شنیدن آیات خدا) به سرعت سراغ تو می‌آید، و از خدا می‌ترسد، تو از او غافل می‌شوی!»!

این چیزی است که بهتر از هرکس در مورد پیامبر (ص) می‌تواند صادق باشد.

ولی به گفته مرحوم «سید مرتضی» قرآنی نیز در این آیات وجود دارد که نشان می‌دهد منظور شخص پیامبر (ص) نیست از جمله:

۱. «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۳۷.

۲. «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۳۷.

«عبوس بودن» از صفات پیامبران مخصوصاً پیغمبر اسلام نیست، او حتی نسبت به دشمنان خود با چهره گشاده سخن می‌گفت، چه رسد به مؤمنان حقیقت‌جو. دیگر پرداختن به اغنیا و غافل شدن از فقرای حق طلب، با اخلاق آن حضرت که در آیه ۴ سوره «قلم» به آن اشاره شده: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ: «تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری» هرگز نمی‌سازد، (به خصوص این که معروف است سوره «قلم» قبل از سوره «عبس» نازل شده است).^۱ ولی، به فرض که شأن نزول اول واقعیت داشته باشد این مطلب در حد ترک اولائی بیش نیست: و کاری که منافات با مقام عصمت داشته باشد در آن مشاهده نمی‌شود. زیرا «أولاً» پیامبر (ص) هدفی جز نفوذ در سران قریش، و گسترش دعوت اسلام از این طریق، و در هم شکستن مقاومت آنها، نداشت.

«ثانیاً» چهره در هم کشیدن در برابر یک مرد نابینا مشکلی ایجاد نمی‌کند؛ چرا که او نمی‌بیند، به علاوه «عبدالله بن ام مکتوم» نیز رعایت آداب مجلس را نکرده بود؛ زیرا هنگامی که می‌شنود پیامبر (ص) با گروهی مشغول صحبت است نباید سخن او را قطع کند. ولی، از آنجا که خداوند اهمیت فوق‌العاده‌ای به محبت و ملاطفت کردن با مؤمنان مستضعف حقیقت طلب می‌دهد، همین مقدار بی‌اعتنایی را در برابر این مرد مؤمن برای پیامبرش نمی‌پسندد و او را مورد عتاب قرار می‌دهد، اینها همه از یک سو.

از سوی دیگر، اگر به این آیات، از زاویه حقانیت و عظمت پیامبر (ص) نگاه کنیم، می‌بینیم در سرحد یک معجزه است؛ چرا که رهبر بزرگ اسلام در کتاب آسمانی خود آن چنان مسئولیت برای خود ذکر می‌کند که حتی کوچک‌ترین ترک اولی، یعنی بی‌اعتنایی مختصری نسبت به یک مرد نابینای حق طلب، را مورد عتاب خداوند می‌بیند، این دلیل زنده‌ای است بر اینکه این کتاب آسمانی از سوی خدا است و او پیامبر صادق است، مسلماً اگر این کتاب از سوی خداوند نبود چنین محتوایی نداشت.

و عجب‌تر این که: پیامبر (ص) طبق روایتی که در بالا آوردیم، هر وقت «عبدالله بن ام مکتوم» را می‌دید، به یاد این ماجرا می‌افتاد و او را بسیار احترام می‌کرد. و از سوی سوم، این آیات می‌تواند بیانگر فرهنگ اسلام در برخورد با مستضعفان و مستکبران باشد، که چگونه مرد فقیر نابینای مؤمنی را بر آن همه اغنیا، و سران قدرتمند مشرک عرب مقدم می‌شمرد، این به خوبی نشان می‌دهد: اسلام حامی مستضعفان و دشمن مستکبران است. در پایان، این سخن بار دیگر تکرار می‌کنیم: مشهور در میان مفسران گرچه شأن نزول اول است، ولی باید اعتراف کرد که: در خود آیه چیزی که صریحاً دلیل بر این معنی باشد که منظور پیامبر (ص) است وجود ندارد و شأن نزول دوم از جهاتی ترجیح دارد.

تفسیر:

عتاب شدید به خاطر بی‌اعتنایی به نابینای حق طلب با توجه به آنچه در شان نزول آیات گفته شد، به سراغ تفسیر آیات می‌رویم. نخست می‌فرماید: «چهره در هم کشید، و روی برتافت» (عَبَسَ وَ تَوَلَّى).

۱. «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۳۷.

«از این که نابینائی به سراغ او آمده بود» (أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى).

«توجه می‌دانی شاید او در جستجوی ایمان و پاکی و تقوا باشد؟! (وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَكِّي).

«یا از شنیدن سخنان حق متذکر شود و این تذکر به حال او مفید باشد.» (أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى).

و اگر صد در صد پاک و با تقوا نشود لاقلاً از تذکر پند می‌گیرد و بیدار می‌شود، و این بیداری در او
اجمالاً اثر می‌گذارد.^۱

سپس، این عتاب را ادامه داده، می‌افزاید: «اما آن که خود را بی‌نیاز و غنی می‌داند» (أَمَّا مَنْ
اسْتَغْنَى).

«توبه او رو می‌آوری و توجه می‌کنی!» (فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى).

و اصرار به هدایت او داری در حالی که او گرفتار غرور ثروت، و خودخواهی است، غروری که منشأ
طغیان و گردنکشی است، همان‌گونه که در آیات ۶-۷ سوره «علق» آمده است: إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ
* أَنْ رَأَهُ اسْتَعْنَى: «انسان طغیان می‌کند * از این که خود را غنی می‌بیند».^۲

«در حالی که اگر او راه تقوا را پیش نگیرد و ایمان نیاورد چیزی بر تو نیست» (وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَكِّي).

وظیفه تو تنها ابلاغ رسالت است، خواه از آن پند گیرند یا ملال بنابرین، به خاطر اینگونه افراد
نمی‌توانی نابینای حق طلب را نادیده بگیری، یا آزرده خاطر سازی، هر چند هدف تو هدایت این
گردنکشان باشد.

بار دیگر، تأکید و عتاب را از سر می‌گیرد، و همچنان به صورت خطاب می‌فرماید: «اما کسی که به
سراغ تو می‌آید، و تلاش برای هدایت و پاکی دارد» (وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى).

«و از خدا ترسان است» (وَهُوَ يَخْشَى).^۱

۱. بنابراین فرق این آیه با آیه قبل این است که: در آنجا سخن از پاکی و تقوای کامل است، و در اینجا سخن از تاثیر اجمالی
تذکر، هر چند به مقام تقوای کامل نرسد، و در نتیجه آن نابینای حق طلب از تذکرات بهره می‌گیرد، خواه بهره کامل باشد یا
بهره مختصر.

از بعضی از مفسران نیز استفاده می‌شود که: فرق میان این دو آن است که: آیه اول اشاره به پاک شدن از معاصی است و آیه
دوم اشاره به کسب طاعات و اطاعت فرمان خداست، ولی تفسیر اول صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

۲. «راغب» در «مفردات» می‌گوید: «غنی و استغنی و تغنی» و «تغانی» به یک معنی است و باز به گفته او «تَصَدَّى» از ماده
«صدی» (بر وزن فتی) در اصل به معنی صدائی است که از کوه برمی‌گردد (در فارسی آن را «پژواک» می‌گویند) سپس کلمه
«تَصَدَّى» به معنی رو به روی چیزی قرار گرفتن و توجه کامل به آن کردن به کار رفته است.

و همین انگیزه ترس از خداوند او را به دنبال تو فرستاده، تا حقایق بیشتری بشنود و به کار بندد، و خود را پاک و پاکیزه کند.

«تو از او غافل می شوی و به دیگری می پردازی» (فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى).^۲
تعبیر به «أَنْتَ» (تو) (اگر شأن نزول اول درست باشد) در حقیقت، اشاره به این است که: مثل توئی سزاوار نیست از چنین انسان حق طلبی لحظه‌ای غافل شوی و به دیگری پردازی، هر چند هدف از پرداختن به دیگران نیز هدایت آنها باشد؛ چرا که در محاسبه اولویت‌ها، اولویت از آن این گروه مستضعف پاکدل است.
به هر حال، این عتاب و خطاب خواه به شخص پیامبر (ص) باشد یا غیر او، بیانگر این واقعیت مهم است که: اسلام و قرآن اهمیت و احترام خاصی برای پویندگان راه حق مخصوصاً از طبقات مستضعف قائل است.

و به عکس، موضع‌گیری تند و خشنی در برابر آنها که بر اثر وفور نعمت الهی، مست و مغرور شده‌اند دارد، تا آنجا که خدا راضی نمی‌شود به خاطر پرداختن به آنان، کمترین رنجشی در این قشر مستضعف حق طلب پیدا شود.

دلیل آن نیز روشن است، زیرا همیشه این گروه پشتیبان مخلص اسلام و فریادرس پیشوایان بزرگ دین در مشکلات، و ایثارگر میدان‌های نبرد و شهادت بوده‌اند، همان‌گونه که امیرمؤمنان علی (ع) در فرمان معروف «مالک اشتر» می‌فرماید:

وَإِنَّمَا عِمَادُ الدِّينِ وَجَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَالْعُدَّةُ لِلْأَعْدَاءِ الْعَامَّةِ مِنَ الْأُمَّةِ فَلْيَكُنْ صِغُوكَ لَهُمْ وَمِيلُكَ مَعَهُمْ:

«ستون دین، سرمایه اجتماع مسلمین، و نیروی ذخیره در برابر دشمنان، تنها همین توده مردمند، لذا باید به سخنان آنها گوش فرا دهی و علاقه خود را به آنها معطوف داری».^۳

كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۱) فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ (۱۲) فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ (۱۳) مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ (۱۴) بِأَيْدِي سَفَرَةٍ (۱۵) كِرَامٍ بَرَرَةٍ (۱۶) قَتِيلِ الْإِنْسَانِ مَا أَكْفَرَهُ (۱۷) مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ (۱۸) مِنْ نُّطْقَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ (۱۹) ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ (۲۰) ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۱) ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ (۲۲) كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ (۲۳)

ترجمه:

۱- هرگز چنین نیست؛ این (قرآن) یاد آوری است.

۱۲- و هر کس بخواهد از آن پند می‌گیرد!

۱. بدون شک مراد از «خشیت» در اینجا خوف از خداوند است، خوفی که انسان را به دنبال تحقیق بیشتر می‌فرستد، شبیه آنچه متکلمین در مسأله وجوب معرفه الله به استناد دفع ضرر محتمل گفته‌اند و این که «فخر رازی» احتمال داده است: منظور ترس از کفار، یا ترس از زمین خوردن به خاطر نابینایی باشد، بسیار بعید است.

۲. «تَلَهَّى» از ماده «لَهَو» به معنی کار سرگرم کننده است و در اینجا به معنی غافل شدن و به دیگری پرداختن، و در حقیقت نقطه مقابل «تَصَدَّى» است.

۳. «نهج البلاغه»: بخش نامه‌ها، نامه ۵۳.

- ۱۳- در الواح پرارزشی.
 ۱۴- الواحی والا و پاکیزه.
 ۱۵- به دست سفیرانی است.
 ۱۶- والا مقام و فرمان بردار و نیکوکار!
 ۱۷- مرگ بر این انسان، چقدر کافر و ناسپاس است!
 ۱۸- (خداوند) او را از چه چیز آفریده است؟!
 ۱۹- او را از نطفه آفرید، و اندازه مقررش بخشید.
 ۲۰- سپس راه را برای او آسان کرد.
 ۲۱- بعد او را میراند و در قبر نهاد.
 ۲۲- پس هرگاه بخواهد او را زنده می کند!
 ۲۳- چنین نیست؛ هنوز آنچه را به او فرمان داده، اطاعت نکرده است.

تفسیر:

تنها دست پاکان به دامن قرآن می رسد
 در تعقیب آیات گذشته، که در آن سخن از سرزنش کسی آمده بود که نسبت به نابینای حق طلبی
 کم توجهی نموده بود، در این آیات، به مسئله اهمیت قرآن مجید و مبدأ پاک آن و تأثیرش در نفوس
 پرداخته، می فرماید:

«هرگز این کار را تکرار مکن و آن را برای همیشه فراموش نما» (کلاً).
 «چرا که این آیات وسیله ای است برای تذکر و یادآوری خلق خدا» (إِنَّهَا تَذَكُّرٌ).^۱
 نیازی به این نیست که از مستضعفان پاکدل غافل شوی، و به افراد متنفذ و مغرور روی آوری.

این احتمال نیز وجود دارد که جمله «كَلَّا إِنَّهَا تَذَكُّرٌ» پاسخی باشد به تمام تهمت های مشرکان و
 دشمنان اسلام در مورد قرآن که: گاه شعرش می خواندند، و گاه سحر، و گاه نوعی کهانت، قرآن
 می گوید: هیچ یک از این نسبت ها صحیح نیست، بلکه این آیات وسیله ای است برای بیداری،
 یادآوری، آگاهی و ایمان و دلیل آن در خودش نهفته است؛ چرا که هر کس به آن نزدیک می شود- جز
 معاندان لجوج- این اثر را در خود احساس می کند.

و می افزاید: «هرکس بخواهد از آن پند می گیرد» (فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرَهُ)^۲
 این تعبیر هم اشاره ای است به این که: اکراه و اجباری در کار نیست، و هم دلیلی است بر آزادی
 اراده انسان که تا نخواهد و تصمیم بر قبول هدایت نگیرد نمی تواند از آیات قرآن بهره گیرد.

۱. ضمیر «أَنَّهُا» که مؤنث است به آیات قرآن برمی گردد.

۲. ضمیر در جمله «ذَكَّرَهُ» به همان چیز برمی گردد که ضمیر «إِنَّهَا» باز می گردد، منتها در آنجا منظور آیات است، و لذا مؤنث
 آورده شده و در اینجا اشاره به خود قرآن است که مذکر لفظی می باشد.

سپس می‌افزاید: «این کلمات بزرگ الهی در صحائف (الواح و اوراق) با ارزشی ثبت است» (فی صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ).

«صُحُفٌ» جمع «صحیفه» به معنی «لوح»، یا «ورقه» و یا چیز دیگری است که در آن مطلبی را می‌نویسند، و این تعبیر نشان می‌دهد: که آیات قرآنی قبل از نزول بر پیغمبر اکرم (ص) در الواحی نوشته شده بود، و فرشتگان وحی آن را با خود می‌آوردند، الواحی بسیار گرانبه‌تر و پر ارزش. و این که بعضی گفته‌اند: منظور از این «صُحُفٌ» کتب انبیای پیشین است، ظاهراً با آیات قبل و بعد سازگار نیست.

همچنین این که گفته شده: منظور از آن «لوح محفوظ» است آن نیز مناسب به نظر نمی‌رسد؛ زیرا «صُحُفٌ» به صورت صیغه جمع در مورد «لوح محفوظ» به کار نرفته است.

بعد از آن می‌فرماید: «این صحائف و الواح، والا قدر و پاکیزه است» (مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ). بالاتر از آن است که: دست ناهلان به سوی آن دراز شود، و یا قادر بر تحریف آن باشند، و پاک‌تر از آن است که دست ناپاکان آن را آلوده کند، و نیز پاک است از هر گونه تناقض، تضاد، شک و شبهه.

از این گذشته «این آیات الهی در دست سفیرانی است» (بِأَيْدِي سَفَرَةٍ).

«سفیرانی والا مقام، و مطیع و فرمان‌بردار و نیکوکار» (كِرَامٍ بَرَرَةٍ).

«سَفَرَةٌ» (بر وزن طلبه) جمع «سافر» از ماده «سَفَرٌ» (بر وزن قَمَر) در اصل، به معنی پرده‌برداری از چیزی است، و لذا به کسی که میان اقوام رفت و آمد دارد تا مشکلات آنها را حل کند، و از مبهمات پرده بردارد «سفیر» گفته می‌شود، به شخص نویسنده نیز «سافر» می‌گویند؛ چرا که پرده از روی مطلبی برمی‌دارد.

بنابراین، منظور از «سَفَرَةٌ» در اینجا فرشتگان الهی است که سفیران وحی یا کاتبان آیات او هستند.

بعضی گفته‌اند: منظور از «سَفَرَةٌ» در اینجا حافظان و قاریان و کاتبان قرآن، علما و دانشمندی هستند که این آیات او را در هر عصر و زمانی از دستبرد شیاطین محفوظ می‌دارند.

ولی، این تفسیر بعید به نظر می‌رسد؛ چرا که در این آیات سخن از زمان نزول وحی و عصر پیامبر (ص) است نه از آینده.

ولی، در حدیثی از امام صادق (ع) می‌خوانیم که فرمود: الحافظ للقرآن العامل به مع السفارة الكرام البررة: «کسی که حافظ قرآن باشد و به آن عمل کند با سفیران بزرگوار فرمان‌بردار الهی خواهد بود».^۱ این تعبیر، به خوبی نشان می‌دهد: حافظان، مفسران و عاملان به قرآن در ردیف این سفره و همگام آنها هستند، نه این که خود آنها می‌باشند، و این یک واقعیت است که وقتی این دانشمندان و حافظان، کاری شبیه فرشتگان و حاملان وحی انجام دهند، در ردیف آنها قرار می‌گیرند.

۱. «مجمع‌البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۳۸ - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۶۰۳.

به هر حال، از مجموع این گفتار، استفاده می‌شود: تمام کسانی که در راه حفظ قرآن و احیای آن می‌کوشند، مقامی والا همچون مقام فرشتگان «کرام برره» دارند.

«کرام» جمع «کریم» به معنی «عزیز و بزرگوار» است، و اشاره به عظمت فرشتگان وحی در پیشگاه خداوند و بلندی مقام آنها است، و گاه گفته شده: این تعبیر، اشاره به پاکی آنها از هر گونه گناه می‌باشد، همان گونه که در آیات ۲۶-۲۷ سوره «انبیاء» در توصیف فرشتگان آمده است: *بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يُسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ*: «آنها بندگان گرامی حقند* که در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند، و اوامر او را پیوسته اجرا می‌کنند».

«بِرَّة» جمع «بار» (مثل طالب و طلبه) از ماده «بَرَّ» در اصل به معنی وسعت و گستردگی است، و لذا به صحراهای وسیع «بَرَّ» (به فتح باء) گفته می‌شود، و از آنجا که افراد نیکوکار وجودی گسترده دارند، و برکات آنها به دیگران می‌رسد به آنها «بار» گفته شده.

البته، منظور از نیکوکاری در آیه مورد بحث، اطاعت فرمان الهی و پاکی از گناه می‌باشد.

و به این ترتیب، خداوند فرشتگان را به سه وصف توصیف کرده است:

نخست این که: آنها سفیران و حاملان وحی اویند.

و دیگر این که: ذاتاً عزیز و گرانمایه‌اند.

و سومین وصف، پاکی اعمال آنها، اطاعت و تسلیم و نیکوکاری است.

سپس می‌افزاید: با وجود این همه اسباب هدایت الهی که در صحف مکرمه به وسیله فرشتگان مقرب خداوند، با انواع تذکرات، نازل شده، باز هم این انسان سرکش و ناسپاس، تسلیم حق نمی‌شود «مرگ بر این انسان، چقدر کافر و ناسپاس است؟! (قَتِيلَ الْإِنْسَانِ مَا أَكْفَرَهُ)^۱.

«کفر» در اینجا ممکن است به معنی عدم ایمان، یا به معنی ناسپاسی و کفران، و یا به معنی هر گونه ستر و پوشش حق باشد، و مناسب همین معنی جامع است؛ چرا که در آیات قبل سخن از اسباب هدایت و ایمان بود، و در آیات بعد سخن از انواع نعمت‌های پروردگار است.

به هر حال، منظور از تعبیر «مرگ بر این افراد» معنی کنائی آن، یعنی اظهار شدت غضب و تنفر نسبت به اینگونه افراد کافر و ناسپاس است.

و از آنجا که سرچشمه سرکشی‌ها و ناسپاسی‌ها غالباً غرور است، برای در هم شکستن این غرور در آیه بعد، می‌فرماید: «خداوند این انسان را از چه چیز آفریده؟! (مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ)؟».

او را از نطفه‌ای ناچیز و بی‌ارزش آفرید، و سپس او را موزون ساخت و در تمام مراحل اندازه‌گیری نمود (مِنْ نُّطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ).

چرا این انسان به اصل خلقت خود نمی‌اندیشد؟! و ناچیز بودن مبدأ اصلی خود را فراموش می‌کند؟ وانگهی چرا قدرت خداوند در آفرینش این موجود بدیع از آن نطفه ناچیز را نمی‌نگرد؟ که

۱. تعبیر «قَتِيلَ الْإِنْسَانِ» نوعی نفرین و به گفته «زمخشری» در «کشاف» از بدترین انواع نفرین است، و «مَا» در جمله «مَا أَكْفَرَهُ» به عنوان تعجب است، تعجب از کسی که از یک سو، این همه اسباب هدایت در اختیار دارد. و از سوی دیگر، این همه نعمت‌های الهی شامل حال او است باز راه کفر و کفران را پیش می‌گیرد.

دقت در همین آفرینش انسان از نطفه و اندازه‌گیری تمام ابعاد وجودی او، اعضاء پیکرش، استعدادهایش و نیازهایش، خود بهترین دلیل برای خداشناسی و معرفة الله است. جمله «قَدْرَهُ» از ماده «تقدیر» به معنی اندازه‌گیری و موزون ساختن است؛ زیرا می‌دانیم در ساختمان وجود انسان بیش از بیست نوع فلز و شبه فلز به کار رفته که هر کدام از نظر کمیت و کیفیت اندازه معینی دارد، که اگر کم و بیشی در آن رخ دهد، نظام وجود انسان به هم می‌ریزد. از این گذشته، کیفیت ساختمان اعضاء بدن، و تناسب و ارتباط‌های آنها با یکدیگر، اندازه‌های دقیقی دارد، و نیز استعدادهای و غرائز و امیالی که در فرد انسان، و در مجموعه جهان بشریت، نهفته است، باید طبق حساب خاصی باشد تا سعادت بشر را تأمین کند. خداوند کسی است که تمام این اندازه‌گیری‌ها را در آن نطفه بی‌ارزش انجام داده، نطفه‌ای که به قدری کوچک است که اگر از سلول اصلی حیات شناور در آب آن به تعداد انسان‌ها یک جا جمع شود، بیش از یک انگشتانه را پر نمی‌کند. آری، در چنین موجود خرد و صغیر، این همه بدایع و نقوش را ترسیم کرد و به ودیعت نهاد. بعضی نیز «تقدیر» را به معنی «آماده ساختن» معنی کرده‌اند. این احتمال نیز وجود دارد که: منظور از «تقدیر» ایجاد قدرت در این نطفه ناچیز است، چه بزرگ است آن خدائی که این موجود ضعیف را این همه قدرت و توانائی بخشیده که: می‌تواند آسمان، زمین و اعماق دریاها را جولانگاه خود قرار دهد، و همه نیروهای محیط خود را مسخر فرمان خویش سازد^۱. جمع میان این سه تفسیر نیز ممکن است.

در ادامه همین سخن، می‌افزاید: «سپس راه را برای او آسان ساخت» (ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ). راه تکامل پرورش جنین در شکم مادر، و سپس راه انتقال او را به این دنیا سهل و آسان نمود. از عجائب تولد انسان این است که: قبل از لحظات تولد، آن چنان در شکم مادر قرار می‌گیرد که: سر او به طرف بالا و صورتش به پشت مادر و پای او در قسمت پائین رحم است، ولی هنگامی که فرمان تولد صادر می‌شود، ناگهان واژگونه می‌گردد سر او به طرف پائین می‌آید، و همین موضوع امر تولد را برای او و مادرش سهل و آسان می‌کند، البته گاهی بچه‌هائی هستند که از طرف پا متولد می‌شوند و مشکلات زیادی برای مادر ایجاد می‌کنند. بعد از تولد نیز، در مسیر نمو و رشد جسمی در دوران کودکی، و سپس نمو و رشد غرائز، و بعد از آن رشد در مسیر هدایت معنوی و ایمان، همه را از طریق عقل و دعوت انبیاء برای او سهل و آسان ساخته است. چه جمله جامع و جالبی است که در عین فشردگی به همه این مسائل اشاره می‌کند «ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ».

۱. «راغب» در «مفردات» می‌گوید: «قَدْرَهُ بِالتَّشْدِيدِ: أَعْطَاهُ الْقُدْرَةَ يُقَالُ قَدَّرَ عَلَى اللَّهِ كَذَا وَفَوَّضَ عَلَيْهِ» بنابراین، ماده «تقدیر» به معنی اعطای قدرت و قوت نیز آمده است.

این نکته نیز قابل توجه است که: «می‌فرماید: «راه را برای انسان آسان ساخت» و نمی‌فرماید: «او را مجبور بر پیمودن این راه کرد» و این خود تأکید دیگری بر مسئله آزادی اراده انسان و اختیار است.

آنگاه به مرحله پایانی عمر انسان بعد از پیمودن این راه طولانی اشاره می‌فرماید: «بعد او را میراند و در قبر پنهان نمود» (ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ).

مسئله پنهان ساختن در قبر به ظاهر کار انسان است، اما از آنجا که عقل و هوش لازم برای این کار، و همچنین وسائل دیگر را خداوند فراهم ساخته این کار به او نسبت داده شده است.

بعضی نیز گفته‌اند: منظور از نسبت دادن این کار به خدا این است که: او برای انسان قبری آفریده و آن دل خاک است.

و بعضی نیز این جمله را به معنی حکم تشریحی و دستور الهی درباره دفن کردن اموات دانسته‌اند. و به هر حال، یکی از احترامات خداوند نسبت به نوع بشر همین برنامه دفن اجساد آنها است؛ چرا که اگر راهی برای دفن وجود نداشت، و یا دستوری در این زمینه صادر نشده بود، و جسد آدمی روی زمین می‌ماند، متعفن می‌گشت، و سپس طعمه حیوانات درنده و پرندگان می‌شد، ذلت و خواری عجیبی بود، بنابراین الطاف الهی نه تنها شامل حال انسان در حیات دنیا است که بعد از مرگ نیز مشمول الطاف او است.

از این گذشته، دستور به دفن کردن بدن مردگان (بعد از غسل و کفن و نماز) دستوری است الهام بخش، که مرده انسان‌ها باید از هر نظر پاک و محترم باشد، چه رسد به زنده آنها! این نکته نیز، قابل توجه است که: مسئله مرگ در این آیه، نیز در عداد نعمت‌های الهی ذکر شده، و اگر دقت شود مطلب همین گونه است؛ چرا که: اولاً، مرگ مقدمه‌ای است برای آسودگی از رنج‌های این جهان، و انتقال به سرای دیگر که عالمی است بسیار گسترده‌تر.

و ثانیاً، مرگ نسل‌های موجود سبب می‌شود که جا برای نسل‌های آینده گشوده شود، و نوع انسان طی نسل‌ها تداوم و تکامل یابد، و در غیر این صورت چنان عرصه بر انسان‌ها تنگ می‌شد، که زندگی کردن در روی زمین غیر ممکن بود.

جالب این که: همین معنی ضمن اشاره لطیفی در سوره «الرحمن»، آیات ۲۶ تا ۲۸ نیز آمده است آنجا که می‌فرماید: كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَىٰ وَجْهٌ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ * فَيَأْتِي الْآلَاءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ: «تمام کسانی که روی زمین زندگی می‌کنند می‌میرند * تنها ذات ذو الجلال و کرامی پروردگارت باقی می‌ماند * پس کدامین نعمت از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟!» مطابق این آیات، مرگ یکی از نعمت‌های بزرگ خدا است.

آری، دنیا با تمام نعمت‌هایش زندانی است برای مؤمن، و خروج از این دنیا آزاد شدن از این زندان است، و از این گذشته، نعمت‌های فراوان الهی گاه برای گروهی مایه غفلت و بی‌خبری می‌شود، و یاد مرگ پرده‌های غفلت را می‌برد و از این نظر نیز نعمتی است و هشدار، از همه گذشته، زندگی دنیا

اگر ادامه یابد، مسلماً ملال آور و خسته کننده است، نه همچون زندگی آخرت که سرتاسر نشاط و خوشدلی است.^۱ بعد از آن، به مرحله رستاخیز انسان‌ها پرداخته، می‌افزاید: «سپس هر زمان که بخواهد او را زنده و برای حساب و جزا محشور می‌کند» (ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ). «أَنْشَرَهُ» از ماده «انشار» به معنی گستردن بعد از جمع کردن است، و این تعبیر جالبی است که: نشان می‌دهد با مرگ زندگی انسان به کلی جمع می‌شود. و در رستاخیز در محیطی بزرگ‌تر و عالی‌تر گسترش می‌یابد.

قابل توجه این که: در مسئله مردن و در قبر پنهان شدن، تعبیر به «مشیت الهی» شده است، ولی، در اینجا می‌گوید: هر وقت خدا بخواهد او را زنده می‌کند، این تفاوت تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که: هیچ کس از تاریخ وقوع این حادثه بزرگ (قیام قیامت) آگاه نیست، و تنها او است که می‌داند، ولی در مورد مرگ به طور اجمال معلوم است که: انسان بعد از پیمودن یک عمر طبیعی خواه ناخواه می‌میرد.

در آخرین آیه مورد بحث، می‌فرماید: با این همه مواهب الهی نسبت به انسان از آن روز که به صورت نطفه‌ای بی‌ارزش بود، تا آن روز که قدم در این دنیا گذارد، و راه خود را به سوی کمال طی کرد، و سپس از این دنیا می‌رود و در قبر نهان می‌گردد، باز این انسان راه صحیح خود را پیدا نمی‌کند «چنین نیست که او می‌پندارد، او هنوز فرمان الهی را انجام نداده است» (كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ)^۲. تعبیر به «لَمَّا» که معمولاً برای نفی توأم با انتظار می‌باشد اشاره به این است که: با این همه مواهب الهی و این همه وسائل بیداری که در اختیار بشر قرار داده، انتظار می‌رود که او در راه امتثال اوامر الهی جدی و کوشا باشد، ولی تعجب است که هنوز این وظیفه را انجام نداده.

در این که: منظور از «انسان» در اینجا چه اشخاصی هستند؟ دو تفسیر وجود دارد: نخست این که: منظور انسان‌هایی هستند که در مسیر کفر، نفاق، انکار حق، ظلم و عصیان گام بر می‌دارند، به قرینه آیه ۳۴ سوره «ابراهیم» که می‌فرماید: إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ: «انسان بسیار ظالم و کافر و ناسپاس است».

تفسیر دیگر این است که: همه انسان‌ها را شامل می‌شود؛ چرا که هیچ کس (اعم از مؤمن و کافر) حق عبودیت و بندگی و اطاعت خدا را آن چنان که شایسته مقام با عظمت او است انجام نداده، آن گونه که گفته‌اند:

بنده همان به که ز تقصیر خویش / عذر به درگاه خدا آورد
ورنه سزاوار خداوندیش / کس نتواند که به جا آورد!

۱. شاعر می‌گوید: من از دو روزه عمر آدم به جان، ای خضر! چه می‌کنی تو که یک عمر جاودان داری!
۲. بعضی «کَلَّا» را در اینجا به معنی «حقاً» تفسیر کرده‌اند، ولی، ظاهر این است که همان معنی مشهور خود را دارد و به معنی «ردع» است؛ چرا که بسیاری از افراد کوتاه‌بین بر ادعا چنین می‌بندارند: وظایف خود را در برابر خداوند انجام داده‌اند، آیه می‌گوید: چنین نیست که آنها فکر می‌کنند، هنوز وظیفه خود را انجام نداده‌اند.

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ (۲۴) أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا (۲۵) ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (۲۶) فَأَنْبَثْنَا فِيهَا
حَبًّا (۲۷) وَعِنَبًا وَقَضْبًا (۲۸) وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا (۲۹) وَحَدَائِقَ غُلْبًا (۳۰) وَفَاكِهَةً وَأَبًّا (۳۱) مَتَاعًا لَّكُمْ
وَلَا تَعْمَلُوا لَهُمْ (۳۲)

ترجمه:

انسان باید به غذای خویش (و آفرینش آن) بنگرد. (۲۴) ما آب فراوانی از آسمان فروریختیم. (۲۵) سپس زمین را از هم شکافتیم. (۲۶) و در آن دانه‌های فراوانی رویاندیم. (۲۷) و انگور و سبزی بسیار. (۲۸) و زیتون و نخل فراوان. (۲۹) و باغ‌هایی پر درخت. (۳۰) و میوه و چراگاه. (۳۱) تا وسیله‌ای برای بهره‌گیری شما و چهارپایانتان باشد! (۳۲)

تفسیر:

انسان باید به غذای خود بنگرد!

از آنجا که آیات قبل، سخن از مسئله معاد می‌گفت، و آیات آینده نیز با صراحت بیشتری از این مسئله سخن می‌گویند، به نظر می‌رسد: آیات مورد بحث، به منزله دلیلی است برای مسئله معاد که از طریق بیان قدرت خداوند بر همه چیز، و همچنین احیای زمین‌های مرده به وسیله نزول باران، که خود نوعی معاد در عالم گیاهان است، امکان رستاخیز را اثبات می‌کند.

در ضمن، چون این آیات از انواع غذاهایی که خدا در اختیار انسان و چهارپایان قرار داده سخن می‌گوید، حس شکرگزاری انسان را برمی‌انگیزد و او را به شناخت منعم و معرفت الله دعوت می‌کند. نخست می‌فرماید: «انسان باید به غذای خویش بنگرد» که چگونه خداوند آن را آفریده است؟ (فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ)^۱.

نزدیک‌ترین اشیاء خارجی به انسان غذای او است، که با یک دگرگونی جزء بافت وجود او می‌شود، و اگر به او نرسد، به زودی راه فنا را پیش می‌گیرد، و به همین دلیل، قرآن از میان تمام موجودات روی مواد غذایی، آن هم موادی که از طریق گیاهان و درختان، عائد انسان می‌شود تکیه کرده است. روشن است: که منظور از «نگاه کردن» تماشای ظاهری نیست، بلکه نگاه به معنی دقت و اندیشه در ساختمان این مواد غذایی، اجزاء حیات بخش آن، و تأثیرات شگرفی که در وجود انسان دارد، و سپس اندیشه در خالق آنها است.

و این که: بعضی احتمال داده‌اند مراد نگاه ظاهری است، نگاهی که باعث تحریک غده‌های بزاقی دهان می‌شود، در نتیجه کمک به هضم غذا می‌کند، بسیار بعید به نظر می‌رسد؛ زیرا آیه به قرینه آیات قبل و بعد، اصلاً در مقام بیان اینگونه مسائل نیست، منتها بعضی از دانشمندان غذاشناس که قرآن را تنها از زاویه محدود مسائل شخصی خود می‌نگرند، طبیعی است چنین پنداری درباره آیه فوق داشته باشند.

بعضی نیز معتقدند: که منظور از نگاه کردن به مواد غذایی این است که: انسان هنگامی که بر سر سفره می‌نشیند دقیقاً بنگرد، آنها را از چه راهی تهیه کرده؟ حلال یا حرام؟ مشروع یا نامشروع؟ و به این ترتیب، جنبه‌های اخلاقی و تشریحی را مورد توجه قرار دهد.

۱. ممکن است جمله «فَلْيَنْظُرِ» جزء شرط مقدر و در تقدیر چنین باشد: «إِنْ كَانَ الْإِنْسَانُ فِي شَكٍّ مِنْ رَبِّهِ وَمِنْ الْبَعْثِ فَلْيَنْظُرْ إِلَىٰ طَعَامِهِ».

در بعضی از روایات که از معصومین نقل شده نیز آمده است: منظور از «طعام» در اینجا «علم و دانشی» است که غذای روح انسان است، باید بنگرد که آن را از چه کسی گرفته؟ از جمله از امام باقر(ع) نقل شده که در تفسیر این آیه فرمود: «عَلِمَهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ»^۱.

نظیر همین معنی از امام صادق(ع) نیز نقل شده است.^۲ بدون شک، معنی ظاهری آیه همان غذاهای جسمانی است که در آیات بعد مشروحاً ذکر شده، ولی غذای روح را نیز از طریق قیاس اولویت می‌توان استفاده کرد؛ چرا که انسان ترکیبی است از روح و جسم، همان‌گونه که جسم او نیاز به غذای مادی دارد، روح او نیز محتاج به غذای روحانی است. جایی که انسان باید در غذای جسمانی دقیق شود، و سرچشمه آن را که باران حیات‌بخش است طبق آیات بعد بشناسد، باید در غذای روحانی خود نیز دقت به خرج دهد که از طریق باران وحی بر سرزمین پاک قلب پیامبر(ص) نازل می‌گردد، و از آنجا در سینه‌های معصومین(ع) ذخیره می‌شود و همچون چشمه‌های جوشانی در صفحه قلوب جاری می‌گردد، و انواع میوه‌های لذت‌بخش ایمان، تقوا و فضائل اخلاقی را پرورش می‌دهد.

آری، انسان باید درست بنگرد که سرچشمه اصلی علم و دانش او که غذای روحانی او است کجا است؟ مبادا از سرچشمه آلوده‌ای تغذیه شود، و روح و جان او را بیمار کند یا به هلاکت افکند. و نیز، از طریق قیاس اولویت، می‌توان مسأله «حلال و حرام» و مشروع و نامشروع را به وسیله «دلالت التزامی» از آیه استفاده کرد.

این احتمال نیز وجود دارد که: هم «طعام» در آیه شریفه معنی وسیع و گسترده دارد، و هم «نگاه کردن» و بنابراین تفسیرهای سه‌گانه فوق در آن جمع می‌گردد.

در این که: منظور از «انسان» در اینجا چه کسی است؟ ناگفته پیداست که همه انسان‌ها را شامل می‌شود، اعم از مؤمن و کافر، همه باید به این مواد غذایی و شگفتی‌ها و اسرار نهفته در آنها بنگرند، تا افراد بی‌ایمان راه حق را پیدا کنند و افراد مؤمن بر ایمانشان افزوده شود.

و به راستی، هر یک از مواد غذایی: میوه‌ها، دانه‌های غذایی و سبزی‌ها، برای خود دنیای شگفت‌انگیزی دارد که مدت‌ها می‌توان روی آن مطالعه کرد، و درس‌هایی از آن آموخت که در تمام عمر به ما روشنایی و بینش می‌دهد.

پس از آن، به شرح تفصیلی این مواد غذایی و منابع آن پرداخته، می‌فرماید:

«ما آب فراوانی از آسمان فرو ریختیم» (أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا).

«صَبًّا» به معنی «فرو ریختن آب است از طرف بالا است» و در اینجا منظور نزول باران است، و تعبیر به «صَبًّا» در آخر آیه، برای بیان تأکید و فراوانی این آب می‌باشد.

آری، آب که مهمترین مایه حیات است همواره به مقدار فراوان به لطف پروردگار از آسمان نازل می‌شود، و می‌دانیم تمام نهرها، چشمه‌ها، قنات‌ها، و چاه‌های آب، ذخائر آبی خود را از باران می‌گیرند، و مایه اصلی همه آنها باران است که:

۱. تفسیر «برهان» جلد ۴، صفحه ۴۲۹ - «بحارالانوار»، جلد ۲، صفحه ۹۶.

۲. تفسیر «برهان» جلد ۴، صفحه ۴۲۹ - «بحارالانوار»، جلد ۲، صفحه ۹۶.

«اگر باران به کوهستان نبارد به سالی دجله گردد خشک رودی»
 بنابراین به هنگام مطالعه «مواد غذایی» قبل از هر چیز انسان به نظام بارش باران متوجه می‌شود، که چگونه دائماً آفتاب بر سطح دریاها می‌تابد، ابرها از آن برمی‌خیزند، و بادهای آنها را به حرکت در می‌آورند، سپس به خاطر دور شدن از سطح زمین، و فرار گرفتن در منطقه سرد جوی بار دیگر تبدیل به آب شده، و فرو می‌ریزند، آبی زلال، پاک و خالی از هر گونه املاح مضر و آلودگی، آن هم به صورت قطرات کوچک، یا دانه‌های نرم برف که به آرامی بر زمین می‌نشینند، و جذب زمین، گیاهان و درختان می‌شود.

بعد از ذکر موضوع آب، که یکی از ارکان مهم رویش گیاهان است، به سراغ رکن مهم دیگر یعنی «زمین» می‌رود، و می‌افزاید: «سپس زمین را از هم شکافتیم» (ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا). بسیاری از مفسران گفته‌اند: که این شکافتن، اشاره به شکافتن زمین به وسیله جوانه‌های گیاهان است، و به راستی این یکی از عجایب است که جوانه‌ای با آن همه نرمی و لطافت، خاک‌های سخت را می‌شکافد، و گاه در کوهستان‌ها از لابلاهای سنگ‌ها عبور کرده، سر بیرون می‌آورد، چه قدرت عظیمی خالق بزرگ در این جوانه لطیف آفریده است که می‌تواند این چنین قدرت‌نمایی کند؟! بعضی نیز احتمال داده‌اند: منظور شکافتن زمین به وسیله شخم زدن انسان‌ها، یا حتی به وسیله کرم‌هایی است که نوعی عمل شخم زدن را توأم با اعمال حیاتی دیگر در زمین انجام می‌دهند! درست است که شخم زدن کار انسان است، ولی از آنجا که تمام وسائل آن را خدا در اختیار او گذاشته، به خداوند نسبت داده شده است.

تفسیر سومی که برای این تعبیر به نظر می‌رسد و از جهاتی ترجیح دارد این است که: منظور از شکافتن زمین خرد شدن سنگ‌های سطح آن است. توضیح این که: در آغاز، سطح زمین را قشر عظیمی از سنگ‌ها پوشانده بود، باران‌های سیلابی پی در پی فرو باریدند، و سنگ‌ها را شکافتند، ذرات آن را جدا کردند و در قسمت‌های گود زمین گسترده، و به این ترتیب توده خاک قابل زراعت تشکیل شد، و هم اکنون نیز سیلاب‌ها قسمتی از آنها را در خود حل کرده به دریا می‌ریزند، اما خاک‌های جدیدی که به وسیله برف و باران مجدداً تشکیل می‌شود جای آن را می‌گیرد، و گرنه انسان گرفتار کمبود خاک زراعتی می‌شد! به این ترتیب، آیه اشاره به یکی از معجزات علمی قرآن است که نشان می‌دهد: اول باران‌ها فرو می‌بارند، و سپس زمین‌ها شکافته می‌شوند و آماده زراعت می‌گردند، نه تنها در روزهای نخست این عمل صورت گرفته، که امروز نیز ادامه دارد. این تفسیر از آنجا که مسئله «انبات» و رویاندن گیاه در آیه بعد ذکر می‌شود، مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

جمع میان هر سه تفسیر نیز بعید نیست.

بعد از ذکر این دو رکن اساسی، یعنی «آب» و «خاک» به هشت قسمت از از روئیدنی‌ها که از ارکان اساسی غذای انسان یا حیوانات است، اشاره کرده، می‌فرماید: «سپس ما در زمین دانه فراوانی رویاندیم» (فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا).

دانه‌های غذایی که مایه اصلی تغذیه انسان و انواع حیوانات است، دانه‌هایی که اگر یک سال بر اثر خشکسالی قطع شود قحطی و گرسنگی تمام جهان را فرا می‌گیرد، و انسان‌ها همه در زحمت فرو می‌روند.

تعبیر به «حَبًّا» به صورت «نکره» در اینجا دلیل بر بیان عظمت، و یا تنوع انواع این دانه‌ها است، و این که بعضی آن را تفسیر به خصوص «گندم» و «جو» کرده‌اند، دلیلی بر آن نیست؛ چرا که این تعبیر همه حبوبات را شامل می‌شود.

و در مرحله بعد، می‌افزاید: «همچنین انگور و سبزی بسیار» (وَ عِنَبًا وَ قَضْبًا). ذکر «عِنَب» (انگور) از میان تمام میوه‌ها به خاطر مواد غذایی و حیاتی فراوانی است که در این میوه نهفته شده، و آن را به صورت یک غذای کامل در آورده است (توجه داشته باشید که «عِنَب» هم به «انگور» گفته می‌شود و هم به «درخت انگور» و در آیات قرآن بر هر دو اطلاق شده، ولی در اینجا مناسب همان انگور است).

«قَضْب» (بر وزن جذب) در اصل به معنی سبزی‌هایی است که آن را در نوبت‌های مختلف می‌چینند، و در اینجا به معنی انواع سبزی‌های خوردنی است، و ذکر آن به دنبال انگور دلیل بر اهمیت این ماده غذایی است که در علم غذائشناسی امروز، فوق‌العاده روی آن تکیه می‌شود. گاه کلمه «قَضْب» به معنی قطع کردن و چیدن، و واژه «قضیب» به معنی شاخه درخت آمده، و «سیف قاضب» به معنی شمشیر قاطع است.

از «ابن عباس» نقل شده: منظور از «قَضْب» در اینجا «رطب» است که آن را از درخت می‌چینند، ولی این تفسیر بسیار بعید به نظر می‌رسد؛ چرا که در آیه بعد اشاره جداگانه به مسئله «رطب» شده است.

بعضی نیز احتمال داده‌اند که «قَضْب» به معنی میوه‌های بوته‌ای باشد (مانند خیار و هندوانه و مانند آنها) و یا ریشه‌های گیاهی (مانند هویج و پیاز و کلم). ولی، بعید نیست که «قَضْب» در اینجا معنی گسترده‌ای داشته باشد که هم سبزی‌های خوردنی را شامل شود، و هم میوه‌های بوته‌ای و هم ریشه‌های غذایی را.

سپس، می‌افزاید: «و زیتون و نخل فراوان» (وَ زَيْتُونًا وَ نَخْلًا). تکیه روی این دو میوه نیز دلیلش روشن است؛ چرا که امروز ثابت شده که هم «زیتون» و هم «خرما» از مهم‌ترین مواد غذایی نیروبخش، مفید و سلامت آفرین است.

و در مرحله بعد می‌افزاید: «و باغ‌هایی پر درخت (با انواع میوه‌های رنگارنگ)» (وَ حَدَائِقَ غُلْبًا). «حَدَائِق» جمع «حدیقه» به معنی باغی است که اطراف آن دیوار و محفوظ باشد، و در اصل، به معنی قطعه زمینی است که دارای آب است، این واژه از «حدقه» چشم گرفته شده که دائماً آب در آن جاری است.

و از آنجا که این گونه باغ‌ها معمولاً باغ‌های میوه است، می‌تواند اشاره‌ای به انواع میوه‌های بهشتی بوده باشد.

«عُلب» (بر وزن قفل) جمع «اغلب» و «غلباء» به معنی گردن کلفت است، و در اصل از ماده «غلبه» گرفته شده، و در اینجا به معنی درختان بلند و تنومند است.

پس از آن، می‌افزاید: «و میوه و چراگاه» (و فَاكِهَةٌ وَ اَبَا).
 «أَب» (با تشدید باء) به معنی گیاهان خودرو، و چراگاهی است که آماده چریدن حیوانات و یا چیدن گیاهان باشد، و در اصل معنی «آمادگی» را می‌بخشد، و از آنجا که این گونه چراگاه‌ها آماده بهره‌برداری است، به آن «أَب» گفته شده.
 بعضی نیز گفته‌اند: منظور از «أَب» میوه‌هایی است که قابل خشک کردن و ذخیره نمودن برای زمستان است، به مناسبت این که همیشه آماده بهره‌برداری است.

بسیاری از مفسران اهل سنت و شیعه در ذیل این آیه نقل کرده‌اند: که روزی «عمر» بر منبر بود و این آیات را تلاوت کرد، سپس گفت: همه اینها را ما می‌شناسیم اما «أَب» چیست؟ نمی‌دانم، سپس عصائی را که در دست داشت رها کرده، گفت: به خدا سوگند این یک نوع تکلف است، چه اشکالی دارد معنی «أَب» را ندانی! شما از چیزی از کتاب الله پیروی کنید که برای شما تبیین شده، و به آن عمل نمائید و آنچه را نمی‌دانید و نمی‌فهمید موکول به پروردگار کنید!^۱
 این، نشان می‌دهد: که او مفهوم کلمه «أَب» را چیز پیچیده‌ای می‌دانست، در حالی که با مراجعه به متون لغت روشن می‌شود: که مطلب پیچیده‌ای نیست.

و عجب این که: در «در المنثور» آمده است: که همین سؤال را از «ابوبکر» کرده‌اند.
 او گفت: من اگر در مورد آیات کتاب خدا چیزی را بگویم که نمی‌دانم، (و آن را به خدا نسبت دهم) کدام آسمان بر سر من سایه می‌افکند؟ و کدام زمین حاضر است مرا ببیند؟ (چه کسی مرا یاری می‌کند؟).

درست است که بسیاری از دانشمندان اهل سنت از این دو حدیث نتیجه گرفته‌اند: که هیچ‌کس نباید در مورد مسائلی که آگاه نیست، مخصوصاً در کتاب الله، سخنی بگوید، ولی بالاخره جای این سؤال باقی است:

چگونه کسی که به عنوان پیشوا و خلیفه مسلمین می‌خواهد حکومت کند، از مفهوم لغتی که در متن قرآن مجید آمده و چندان پیچیدگی ندارد آگاه نباشد؟ اینها همه دلیل بر این است که باید در هر عصر و زمان رهبری الهی در میان مردم بوده باشد که از تمام مسائل شرع آگاه و از هر اشتباه و خطایی مصون و معصوم باشد.

و لذا، در ذیل حدیثی که مرحوم «مفید» در «ارشاد» آورده است می‌خوانیم: هنگامی که این ماجرا به گوش امیرمؤمنان علی (ع) رسید، فرمود: سبحان الله اما علم ان الأب هو الكلاء والمرعى و ان قوله تعالى: «و فَاكِهَةٌ وَ اَبَا» اعتداد من الله بانعامه علی خلقه، فیما غذاهم به، و خلقه لهم و لانعامهم، مما تحبی به انفسهم و تقوم به اجسادهم: «عجیب است، آیا او نمی‌دانست، أب به معنی گیاهان خود رو و چراگاه است، و این که جمله «و فَاكِهَةٌ وَ اَبَا» عنایتی است از سوی خداوند نسبت به بندگان در آنچه

۱. تفسیر «روح المعانی»، «قرطبی»، «فی ظلال القرآن»، «در المنثور» و «المیزان» ذیل آیات مورد بحث.

از مواد غذایی به آنها داده، و برای آنان و چهارپایانشان آفریده، از چیزهایی که مایه حیات و قوام جسم آنها است؟!^۱

در اینجا این سؤال پیش می‌آید: در آیات گذشته بعضی از میوه‌ها بالخصوص مطرح شده بود، در اینجا میوه به طور کلی مطرح شده، و در آیه قبل که سخن از باغ‌ها می‌گفت، ظاهراً نظر به میوه‌های باغ‌ها داشت، با این وصف، چگونه بار دیگر در اینجا میوه مطرح شده است؟
در پاسخ می‌گوئیم: اما این که بعضی از میوه‌ها بالخصوص ذکر شده، مانند انگور و زیتون و خرما (به قرینه درخت نخل) به خاطر اهمیت فوق‌العاده‌ای است که از میان میوه‌ها دارند.^۲
و اما اینکه چرا «فاکّهة» (میوه) جداگانه از «حدائق» (باغ‌ها) ذکر شده؟، ممکن است به خاطر این باشد که: باغ‌ها منافع دیگری غیر از میوه نیز دارند، منظره زیبا، طراوت و هوای سالم و مانند آن.
از این گذشته، برگ بعضی از درختان و ریشه و پوست بعضی دیگر، جزء مواد خوراکی هستند (مانند چای و دارچین و زنجبیل و امثال آن).
به علاوه برگ‌های بسیاری از درختان خوراک مناسبی برای حیوانات است. اما آنچه در آیات فوق آمده، هم خوراک انسان را شامل می‌شود، هم خوراک حیوان را.

لذا، در آیه بعد که آخرین آیه مورد بحث است، می‌افزاید: «تا وسیله بهره‌گیری شما و چارپایانتان باشد» (مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ).
«متاع» هر چیزی است که انسان از آن متمتع و بهره‌مند می‌شود.

نکته:

مواد غذایی سالم

آنچه در این آیات آمده بود، هشت نوع از مواد غذایی برای انسان و چارپایان بود، و جالب این که همه آنها، غذاهای گیاهی و نباتی است، این به خاطر اهمیتی است که «گیاهان»، «حبوبات» و «میوه‌ها» در تغذیه انسان دارند، بلکه غذای حقیقی انسان همین‌ها است، و غذاهای حیوانی در درجه بعد قرار دارد و به مقدار کمتر.

آنچه در اینجا قابل توجه است این که: علم غذانشناسی امروز که یکی از علوم گسترده و مهم است و برای خود دنیای وسیعی با چشم‌اندازهای وسیع‌تری را مجسم می‌کند، در حقیقت شرحی است بر آنچه در این آیات آمده، و عظمت قرآن را منعکس می‌کند، مخصوصاً موادی که در آیات بالا روی آن تکیه شده هر یک از دیدگاه علم غذانشناسی، بسیار مهم و با ارزش است.
به هر حال، دقت در این امور، انسان را به عظمت خالق آنها، و الطاف و محبت‌های او نسبت به نوع بشر، آشناتر می‌سازد.

۱. «ارشاد مفید»، مطابق نقل «المیزان» جلد ۲۰، صفحه ۳۱۹.

۲. درباره اهمیت ماده غذایی «زیتون»، «خرما» و «انگور»، بحث مشروحی در جلد ۱۱، صفحه ۱۷۲ به بعد، ذیل آیه ۱۱ «نخل» آورده‌ایم.

آری، دقت در غذای جسم، و سپس در غذای روح، هم از نظر محتوا و ساختمان، و هم از نظر طرق اکتساب، می‌تواند آدمی را در مسیر معرفه الله، تهذیب نفس و خودسازی پیش برد، آری «آدمی باید در غذایش به دقت بنگرد» و چه پر معنی است همین یک جمله کوتاه.

فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ (۳۳) يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ (۳۴) وَأُمُّهُ وَأَبِيهِ (۳۵) وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ (۳۶) لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (۳۷) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ (۳۸) صَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ (۳۹) وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيَّهَا غَبْرَةٌ (۴۰) تَرَهَقَهَا فَتْرَةٌ (۴۱) أُولَئِكَ هُمُ الْكٰفِرَةُ الْفٰجِرَةُ (۴۲)

ترجمه

هنگامی که آن صدای مهیب بیاید. (۳۳) در آن روز انسان از برادر خود می‌گریزد. (۳۴) و از مادر و پدرش. (۳۵) وزن و فرزندانش. (۳۶) در آن روز هر کدام از آنها وضعی دارد که او را کاملاً به خود مشغول می‌سازد. (۳۷) چهره‌هایی در آن روز گشاده و نورانی است. (۳۸) خندان و مسرور است. (۳۹) و صورت‌هایی در آن روز غبارآلود است. (۴۰) و دود تاریکی آنها را پوشانده است. (۴۱) آنان همان کافران فاجرند! (۴۲)

تفسیر:

صیحه رستاخیز

بعد از ذکر قسمت قابل توجهی از مواهب الهی و نعم دنیوی، به بیان معاد و گوشه‌ای از حوادث رستاخیز و سرنوشت مؤمنان و کافران می‌پردازد، تا از یک سو اعلام کند: این مواهب و متاع هر چه باشد زودگذر است و نقطه پایانی دارد، و از سوی دیگر، وجود اینها دلیلی است بر قدرت خداوند بر همه چیز و بر مسأله معاد.

می‌فرماید: «هنگامی که آن صدای مهیب و گوش‌خراش (صیحه رستاخیز) بیاید کافران و مجرمان در اندوه و ندامت عمیقی فرو می‌روند» (فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ).^۱

«صاحه» از ماده «صخ» در اصل، به معنی صوت شدیدی است که نزدیک است گوش انسان را کر کند، و یا به راستی گوش انسان را کر کند، و در اینجا اشاره به «نفخه دوم صور» است، همان صیحه عظیمی که صیحه بیداری و حیات می‌باشد، و همگان را زنده کرده، به عرصه محشر دعوت می‌کند. آری، این صیحه چنان عظیم و تکان دهنده است که انسان را از همه چیز جز خودش و اعمالش و سرنوشتش غافل می‌کند.

۱. در این که: جزای «شرط» در این جمله شرطیه چیست؟ احتمالات متعددی وجود دارد:

نخست این که: محذوف است و از آیات بعد استفاده می‌شود، و در تقدیر چنین است: «فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ فَمَا أَكْبَرُ أَسْفَرُ الْكَافِرِينَ» (تفسیر مراغی).

و بعضی گفته‌اند: جمله «لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ» می‌باشد (مجمع البیان).

این احتمال نیز داده شده که: جزاء از جمله «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ» استفاده می‌شود، و در تقدیر چنین است: «فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ» (روح المعانی).

لذا بلافاصله بعد از آن می‌افزاید: «در آن روز که انسان از برادر خود فرار می‌کند» (يَوْمَ يَقْرَأُ الْمَرْءُ مِنَ أَخِيهِ). همان برادری که با جان برابر بود و همه جا به یاد او بود و در فکر او، امروز به کلی از او گریزان می‌شود.

و همچنین «از مادر و پدرش» (وَأُمُّهُ وَآبِيهِ).

«وزن و فرزندانش» (وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ).

و به این ترتیب، انسان نزدیک‌ترین نزدیکانش را که برادر و پدر و مادر و همسر و فرزند هستند، نه فقط فراموش می‌نماید، بلکه از آنها فرار می‌کند، و این نشان می‌دهد: هول و وحشت محشر آن قدر زیاد است که انسان را از تمام پیوندها و علائقش جدا می‌کند:

مادری که به او عشق می‌ورزید.

پدری که سخت مورد احترام او بود.

همسری که شدیداً به او محبت داشت.

و فرزندی که میوه قلب و نور چشمان او محسوب می‌شدند.

بعضی گفته‌اند: منظور فرار از برادران و پدران و مادران و همسر و فرزندان است که: راه ایمان و تقوا و اطاعت خدا را نمی‌موندند، او از آنها فرار می‌کند مبدا به سرنوشتشان گرفتار شود.

بعضی نیز گفته‌اند: این فرار، به خاطر آن است مبدا اینها حقوقی به گردن او داشته باشند و از او مطالبه کنند، و او از ادای آن عاجز باشد.

در میان این سه تفسیر، تفسیر اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد، گرچه جمع میان آنها نیز بی‌مانع است.

در این که: چرا نخست از برادر، و بعد مادر، سپس پدر، و بعد همسر، و در آخرین مرحله سخن از فرزندان به میان آمده؟

بعضی معتقدند: به خاطر این است که در تمام اینها از مرحله پائین‌تر به مرحله بالاتر منتقل می‌شود، و مقتضای بلاغت همین است که:

نخست بگوید: انسان از برادرش می‌گریزد، بعد از مادر و پدر، و بعد، از همسر و فرزندان.

ولی، با توجه به این که همه مردم در مورد علاقه و رابطه با این پنج گروه یکسان نیستند، گاه برادر نقش مهم‌تری در زندگی انسان دارد، بیشتر مورد علاقه او است، گاه همسر، و گاه فرزند، و لذا نمی‌توان یک قاعده کلی در اینجا به دست داد.

البته، برای اهمیت پیوند انسان با هر یک از این گروه پنجگانه، مطالب بسیاری می‌توان گفت، ولی چنان نیست که به طور مطلق بتوان یکی را بر دیگری از تمام جهات - مخصوصاً به شکلی که در آیه آمده است - ترجیح داد، بنابراین ترتیب فوق روی حساب ترتیب در اهمیت نیست.

در آیه بعد، دلیل این فرار را بیان کرده، می‌فرماید: «در آن روز هر کدام از آنها وضعی دارد که او را کاملاً به خود مشغول می‌سازد» (لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ).

تعبیر به «یَعْنِيهِ» (اورا بی‌نیاز می‌سازد) کنایه ظریفی است از این حقیقت که در آن روز آن قدر انسان به خود مشغول است، که به دیگری نمی‌پردازد و حوادث به قدری شدید و هولناک است که برای اشغال تمامی فکر و قلب او کافی است.

در حدیثی آمده است: که بعضی از خاندان پیامبر (ص) از آن حضرت سؤال کردند: آیا در روز قیامت انسان به یاد دوست صمیمی اش می‌افتد؟

در جواب فرمود: ثلاثة مواطن لا يذكر (فیها) احد احدا: عند المیزان حتی ينظر أثقل میزانه ام یخف؟

و عند الصراط حتی یُنظَرُ أیُجُوزُهُ ام لا؟

و عند الصحف حتی ينظر بيمينه یاخذ الصحف ام بشماله؟ فهذه ثلاثة مواطن لا يذكر فیها احد حميمه و لا حبيبه و لا قریبه و لا صديقه، و لا بنیه و لا والديه و ذلك قول الله تعالى: لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُعْنِيهِ:

«سه موقف است که هیچ کس در آنها به یاد هیچ کس نمی‌افتد:

اول پای میزان سنجش اعمال است تا ببیند آیا میزانش سنگین است یا سبک؟

پس از آن بر صراط است تا ببیند آیا از آن می‌گذرد یا نه؟

و بعد از آن به هنگامی است که نامه‌های اعمال را به دست انسان‌ها می‌دهند تا ببینند آن را به دست راستش می‌دهند یا دست چپ؟

این سه موقف است که در آنها کسی به فکر کسی نیست، نه دوست صمیمی، نه یار مهربان، نه افراد نزدیک، نه دوستان مخلص، نه فرزندان، و نه پدر و مادر، و این همان است که خداوند متعال می‌فرماید: در آن روز هر کسی به قدر کافی به خود مشغول است»^۱.

سپس، به چگونگی حال مؤمنان و کافران در آن روز پرداخته می‌گردد:

«صورت‌هایی در آن روز گشاده و نورانی است» (وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ).

«خندان و مسرور است» (ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ).

«و صورت‌هایی در آن روز غبارآلود است» (وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيَّهَا غَبَرَةٌ).

«و دود تاریکی آن را پوشانده» (تَرَهْقُهَا فَغَرَةٌ).

«آنها همان کافران فاجرند!» (أُولَئِكَ هُمُ الْكُفْرَةُ الْفَجْرَةُ).

«مُسْفِرَةٌ» از ماده «اسفار» چنان که قبلاً هم نیز گفته‌ایم، به معنی آشکار شدن و درخشیدن است، همانند طلوع سپیده صبح در پایان شب تاریک.

«غَبَرَةٌ» (بر وزن غلبه) از «غبار» به معنی باقی مانده خاکی است که از زمین برخاسته و بر چیزی نشسته.

«قَتْرَةَ» (بر همان وزن) در اصل از ماده «قتار» (بر وزن غبار) به معنی دودی است که از چوب یا چیزی دیگری برمی‌خیزد، بعضی از ارباب لغت آن را نیز به معنی غبار تفسیر کرده‌اند، اما جمع میان این دو تعبیر در آیات فوق نشان می‌دهد: این دو واژه دارای دو معنی متفاوت است.

«كَفْرَةَ» و «فَجْرَةَ» (بر همان وزن) جمع «کافر» و «فاجر» است که اولی اشاره به افراد فاسد العقیده و دومی اشاره به افراد فاسد العمل است.

از این آیات، به خوبی استفاده می‌شود، که در صحنه قیامت آثار عقائد و اعمال سوء انسان‌ها در چهره‌هایشان نمایان می‌گردد.

ضمناً، تعبیر به «وُجُوه» به خاطر این است که: رنگ صورت بیش از هر چیزی می‌تواند بیانگر حالات درونی باشد، هم ناراحتی‌های فکر و روحی و هم ناراحتی‌های جسمانی.

به هر حال، گروهی در آنجا خندان و مسرورند، چهره‌هایشان گشاده و نورانی است، روشنایی ایمان و پاکی عمل در صورت آنها موج می‌زند، «و رنگ رخساره آنها خبر از سر درون می‌دهد».

بر عکس، گروهی که تاریکی کفر و زشتی اعمالشان در چهره‌هایشان نمایان است، گویی گرد و غبار سیاهی بر صورتشان نشست، و هاله‌ای از دود آن را در خود فرو برده، آثار غم و اندوه و رنج و درد از صورت‌هایشان می‌بارد، و اصولاً همان‌گونه که در آیه ۴۱ سوره «رحمان» آمده: يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ: «گنهکاران با سیمایشان شناخته می‌شوند» در آن روز رنگ چهره‌ها برای شناخت انسان‌ها کافی است.

نکته:

راه خودسازی

- تعبیراتی که در آیات کوتاه و پرطنین این سوره آمده، برنامه جامعی برای خودسازی است:
- ۱- از یک سو، به انسان دستور می‌دهد: برای در هم شکستن کبر و غرور به آغاز آفرینش خود باز گردد، و ببیند چگونه از نطفه بی‌ارزشی آفریده شده؟ و می‌دانیم یکی از بزرگترین موانع راه خودسازی همین کبر و غرور است.
 - ۲- از سوی دیگر، هدایت‌های الهی را به عنوان بهترین زاد و توشه این راه معرفی می‌کند، اعم از هدایت‌هایی که از طریق وحی و رهنمودهای انبیاء و اولیاء سر چشمه می‌گیرد، و هدایت‌هایی که از طریق عقل و بررسی قوانین و نظامات عالم تکوین حاصل می‌شود.
 - ۳- سپس، به انسان دستور می‌دهد: به غذای جسمانی‌اش خوب بنگرد، چشمانش را بگشاید و ببیند این خالق رحیم و مهربان چگونه انواع مواد غذایی دانه‌ها و میوه‌ها را از این خاک تیره برای او آفریده، و در برابر ربوبیتش سر تعظیم فرود آورد، نه تنها به ساختمان تکوینی این مواد غذایی بنگرد، بلکه چگونگی تحصیل آن را نیز مورد توجه قرار دهد؛ چرا که غذای پاک و حلال یکی از پایه‌های مهم خودسازی است.
 - ۴- به طریق اولی، باید به غذای روحش بنگرد که از کدامین سرچشمه تراوش کرده، سرچشمه‌های پاک یا آلوده؟ چرا که تعلیمات ناسالم و تبلیغات گمراه‌کننده، همچون غذای مسمومی است که حیات معنوی انسان را به خطر می‌افکند.

عجب این که: بعضی از مردم در مورد غذای جسم بسیار سختگیر و موشکافند، ولی در غذای روحشان بی‌اعتنا، هر کتاب فاسد و مفسدی را می‌خوانند، به هر گونه تعلیمات گمراه کننده گوش فرامی‌دهند، و برای غذای روحشان هیچ قید و شرطی قائل نیستند.

در حدیثی از امیرمؤمنان علی (ع) می‌خوانیم: ما لی اری الناس اذا قرب الیهم الطعام لیلا تکلفوا انارة المصابیح، لیبصروا ما یدخلون بطونهم، و لا یهتمون بغذاء النفس، بان ینيروا مصابیح الباہم بالعلم، لیسلموا من لواحق الجهالة و الذنوب، فی اعتقاداتهم و اعمالهم:

«برای چیست که می‌بینم مردم را هنگامی که در شب طعامی نزدشان حاضر کنند، حتماً چراغ می‌افروزند تا ببینند چه غذایی در شکم خود وارد می‌سازند؟ ولی به غذای روحشان اهمیت نمی‌دهند، و چراغ عقل را به وسیله علم روشن نمی‌سازند، تا از عوارض جهالت و گناهان در اعتقادات و اعمال سالم بمانند»^۱.

نظیر همین معنی را فرزندش امام مجتبی (ع) فرموده: عجت لمن یتفکر فی ما کوله، کیف لا یتفکر فی معقوله، فیجنب بطنه ما یؤذیه، و یودع صدره ما یردیه:

«عجب دارم از آنها که به غذای جسم خود می‌اندیشند، اما در غذای روح دقت نمی‌کنند، خوراک زیانبار را از شکم خود دور می‌دارند، اما قلب را با مطالب مهلک آکنده می‌کنند»^۲.

۵- بعد از آن به خاطر بیاورد که صبحه گوش خراش محشر همه را از خواب مرگ بیدار می‌کند، و انسان را در برابر اعمالش قرار می‌دهد و آن چنان اوضاع محشر هولناک است که: انسان عزیزترین عزیزانش را فراموش می‌کند، باید ببیندش آیا امروز، کاری می‌کند که در آن روز چهره‌ای خندان و مسرور و نورانی داشته باشد، یا چهره‌ای زشت و عبوس و تاریک؟ و از هم اکنون خود را برای آن روز آماده کند.

۱. «سفینة البحار»، جلد ۲، صفحه ۸۴، ماده «طعم».

۲. «سفینة البحار»، جلد ۲، صفحه ۸۴، ماده «طعم» - «بحار الانوار»، جلد ۱، صفحه ۲۶۸.

تابشی از قرآن^۱

سید ابوالفضل برقی (ابن الرضا)

ترجمه: به نام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. رو ترش کرد و رخ برتافت (۱) که نابینا نزدش آمد (۲) و چه می‌دانی شاید او پاکی را طالب است (۳) یا پند گیرد که پند و تذکر او را نافع گردد (۴) اما کسی که خود را بی‌نیاز از پند و قرآن تو دانسته (۵) پس تو به او می‌پردازی (۶) با آن که بر تو باکی نیست که او پاکی نپذیرد (۷) و آن که نزدت آمده در طلب حق می‌کوشد (۸) در حالی که او از خدا می‌ترسد (۹) پس تو از او غافل می‌شوی و به دیگری سرگرمی (۱۰) نه چنین است حقا که این آیات تذکری است. (۱۱)

نکات: در این آیات عتابی لطیف نسبت به رسول خدا(ص) شده زیرا فرموده: عبست بطور خطاب، بلکه فرموده عَبَسَ و نسبت عبوس به مغایب داده شده و کم کم عتاب را متوجه مخاطب نموده است که چرا از کوری روگردانیدی و به آنکه طالب هدایت نیست پرداختی. نزول آیه در وقتی است که رسول خدا(ص) با جمعی از اشراف قریش سخن می‌گفت و دعوت به اسلام می‌کرد و انذار می‌نمود، ناگهان عبدالله ابن ام مکتوم که نابینا بود وارد شد و متوجه کسانی که حضور رسول اند نشد و عرض کرد: یا رسول الله علمني مما علمك، رسول خدا(ص) ساکت شد و او تکرار کرد، رسول خدا(ص) عبوس کرد و او را خوش نیامد که سخن او را قطع کرد و نخواست آن کافران بگویند اتباع محمد عده‌ای از نابینایان و سفله‌اند، و لذا حق تعالی برای تأدیب رسول خدا این آیات را نازل نمود. و جمله وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَرْكَبُ دلالت دارد که رسول خدا(ص) علم و اطلاع به احوال مردم نداشته و همه چیز را نمی‌دانسته است. و این عبدالله بن ام مکتوم در عین کوری مؤذن پیامبر(ص) نیز بود و با اخلاص و ایمانی که داشت پیامبر(ص) نتوانست او را شفاء دهد و چشمان نابینای او بینا نشد، و همچنین علی(ع) برادرش عقیل نابینا از دنیا رفت و آن حضرت نتوانست برادرش را شفاء دهد، معلوم می‌شود انبیاء و اولیاء قادر به همه چیز نیستند و شفاء و معجزه به دست ایشان نیست و ایشان در امور تکوین قدرتی ندارند، و لذا در دعاها می‌خوانیم یا من لا یشفی المرضی إلا هو. به هر حال عتاب پروردگار به رسول خود در این سوره و سوره‌های دیگر موجب افتخار و مزید بر اعتبار رسول خدا(ص) و تأدیب او خواهد بود و در قرآن از این عتاب‌ها زیاد است مانند لِمَ تَحَرَّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ، و لِمَ أَذْنُتَ لَهُمْ. فوائد این عتاب‌ها زیاد است:

- ۱- اینکه خدا رسول خود را در تحت نظر گرفته و او را به خود واگذار نکرده و این دلیل بر لطف اوست زیرا و مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ، و رسول خدا(ص) عرض می‌کرد: اللَّهُمَّ لَا تَكْلِنِي إِلَىٰ نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا. و قال علی(ع): إِنْ أَبْغَضَ الْخَلَائِقُ عِنْدَ اللَّهِ رَجُلًا وَ كَلَهُ اللَّهُ إِلَىٰ نَفْسِهِ.
- ۲- باعث توجه و مراقبت رسول است از خودش تا به شدت از خود مواظبت کند و حسابش را از دیگران جدا بداند.
- ۳- باعث می‌شود که در حق رسول خدا(ص) مردم غلو نکنند، زیرا کسی که مورد عتاب است آزاد نیست و صفات الهی ندارد.

۱. تابشی از قرآن، سید ابوالفضل برقی (ابن الرضا)، ج ۴، ص ۲۱۶۷-۲۱۷۰.

- ۴- در تربیت مسلمین تأثیر دارد زیرا وقتی رسول خدا(ص) برای کاری مورد عتاب باشد دیگران حساب خود را بکنند.
- ۵- نشان دادن موارد عتاب تا معلوم شود مرتکب گناه کبیره نشده است.
- ۶- عتاب‌ها دلیل است که قرآن از محمد نیست بلکه سخن خدای اوست و لذا بسیاری از عقلا بواسطه همین عتاب‌ها فهمیده‌اند که قرآن کلام خداست و ایمان آورده‌اند.
- فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (۱۲) فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ (۱۳) مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ (۱۴) بِأَيْدِي سَفَرَةٍ (۱۵) كِرَامٍ بَرَرَةٍ (۱۶)

ترجمه آیات ۱۲ تا ۱۶

پس هر که خواهد آن را یاد گیرد (۱۲) آن قرآن در نامه‌ها و نوشته‌هایی است گرامی (۱۳) که رفیع‌الشان و پاکیزه (از دروغ و باطل است) (۱۴) که به دست کاتبان وحی و سفیران است (۱۵) که بزرگواران و نیکوکارانند. (۱۶)

نکات: این آیات راجع به عظمت قرآن است پس از آنکه در جمله: كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ به رسول خود فهمانید که دیگر چنین نکنند، یعنی از فقراء و پاکدلان طالب حق رونگرداند برای خاطر چند نفر توانگر نادان حق‌ناشناس مغرور جاه‌طلب پست آلوده ناپاک، و اضافه کرده که قرآن تذکر همان روحيات و فطريات انسان است، که انسان به واسطه غفلت از آن غافل شده و خدا او را یادآوری می‌کند هرکس خواست متذکر شود و هرکس نخواست نشود. و مقصود از صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ و مُّطَهَّرَةٍ و سَفَرَةٍ و كِرَامٍ بَرَرَةٍ همان نویسندگان و کاتبان رسول خدا(ص) و اصحاب او هستند که آن مطالب پاکیزه را در آن صحیفه‌ها می‌نوشتند و این تجلیل بسیار ارجمندی است از ایشان. ولی بسیاری از مفسرین گفته‌اند: مقصود از این صفات فرشتگانند که این آیات را در صحائف نور می‌نوشتند. ولی به نظر ما کلام مفسرین صحیح نباشد زیرا اولاً مخاطبین قرآن و قاریان آن، کیفیت صحائف نور و فرشتگان را درک نمی‌کنند و برای ایشان فایده‌ای ندارد، اما اگر مقصود نویسندگان اصحاب باشد ترغیب و تحریص از دیگران می‌شود و تشویقی از کاتبان خواهد بود.

همگام با وحی: تفسیر تنزیلی (به ترتیب نزول)^۱

عبدالکریم بهجت پور

سوره عبس

سوره‌ی عبس در تمامی جداول مسند و ترکیبی ترتیب نزول در ردیف بیست و چهارم، پس از سوره‌ی نجم و قبل از سوره‌ی قدر قرار دارد. این سوره در ترتیب مصحفی در ردیف هشتادم، در جزء سی‌ام قرآن، پس از سوره‌ی نازعات و قبل از سوره‌ی تکویر قرار گرفته است و دارای ۴۲ آیه است.

مقصود و محتوای سوره

مقصود از نزول سوره، تعلیم کیفیت برقراری موازنه میان مجموعه مصالح و ترجیح مصلحت دعوت و ارشاد طالبان اصلاح بر غافلان مقاوم در برابر تغییر است. این سوره در آغاز به دو گروه استقبال‌کننده از دین و کسانی که احساس بی‌نیازی از آن می‌نمایند، اشاره کرده، پیامبر(ص) را از ترجیح گروه دوم و بی‌توجهی به گروه اول منع می‌نماید. در بخش دوم، با توصیف والایی و بزرگی کلام الهی، بر ذکر بودن قرآن برای کسانی که اهلیت دارند، تأکید می‌شود و خداوند عناصر نشر محتوای قرآن را نوشته‌ها و واسطه‌های پاک معرفی می‌کند. در بخش سوم سوره، به ناسپاسی انسان و به مراحل گوناگون آفرینش انسان، مهیا نمودن اسباب زندگی و سیر مرگ و حیات مجدد وی اشاره می‌شود. لازمه‌ی این همه تأثیر خدا بر زندگی بشر آن است که انسان به اوامر او گردن نهد، اما او چنین نمی‌کند؛ به همین دلیل، قرآن برای بیداری انسان غفلت زده، نقش خدای متعال را در غذاها، آشامیدنی‌ها و انواع نعمت‌ها یادآوری می‌کند. بالاخره در قسمت چهارم سوره، خداوند ضمن بیان صحنه‌ای از حشر انسان‌ها و وحشت آنان از همدیگر، حتی از بستگان و نزدیکانشان، به دو گروه انسان‌های شاد و مسرور، و غم‌گرفته و پرانده، اشاره می‌کند و ناسپاسان بدکار را جزو گروه دوم به حساب می‌آورد.

ارتباط سوره

گفتیم که پیامبر اکرم(ص) به عنوان سخنگوی وحی و دعوت‌کننده از سوی پروردگار، در میان مردم مکه خیمه زد و در آغاز به تعبیه‌ی مؤلفه‌های جدیدی همچون پروردگار واحد، رستاخیز و دغدغه‌هایی درباره آن، تکلیت و قرآن پرداخت، سپس به طرح راهکارهای تغییر و آسیب‌شناسی‌های مربوط به مهم‌ترین عوامل که ضرورت تغییر را ایجاد می‌کرد، پرداخت. پس از سوره‌ی کافرون (مکی ۱۷) بود که پیامبر(ص) دعوت رسمی و علنی خود را به سوی وضع مطلوب (معبود و دین جدید) آغاز کرد و به بیان ویژگی‌ها و صفات معبود توجه نمود و خرافه‌های مربوط به باور مسکینان به خدا را کنار زد. به طور طبیعی مردم مکه و مخاطبان اولیه‌ی آن حضرت دو دسته بودند: کسانی که هنوز ضرورت تغییر را نپذیرفته بودند و در مقابل آن مقاومت می‌کردند و

۱. همگام با وحی: تفسیر تنزیلی (به ترتیب نزول)، عبدالکریم بهجت پور (متولد ۱۳۴۴)، قم، مؤسسه تمهید، ۱۳۹۰، ج ۱، ص

گروهی که به جریان اصلاحات دینی پیوسته بودند و طالب رشد و راهیابی به حقایق دین بودند. گاه پیش می‌آمد که رسول‌الله (ص) میان دو گروه مذکور از نظر وقت، دچار تزامم شود. علاقه و حرص شدید وی به رستگاری مردم و نجات آنان از خطر، موجب شده بود تا وی (ص) جانب مخاطبان تغییر را ترجیح دهد. پروردگار حکیم در سوره‌ی عبس این مصلحت‌بینی را مرجوع خواند و به ترجیح جانب گروه دوم، فرمان داد.

آیات ۱ تا ۱۰

عَبَسَ وَ تَوَلَّى (۱) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲) وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَرْكَبُ (۳) أَوْ يَدْرُكُ فَتُنْفَعَهُ الدُّرَى (۴) أَمْ مِّنْ اسْتَغْنَى (۵) فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (۶) وَ مَا عَلَيْكَ الْأَلْيُورَى (۷) وَ أَمَّا مَن جَاءَكَ يَسْعَى (۸) وَ هُوَ يَخْشَى (۹) فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (۱۰)

چهره در هم کشید و روی گردانید (۱) که آن مرد نابینا پیش او آمد (۲) و تو چه دانی، شاید او به پاکی گراید. (۳) یا پند پذیرد و اندرز سودش دهد. (۴) اما آن کس که خود را بی‌نیاز می‌پندارد. (۵) تو به او می‌پرداز. (۶) با آن که اگر پاک نگردد، بر تو [مسئولیتی] نیست. (۷) و اما آن کس که شتابان پیش تو آمد. (۸) در حالی که [از خدا] می‌ترسید. (۹) پس تو از او به دیگران دل مشغول داشته‌ای. (۱۰)

کلمه‌ها

«عَبَسَ»: رو ترش کردن و قیافه در هم کشیدن، هنگامی که شخص چیزی ببیند یا با طبیعت او سازش نداشته باشد و او را محزون سازد.

«تَوَلَّى»: اگر متعدی بنفسه یا متعدی به «الی باشد، به معنی قرب و محبت، روی نظایر آن است و هرگاه متعدی به حرف «عَن» شود، به معنی رویگردانی و اعراض است. در اینجا معنای دوم مراد است.

«يَرْكَبُ»: در اصل «يَتَرَكَبُ» بوده، «تا» به «زا» بدل شده و در آن ادغام شده است. «ترکی» یعنی پاک شدن از آنچه باید از متن زندگی سالم خارج نمود، نظیر خارج کردن ردایل اخلاقی از قلب که لازمه‌اش رشد و زیادت است.

«يَدْرُكُ»: در اصل یتدکر بوده و به معنی پند گرفتن و یادآور شدن (در مقابل غفلت) است. «تا» به «ذال» تبدیل شده و در آن ادغام شده است. «تَدْرُكَةُ» از باب تفعیل به معنی یادآوری است.

«اسْتَغْنَى»: طلب بی‌نیازی. راغب اصفهانی، استغنی را غنی بودن و بی‌نیازی می‌داند.

«تَصَدَّى»: تصدیه یعنی رو کردن، توجه کردن، اقبال نشان دادن به چیزی یا کسی.

«تَلَهَّى»: از «لهو» به معنی مشغول شدن و غفلت کردن، و ترک ذکر و یاد چیزی یا کسی را نمودن.

تفسیر:

عَبَسَ وَ تَوَلَّى * أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى

آغاز سوره، نشان از وقوع یک حادثه‌ی اجتماعی دارد. گویا کسی یا کسانی در مکانی حضور داشته‌اند و با آمدن یک شخص کور، یکی از آنان رو ترش کرده و چهره در هم کشیده است. قرآن از کنار این حادثه به آسانی نگذشته و خطابی عتاب آلود به آن شخص نموده است.

در توضیح این خطاب و عتاب و این که چه کسی رو ترش کرده، میان مفسران گفتگو است. برخی تمام آیات را مربوط به پیامبر اکرم (ص) دانسته و گروهی دیگر شخص دیگری غیر از ایشان را مورد خطاب شمرده‌اند. هر گروه هم برای توضیح برداشت خود، شواهدی بیان نموده‌اند.

به نظر می‌رسد سیاق و ظاهر آیات و برخی روایات منقول از امام صادق (ع) که فاعل این عمل را شخصی از بنی امیه دانسته^۱ - نه تمام آیات آغازین سوره - حقیقت را آشکار سازد.

چنین می‌نماید که حضرت با جمعی^۲ یا یکی از بزرگان قریش از بنی امیه مشغول گفتگو بودند و آن حضرت، ایشان را به اسلام و توحید دعوت می‌فرمود. در این هنگام یکی از مسلمانان^۳ که نابینا بود، بر آنان وارد شد و خود را نزدیک پیامبر (ص) رسانده، از او تقاضای تعلیم معارف دینی و الهی را نمود. شخصی که از بنی امیه بود، هنگامی که این کور نزدیکش آمد، روی ترش کرده، از او روی گرداند و دامن جمع کرد. پیامبر (ص) که سخت علاقه‌مند دعوت بزرگان قریش به اسلام برای استفاده از جایگاه آنان در گسترش دین بودند، با دیدن این صحنه، نگران شد و به تقاضای این شخص کور بی‌توجهی کرد و به دعوت قریشیان ادامه داد.

آیات در سرزنش و عتاب پیامبر اکرم (ص) وارد شد که اولویت باید با گروه مشتاقان به دین باشد و نباید از بابت عدم جذب این مستغنیان به دین نگران باشی.

پس فاعل عبوس و روگردانی، شخص دیگری است و شاهد بر این معنی، غایب بودن ضمیر در دو آیه‌ی اول است.

وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَزْكِي * أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَىٰ

این آیه، خطاب به پیامبر (ص) است و او را از نگرانی نسبت به اتفاق پیش آمده بر حذر می‌دارد. تو چه می‌دانی؟! شاید همین کوری - که صحنه دعوت تو را به هم زد - با مطالب تو پاک شود و رذائل اخلاقی را از قلب بزدايد و یا حداقل متذکر حقایقی شود که در جایی به کارش آید و او را نفع بخشد. نه ثروت و قدرت آن قریشی و نه کوری این شخص، نشانه‌ی اهمیت دعوت اولی بر دومی است.

أَمَّا مَنْ اسْتَغْنَىٰ * فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّىٰ * وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزْكِي

وقتی معیار ارزشی دعوت شوندگان به دین معلوم نباشد، بزرگی قریش به دلیل تأثیر اجتماعی اش مورد توجه قرار می‌گیرد. اما قرآن، معیار تربیتی و اهمیت دعوت را به گونه‌ای دیگر تعریف می‌کند: کسی که احساس بی‌نیازی نسبت به خدا و معارف الهی می‌کند و در برابر تغییر، مقاومت می‌کند، هر چند بزرگ باشد، نباید مورد ترجیح، اشتیاق و علاقه‌ی شدید تو گردد، به گونه‌ای که تمام توجهت را صرف جذب و دعوت او کنی، به خصوص که تو مسئول عدم تزکیه و پاکی آنان نیستی.

وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَىٰ * وَهُوَ يَحْسَبُ * فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ

توجه تو به گونه‌ای شده که تمام وقت خود را مصروف این اهل استغنا کرده‌ای و از علاقه‌مندانی که با شتاب و جدیت تمام پیش تو می‌آیند و اهل خشیت‌اند، یعنی ترسی همراه با درک ابهت و عظمت

۱. ر. ک به: امین الاسلام طبرسی، مجمع‌البیان، ذیل سوره.

۲. گفته شده: ابوجهل بن هشام، عتبه بن ربیع و برادرش، ابی و امیه پسران خلف و عباس بن عبدالمطلب.

۳. گفته شده «ابن مکتوم» بوده که نامش عبدالله بن شریح بن مالک فهری است. طبری در المنتخب من ذیل المذیل، صفحه

۳۵ آورده است که «ابن ام مکتوم در اوائل رسالت، در مکه اسلام آورد».

پروردگار آنان را فرا گرفته، دل مشغول داشته‌ای و به کار آنان رسیدگی نمی‌نمایی. هرگز چنین مباد! بلکه در شرایط تراحم، رسیدگی به گروه دوم، وظیفه‌ی تو و از اولویت‌های قطعی دعوت دینی است.

آیات ۱۱ تا ۱۶

كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۱) فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (۱۲) فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ (۱۳) مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ (۱۴) بِأَيْدِي سَفَرَةٍ (۱۵) كِرَامٍ بَرَرَةٍ (۱۶)

زنهار [چنین مکن]. این قرآن پندی است. (۱۱) تا هر که بخواهد، از آن پند گیرد. (۱۲) در صحیفه‌هایی ارجمند. (۱۳) والا و پاک شده. (۱۴) به دست نویسندگان، (۱۵) ارجمند و نیکوکار (۱۶)

کلمه‌ها

«صُحُف»: جمع صحیفه و به معنای چیزی است که در آن مطلبی نوشته می‌شود.
 «مُكْرَمَةٌ»: شرافت، گران قدری و عزیز بودن. «کرام» جمع «کریم» به معنی محترم و با ارزش است.
 «سَفَرَةٌ»: «سَفَر» به معنی آشکار کردن، پرده برداشتن و «سِفر» به معنی کتاب و نامه که حقایق را آشکار می‌کند. «سافر» به معنی کاتب و نویسنده و «سَفَرَةٌ» به معنی نویسندگان است. به ملائکه و انبیا که واسطه‌ی رساندن پیام‌های خدا به خلق‌اند نیز «سفیر» گویند؛ زیرا با انگیزه اصلاح، پیام‌های الهی را بر مردم آشکار می‌سازند.
 «بَرَرَةٌ»: «بَرَر» به معنی نیکوکار و احسان‌کننده است. جمع آن «بَرَرَةٌ» و «ابرار» است.

تفسیر:

كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ * فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ

پس از انتقادی که در آیات گذشته از ترجیح تصدی و پرداختن پیامبر اکرم (ص) به مستغنی و دل مشغولی به او، از پرداختن به مستهدی نابینا و طلب‌کننده‌ی هدایت صورت داد، خدای متعال در این آیه با به کار بردن کلمه «کلا»، آن حضرت را از تکرار و بازگشت به چنین عملی منع می‌کند. چون انگیزه آن حضرت استفاده از جایگاه اجتماعی آن افراد در ترویج و گسترش دعوت اسلامی بود، لذا خدای متعال به این نگرانی خاتمه داده و بیان می‌فرماید: آیات قرآن، پندی است که با سرشت انسان ارتباط دارد؛ بنابراین خود به قدر کافی زمینه گسترش در میان مخاطبان را دارد. کافی است که انسان به دنبال موعظه و پند باشد و از وجدانی بیدار برخوردار باشد. پس چه این ثروتمندان قدرتمند دعوت تو را همراهی کنند یا نکنند، دعوت تو راه به دل‌ها باز خواهد کرد. احتمال دیگر آن که پیامبر (ص) نسبت به کسانی که با دین آشتی نکرده بودند، نگران و بر ارشاد آنان و جلب قلوبشان به اسلام کوشا بود، به گونه‌ای که در این حادثه موجب بی‌توجهی به شخص کور شده بود. خدای متعال آن حضرت را از تلاش بیش از اندازه منع کرده و می‌فرماید: قرآن و تو که رساننده‌ی پیام آن هستی، بیش از یک پند دهنده نیستید که تنها در صورت خواست و اراده شخص، در او کارگر می‌شوید. وقتی این شخص مستغنی است و از تو و قرآن و آیاتش احساس بی‌نیازی می‌کند، فایده‌ای در این توجه تو، آن هم به قیمت بی‌توجهی به اهل هدایت نیست؛ بنابراین چنین عملی از سوی تو تکرار نشود.

فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ * مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ

«فِي صُحُفٍ» حال برای آیات یا صفت تذکره است؛ یعنی حال این آیات آن است که در کتاب‌هایی با ارزش، والا و پاک هستند و یا این که این پندها جملگی در کتاب‌هایی با ارزش، والا و پاک ثبت شده‌اند.

بِأَيْدِي سَفَرَةٍ * كِرَامٍ بَرَرَةٍ

«بِأَيْدِي» در اینجا نیز یا حال از «ها» در «اِنَّهَا» است و یا صفت «تذکره». پس معنی آیه چنین است: در حالی که این آیات به دست سفیران گرامی نیکوکار است، یا آن که این پندها جملگی به دست سفیران گرامی و نیکوکار است. در هر صورت معنی آیه آشکار است. گفتنی است اشکال عمده، در مصداق خارجی این واژه‌هاست. آیا مراد از صحف، لوح محفوظ، کتاب‌های انبیای گذشته و یا نسخه‌های فراوانی از قرآن است که توسط کاتبان و حاملان و قاریان نوشته شده و دست به دست خواهد شد؟ در هر صورت صفات «مُكْرَمَةٌ»، «مَرْفُوعَةٌ»، «مُطَهَّرَةٌ» صفت هر یک از مصداق مزبور می‌گردد، همان‌گونه که «کرام» و «برر» صفات سفیران خواهند بود، گرچه پیک‌آوران وحی از جنس فرشتگان یا انبیا و یا نویسندگان مصاحف و حاملان قرآن در دنیای اسلام باشند.

برخی از روایات اسلامی، مراد آیه را حاملان، قاریان و کاتبان قرآن دانسته‌اند^۱ و برخی ائمه‌ی اطهار (علیهم السلام) را «سَفَرَةٌ» شمرده‌اند.^۲

در میان تابعان و تابعان تابعان نیز بر این معنی تصریح شده است؛ مثلاً مرحوم طبرسی در مجمع البیان به نقل از قتاده می‌نویسد: آنان قاریان‌اند که قرآن را می‌نویسند و می‌خوانند، و از فضیل بن یسار از امام صادق (ع) نیز نقل شده، حافظان قرآنی که به محتوای آن عمل کنند، جزو «سفر کرام برره» دانسته شده‌اند. تفسیر روض الجنان نیز به نقل از وهب بن منبه مراد از «سفره» را اصحاب پیامبر (ص) دانسته است.

با توجه به سیاق و هدف‌گذاری آیات که رفع دغدغه‌های پیامبر اکرم (ص) است، این برداشت، قوت بیشتری دارد، با این بیان که ای محمد (ص) چرا نگران ایمان آوردن اشراف بنی امیه می‌باشی! در حالی که آیات قرآن به طور قطع در صحیفه‌هایی با ارزش، والا و پاک، و به دست آشکارکنندگان چه نویسند یا خواننده‌ی اهل عمل - گرامی، ارزشمند و نیکوکار ثبت شده و ماندگار می‌شود.

بنابراین هم محتوای قرآن که با وجدان و دریافت‌های فطری ارتباط دارد و هم مکتوبات و آشکار کنندگان صاحب صلاحیت که در خدمت حفظ، ثبت و نشر این دعوت‌اند؛ لذا جایی برای نگرانی و روی آوردن به کسانی که احساس بی‌نیازی از قرآن و دعوت الهی می‌کنند، وجود ندارد.

این احتمال نیز وجود دارد که مراد از صحیفه‌ها و نویسندگان، فرشتگانی باشند که در بیت المعمور به نوشتن آیات الهی مأمورند؛ چنان که روایت فضیل بن یسار از امام صادق (ع) بر همین معنا اشعار دارد؛ بنابراین معنی آیه چنین است که ای پیامبر (ص) تو نگران امر قرآن نباش. کتاب تکوین و سرشت

۱. ر.ک به: وهبة زحیلی، تفسیر المنیر فی العقیة و الشریعة و المنهج، به نقل از اصحاب صحاح سته اهل سنت از عائشه، ج ۳،

ص ۶۷.

۲. ر.ک به: محمد مشهدی، کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۴، ص ۱۳۵؛ به نقل از: شرح الآیات الباهرة.

انسان و کتاب تشریح و بیت المعمور بی هیچ کاستی، پشتوانه‌ی قرآن‌اند و ایمان آوردن یا نیاوردن گروهی از بزرگان بنی امیه که در مردم نفوذ دارند، ضرری را متوجه قرآن نمی‌نماید. پس ذکر اشخاصی همچون صحابه، کاتبان و قاریان قرآن در روایات بالا به عنوان «جری و تطبیق» می‌باشد. جمع میان هر دو احتمال نیز مانعی ندارد؛ به این معنا که قرآن هم از سوی عوامل الهی و هم عوامل انسانی پاک، حمایت و پشتیبانی خواهد شد و جایی برای نگرانی پیامبر (ص) وجود ندارد.

آیات ۱۷ تا ۳۲

قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ (۱۷) مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ (۱۸) مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ (۱۹) ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ (۲۰) ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۱) ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ (۲۲) كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ (۲۳) فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ (۲۴) أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا (۲۵) ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (۲۶) فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا (۲۷) وَعَنْبًا وَقَضْبًا (۲۸) وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا (۲۹) وَحَدَائِقَ غُلْبًا (۳۰) وَفَاكِهَةً وَأَبًّا (۳۱) مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَعْمَالِكُمْ (۳۲)

کشته باد انسان، چه ناسپاس است! (۱۷) او را از چه چیز آفریده است؟ (۱۸) از نطفه‌ای خلقش کرد و اندازه مقررش بخشید. (۱۹) سپس راه را بر او آسان گردانید. (۲۰) آن‌گاه به مرگش رسانید و در قبرش نهاد. (۲۱) سپس چون بخواهد او را برمی‌انگیزاند. (۲۲) ولی نه! هنوز آنچه را به او دستور داده، به جای نیاورده است. (۲۳) پس انسان باید به خوراک خود بنگرد. (۲۴) که ما آب را به صورت بارشی فرو ریختیم. (۲۵) آن‌گاه زمین را با شکافتنی شکافتیم. (۲۶) پس در آن، دانه رویانیدیم. (۲۷) و انگور و سبزی. (۲۸) و زیتون و درخت خرما. (۲۹) و باغ‌های انبوه. (۳۰) و میوه و چراگاه. (۳۱) [تا وسیله] استفاده شما و دام‌هایتان باشد. (۳۲)

کلمه‌ها

«مَا أَكْفَرَهُ»: کفر به معنی قدرشناسی و انکار است. این ترکیب به معنی تعجب از ناسپاسی می‌باشد.

«نُطْفَةٍ»: آب صاف و آب اندک.

«قَدَّرَ»: اندازه کردن و سامان دادن.

«يُسِّرَ»: تسهیل و آسان ساختن.

«أَقْبَرَ»: «أَقْبَار» یعنی در قبر کردن و میراندن.

«أَنْشَرَهُ»: «نَشْر» به معنی گستردن، گسترده شدن و زنده کردن است.

«صَبَبْنَا»: از «صَبَّ» به معنی ریختن است.

«شَقَقْنَا»: شکافتن. اسم مصدر آن، شکاف است.

«قَضْبًا»: به معنی قطع است و در مورد سبزی‌ها به کار می‌رود که پیوسته چیده می‌شوند؛

سبزیجات.

«غُلْبًا»: این کلمه جمع و به معنی باغ انبوه است. مفرد آن «غُلْبَاء» است.

«أَبًّا»: چراگاه.

تفسیر:

قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ

بعد از آن که خداوند تذکرات لازم را به پیامبر (ص) فرمود و مشخص شد که قرآن به طهارت والا و ارزشمندی نوشته شده و به واسطه نویسندگان و قاریان و حاملان ارزشمند و نیکوکار منتقل می‌شود و به افرادی که خود را از خدا و دین بی‌نیاز می‌دانند، احتیاجی ندارند؛ در این آیات، قرآن جانب کلام را متوجه این عده‌ی «مستغنی» کرده و توهمی بودن بی‌نیازیشان به خدا و نیز ناسپاسی آنان را که نتیجه‌ی همین بی‌معرفتی است، متذکر می‌شود و به عواقب بد آن در قیامت اشاره می‌فرماید.

تعبیر «قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ» لعن و نفرین انسانی است که ناسپاسی می‌کند. عرب این عبارت را هنگامی می‌گوید که از عملی دور از انتظار، بسیار تعجب می‌کند. و در اینجا هم از قدرناشناسی انسان، تعجب شدید شده است.

مِنْ أَى شَىءٍ خَلَقَهُ

شکستن توهم غنا و بی‌نیازی از خدا، از توجه به اصل آفرینش و عناصر آغازین تکون انسان آغاز می‌گردد. همان‌گونه که خداوند در سوره‌ی علق با تکیه بر آفرینش انسان از علق، روح تعبد را در او زنده کرد.

خدای متعال در این بخش از آیات سوره با یادآوری آیات «انفسی» و توجه دادن انسان به آغاز خلقتش، حقیقت نیاز وی به خدا را مشخص می‌سازد؛ چنان که با آیه‌ی «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» به بیان نقش خدا در تأمین غذای انسان و رفع این نیاز، که از آیات آفاقی است، می‌پردازد و توهم بی‌نیازی از پروردگار را منتفی می‌سازد.

مگر انسان از چه چیزی آفریده شد؟! و مگر خدا هنگام آفرینش او ماده اولیه این مخلوق را چه چیزی قرار داد؟!

مِنْ نُّطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ

او را از مقدار اندکی آب آفرید؛ نطفه‌ای که بی‌مقدار است و در هر مرتبه‌ی تماس جنسی هزاران اسپرم شناور در آن هدر می‌رود. اما خدای حکیم در همین نطفه‌ی کم‌مقدار و کم‌ارزش، تمام ظرفیت‌ها و استعدادهای انسانی را تعبیه کرد. از ترکیب آن با تخمک همسران، زندگی انسان کلید خورد و سپس او را سامان بخشید و اندازه‌های او را از نظر رنگ، قد، میزان و هماهنگی اعضا و جوارح، مدت عمر در رحم و خارج آن و... مقدر و معین نمود.

ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ

خالق هستی پس از آن، راه شکوفایی این ظرفیت‌ها و استعدادها و رسیدن او به این مقادیر و اندازه‌ها را برای انسان آسان کرد. از آن هنگامی که «اسپرم» با «اوول» در رحم ترکیب شد و اولین سلول زنده فراهم شد، سیتولاسم و غذای سلولی درون تخمک را در اختیارش گذاشت، راه تولید مثل با دو نیم شدن را به آسانی در این سلول مهیا نمود، پس از تکثیر و نیاز به غذای جدید، این مجموعه را به جداره‌ی رحم چسباند و غذای این علقه را در آنجا فراهم نمود و مرحله به مرحله او را با ارتباطی که از طریق سلسله‌ی بند ناف با مادر داشت، رشد داد و در همین موقع هم به او جان ویژه بخشید، به او چشم، گوش، دست و پا و دیگر اعضا عطا کرد و هنگامی که آماده زندگی در بیرون از رحم شد، او را به حرکت در آورده و با فشار وارد کردن بر مادر، راه او را برای خروج از رحم هموار نمود. خدای متعال پس از تولد، به او قدرت گریه و اشک داد و والدین مهربان را خدمتگزارش قرار داد، تا به او رسیدگی کنند و در امور عادی مساعدتش کنند. مهیا کردن شیر برای فرزند و سپس روئیدن دندان و قوت یافتن معده و

دستگاه‌های گوارشی و دفع مواد زائد و نیز غریز و عواطف و عقل، هر کدام تنها بخشی از آسان‌سازی‌های زندگی انسان است.

زندگی خانوادگی و اجتماعی و استفاده‌ای که انسان‌ها از توانایی‌های همدیگر می‌کنند، تفاوت استعدادها و علاقه‌ها، تنوع رنگ‌ها، زبان‌ها، علم و دانایی و ابزار قلم و کتابت که دانش را ماندگار نموده و دین و هدایت آسمانی که در اختیار بشر قرار گرفته، گوشه‌ای از روان‌سازی و آسان‌سازی راه انسان به مرزهای کمال و شکوفایی است.

ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ

بعد از آن که انسان فرصت بهره‌گیری اش از مرحله اول و دوم حیات یعنی رحم و جهان طبیعت به پایان رسید، دست قدرت الهی او را به سرای مرگ می‌کشاند. او در این مرحله، جان از جسم به در می‌برد و جسمش به قبر واگذاشته می‌شود.

چون میراندن، مرحله‌ای جدا از آفرینش و گذران مراتب شکوفایی است، به همین علت، در این آیه حرف «ثم» که دلیل بر ترتیب همراه با تأخیر است، به کار رفته است و چون در قبر کردن بخشی از مرحله‌ی میراندن است و بدون فاصله اتفاق می‌افتد، از حرف «فاء» استفاده شده است.

کوچ از دنیا و کم کردن ملال تکرار در زندگی همراه با تراحم و سختی‌ها که تأمین معاش و ابزار بقا در آن، مشکلات خاص خود را دارد و به تدریج می‌تواند مهرها و رحمت‌ها را به قهرها و زحمت‌های بستگان و فرزندان بدل کند و همچنین در قبر کردن و رها نکردن جسم‌ها بر روی زمین، که مانع آزار دیگران و بی‌حرمتی به اموات است، جلوه‌ی دیگری از قدرت و امر الهی و رحمت و نعمت حق است که قطعاً جای قدرشناسی دارد.

ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ

انسان آفریده نشد که نابود شود، بلکه آفریده شد تا حیات باقی پیدا کند. آری مقدر نشد تا در رحم و یا دنیا باقی بماند بلکه معین شد تا در جهان با کیفیت و کمیت دیگری به حیات جاوید خود ادامه دهد.

انسان به این مُقَدَّر الهی همچون دیگر مراحل، به طور جبری و بدون اختیار وارد خواهد شد، اما زمانش بر او معلوم نیست و به اراده و خواست خدا بستگی دارد. حیات باقی، خود نعمت بزرگ دیگری است که خدای قادر به ما عطا فرموده که بسیاری از آن قدرشناسی نمی‌کنند. اگر حیات باقی نبود و اگر جهانی با ویژگی و کیفیت خاص در لذت برای نیکوکاران و عذاب محض برای مجرمان وجود نداشت، آیا بسیاری از رفتارهای انسانی صورت می‌گرفت؟ و آیا امیدی به آینده و صبر بر ناملایمات امروز معنی داشت؟

كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرُهُ

این اوامر تکوینی الهی و نظاماتی که در هستی ایجاد شد و قدرت و حکمتی که از خداوند متبلور است، اقتضا دارد تا انسان حق وظیفه را به جای آورد و به دلیل احساس نیاز و فقرش به پروردگار متعال، کاملاً مطیع اوامر الهی باشد. اما متأسفانه چنین نیست! و حق اوامر الهی تاکنون ادا نشده و انسان، قدرشناس این نعمت‌ها از جمله اوامری که راه او را به شکوفایی و سعادت باز می‌کنند، نبوده است.

احتمال دیگر آن که، این انسان هنوز تمام مراحل اوامر تکوینی الهی را نگذرانده و البته آنها را خواهد گذراند، چنان که واژه‌ی «لَمَّا» بر آن دلالت می‌کند؛ زیرا این واژه برای نفی چیزی می‌آید که تحقق آن انتظار می‌رود.

اگر مراد آیه احتمال اول باشد، منظور از این انسان ناسپاس، همان تربیت نشده‌ای است که در آیه‌ی هفده مورد نفرین قرار گرفت. طبیعت انسان بی‌معرفتی که با عقل و نظر، در آفرینش خود و مراحل گوناگون حیاتش اندیشه نکرده، کوتاهی در به جای آوردن اوامر الهی است.

همچنین احتمال داده می‌شود که مراد از انسان همه‌ی انسان‌ها حتی اولیا و اوصیا باشد؛ به این معنی که حق اوامر الهی آن گونه که باید توسط جنس انسان، حتی اهل سعی و خشیت، به جای آورده نشده است و به همین سبب، انسان‌ها در قیامت با وجود نعمت‌ها و الطاف، احساس «غبین» می‌کنند و بر برخی فرصت‌های از دست رفته، تأسف می‌خورند.

سؤالی که مطرح است این که ذکر این حقیقت در اینجا چه مناسبتی دارد؟ با توجه به آن که آیات بعد نیز به نقش خدا بر حیات انسان اشاره دارد، جا دارد که به مناسبت بیان آیه «كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ» در اینجا توجه شود. به نظر می‌رسد موارد گذشته، از نظام جبری و تکوینی الهی در مواردی یاد می‌کرد که نقش و خواست انسان یا سایر موجودات در آنها در حد صفر بود و جایی برای انکار نقش توحیدی، قدرتمندانه و بی‌بدیل خدا نبود. آفرینش و تقدیر، تسهیل سبیل، میراندن و حیات مجدد از جمله امور الهی است که حتی نیازمند اسباب و مسببات نیست. با این حال، گله از کوتاهی انسان در انجام اوامر تشریعی الهی، بی‌مناسبت نیست. در مورد دخالت خدا در امر طعام که آب و هوا و آفتاب و باغبان و... در انجامش نقش دارند و پرورگار مدبر و مسبب الاسباب از طریق آنها طعام انسان را تأمین می‌فرماید. باید گفت امکان انکار نقش پروردگار وجود داشت، چنان که «قارون» می‌گفت: من با علم خود این مال را تحصیل کرده‌ام: «قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي»^۱.

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ

«فاء» در این آیه برای تعقیب است. به دنبال آیات قبل که نقش پروردگار را در آفرینش و مهم‌ترین مراحل زندگی انسان بیان داشت و از انسان بر انحصار پروردگار در تمام این مراحل اقرار گرفت، خداوند موضوع را به دخالت عامل الهی در تهیه غذای انسان که نزدیک‌ترین و یکی از فوری‌ترین نیاز اوست، کشاند. قرآن از انسان می‌خواهد تا در امر غذایش نظر کند؛ نظر، عبارت است از فکری که علم یا گمان از آن طلب می‌شود؛ بنابراین بر تأملی معقول برای کسب مجهول، «نظر» اطلاق می‌شود.^۲ چون این تأمل با انگیزه‌ی نشان دادن نیاز انسان به خداست، جهت‌دار است؛ یعنی باید مطالعه، به منظور شناخت نقش عامل الهی در تهیه و فراهم شدن غذا باشد.

أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا * ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا

تفصیل نقش خدا در تهیه‌ی غذا و مأكولات انسان بدان جهت است که عوامل زیادی دست به دست هم داده‌اند تا غذایی مهیا شود. ما بودیم که آب را فرو ریختیم. پس نزولات آسمانی و تحولاتی

۱. قصص / ۷۸.

۲. ر. ک به: امین الاسلام طبرسی، مجمع البحرین، ج ۳، ص ۴۹۷.

که در جَوِّ صورت می‌گیرد تا ابرها ببارند و باران به سمت زمین سرازیر شود، عاملی حکیم و مدبری قادر را طلب می‌کند، و آن ما هستیم.

شکافتن زمین و آماده شدن خاک به گونه‌ای که نفوذپذیر باشد و از سویی آب و املاح را در خود جای دهد و از دیگر سوی به دانه‌های گیاهان مجال رویش دهد، نیازمند تدبیر ما است. باید توجه داشت اگر زمین سفت و سخت بود، هیچ‌گاه فرصت تجمع آب‌های زیرزمینی و رویش گیاه فراهم نمی‌شود.

فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا * وَعَنْبًا وَفُصْبًا * وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا * وَحَدَائِقَ غُلْبًا * وَفَاكِهَةً وَأَبًّا

«فاء» در اینجا حکایت از ترتیب می‌کند؛ یعنی پس از آمادگی زمین و بارشی که قبل از آن صورت گرفت، رویش را آغاز کردیم. رویاندن دانه‌ها نیز کار ما بود. ترکیب آب، مواد کانی - معدنی - در زمین، تابش آفتاب و نیز آغاز حرکت دانه در زیر زمین به گونه‌ای که بتواند با این عوامل رشد، پیوند برقرار کند و وجود استعداد موجود در هر دانه که سبز شود و به شکوفایی برسد، کاری خدایی است.

تنوع رویش از نظر نوع، اندازه، مزه، فواید و فصولی که زمینه‌ی رویش را فراهم می‌کنند و هماهنگی با ذائقه‌ی انسان یا چهارپایانی که در خدمت انسان‌اند، موضوع مهمی است که نقش عامل الهی را به خوبی نمایان می‌سازد. اگر استعداد هر دانه‌ای غیر از دیگری نبود، از یک خاک و یک آب، این همه تنوع چرا؟ و اگر میان این رویش‌ها و ذائقه و نیازهای انسان و چهارپایان ارتباطی نبود، وجود غذاهای گوناگون و متنوع برای ذائقه‌ها و موجودات مختلف چگونه توجیه می‌شد؟! بنابراین با همین تدبیر و حکمت بود که انگور، سبزی، زیتون، خرما، باغ‌های پر درخت با انواع مرکبات و میوه و علفزارها از دل زمین سر برآورد.

مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَعْلَامِكُمْ

علت این همه رویش‌ها و تنوع‌ها، رفع نیاز انسان و چهارپایانش بود. خدای رزاق، این سفره را برای انسان مهیا کرد. آیا باز می‌توان احساس بی‌نیازی از او نمود و آیا نباید قدرشناس این خوان گسترده بود؟

آیات ۳۳ تا ۴۲

فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ (۳۳) يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ (۳۴) وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ (۳۵) وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ (۳۶) لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (۳۷) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ (۳۸) صَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ (۳۹) وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلِيهَا غَبْرَةٌ (۴۰) تَرَاهُمْ قَتَرَةٌ (۴۱) أُولَئِكَ هُمُ الْكُفْرَةُ الْفَجْرَةُ (۴۲)

پس چون فریاد گوش خراش در رسد. (۳۳) روزی که آدمی از برادرش، (۳۴) و از مادرش و پدرش، (۳۵) و از همسرش و پسرانش می‌گریزد. (۳۶) هر کس در آن روز کاری دارد و آن کار او را به خود مشغول می‌دارد. (۳۷) در آن روز، چهره‌هایی درخشان‌اند. (۳۸) خندان [و] شادان‌اند. (۳۹) و در آن روز، چهره‌هایی هست که بر آنها غبار نشسته. (۴۰) [و] آنها را تاریکی پوشانده است. (۴۱) آنان همان کافران بدکارند. (۴۲)

کلمه‌ها

«الصَّاحَّةُ»: صدای شدیدی که در اثر برخورد دو چیز حاصل شود و بر گوش و قلب اثر گذارد.

«شَأْنٌ»: کارهای بزرگ، حال و امر.

«مُسْفِرَةٌ»: از «سفر» و به معنی آشکار و بی‌پرده و نورانی.
 «مُسْتَبْشِرَةٌ»: شادمان. استبشار یعنی یافتن یا دانستن چیزی که موجب شادی است.
 «غَبْرَةٌ»: غباری که بر چیزی بنشیند. مراد آیه، تیرگی است.
 «تَزْهُقٌ»: پوشش کامل. از «رهُق» به معنی احاطه کردن.
 «قَتْرَةٌ»: سیاهی، نظیر دودی که از سوختن چوب و مانند آن بلند می‌شود.
 «فَجْرَةٌ»: جمع «فاجر». «فاجر» شخصی است که از حدود الهی خارج شده و هتک حرمت‌های الهی می‌کند.

تفسیر:

فَإِذَا جَاءتِ الصَّاحَّةُ

آیه تفریع بر مطالب گذشته است. از آغاز سوره تاکنون، دو گروه، مورد بحث بوده‌اند؛ مشتاقان و جویندگان حقیقت و جمعی که خود را از خدا و دعوت قرآن بی‌نیاز می‌دانند. خدای متعال وظیفه‌ی پیامبر (ص) را توجه به گروه اول دانست و دغدغه‌های تبلیغی پیامبر را در مورد استفاده از گروه دوم پاسخ داد، سپس با تذکر فقر و نیاز ذاتی انسان به خدا، تَوْهُمُ بی‌نیازی را مردود شمرد و اما در این آیات، با یادآوری مرجع و جایگاه نهایی انسان‌ها، به اثر این دو روحیه در تفاوت حالات انسان‌ها در قیامت اشاره می‌فرماید.

خدای متعال در آغاز از صور دومی که صدایی بسیار شدید دارد و بر جان و گوش انسان اثر سختی دارد، یاد می‌کند. این صیحه‌ی شدید و کرکننده که آغازی بر تولد مجدد و رستاخیز انسان‌ها در جهان باقی است، همراه با مشاهده‌ی تحولات بسیار هول‌انگیز و وحشتناک است. در این شرایط، هر کس نگران وضعیت خود و دادگاه عدل الهی است، به‌گونه‌ای که از عزیزترین منسوبان خود و دوست داشتنی‌ترین آنان فرار می‌کند.

يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ * وَصَاحَتِهِ وَبَنِيهِ * لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ

علت فرار شخص از برادر، مادر، پدر، همسر و فرزندان که عمری در دنیا با آنان پیوند داشته و پناه می‌داده، همان دل مشغولی به خود است؛ به‌گونه‌ای که شخص، دیگر فرصتی ندارد تا برای آنان دل بسوزاند و به امور آنان بپردازد.

شاید ترتیب ذکر برادر، مادر، پدر و همسر و سپس فرزندان، به دلیل ترقی‌ی علاقه و پیوندی باشد که به طور معمول در میان این گروه هست. این انسان حاضر نیست حتی به کار عزیزترین نزدیکانش یعنی فرزندان بپردازد؛ زیرا خود درگیر مشکلات است، تا چه رسد که جایی برای دل مشغولی به گرفتاری دیگران باقی بماند.

اگر این فرار شخص از نزدیکان، عمومیت داشته باشد، احتمالاً آیه، اشاره به مرحله‌ی آغاز حشر و هنگامی است که هنوز تکلیف افراد و گروه‌ها معلوم نشده است.

این ترس و گرفتاری تا زمان رسیدگی و صدور احکام الهی ادامه دارد. پس از آن افراد به دو دسته تقسیم می‌شوند.

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ

چهره‌هایی در این روز نورانی‌اند، شکفته و شکوفا، خندان و مسرور و بشارت یافته به وعده‌های خدای محبوب. از صدر سوره استفاده می‌شود که این گروه، قدرشناسان خدا و دین، و طلب‌کنندگان هدایت، با انگیزه‌ی تزکیه و بیداری‌اند.

صَاحِكَةً مُّسْتَبْشِرَةً * وَوَجْوهٌ يُّؤَمِّنِدُ عَلَیْهَا غَیْرَةً * تَزْهَقُهَا فِتْرَةً * أُولَئِكَ هُمُ الْكٰفِرَةُ الْفَجْرَةُ

اما گروه دوم در این روز، چهره‌هایی فرو رفته در غبار غم و اندوه‌اند، بر فرصت‌های از دست رفته در افسوس‌اند و در غم جانکاه از دست دادن محبوب‌اند؛ این گروه همان قدرناشناسانی‌اند که از خدای جل و اعلی و کلام او، احساس بی‌نیازی می‌کردند و به همین دلیل از حدود الهی خارج شده و هتک حرمت‌های الهی نمودند.

نکته‌های روش شناختی

۱. قرآن در سوره‌ی عبس، میان نوع اختیار انسان و روحيات او پیوند برقرار کرده است. کسی که اهل خشیت باشد و از پروردگار بترسد، به استقبال دعوت دینی و سخنان تذکر دهندگان می‌رود؛ اما کسی که خود را بی‌نیاز بداند، نه تنها از آن استقبال نمی‌کند، بلکه در صورت مواجهه‌ی با تذکر دهنده، از او اعراض کرده و عدم تمایل خود را نسبت به تذکرات او ابراز می‌کند.
۲. برخی از اصول تحول فردی در این سوره، به منظور درمان روحیه‌ی استغنا و بی‌نیازی بعضی از انسان‌ها نسبت به پروردگار و دین، تکرار شد و اصولی همچون تذکر و پند بودن قرآن و جایگاه الهی آن، نقش پروردگار در زندگی بشر و تأمین نیازهای او، ناسپاسی انسان نسبت به پروردگار و عدم رعایت جانب او، قیامت و تحولات عظیم آن جهان و محکمه‌ی عدل الهی، همگی بدین منظور، استخدام شد که احساس بی‌نیازی برخی انسان‌ها که موجب عدم استقبال آنان از دعوت دینی بود، درمان شود.

تفسیر جامع^۱

سید ابراهیم بروجردی

ترجمه آیات ۱-۴۲

رو ترش کرد و روی گردانید (۱) چون آن مرد نابینا آمد (۲) چه چیز دانا کرد تو را شاید او مردی پارسا و پاکیزه باشد (۳) یا پند گیرد و سود دهد او را پند (۴) اما کسی که بی نیازی جست (۵) چرا تو یار و یاور او هستی و به او توجه می کنی (۶) و او اگر از کفر پاکیزه نشود بر تو تکلیفی نیست (۷) اما کسی که به سوی تو می شتابد (۸) و او از خدا می ترسد (۹) پس تو از او مشغول می شوی (۱۰) نه چنین است همانا قرآن پندی است (۱۱) پس هر که بخواهد پند گیرد (۱۲) آیات قرآن در صفحات مکرم نگاشته شده است (۱۳) آنها بلند مرتبه و پاکیزه اند (۱۴) به دست نویسندگان سپرده شده است (۱۵) و آنان گرامی و مقرب و نیکوکارند (۱۶) کشته باد آدمی چرا تا این حد کفر می ورزد (۱۷) او از چه چیز آفریده شده است (۱۸) از آب نطفه بی قدر آفرید او را پس اندازه کرد او را (۱۹) سپس آسان کرد بر او راه را (۲۰) آنگاه او را بمیراند به خاک قبر سپرد (۲۱) پس چون خواست زنده کند و باز گرداند او را (۲۲) نه چنین است هنوز بجا نیاورده آنچه را خدا امر فرموده او را (۲۳) باید آدمی به طعام و غذای خود به چشم خرد بنگرد (۲۴) ما آب باران را از ابر فرو ریختیم (۲۵) آنگاه زمین را شکافتیم (۲۶) و دانه ها از او رویانیدیم (۲۷) و انگور و میوه ها (۲۸) و درخت زیتون و نخل خرما برویانیدیم (۲۹) و باغ ها پر از درختان (۳۰) و میوه های تر و تازه و چراگاه (۳۱) تا شما و حیوانات از آن بهره مند شوید (۳۲) آنگاه که صدای بلند قیامت به گوش رسد (۳۳) در آن روز مرد از برادرش گریزد (۳۴) بلکه از مادر و پدرش (۳۵) و زن و فرزندش می گریزد (۳۶) در آن روز هر کس گرفتار کار خود است مشغول کند او را و به کسی نتواند پرداخت (۳۷) در آن روز طایفه ای رخسارشان روشن و درخشان است (۳۸) خندان شاد و شادانند (۳۹) و رخسار طایفه دیگر غبار نشسته (۴۰) آنها را تاریکی فرو گرفته (۴۱) آنان کافران و بدکارند (۴۲)

تفسیر

سوره عبس در مکه نازل شده و چهل و دو آیه و صد و سی کلمه و پانصد و سی حرف است. خواص و ثواب تلاوت آن ابن بابویه از حضرت صادق (ع) روایت کرده فرمود هر کس سوره عبس را قرائت کند در بهشت زیر سایه کرامت خداوند جا گیرد و روز قیامت خندان باشد، و در خواص قرآن از پیغمبر اکرم (ص) روایت کرده فرمود هر که این سوره را قرائت کند از قبر بیرون آید خرم و خندان و اگر آن را بر پوست آهو بنویسد و همراه خود بدارد به هر طرف که متوجه شود نمی بیند مگر خیر و خوبی. سوره عبس مشتمل است بر ذکر قومی که امیدوارند مسلمین اسلام آوردن آنها را و داستان ابن

مکتوم و بیان شطری از نعمت هایی که خداوند به بندگان عطا فرمود. ه

قوله تعالى (عَبَسَ وَ تَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يُرْكَىٰ أَوْ يَدَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَىٰ أَمَّا مَنْ اسْتَعْجَلَ فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّىٰ وَمَا عَلَيْكَ إِلَّا يَرْكَىٰ وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَىٰ وَ هُوَ يَحْشَىٰ فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ) رو

۱. تفسیر جامع، سید ابراهیم بروجردی، تهران، انتشارات کتابخانه صدر، ۱۳۴۰، ج ۷، ص ۳۴۰-۳۴۶.

ترش کرد و روبر گردانید چون آن مرد نابینا حضورش آمد تو چه می‌دانی؟ شاید آن مرد پارسا و پاکیزه و پاک سرشت باشد از گناه، و پند گیرد و یاد حق و ذکر خدا او را سود دهد و کسی که دارا و بی‌نیاز است چرا تویار و یاور او هستی و به او توجه می‌کنی بر تو آن ثروتمند از کفر پاک و پاکیزه باشد یا نباشد و اما آن کس که به سوی تو می‌شتابد و خدا ترس و با تقوی است تو از توجه به او خودداری می‌کنی نه چنین است آیات حق و قرآن برای پند و تذکر همه خلق است پس هر که بخواهد پند گیرد- مفسرین عامه گفتند سبب نزول آیه آن بود عتبه بن ربیع و ابوجهل بن هشام و پسران امیه بن خلف و عباس بن عبدالمطلب حضور پیغمبر اکرم(ص) بودند آن حضرت با آنها سخن می‌گفت و ایشان را به اسلام دعوت می‌نمود مرد نابینائی موسوم به عبدالله بن مکتوم وارد شد عرض کرد ای رسول خدا چیزی از قرآن برای من بخوان و مرا شرایع اسلام بیاموز این سخن را چند بار تکرار کرد رسول خدا صورت از او بگردانید و کراحت داشت سخنش با آن جماعت قطع شود و دیگر آنکه نخواست آن کافران بگویند اتباع و پیروان محمد(ص) مردمان نابینا و سفله هستند از این جهت کراحت به صورت پیغمبر پدیدار شد خدای تعالی آیات فوق را فرو فرستاد عجب این است این صفات مذمومه را اگر بعضی از فقها و دانشمندان دارا باشند مردم از آنها دوری می‌جویند پس چگونه روا است در حق پیغمبری که خداوند درباره او فرمود *وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا أَلْقَبُ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ* و آن حضرت را به حسن خلق و طبع کریم وصف فرموده و اخبار و احادیث متواتر است که آن حضرت با دشمنان و کافران بر خلاف این رویه بود پس چگونه با دوستان و مؤمنین اینگونه رفتار می‌نمود.

طبرسی از حضرت صادق(ع) روایت کرده فرمود آیه فوق نازل شده درباره مردی از بنی امیه که حضور پیغمبر اکرم بود چون ابن مکتوم وارد شد آن اموی از روی غرور و تکبر صورت خود را عبوس کرد و روی بر گردانید جبرئیل نازل شد و آیات فوق را در حق او آورد علی بن ابراهیم از آن حضرت روایت کرده فرمود آیات درباره عثمان و ابن مکتوم نازل شده چون پیغمبر اکرم(ص) ابن مکتوم را مقدم داشت بر عثمان روی خود را ترش نمود و اعراض کرد از پیغمبر(ص) و بیرون رفت از محضر آن حضرت، جبرئیل نازل شد و آیات فوق را آورد طبرسی از حضرت صادق(ع) روایت کرده که پیغمبر اکرم(ص) هر وقت ابن مکتوم را مشاهده می‌نمود به او می‌فرمود مرحبا به تو ای ابن مکتوم کسی نمی‌تواند مرا توبیخ و سرزنش کند درباره تو و آن حضرت لطف بسیار به ابن مکتوم می‌نمود (فی صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ (۱۳) مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ كِرَامٍ بَرَرَةٍ قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ ثُمَّ أَمَانَةً فَأَقْبَرَهُ ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ) آیات الهی در صحیفه‌های مکرم معظم یعنی لوح محفوظ نگاشته شده و آن صفحات بلند مرتبه و بلند منزله و پاک و منزّه است به دست سفیرانی سپرده شده است و آنها مقرب و عالی رتبه و کریمان و نکوکارانند.

محمد بن عباس از حضرت صادق(ع) روایت کرده فرمود: بره، ائمه معصومین هستند - سعد بن عبدالله از برید عجلی روایت کرده گفت از حضرت باقر(ع) معنای آیه را سؤال نمودم فرمود حدیث آل محمد(ص) را فرشتگان در صحفی پاک و پاکیزه و طاهر از دروغ نوشته‌اند ممنوع باد از طریق خیرات و لعنت باد بر او چرا تا این اندازه کفر و عناد می‌ورزد مراد به انسان عتبه بن ابی لهب است این آیه مانند آن است که به کسی بگویند قاتله الله یعنی خدا بکشد او را نمی‌نگرد از چه آفریدند او را از آب منی بی‌قدر آفرید او را پس از آن راه بیرون شدن از رحم را بر او آسان کرد و راه حق و باطل را به او بنمود پس بمیراند او را و به خاک قبر سپرد آنگاه که خواهد زنده کند او را دو باره پس از مرگ (كَلَّا لَمَّا يُفْضِ مَا

أَمْرَهُ) چنین نیست که منکرین بعث و نشور گمان کرده‌اند این کافرین آنچه خدا فرمود از واجبات و محرّمات به جای نیاوردند.

علی بن ابراهیم و محمد بن عباس از ابی اسامه روایت کردند که از حضرت باقر(ع) تأویل آیه را سؤال نمودم فرمود شأن نزول آیه درباره امیر المؤمنین(ع) است یعنی چقدر کفر و طغیان و عناد می‌ورزید ای منافقین در اثر کشتن امیر المؤمنین(ع) پس از آن کرامت و نسبت خلقت امیر المؤمنین(ع) را بیان می‌کند و می‌فرماید آن حضرت از طینت پیغمبران خلق شد، و معین کرده حضرتش را برای خیر و نیکویی و آن حضرت راه هدایت و طریق مستقیم است پس از کشته شدن و مردن به طریق پیغمبران و مکث کردن، زنده کند آن حضرت را در زمان رجعت و حکم فرماید درباره دشمنان خود آنچه را خداوند امر فرموده به او (فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا وَعِنَبًا وَقَضْبًا وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا وَحَدَائِقَ غُلْبًا وَفَاكِهَةً وَأَبًّا مَنَاعًا لَكُمْ وَ لِأَعْمَالِكُمْ) آدمی به قوت و غذای خود به چشم خرد بنگرد که من روزی او را از چه ساخته و چه سببها پدید آوردم تا روزی به او برسد ما آب باران را فرو ریختیم آنگاه خاک زمین را بشکافتیم و حبوبات برای غذا برویانیدیم و باغ انگور و نباتات و درخت زیتون و نخل خرما و باغ‌های پر از درختان کهن و انواع میوه‌ها و گیاه و مرتع‌ها پدید آوردیم تا شما آدمیان و حیوانات از آنها بهره‌مند شوید.

در کافی از زید شحام روایت کرده از حضرت صادق(ع) سؤال کردم مقصود از طعام در این آیه چیست؟ فرمود علم و دانشی است که باید اخذ نمود آن را از کسانی که خداوند معین نموده و این حدیث را مفید نیز در اختصاص روایت کرده و در ارشاد از جمعی امامیه روایت کرده که سؤال نمودند از ابوبکر معنای آب را جواب داد نمی‌دانم چگونه چیزی که نمی‌دانم بگویم ولی معنای فاکهه را می‌دانم به امیر المؤمنین(ع) خبر دادند فرمود سبحان الله چگونه نمی‌دانم معنای آب را آن گیاه و مرتع زار است که برای حیوانات خداوند آفریده تا آنها و انسان نفس خود را زنده بدارند و قوام بدنشان به آنها باقی بماند و فرمود میوه جات در دنیا یکصد بیست نوع است و بزرگ آنها انار است.

(فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَةُ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ) آنگاه که صدای بلند قیامت و نفخه صور به گوش همه خلق برسد آن روز هر کس از برادر و مادر و پدر و زن و فرزندش بگریزد.

ابن بابویه از حضرت رضا(ع) روایت کرده فرمود روز قیامت هابیل از برادرش قابیل فرار می‌کند و ابراهیم از پدرش و لوط از عیالش و نوح از فرزندش کنعان فرار می‌نماید در آن روز مردم چنان گرفتار کار خود هستند که به هیچکس نتوانند پرداخت پیغمبر اکرم(ص) فرمود سه موقف است که کسی یادی از اقربا و خویشان خود نکند یکی موقف میزان و سنجیدن اعمال است دوم هنگام عبور از صراط سوم هنگام گرفتن نامه اعمال است در این سه مورد هر کس به نفس خود مشغول است و از شدت ترس و احوال توجهی به ارحام و اقرباء خود ندارد.

(وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ صَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجْرَةُ) روز قیامت مردم دو طایفه باشند طایفه اهل ایمان رخسارشان چون صبح فروزان است خندان و خرم و گشاده‌رو باشند و طایفه دیگر صورت‌هایشان گرد آلود و غم اندوه است و بر آنها خاک ذلت و خجلت نشسته است اینان کافران و بدکارانند و دشمنان آل رسول هستند.

روز قیامت چون خدای تعالی حکم فرماید میان بهایم و حیوانات و آنها را خاک گرداند آن خاک
گرد شود و به صورت کافران و دشمنان آل محمد (ص) بنشیند.

بیان معانی در کلام ربانی^۱

مصطفی حسینی طباطبایی

آیات ۱ تا ۱۲

چهره درهم کشید و روی گرداند (۱) از اینکه نایبانی نزد او آمد (۲) و تو چه می‌دانی شاید که او پاک شود (۳) یا پند پذیرد پس اندرز سودش رساند (۴) اما آنکه بی‌نیاز و توانگر است (۵) تو به او می‌پردازی (۶) و (در حالی که) مسئول نیستی اگر پاک نشود (۷) و اما آنکه شتابان (و با اشتیاق) سوی تو آید (۸) و از خدا بیم دارد (۹) پس تو از او غافل مانده‌ای (۱۰) چنین نیست، همانا این (آیات) تذکری است (۱۱) پس هر که خواهد از آن پند گیرد (۱۲)

توضیح آیات:

(۲) و (۱) «چهره در هم کشید و روی گرداند» «از اینکه نایبانی نزد او آمد»، در شأن نزول این آیات آورده‌اند که پیامبر، در جلسه‌ای با چند تن از اشراف قریش در حال مذاکره و ارشاد آنها بود که ناگهان فرد نایبانی از مؤمنان به نام عبدالله بن اُمّ مکتوم وارد شد و (چون احساس کرد که قریشیان توجهی به سخنان پیامبر ندارند) با اصرار از پیامبر می‌خواست که تعالیم خود را به او عرضه نماید. پیامبر که گرم صحبت و ارشاد بود، از این کار عبدالله ناراحت شد و اخمی نمود و از او روی گردانده سخنانش را با اشراف قریش پی گرفت. اما چیزی نگذشت که جلسه بهم خورد و آنگاه آیات فوق در عتاب به پیامبر، بر او نازل گردید.

اما تفسیر شیعی که نخواستند اخم کردن و روی ترش کردن پیامبر (ص) را بر مؤمنین بپذیرند گفته‌اند که شخص مزبور نه پیامبر (ص) بلکه عثمان بود زیرا چنان کاری با اخلاق نیکوی آن حضرت سازگار نبوده است. اما عجیب آنکه همان تفاسیر، در عین حال، بنا به حدیثی از امام صادق (ع) آورده‌اند که پیامبر - پس از آن ماجرا - هرگاه که ابن اُمّ مکتوم را می‌دید می‌گفت «مَرَحِبًا مَرَحِبًا وَاللَّهِ لَا يُعَابِثُنِي اللَّهُ فَيَكْ أبدأ = مَرَحِبًا مَرَحِبًا سَوَّغْتُمْ بِهِ خَدَا كَمَا خَدَاؤُنْدُ دِيْغَرُ دَر بَارَه تُو بَه مَن عِتَاب نَخَوَاهِدُ فَرَمُوْدُ» (تفسیر مجمع البیان). به علاوه مرحوم طالقانی در «پرتوی از قرآن» به حق استدلال کرده که خطاب‌های پی در پی آیات و خصوصاً اینکه می‌فرماید «کسی که شتابان سوی تو می‌آید (تا هدایتش کنی)» (آیه ۸) جُز در ارتباط با پیامبر (ص) متوجه کس دیگری نمی‌توانسته باشد. از سوی دیگر بدیهی است که ایجاد مزاحمت برای تبلیغ در کش و قوس کار تبلیغی، ملال‌آور خواهد بود و این امر ربطی به حُسن خُلق ندارد، خصوصاً آنکه فرد مزاحم نایبنا بوده و نمی‌توانسته اخم پیامبر (ص) را ببیند. به علاوه عتاب‌های قرآن در حق پیامبر منحصر به مورد فوق نیست و در موارد دیگر نیز مشاهده می‌شود (توبه / ۴۳، اسراء / ۷۴ و ۷۳، تحریم / ۱ و کهف / ۶).

اصولاً آیات عتاب به پیامبر (ص) در قرآن از جمله شواهد روشن مبنی بر اصالت وحی محمدی است و بیانگر صدق نبوت آن حضرت می‌باشد که هر آنچه خدا به او وحی کرده - حتی اگر در مذمتش

۱. بیان معانی در کلام ربانی: ترجمه و توضیح آیات قرآنی، مصطفی حسینی طباطبایی، ج ۱۵، ص ۲۰۰-۲۰۹.

بوده - بی‌کم و کاست نقل نموده و به مردم رسانده است و تلاش در روپوشی این موارد، نه خدمت به پیامبر که جفا به رسالت و آئین اوست.

در آیات شریفه فوق، شاید انتظار می‌رفت که بفرماید «عَبَسَتْ = چهره درهم کشیدی» و «تَوَلَّيْتُ = روی برتافتی». اما ظاهراً چون سخن در مقام سرزنش و عتاب بوده، خداوند به صیغه غایب سخن گفته است که «از اینکه آن نابینا به نزدش آمد چهره درهم کشید و روی گرداند» در حالی که:

(۴) و (۳) «و تو چه می‌دانی شاید که او پاک شود» «یا پند پذیرد پس اندرز سودش رساند»،

به طور کلی «تزکیه» مراتب دارد. مؤمن نیز می‌تواند با توجه به آیات خدا - خصوصاً اگر مشکلاتی داشته باشد - پاک شود. به عبارت دیگر، «تزکیه» در ارتباط با مؤمن به معنی تقویت ایمان و در ارتباط با کافر به مفهوم رسیدن به ایمان است. آیات شریفه خطاب به پیامبر می‌فرماید تو چه می‌دانی شاید این فرد گناهمانی داشته و با شنیدن آیات خدا پاک شود و یا - اگر هم آلودگی نداشته - نفعی از تذکرات تو ببرد.

(۷-۵) «اما آنکه بی‌نیاز و توانگر است» «تو به او می‌پردازی» «و (در حالی که) مسئول نیستی اگر

پاک نشود»،

یعنی ای پیامبر تو آن فرد مشتاق هدایت را رها کرده (آیات قبل) و نیرویت را صرف کسانی می‌کنی که علاقه‌ای به سخنان نشان نمی‌دهند، در حالی که تو مسئول هدایت نشدن آنها نیستی. نشان می‌دهد که نباید جانب «توده» را به طمع هدایت یافتن «خواص»، رها کرد. بلکه اولویت با مشتاقان است (و در برابر سران سرکش فقط باید اتمام حجتی نمود و گذشت). البته تفسیر مجمع البیان و طبری «استغناء» را در آیه شریفه به معنی بی‌نیازی مالی گرفته‌اند.

(۱۰-۸) «و اما آنکه شتابان (و با اشتیاق) سوی تو آید» «و از خدا بیم دارد» «پس تو از او غافل

مانده‌ای»،

آیات شریفه عتاب را از سر گرفته که تو ای پیامبر - با طمع بستن به ایمان آوردن مشتکی اشراف - از آن بنده خدا ترس که شتابان سوی تو آمده و می‌خواهد تکالیفش را بفهمد و وظائفش را بشناسد، غافل شده‌ای! با آنکه فرموده «سَيَذْكُرُ مَنْ يَخْشَى = آنکه خدا ترس است پند خواهد گرفت» (اعلی / ۱۰).

(۱۲) و (۱۱) «چنین نیست، همانا این (آیات) تذکری است» «پس هر که خواهد از آن پند گیرد»،

یعنی اینگونه نیست که آیات قرآن به افراد خاصی اختصاص یافته باشد، بلکه هر که خواهد و طالب حقیقت باشد، می‌تواند از آن پند گیرد.

آیات ۱۳ تا ۳۲

(این آیات) در دفاتری ارجمند (۱۳) والا و پاک (۱۴) به دست نویسندگان (فرشتگان) ی (۱۵) بزرگوار و نیکوکار (ثبت شده است) (۱۶) کشته باد انسان، چه ناسپاس است (۱۷) (مگر خدا) او را از چه چیز آفرید؟ (۱۸) او را از نطفه‌ای خلق نمود و اندازه‌اش بخشید (۱۹) سپس راه را بر وی آسان ساخت (۲۰) آنگاه او را بمیراند و به گورش برد (۲۱) و آن زمان که بخواهد وی را برانگیزد (۲۲) اما نه، او هنوز آنچه را فرمانش داده‌اند (رهنمودهای الهی) بجای نیآورده است (۲۳) پس می‌باید انسان به غذای خود بنگرد (۲۴) ما - چه بدیع - آب (باران) را فرو ریختیم (۲۵) آنگاه زمین را (با رویش گیاه)

شکافتیم (۲۶) پس در آن دانه رویانیدیم (۲۷) و انگور و سبزی (۲۸) و زیتون و درخت خرما (۲۹) و باغستان‌های انبوه (۳۰) و میوه و چراگاه (برآوردیم) (۳۱) تا بهره شما و چهارپایانتان باشد (۳۲)

توضیح آیات:

«(این آیات) در دفاتری ارجمند» «والا و پاک» «به دست نویسندگان (فرشتگان)ی»
«بزرگوار و نیکوکار (ثبت شده است)»^۱

به دنبال آیات قبل که فرمود قرآن پندی برای عموم است، در آیات فوق اشعار می‌دارد که قرآن منشأ الهی داشته و ساخته و پرداخته پیامبر نیست.^۱ (در واقع همان توییخ پیامبر در آیات گذشته خود دلیلی بر این واقعیت می‌باشد). و در توضیح منشأ الهی قرآن، می‌فرماید قبل از آنکه با کلماتی به پیامبر وحی شود، به فرشتگان إلهام گردیده بود و توسط آنها در صحیفه‌هایی پاک و گرامی، ثبت و ضبط شده و از آنجا (در مقاطع زمانی لازم و به تدریج، توسط جبرئیل) به پیامبر وحی گردیده است. در اینجا دو نکته اساسی شایان توجه می‌باشد:

اول آنکه لازم است توجه داشت که ثبت مطالب در هر عالم، متناسب با آن عالم می‌باشد. چنانکه ثبت مطالب در عالم روح و ذهن، از طریق نگارش روی کاغذ نیست. اما از دیدگاه قرآن، آن نیز نوعی «کتابت = نگارش» به شمار می‌رود، چنانکه فرموده «أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ = آنها کسانی‌اند که ایمان در قلوبشان نوشته شده است» (مجادله / ۲۲). به همین قیاس ثبت و ضبط وحی الهی توسط فرشتگان، به صورت نگارشی که ما می‌شناسیم نبوده و از این رو فرموده است که «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ» (بروج / ۲۱ و ۲۲) که بنا به نظر بسیاری از مفسران مقصود از «صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ» همان «لوح محفوظ» است (که «لوح» می‌تواند مجموعه‌ای از الواح باشد کما اینکه خداوند از «قرآن» نیز در عین آنکه یک کتاب است، به لفظ «کُتُب» یاد کرده است، چنانکه می‌خوانیم «رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُّطَهَّرَةً فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ = فرستاده‌ای از جانب خدا که [بر آنان] صحیفه‌های پاک را تلاوت کند که در آنها نوشته‌های استوار [قرآن] است» - بینه / ۳ و ۲)

دوم آنکه آیات شریفه فوق می‌رساند که کلیه رویدادها طی ۲۳ سال رسالت پیامبر (ص) در علم الهی بوده و آیات مربوط به آنها قبلاً از سوی خداوند صادر و توسط فرشتگان در «صحف مکرمه» ثبت و ضبط شده بود که در وقت مقتضی، بنا به امر الهی، از آنجا به وسیله جبرئیل به پیامبر وحی می‌شد. به عبارت دیگر آیات شریفه، مشعر بر علم الهی نسبت به آینده است.

(۱۷) «کشته باد انسان، چه ناسپاس است»^۱

در اینجا منظور از «قُتِلَ الْإِنْسَانُ» کشتن نیست، زیرا روشن است که خدا هر زمان که بخواهد می‌تواند هر کسی را بکشد، بلکه مقصود شمانت است و این اصطلاحی است که برای ابراز شمانت در

۱. به زیرنویس پایان این بخش مراجعه شود.

زبان عرب به کار می‌رود^۱. گاهی نیز در موضع شماتت، می‌گویند «قَاتَلَهُمُ اللَّهُ = خدا با ایشان بجنگد». واژه «ما أَكْفَرَهُ» أَفْعَل تَعَجَّب است، وزنی که برای ابراز شگفتی به کار می‌رود. بدین ترتیب در آیه فوق خداوند - پس از ذکر منشأ الهی قرآن در آیات قبل - ابراز شگفتی می‌کند که چگونه با وجود آیات روشن خدا، باز انسان‌ها سوی کفر می‌روند.^۲

(۲۰-۱۸) «(مگر خدا) او را از چه چیز آفرید؟» «او را از نطفه‌ای خلق نمود و اندازه‌اش بخشید» «سپس راه را بر وی آسان ساخت».

یعنی، اگر انسان توجه کند که چگونه از آب بی‌مقداری سرزده و چه بدیع - به لحاظ ظاهر و باطن - به او اندازه و نظم بخشیده شده (قَدْرَةٌ) و با قوای گوناگون برای آنکه بتواند در زندگی سیر کند تجهیز گردیده است (یعنی شعوری به او داده شده که بتواند به قول معروف «راه را از چاه» بازشناسد - بلد / ۱۰، شمس / ۸) در این صورت باید قاعدتاً آدمی، اگر انصاف به خرج دهد، از آن برج عاج نخوت‌ها فرود آمده و در برابر حق تواضع کند.

(۲۲) و (۲۱) «آنگاه او را بمیراند و به گورش برد» «و آن زمان که بخواهد وی را برانگیزد»، آیات شریفه تأکید بر این خبر قرآنی است که آدمی بداند خداوند او را پس از مرگ برانگیخته به حساب اعمالش رسیدگی می‌کند. طبیعی است که در قرآنی که «پندی برای عموم است» (آیات ۱۲ و ۱۱) مهم‌ترین مسئله عمومی انسان همان معاد است که پیام اساسی قرآن می‌باشد.^۳ البته امروزه جسد برخی انسان‌ها را بعضاً می‌سوزانند و یا به دریا می‌افکنند ولی روح و شخصیت آدمی با اینگونه کارها از بین نمی‌رود و «قبر = گور» وی همان مکانی خواهد بود که پیکر یا خاکسترش به آنجا منتقل شده است.

(۲۳) «أَمَا نَه، او هنوز آنچه را فرمانش داده‌اند (رهنمودهای الهی) بجای نیاورده است».

۱. تصادفاً از این اصطلاح برای بیان تحسین نیز در زبان عربی استفاده می‌شود. چنانکه اصمعی (یکی از ادبای بزرگ عرب) آورده که در بیابان به دخترکی عرب برخورد کردم که اشعار زیبایی می‌خواند و به او گفتم «قَاتَلَكُ اللَّهُ مَا أَفْصَحَكَ = خدا تو را بکشد چه شیرین زبانی!» (تفسیر المنار جلد ۱).

۲. به زیر نویس پایان این بخش مراجعه شود.

۳. از آنجا که آیات در مقام گفتگو درباره خلقت انسان می‌باشد، «تَمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ» را نیز باید به خلقت برگرداند، نه شریعت.
 ۴. به آیات فوق می‌توان به عنوان مظهري از «نظم در قرآن» نگریست. نظم‌بندی مطالب در بین انسان‌ها معمولاً بدین‌گونه است که ابتدا مقدمه‌ای می‌چینند و سپس به شرح موضوع می‌پردازند و آنگاه نتیجه‌گیری می‌کنند. ما اگر بخواهیم این نظم را در همه قرآن دنبال کنیم با مشکل مواجه می‌شویم. اما اگر از دیدگاه خدا به مسائل نگاه کنیم به نظم خاصی می‌رسیم. به عنوان مثال در آیات این سوره، ابتدا پیامبر سرزنش شده که چرا در طمع جلب ایمان مشتئی اشراف، مؤمن نابینا و شائقی را پس زده است (آیات ۱ تا ۱۰). بعد می‌فرماید قرآن اختصاص به دسته خاصی نداشته پندی برای عموم است (آیات ۱۱ و ۱۲) و آنگاه قرآن را توصیف می‌کند که منشأ الهی داشته و از پیامبر(ص) نیست (آیات ۱۳ تا ۱۶) سپس از انسان شکوه می‌کند که چرا این کتاب الهی را به یکسو افکنده به رهنمودهایش توجه نمی‌کند؟ غرورش از چیست؟ خدا او را از آبی ناچیز آفرید و پرداخت و قوای لازم را برای طی زندگی به او بخشید و همان قدرت و حکمت لایزال آدمی را می‌میراند و مجدداً پس از مرگ برمی‌انگیزد و به حسابش رسیدگی خواهد شد (آیات ۱۷ تا ۲۳). به دنبال این مطالب برای نشان دادن قدرت و تدبیر الهی در کار عالم، انسان را به غذایش توجه می‌دهد (آیات ۲۴ تا ۲۳) که همان تدبیر حکم می‌کند قیامتی باشد و سپس در آیات پایانی سوره به شرح اجمالی قیامت - که به دست خدای قدرتمند برپا می‌شود - می‌پردازد. و این نظم خاصی است که با توجه به گوینده آن (یعنی خدایتعالی) مفهوم و معنا پیدا می‌کند.

واژه «لَمَّا» در آیه شریفه، فعل مضارع «يَقْضِي» را نفی و به معنای ماضی (که تا زمان حال ادامه دارد) در آورده است.

می‌فرماید با وجود همه براهین روشن که در قرآن آمده، انسان کافر کیش به حقایق توجه نکرده و دستورات لازم را برای ملاقات با خدا به کار نمی‌بندد و سرگرم سرکشی‌های خویش است. بدین ترتیب آیه شریفه از حکمت نظری (آیات قبل) به حکمت عملی توجه داده است.

(۲۴) «پس می‌باید انسان به غذای خود بنگرد»،

پس از ارائه براهینی در مورد خلقت انسان در آیات قبل و نتیجه اعتقادی و عملی از آنها گرفتن و شکوه از انسان که علی‌رغم همه این شواهد همچنان به نافرمانی‌هایش ادامه می‌دهد، مجدداً به ارائه براهینی از حسابگری‌ها در عالم خلقت پرداخته از آدمی دعوت می‌کند که به خوراک پیش روی خود بنگرد و توجه کند که چه مراحل طی شده تا آن غذا به او رسیده است.^۱

(۲۵-۳۲) «ما - چه بدیع - آب (باران) را فرو ریختیم» «انگه زمین را (با رویش گیاه) شکافتیم» «پس در آن دانه رویانیدیم» «و انگور و سبزی» «و زیتون و درخت خرما» «و باغستان‌های انبوه» «و میوه و چراگاه» «بر آوردیم» «تا بهره شما و چهارپایانتان باشد»،

با ریزش باران و رویش گیاهان زمین شکافته گردیده انواع دانه‌ها (حبوبات و غلات) در آن می‌روید و همچنین مَوسْتان‌های انگور و سبزیجات و درختان زیتون و خرما. حاصل همه اینها باغستان‌های حاصلخیز از میوه و سبزیجات (برای استفاده مستقیم انسان) و چراگاه‌هایی است که چهارپایان از آنها مستقیماً، و انسان به طور غیرمستقیم، بهره می‌برند. غذای پیش روی انسان متشکل از همین عناصر است. آیات شریفه بیانگر تدبیر و قدرت الهی در کار عالم است که می‌تواند در وقوع قیامت نقش آفرینی کند و از این‌رو متعاقباً (بخش بعد) به شرح قیامت می‌پردازد.

۱. به آیات فوق می‌توان به عنوان مظهري از «نظم در قرآن» نگریست. نظم‌بندی مطالب در بین انسان‌ها معمولاً بدین‌گونه است که ابتدا مقدمه‌ای می‌چینند و سپس به شرح موضوع می‌پردازند و آنگاه نتیجه‌گیری می‌کنند. ما اگر بخواهیم این نظم را در همه قرآن دنبال کنیم با مشکل مواجه می‌شویم. اما اگر از دیدگاه خدا به مسائل نگاه کنیم به نظم خاصی می‌رسیم. به عنوان مثال در آیات این سوره، ابتدا پیامبر سرزنش شده که چرا در طمع جلب ایمان مشتت‌اشراف، مؤمن نابینا و شائقی را پس زده است (آیات ۱ تا ۱۰). بعد می‌فرماید قرآن اختصاص به دسته خاصی نداشته بندی برای عموم است (آیات ۱۱ و ۱۲) و آنگاه قرآن را توصیف می‌کند که منشأ الهی داشته و از پیامبر (ص) نیست (آیات ۱۳ تا ۱۶) سپس از انسان شکوه می‌کند که چرا این کتاب الهی را به یکسو افکنده به رهنمودهایش توجه نمی‌کند؟ غرورش از چیست؟ خدا او را از آبی ناچیز آفرید و پرداخت و قوای لازم را برای طی زندگی به او بخشید و همان قدرت و حکمت لایزال آدمی را می‌میراند و مجدداً پس از مرگ برمی‌انگیزد و به حسابرسی خواهد شد (آیات ۱۷ تا ۲۳). به دنبال این مطالب برای نشان دادن قدرت و تدبیر الهی در کار عالم، انسان را به غذایش توجه می‌دهد (آیات ۲۴ تا ۲۳) که همان تدبیر حکم می‌کند قیامتی باشد و سپس در آیات پایانی سوره به شرح اجمالی قیامت - که به دست خدای قدرتمند برپا می‌شود - می‌پردازد. و این نظم خاصی است که با توجه به گوینده آن (یعنی خدا تعالی) مفهوم و معنا پیدا می‌کند.

تفسیر روان و تفسیر ساده قرآن کریم^۱

محمدعلی تاجپور

سوره عبس^۲

ترجمه

به نام خداوند بخشنده مهربان

اخم کرد^۳ و گره بر پیشانی انداخت، و ابروها را در هم کشید و ترش رویی نمود. آنگاه که آن نابینا
او آمد، از او اعراض کرد و دوری گزید [این عمل را یقیناً به علت آمدن آن نابینا به سوی او مرتکب شد]

۱. ترجمه روان و تفسیر ساده قرآن کریم، محمدعلی تاجپور، به کوشش علی اکبر زارعیان، تهران، دانشگاه الزهراء، ۱۳۷۴،
جزء سی ام، ص ۱۱۷-۱۵۳.

۲. سوره عبس، در مکه نازل شده است و شامل چهل و دو آیه است.

۳. شروع سخن در این سوره چنین است: «او ترش رویی کرد و اخم نمود و ابروها را در هم کشید، برای آنکه فرد نابینا و
روشندلی نزد او آمد». به طوری که ملاحظه می شود خدا شخص معینی را مخاطب قرار نداده است. و سخن خدا را با خطاب
شروع نشده است. شروع سخن از یک فرد غایب است. (او روترش کرد، او اخم کرد، او گره بر پیشانی انداخت) این جمله ها
هیچ کس را مخاطب قرار نمی دهند. و مطلقاً از یک فردی غایب سخن می گویند. گویا قرآن می خواهد بگوید: «ترش رویی و
اظهار انزجار و ناراحتی از روشندان و هر فرد ناقص العضو دیگری از نظر اخلاقی مذموم و ناپسند است». به عبارت دیگر
قرآن می گوید که این گونه واکنش در برابر افراد ناقص العضو مذموم و از اخلاق یک مسلمان به دور است.
به نظر می رسد نکته ای اخلاقی که خدا در این جمله ها با غایب آوردن آنها رعایت کرده (یعنی مخاطب قرار ندادن فردی
معین) این است که خداوند از مخاطب قرار دادن خاصی که چنین عکس العملی داشته صرف نظر کرده است، تا مبادا او را
شرمنده کند، و نیز با غایب آوردن جمله زشت بودن این کار را فهمانیده است. یعنی نخواست بگوید «تو کار زشتی کردی» تا
فرد معینی را برنجاند؛ در عین حال، زشت بودن کار را گوشزد کرده است و این نکته ای اخلاقی است که خداوند آن را به طور
غیرمستقیم آموزش داده است.

اگر معلم اخلاق عیوب اشخاص را به طور غیرمستقیم گوشزد نماید و در این حال یادآوری های اخلاقی او را نپذیرند، آن
افراد حداقل از او نمی رنجند و قاعدتاً افرادی که آمادگی پذیرش داشته باشند بهره لازم را خواهند برد و معلم اخلاق نیز
وظیفه خود را به انجام خواهد رسانید بدون آن که کسی را برنجاند و ناخشنود نماید. اما این که مفسرانی مقام فاعل فعل
«عبس» را [که در اصطلاح ادبی، فاعل فعل «مفرد مذکر غایب» است و به هیچ وجه قابل تطبیق بر فرد معینی نیست] به
پیامبر(ص) منسوب دانسته اند ناشی از کم دقتی آنان درباره موضوع بوده است. جالب آن است که خداوند خود نخواست که
مخاطب خاصی داشته باشد حال آنکه مفسران تقصیر را از جانب پیامبر(ص) دانسته اند؛ جالب تر آن است پس از این ادعا به
بحث در مورد این مسئله نشسته اند که آیا ترش رویی گناه است و یا خیر. بدین گونه مفسران باید گفته شود که فرد نابینا
نمی تواند ظاهر غمین و ترش رو را از چهره خندان تمیز دهد. پس آن روشندان نمی توانسته فرضاً پیامبر را ببیند و متأثر شود و
از او برنجند، و پیامبر نیز باعث رنجش خاطر او نشده تا این کار گناه، ولو از نوع اخلاقی آن، محسوب شود. اما توجه از غیبت
به خطاب که از آیه سوم شروع شده است (و ما یدریک...) نمی تواند دلیل آن باشد که منظور از غایبی که قبلاً از آن سخن
رفته همین مخاطب است زیرا قرآن مرکزیت خطایی دارد، یعنی طرف مطالعه خدا در تمامی قرآن پیامبر است و خدا با حبیب
خود محمد(ص) سخن می گوید و از تمام خلق او را برگزیده و هر آنچه باید به او بگوید و پیامبر از اول تا آخر قرآن طرف
خطاب است. این دلیل نبوت اوست یعنی مرکزیت قرار دادن شخص پیامبر در خطاب های آسمانی از نشانه های رسالت آن
حضرت است و نباید غیر از این باشد؛ گفته های پیامبران دروغین و کتاب های مورد ادعای آنها چنین مرکزیت خطایی را

تو چه می‌دانی؟ چه چیز به تو آگاهی می‌دهد؟ چگونه آگاهی لازم را به دست آوردی؟ شاید او [پاک است و پارسا است]؟ انتظار می‌رود که او نفس خود را پاک بگرداند و روح خویش را تصفیه کند و باطن خود را اصلاح نماید، یا آنکه به او تذکر داده شود، و او موعظه گردد و پند و اندرز بگیرد [قرآن بر او خوانده شود] در نتیجه، این تذکر برای او سودمند باشد و به او فایده بدهد، اما آن کسی که مستغنی و ثروتمند شود، خود را توانگر نشان می‌دهد و بی‌نیاز می‌پندارد و ثروت خود را به رخ مردم می‌کشد و بی‌نیازی می‌جوید؛ و بدین سبب است که تو خواستار و جویای او می‌شوی و او را می‌جویی و طلب می‌کنی و به او اهمیت می‌دهی [و از او استقبال می‌کنی] و او را می‌خواهی [و باکی نداری] و اهمیت نمی‌دهی و توجه نمی‌کنی، که او روح و باطن و حقیقت خویش را پاک و نیکو گردانیده و نفس خود را تزکیه کرده یا نه. اما آن کسی که با سعی و کوشش [و با تمام وجود] نزد تو می‌آید [در طلب هدایت می‌کوشد] در حالی که او [از خدا] می‌ترسد و پرهیزگاری می‌کند و از بدی‌ها دوری می‌گزیند [با وجود این صفات خوب] تو به او توجه نداری و از او غفلت می‌نمایی و با اعراض از او خود را آسوده می‌کنی؛ چنین کاری ممکن [ترش رویی نسبت به نابینایان و روشندان و توجه به توانگرانی که روح خویش را از آلودگی‌ها پاک نگردانده‌اند. کار درستی نیست؛ آن را انجام مده و توجه داشته باش که] این قرآن و آیات آن مسلماً برای تذکر و پند و اندرز [همه مردم] است، پس هر کس خواستار است و اراده می‌کند و می‌خواهد، آن را بخواند. [آیات قرآن] در کتبی بسیار عزیز و بزرگ و محترم [مکتوب] هستند، بس پاکیزه و نیکو و گرمی، بسیار با عظمت و بلند مرتبه و مشهور و پاک و پاکیزه [از مطالب مشکوک و باطل و بدآموزی] و طیب و طاهر [از تناقض و گمراهی] و بی‌آلایش و منزّه [از دورغ و کجی و هر آنچه خلاف حقیقت است. این قرآن] در دست‌های سفیران گرمی و صاحبان عزت و شرف و گذشت و بخشش و فرمانبرداران علاقمند و صادق و نیکوکار و نمایندگان خاص [خدا] قرار دارد [و نگهداری می‌شود. آیات نوشته شده قرآن شایسته احترام است و باید در محلی پاک و رفیع نگهداری شود و دست‌هایی که آن را برای خواندن بر می‌دارند، باید پاک و بی‌آلایش باشند، صاحبان آن دست‌ها سفیران با عزت و شرف و فرمانبرداران صدیق و گرمی و نیکوکار پروردگار هستند؛ این انسان را چه شده که به قرآن بدین عظمت و اوامر آسمانی آن را که موجب سعادت خود اوست توجه نکرده عصیان می‌کند و طغیان می‌ورزد و کافر می‌شود؟]. مرده باد این انسان! لعنت خدا بر او که چه کفران کننده و کفر پیشه است، و در کفر خود چقدر افراط کرده است!! چه چیز موجب شده که او ایمان خود را مخفی کند و به جای اطاعت از خدا، بر عکس کفر ورزد و عصیان نماید [آیا این انسان، به منشأ آفرینش خویش اندیشیده که] خدا او را از چه چیزی آفریده و از دیار عدم به عرصه وجود آورده است [و منشأ وجودی او چه چیزی است؟] او را از اندک نطفه مرد و زن پدید آورده و ساخته و توانا کرده است [و به تدریج خلقت او را تکمیل نموده و به او قدرت و توانایی بخشیده است تا او قادر و توانا گردد]. پس آنگاه راه حق و خیر و خوبی را برایش مهیا و طریق مستقیم و راه واضح و روشن را به او ارائه داشته است. پس [هنگامی که مرگ او فرا رسد] برایش مردن را مقدر داشته است [و برای مردن آفریده شده

ندارد. آن پیامبران دروغین اگر متوجه این نکته قرآن بودند شاید به سخنان خود چنین مرکزی می‌دادند و آنگاه آن را به خدا نسبت می‌دادند.

در هر حال مفسرانی که فاعل «عیس» را پیامبر دانسته‌اند سخنان خود را با آیات دیگر توجیه کرده‌اند و کسانی که فاعل «عیس» را پیامبر ندانسته‌اند به آیات دیگر از قبیل (انک لعلی خلق عظیم) استدلال نموده‌اند.

و نه برای ماندن] و از برای او قبری قرار داده و مقدر فرموده که در قبر دفن شود، و پس از مدت زمانی دور و دراز، آن گاه که خود بخواهد، او را بر می‌انگیزاند و زنده می‌کند. قطعاً و یقیناً این انسان اوامر الهی را اطاعت نکرده و فرمان‌های آسمانی را اجرا ننموده، و آنچه را خدا به جا آوردنش را از او خواسته ادا نکرده است [این انسان که از انواع غذاها و خوردنی‌ها استفاده می‌کند، آیا هیچ از این اندیشیده است که خدا این سفره گسترده و خوان بی‌دریغ نعمت را چگونه برای او فراهم آورده است؟] باید این انسان تفکر کند و خوراکی‌ها و خوردنی‌ها و طعام و غذای مخصوص خود را به چشم بنگرد و با چشم سر و دیده خرد، تدبیر و توجه کند [که خدا آنها را چگونه برای وی فراهم آورده است]. مسلماً ما آب باران را از آسمان، به آن طرز خاص به پایین فرو ریختیم و آنگاه زمین را به آن صورت مخصوص، شکافتیم. پس از آن، رویدنی‌ها را از زمین سبز نمودیم [از جمله نباتات و] حبوبات، انگور، درخت‌های بلند دیگر و پر شاخ و برگ و انبوه، و کلیه گیاهانی که به مصرف خوردن می‌رسند مثل زیتون، درختان خرما؛ و مرغزارهای پر درخت و جنگل‌های انبوه و میوه‌ها و نعمت‌های خوردنی، [متعدد] و چراگاه‌های [زیادی آفریدیم که همه آنها] برای بهره‌برداری و برخوردار شدن شما و چهارپایان شماست [ولی شما در این جهان از همه نعمت‌های خدا بهره می‌گیرید و با تعلق خاطر به کسان و بستگان و نزدیکان، خدا و روز جزا را از یاد می‌برید؛ اما بدانید] زمانی که [برای احیای مردگان در صور دمیده شود] و صیحه و فریاد بسیار شدید بلند شود و قیامت فرا رسد، در آن روز و در آن زمان [مصیبت چنان عظیم و بزرگ و همه‌گیر است که] انسان از برادر [و نیز از] دوستش فرار می‌کند و [همچنین] از مادر و پدر و همسر و همنشین و معاشر و فرزندان می‌گریزد و برای هر انسان و هر بشری در آن روز حالت و گرفتاری خاص خود او وجود دارد که او را [از رسیدگی به کسان و نزدیکانش] باز می‌دارد. در آن روز صورت‌هایی [را مشاهده می‌کنی که] نورانی و زیبا و درخشان و خوشحال و شاد و خندان هستند [آری روز قیامت گروهی خندان و شادان و خوش و خرم می‌باشند؛ خنده بر لب دارند و با صورت‌هایی نورانی و زیبا شاد و مسرور و خوشحال هستند، و به آنان بشارت می‌رسد که نعمت‌های خدا برای آنها مهیا و آماده شده است]. در آن روز صورت‌هایی هستند که آنها را گرد و غبار و خاک سیاهی و ظلمت و تاریکی و تیرگی و کدورت فرا گرفته است [بلی گروهی دیگر هم هستند که غرق غم و ماتم و بلا و محنت می‌باشند، غصه و اندوه در صورت‌های آنان موج می‌زند، و صورت‌هایی غبار آلود و کدر و تیره دارند]. سیاهی و تیرگی و ظلمت آن صورت‌ها را می‌پوشاند. اینان همان مردان بی‌ایمان و کفران کنندگان نعمت‌های خدا و گناهکارانند، گناهکارانی که تسلیم معاصی و اسیر [انواع] گناه بوده‌اند.

خلاصه مطالب مطرح شده در سوره عبس به شرح زیر است

- ۱- افراد نابینا و ناقص‌العضو و معلول باید در اجتماع مورد توجه و تحت آموزش قرار گیرند.
- ۲- ثروتمندان جامعه که خود را از دین و ایمان بی‌نیاز و مستغنی می‌دانند، نباید مورد توجه و استقبال قرار گیرند.
- ۳- از کسانی که در جستجوی حقیقت هستند و از خدا پروا دارند نباید اعراض کرد؛ آنها باید مورد توجه قرار بگیرند و آموزش ببینند و قرآن را فرا گیرند.
- ۴- قرآن برای پند و اندرز دادن است و باید به همه طالبان آن آموزش داده شود، و هر کس بخواهد می‌تواند آن را فرا گیرد و بیاموزد.

- ۵- قرآن نوشته‌ای محترم و گرامی و بلند مرتبه و پاک از هر نوع دروغ و گمراهی بدآموزی و کج‌اندیشی است.
- ۶- قرآن در دست سفیران بزرگوار و نیکوکار خداست، و کسانی که قرآن بخوانند و بدان عمل کنند سفیران خاص و گرامی پروردگارند.
- ۷- چرا انسان به خداوند کافر شده است حال آنکه خدا انسان را از اندک شیئی بی‌مقدار مربوط به مرد و زن آفریده و راه خیر و شر، را به او ارائه نموده و راه خیر و خوبی را برای او آسان و سهل گردانیده است.
- ۸- انسان مراحل حیات و ممات و بعث و نشور را در می‌نوردد، همین انسانی که اوامر الهی و دستورهای آسمانی را گردن نمی‌نهد.
- ۹- انسان باید به مواد خوراکی خود توجه کند که خدا آنها را چگونه با باران و آب و زمین برایش فراهم می‌نماید.
- ۱۰- باران می‌بارد و در نتیجه زمین را می‌شکافد و دانه سبز می‌شود، و خوردنی‌ها اعم از سبزی‌ها و حبوبات و میوه‌ها، و نیز نخلستان‌ها و جنگل‌ها و باغ‌ها و بوستان‌ها و گیاهان و همه نعمت‌های خدادادی برای انسان و چهارپایان متعلق به او به وجود می‌آیند.
- ۱۱- روز قیامت فرا می‌رسد و آن، چنان روزی است که انسان از برادر و خواهر و پدر و مادر و همسر و فرزندان فرار می‌کند، زیرا گرفتار اعمال خویش می‌باشد، اعمالی که در دنیا انجام داده است.
- ۱۲- یک گروه از مردم، در آن روز شاد و خندان و خوش و خرم و نورانی هستند ولی گروهی دیگر غرق در غم و ماتم هستند و سیاهی و ظلمت صورت آنها را پوشانده است. گروه اخیر کسانی هستند که در این دنیا اسیر انواع گناه بوده‌اند.

تفسیر سوره عَبَسَ

سوره «عبس» شامل چهل و دو آیه است. در ده آیه اول آن چند موضوع اخلاقی و انسانی مطرح شده و به دنبال آن شش آیه درباره قرآن و مقام و احترام آن و خوانندگانش آمده است. آنگاه تا پایان آیه سی و دوم از خلقت انسان و هدایت تکوینی و تشریحی و از نافرمانی او، و از حکمت و قدرتی که خداوند برای ادامه و استمرار حیات انسان به کار برده، و از نعمت‌های طبیعی و از حیات و ممات انسان یاد نموده است. بقیه آیات تا پایان سوره درباره قیامت و بعضی حالات و گرفتاری‌های مردم در آن روز است. اکنون موارد مذکور مورد بحث قرار می‌گیرند.

الف - موضوع اخلاقی و انسانی

در آیات اول سوره «عبس» مرد نابینایی که تحقیر شده مورد بحث قرار گرفته و عامل آن رفتار تحقیرآمیز سرزنش شده است. شکی نیست که تحقیر افراد نابینا و ناقص‌العضو و معلول و جدی نگرفتن حضور آنان، از نظر اخلاقی بسیار زشت و ناپسند است. به هر نسبت که مقام و موقعیت اجتماعی شخص تحقیر کننده بالاتر و والاتر باشد، زشتی عمل او بیشتر خواهد بود، به خصوص زمانی که تحقیر کننده مدعی رهبری معنوی و اجتماعی جامعه باشد، که در آن صورت زشتی عمل او چند برابر جلوه خواهد کرد. در هر حال، روگرداندن و اعراض از این‌گونه افراد و ترش‌رویی کردن بدان‌ها و ارتکاب به کاری که موجب کوچک شمردن آنان باشد، مردود و ناپسند است زیرا آنچه مهم

است باطن انسان است که باید تزکیه شده و به صورت باطن یک انسان پارسا و باصفا درآمده باشد. در آیه سوم مسئله تزکیه نفس را مطرح کرده و چنین فرموده است: «توجه می‌دانی شاید آن روشندل نفس خویش را تزکیه نموده است». این تزکیه و پاکی باطن نکته اساسی مورد توجه انبیا الهی است. یکی از علایم و نشانه‌های پیامبران راستین توجه آنان به مسئله تزکیه باطن و پاکی نفس و صفای روح و خلوص نیت آدمیان است. رسولان الهی، انقلاب جوامع بشری را از درون انسان آغاز می‌کنند، دگرگونی درونی انسان را جویا می‌شوند و به دنبال تحول فکری و زیر و رو کردن نفس و دگرگون کردن شخصیت‌های فاسد و بدل کردن آنها به کمک یک انقلاب داخلی می‌روند، یعنی کار خود را از انقلاب معنوی آغاز می‌نمایند. در صورتی که کار پیامبران پیشرفت کند، یک جامعه متحول و انقلابی که از اساس دگرگون شده به وجود می‌آید. حضرت موسی به دستور خدا خطاب به فرعون می‌گوید: «هَلْ لَكَ إِلَهٍ أَنْ تَزْكَى؟»^۱ (ای فرعون! آیا تمایل داری که از درون و از داخل دگرگون شوی و پاک و پاکیزه و باصفا گردی؟ کفر و کبر و ظلم و بدی را به دور بریزی؟ اگر اینچنین دگرگونی در تو پیدا شود به حقیقت راه می‌یابی و به سوی خداوند هدایت می‌شوی). خداوند درباره پیامبر اسلام فرموده است: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»^۲ (خداوند وجود پیامبر را نعمت معرفی نموده و بر مؤمنین منت نهاده و وظیفه پیامبر را تلاوت قرآن بر مردم و تزکیه نفس و باطن آنها و پس از آن آموزش آنها قرار داده است). تزکیه نفس یعنی پاک کردن نفس از بدی‌ها؛ به دیگر عبارت، یعنی دگرگونی درونی انسان، که قدم اول است. طالبان حقیقت و مریدان انبیاء الهی باید در پاک کردن نفس بکوشند؛ این کاری باید تا پایان عمر ادامه داشته باشد. پاک گرداندن نفس به آسانی میسر نمی‌شود زیرا جنگ درونی انسان با بدی‌هاست که پیامبر ما از آن به «جهاد اکبر» یعنی «جنگی بزرگ‌تر از نبرد با دشمن خارجی» تعبیر فرموده‌اند.

در هر حال، تحقیر افراد چه بینا چه نابینا از صفات بد نفس است و باید به دور ریخته شود. در آیات این سوره توجه داده شده که باید به افراد روشندل و امثال آنان آموزش داده شود و آنان مورد توجه قرار گیرند. البته اگر آن افراد نابینا و امثال او قبلاً آموزش دیده و خود را تزکیه کرده باشند، بهتر است ولی اگر آموزش ندیده‌اند و تزکیه نشده‌اند باید بدان‌ها آموزش داد و نباید آنها را از خود راند، به خصوص اگر این افراد خود به سوی ما بیایند - که قاعدتاً چنین است و روشندان و امثال آنان به سایر مردم توجه می‌کنند و به آنها رو می‌آورند و با تمام وجودشان از دیگران می‌خواهند تا به کمک آنان بیایند - و هر انسانی موظف است به ایشان رسیدگی کند زیرا معمولاً این گونه افراد از نظر اقتصادی و امور مادی از دیگران توانایی کمتری دارند و این ناداری نیز باعث آن خواهد شد که بعضی از مردم به طور ناخودآگاه از آنها رو برگردانند و بدیشان بی‌اعتنایی کنند، لذا خداوند دستور رسیدگی به آنها را صادر فرموده است. ارزش انسان به پاکی نفس اوست و نه به نقش و نگار و چشم و ابرو همچنین خداوند لازم می‌داند که افراد پرهیزگار مورد توجه قرار گیرند و می‌خواهند بفهماند که وجود هر نوع عیب و نقص جسمی در انسان از ارزش او نمی‌کاهد. می‌توان ادعا کرد که فرد نابینایی که در این سوره مورد بحث

۱. آیه هجدهم از سوره نازعات.

۲. آیه صد و شصت و چهارم از سوره آل عمران.

قرار گرفته جنبه مثال را دارد، به این معنی که همه افراد دارای نقص جسمی باید مورد توجه قرار بگیرند و آموزش مذهبی ببینند و مورد لطف و مهر و محبت سایر افراد جامعه قرار گیرند زیرا ارزش انسان به نفس پاک اوست و نه ناقص و معلول نبودنش. از دید قرآن، همه افراد بشر با همه عیوب و نقایص ظاهری انسان هستند و ارزش افراد مساوی است. پس جامعه باید به افراد ناقص و معلول به صورت یک انسان بی عیب بنگرد.

در دنباله این موضوع در مقابل روشندان و افراد ناقص و معلول، مردم بینا و ثروتمند مورد بحث قرار گرفته‌اند، و این که توجه و اهمیت دادن به آنان و استقبال از آنها، به خصوص اگر اینچنین افراد سیرت و باطن پاکى نداشته و تزکیه نفس ننموده باشند، از نظر اخلاقی کاری ناپسند و زشت و مذموم است زیرا در آن صورت به مال و ثروت و نه به خود انسان توجه شده است، که همان ثروتمند مورد احترام و توجه اگر بی چیز و ندار شود، بی احترام و خوار و بی ارزش خواهد شد. در این آیات از هر دو عمل نهی شده است، یعنی هم استقبال و توجه به این گونه ثروتمندان، و هم دوری گزیدن از نینیان و امثال آنان نکوهیده است.

ب- قرآن و احترام آن و خوانندگان آن

بعد از موضوع یاد شده در بالا، در چند آیه بعد خود «قرآن» مورد بحث قرار داده شده به این ترتیب که ابتدا فرموده است «قرآن پند و اندرز و حق و حقیقت و هدایت و طریق مستقیم است؛ پس هر کس می خواهد و مایل است، قرآن را بخواند که قرآن برنامه عمل زندگانی است؛ قرآن را بخواند، تا بداند و بدان عمل کند، و قرآن را بخواند که قرآن از برای خواندن است». ولی قرآن خوانندگان را آزاد گذاشته و فرموده که هر کس می خواهد و میل دارد آن را بخواند و اجباری در خواندن قرآن نیست، اما آنان که می خواهند قرآن را بخوانند باید بدانند که نوشته‌های قرآن و اوراق آن باید مورد احترام و تعظیم بسیار قرار گیرد، و نیز بدانند که مقام قرآن والا و محل اصلی آن ملکوت علی است و از نظر مضمون و مفهوم و معنی، قرآن از هرگونه آلودگی فکری و معنوی پاک و منزّه است و مفاهیمی که بشر را به پستی و پلیدی و بدی و گمراهی و سرگردانی و بلاتکلیفی و حیرانی و تباهی بکشاند، در قرآن وجود ندارد. محل نگهداری آن می باید جایی بلند و رفیع باشد؛ قرآن نباید در معرض عبور و مرور باشد زیرا قرآن در عرش اعلی و ملکوت آسمان‌ها مورد توجه سفیران خدا، یعنی انبیاء و فرشتگان مقرب درگاه اوست. آنان که در روی زمین قرآن را بخوانند و بدان عمل کنند نیز جزو سفیران مقرب خداوند و هم ردیف و معادل و برابر فرشتگان گرامی و مقرب پروردگار الهی خواهند بود. زیرا با قرآن خواندن انسان، کره خاک سفلی به عرش و ملکوت اعلی بدل می گردد و آدمیان چونان فرشتگان مقام قرب ربوبی و مردمان مؤمن و قاریان قرآن سفیران نیکوکار و پیامبران غیر مرسل خدا خواهند بود؛ سفلی، علیا گشته، ارض عزا با ملکوت خضراء برابر و مساوی می گردد، انسان باید قرآن بخواند ولی بداند که چه می خواند، و بخواند و بدان عمل کند و آنگاه ببیند که چه فرشته نیکوکار و چه نبی غیر مرسل فداکاری خواهد شد و به عرش خدا عروج و به عالم بالا، فوق مقام فرشتگان خدا، صعود خواهد کرد. به عبارت دیگر، انسان با خواندن قرآن عرش اعلای خداوندی را زیر پای خود خواهد دید، و در خواهد یافت که فرشته است که روشنی و نور می خواند و غرق دریای نور و واقعیت می شود. مفسران قرآن نیز جزو سفیران مقرب خدا خواهند بود؛ این سفیران گرامی و نیکوکار موجب شده‌اند که نوشته مکرم و این کتاب آسمانی محترم، جای رفیع و مطهر خود را در جهان اسلام و صحنه پهناور گیتی بگشاید و میدان گاهی بس وسیع و

جولانگهی بیکران بیابد. گرچه مفسران هنوز به اعماق معانی و بطون مختلف و محتوای آن، آنچنان که باید و شاید، راه نبرده‌اند، همان تک روزنه گشوده شده از روشنایی با دستان گرمی این بزرگواران عالم انسان بوده که تا حدودی حجاب‌های نوری را از روی آیات آسمانی برداشته و مشام جان عاشقان قرآن را از عطر آسمانی آن آکنده ساخته‌اند. آنان حق بزرگی بر تمامی مسلمانان دارند؛ خدایشان از فضل خود پاداش در خور خداوندی خویش عطا فرماید.

پ- آفرینش انسان و جلب توجه او به بعضی نعمت‌ها و روش استدلال

پس از یادآوری دو موضوع اخلاقی یاد شده و توجه دادن انسان به ارزش قرآن، خداوند ماده اولیه آفرینش انسان را به او یادآوری کرده تا حقارت و ناچیز بودن مخلوقش را به او گوشزد کند و از آن خودخواهی و غروری بکاهد که گریبان‌گیر انسان شده و زاینده خیالات و اوهام بی‌اساس خود اوست. خدا انسان را از چه چیزی آفریده است؟ از اندک ماده ناچیز مربوط به زن و مرد به وجود آورده، و از ماده‌ای اولیه که چیز عفن و بدبویی بیش نبود، انسانی آفرید که عالم صغیر است، و نمونه‌ای از عالم کبیر و جهان بزرگ محسوب می‌شود. دست قدرت آفرینش، بدن انسان را چنان آفریده که اگر دانشمندان بشر بخواهند نمونه آن را بسازند، باید هیكلی از انسان به بزرگی یک شهر بنا کنند تا بتوانند تندیس بی‌جان و ماکتی نمونه شبیه به بدن انسان ارائه دهند. خدا این انسان را آفرید آنگاه این موجود را در مسیر رشد و مراحل تکامل قرار داد، و آفرینش و خلقت او را تکمیل کرد؛ یعنی او را در سبیل و راه تکوینی برای رسیدن به حد کمال رشد لازم جسمی قرار داد. و پس از رسیدن او به حد بلوغ و رشد و به کمک فهم و درک و عقل، راه خیر و خوبی را که پیامبران باطنی انسان هستند به الهام نمود و با پیامبران ظاهری و آسمانی، او را در سبیل و راه تشریحی قرار داد و وظایف یک انسان و نیز عبادت را به او ابلاغ و در طول حیات غذا و سایر نعمت‌های خدادادی را برای بقای جسم او مقرر فرمود، که از آن جمله است باغ‌ها و بستان‌ها و غلات و حبوبات خوردنی برای انسان و چراگاه‌هایی برای تغذیه حیوانات مورد نیاز او. خلاصه آنکه غذای انسان و حیوان، به کمک ریزش باران و عمل دست انسان و با لطف و محبت و راهنمایی خداوند منان چنان در زمین مرتب و منظم گشته که موجب بقای انسان گردیده است. خداوند در این باره چنین فرموده: «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ». خدا در این آیه دستور می‌دهد که انسان به غذای خود بنگرد و ببیند که این خوردنی‌ها چگونه برای او فراهم شده است. آنگاه شرح می‌دهد که از آسمان باران را نازل فرموده و پس از آن زمین را شکافته تا حبوبات و دانه‌ها و هر چه رستنی و سبز شدنی است برویند و آنچه خوردنی است به وجود آید و انسان و حیوان از آن بهره‌برداری کنند. سپس نمونه‌هایی از آنچه برای خوردن انسان لازم است ذکر می‌کند. از آن جمله حبوبات و انگور و زیتون و نیز نخلستان و باغ‌ها و بوستان‌های میوه که تمامی آنها امور محسوس هستند. خدا انسان را مأمور می‌کند که به محسوسات و مشهودات توجه کند و از آنها برای رسیدن به نیروی فوق طبیعت و اثبات مبدأ و معاد استدلال کند. انسان باید نگاه کند تا بفهمد، و این کار ساده‌ای است و برای این کار لزومی ندارد که انسان فیلسوف باشد. هر کس دیده سر داشته باشد می‌تواند ببیند که باران از آسمان فرود می‌آید. زمین مرده را می‌شکافد و دانه‌ها و سبزی‌ها و درختان از دل خاک سر بر می‌آورند و باغ‌ها و بستان‌ها و جنگل‌ها و گل‌های رنگارنگ و میوه‌های گوناگون از بوته‌ها و درختان به عمل می‌آید. همه این محسوسات و مشاهدات ذهن انسان را به سوی مبدأ و معاد

این حیات پس از مرگ با حیات و زندگی نخستین انسان فرق زیادی دارد. در حیات اول و زندگی پیش از مرگ، کار هست و کوشش، پیشرفت هست و ترقی، فقر هست و ثروت، دوستی هست و دشمن، جنگ هست و صلح، قهر هست و آشتی، مهر هست و محبت، کینه هست و عداوت، انس هست و الفت، پدر و مادر هست و مهر و محبت پدری و مادری، برادر و خواهر هست و علاقه برادری و خواهری، همسر هست و محبت زناشویی. امثال این دل بستگی‌ها فراوان وجود دارد که باعث همبستگی‌های زیاد بین افراد می‌گردد. اما در آن روز قیامت و آن حیات پس از مرگ، هیچکدام از این امور و امثال آنها، آدمیان را به هم ارتباط نمی‌دهد و هیچ رشته‌ای سرنوشت افراد را به هم مربوط نمی‌سازد. تمامی آدمیان در صحرائی وسیع در روی زمین جمع آمده‌اند، لیک همه از هم گریزان؛ اما جایی برای گریز وجود ندارد. همه افراد، از همدیگر فرار می‌کنند، برادر از برادر، فرزند از پدر و مادر، همسر از همسر، مادر و پدر از فرزند، دوست از دوست؛ زیرا که همه مردم گرفتار اعمالی از خود هستند که در دنیا انجام داده‌اند و سر در گریبان خویش دارند. البته گروهی از مردم که در دنیا گفتار و کردار نیک داشته‌اند، خوش و خرم و شادان و خندان و مسرور و خوشحال هستند و فرشتگان خدا برای آنها مژده می‌آورند، و بشارت بهشت و قرب جوار رحمت حق بدیشان می‌دهند ولی گروهی دیگر گریان و نالان و سر در گریبان هستند و چهره‌هایی غم‌آلود و تیره و سیاه و کبود دارند؛ غبار غم و ماتم و زنگار بدی و بدبختی و الم تمام وجود آنان را پوشانده است. این گروه گرفتار در آن روز، همان منکران خدا و گناهکاران همین دنیا هستند.

معنی لغت‌ها: اسم‌ها، فعل‌ها و حرف‌های سوره عبس

عَبَسَ - «اخم کرد، گره بر پیشانی انداخت، ابروها را درهم کشید و تروش‌روی نمود». این کلمه از ریشه «عَبَسَ» گرفته شده و «عَبَّاس» به معنی «شیر» و «عبوس» به معنی «تروش‌رو، اخمو» نیز از همین ریشه گرفته شده‌اند. همه معانی یاد شده در این آیه مناسبند.

وَتَوَلَّى - «و از او اعراض کرد، و به او پشت کرد، و او را ترک کرد، و از او فرار کرد». در ابتدای این کلمه حرف واو (حرف عطف) است که همان «و» ترجمه می‌شود (توضیح آنکه دیگر تا پایان سوره حرف واو را معنی نخواهیم کرد مگر آنکه واو عطف نباشد و معنای دیگری داشته باشد). کلمه «تَوَلَّى» در این آیه به اولین معنی از چهار معنی یاد شده مناسب است.

أَن - «که، اینکه». «ان» حرف است و برای تأکید معنی کلمه بعد از خود به کار می‌رود [«ان» حرف مصدری است که فعل بعد از خود را تأویل به مصدر - یعنی تبدیل به اسم - می‌کند]. در این آیه با توجه به فعل «جاء» که بعد از «ان» آمده است، مفهوم جمله چنین خواهد بود: «حتماً برای آمدن آن نابینا» [«جاء» به «آمدن» که اسم است تبدیل شده است].

جَاءَهُ - «نزد او آمد، پیش او آمد، به حضور رسید». این کلمه شامل «جاء» و «ه» می‌باشد. «جاء» به معنی «آمد، و آورد» [این فعل هم لازم است و هم متعدی و نیز فعل «اجوف یائی مهموز الام» است] و در این آیه به معنی «آمد» است. «ه» به معنی «او» است، و توضیح آنکه تا پایان این سوره، این حرف «ه» را که ضمیر و به معنی «او» است توضیح نخواهیم داد و فقط معنی آن را خواهیم گفت.

الْأَعْمَى - «آن نابینا، آن روشندل». این کلمه شامل «ال» و «اعمی» است. «ال» یعنی «آن» (الف و لام عهد ذهنی) و «اعمی» یعنی «نابینا، جاهل، نادان» که در این آیه به معنی «نابینا» و به اصطلاح متداول «روشندل» به کار رفته است [«اعمی» افعال وصفی است و افعال تفضیلی نیست].

وَمَا - «و چه چیز». این کلمه شامل واو و «ما»ست. واو به معنی «در حالی که»، آمده است به معنی «مَع» یعنی «همراه، همزمان» و به معنی «چه بسا، چه بسیار» و نیز به معنی «سوگند می خورم». آمده است. گاهی واو در اول جمله می آید و به آن «واو استیناف» گفته می شود که در فارسی به همان «و» ترجمه می شود. در این آیه «و» حرف استیناف و به معنی «سر گرفتن مطلب» است. «ما» به معنی «چه، چه چیز» و در این آیه «اسم استفهام» است یعنی اسمی که برای پرسش از اشیاء به کار می رود، گاه هم برای پرسش از صفات عقلا استعمال می شود، و گاهی هم موصول و به معنی «التي» است. «ما» در پاره ای موارد به معنی «مفهوم و نامشخص» به کار می رود مثل [«اعطنی کتاباً ما» که در این جمله کتابی خواسته است ولی آن را مشخص و معلوم نکرده است. زمانی «ما» حرف است و نه اسم، و به معنی «نه، نیست» می باشد، و گاهی به صورت حرف زاید و برای تأکید معنی کلمه ای می آید که بر سر آن آمده است.

يُدْرِيكَ - «به تو آگاهی می دهد، تو را آگاه می نماید، تو را دانا و مطلع می گرداند». این کلمه شامل «يُدْرِي» و «ك» است. «یدری» او ریشه سه حرفی «دَرِي» (معتل الام یایی) به معنی «دانست، آگاه شد» است و به نوعی از دانستن و آگاهی اطلاق می شود که با توسل به اسباب و تمسک به وسیله و چاره و حيله ای، به دست می آید [«یدری» فعل مضارع از باب افعال است]. «ك» به معنی «تو»ست (حرف خطاب) جمله «ما یدریک» چنین معنی می دهد: «از چه راه و به چه وسیله ای تو آگاهی حاصل کردی؟. به چه راهی برای دست یافتن به آگاهی و علم متوسل شدی، و چگونه آگاهی مربوط و لازم را به دست آوردی؟»

لَعَلَّه - «امید است که او، انتظار و توقع است که او، امیدواری هست که او، شاید که او». این کلمه شامل «لَعَلَّ» و «ه» است. «لعل» به معنی «امید می رود، شاید» است [این کلمه از «حروف مشبه بالفعال» است]. «ه» به اعتبار مرجع ضمیر، یعنی «آن نابینا، آن روشندل».

يُرْكِي - «نفس خود را پاک می گرداند، روح خویش را تصفیه می کند، باطن خود را اصلاح می کند». ریشه سه حرفی این کلمه «رَ ك و» است (معتل الام واوی) و به معنی «پاکیزگی، نما، برکت» است. وقتی گفته می شود «رجل زاك» منظور «مرد پاکیزه و نیکو صالح» می باشد. «يُرْكِي» از باب تفعیل است و چون ریشه سه حرفی آن لازم بوده، برای متعدی ساختنش آن را به باب تفعیل برده اند.

[و - «یا» این کلمه «حرف عطف» است و چند معنی دارد، از جمله «تردید و شک، ابهام، جواز و اباحه، مخیر بودن، تقم». در این موارد، جمله ای که «او» در آن به کار رفته حالت تردید و ابهام و اباحه و تخیر و تقسیم دارد. «او» گاهی به معنی «الی» و همچنین به معنی «الآ» است یعنی «حرف استثنا» می شود. به غیر از دو مورد اخیر «الی» و «الآ» ترجمه آن در موارد دیگر همان «یا» ست.

يَدُّرُّ - «یاد آوری بشود، پند و اندرز داده بشود». وقتی در عربی گفته می شود «ذکر القوم» به معنی «و عظهم» (به آنان پند و اندرز داد) است.

فَتَنْفَعُهُ - «پس به او فایده برساند، پس به او سود برساند». این عبارت شامل «ف»، «تففع» و «ه» می باشد. با کاربرد «ف» [«این کلمه حرف عطف برای ترتیب و تعقیب» است] ابتدا آنچه پیش از این حرف قرار دارد (در این آیه، پند و اندرز دادن) اتفاق می افتد و متعاقب آن، آنچه پس از این حرف قرار دارد [در این آیه، سودمند شدن و بهره بردن] روی می دهد. «تففع» از ریشه «نفع» به معنی «سود بردن» و ضد «ضرر» است. و به معنی «خیر، آنچه انسان به آن وسیله به مطلوب و خواسته خود

می‌رسد» به کار می‌رود، پس «تنفع» یعنی سود می‌برد و فایده می‌رساند». «ه» به اعتبار مرجع ضمیر به معنی «آن پند و اندرز، آن اندرز، آن اندرز، آن تذکر» است.

الذُّكْرَى - «آن یادآوری به زبان، آن یادآوری به قلب» هر دو نوع یادآوری مذکور را «ذکری» می‌گویند. در این آیه معنی اولی مناسب است. «ال» به معنی «آن» (الف و لام عهد ذکری) است. **أَمَا** - «اما». این کلمه در فارسی به همان «اما» ترجمه می‌شود و از نظر ادبی گفته می‌شود از «ادات شرط» و نیز «ادات تفصیل» است. «اما» در جمله‌ای که معنی شرط دارد و به «اگر» ترجمه می‌شود، و آنجا که معنی تفصیل را دارد - یعنی برای شرح و بسط یک موضوع به کار می‌رود - به همان - «اما» ترجمه می‌شود. چون «اما» از ادات شرط و تفصیل است، جواب و جزای آن باید حتماً با حرف «ف» توأم باشد، آنچنانکه در آیه «أَمَا مَنِ اسْتَعْنَى فَأَنْتَ...» کلمه «فانت» که جواب است، با حرف «ف» آمده است.

مَنِ - «کسی که، هر کس، هر کسی که». این کلمه «اسم موصول» است و برای اشخاص و نیز برای اشیا به کار می‌رود. وقتی برای اشیا به کار رود به معنی «چیزی، چیزی که و هر چیزی که» است؛ در این آیه برای اشخاص به کار رفته و به معنی «کسی که» است.

اسْتَعْنَى - «ثروتمند شد، بی‌نیاز شد، [از نظر مالی] نیازمند نیست، توانگر شده است بی‌نیازی می‌جوید، خود را بی‌نیاز می‌پندارد، خود را توانگر نشان می‌دهد، ثروت خود را به رخ مردم می‌کشد». **فَأَنْتَ** - «در نتیجه تو، پس تو، سپس تو». این کلمه شامل «ف» و «انت» است. «ف» حرف «جواب و خبر» و به معنی «در نتیجه، نتیجتاً» است و به «پس» و «سپس» نیز ترجمه می‌شود ولی معنی دقیق آن «در نتیجه» است. «انت» به معنی «تو» است [ضمیر منفصل مخاطب] است.

لَهُ - «برای او، به او، مخصوص او، مختص او». این کلمه شامل «ل» و «ه» است. «ل» حرف «ابتدا» است. و برای تأکید به کار می‌رود. (منظور تأکید معنی و مضمون است) و به آن «لام ابتدا» گفته می‌شود که همیشه مفتوح است. «ه» به اعتبار مرجع ضمیر یعنی «آن شخص توانگر».

تَصَدَّى - «خواستار او می‌شوی، او را می‌جویی، او را طلب می‌کنی، او را می‌خواهی، به او اهمیت می‌دهی، معترض او می‌شوی». در این آیه همه این معانی مناسبند [«تصدی» مضارع مخاطب از باب تفاعل «متعرض چیزی شدن و به آن روی آوردن است و ریشه سه حرفی آن «ص د ی» است و صدی یصدی صدی - که به معنی «عطش شدید» است].

وَمَا عَلَيْكَ - «و لازم نمی‌دانی، و توجه نمی‌کنی، و تمسک نمی‌جویی». این جمله شامل واو، «ما» و «علیک» است. «ما» حرف «نفی» و به معنی «نیست و نه» می‌باشد [حرف «ما» به معنی «لا» نافیه است] و «علیک» یعنی «تمسک جستن، لازم دانستن، لازم است تمسک بجویی، لازم بدان، مواظب باش، مراقبت کن» [«علیک» اسم فعل است].

إِلَّا - «که، اینکه». این کلمه مرکب است از «ان» (حرف مصدری) و «لا» (حرف زاید که برای تأکید معنی جمله به کار رفته است و در معنی دخالتی ندارد). آیه **وَمَا عَلَيْكَ إِلَّا يَرْكَبُ** این طور معنی می‌شود: «توجه نمی‌کنی که او خود را پاک نکرده و باطن خویش را طاهر نگردانیده است؛ نه، تو، توجه نمی‌کنی».

يَرْكَبُ - «روح خود را اصلاح می‌کند، باطن و حقیقت خویشتن را پاک و نیکو می‌کند».

وَأَمَّا مَنْ - «اما کسی که، اما آن کس که». این کلمه شامل واو، «اما» و «من» است «اما» از ادات تفصیل است که قبلاً شرح داده شده است و در اینجا به همان «اما» ترجمه می‌شود؛ و «من» یعنی «کسی که» [اسم موصول است و برای ذوی العقول به کار رفته است].

جَاءَكَ - «نزد تو آمد، پیش تو آمد، به سوی تو آمد». این کلمه شامل «جاء» و «ک» است. «جاء» یعنی «آمد، آورد» [فعل «جاء» هم لازم است و هم متعدی] و در این آیه در مفهوم لازم یعنی «آمد» به کار رفته است. «ک» به معنی «تو» است (حرف خطاب).

يَسْعَى - «عمل می‌کند، می‌آید، می‌دود». در این آیه معنی اول مناسب است. وَهُوَ - «در حالی که او، در صورتی که او». این قسمت شامل واو، و «هو» است. واو در این آیه به معنی «در حالی که، در صورتی که» [واو حالیه] است و کلمه «هو» به معنی «او» و به اعتبار مرجع ضمیر، آن شخصی که نزد تو می‌آید است [یعنی کلمه «من» در آیه وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى].

يَخْشَى - «پرهیزگاری می‌کند، می‌ترسد، از بدی‌ها دوری می‌کند». ریشه کلمه «خشیت» به معنی «ترسیدن، پرهیز کردن» است [اصل فعل «خشی» معتل الام یایی است].

فَأَنْتَ - «در نتیجه تو، نتیجتاً تو» این کلمه شامل «ف» و «انت» است، «ف» حرف جواب و خبر است و به معنی «در نتیجه، نتیجتاً» است. «انت» به معنی «تو» است.

عَنْهُ - «از او». این کلمه شامل «عن» و «ه» می‌باشد. «عن» چند معنی دارد، از جمله «از، بدل، علت، دلیل، جانب، بعد جهت، سمت، ظرف، مجاورت (یعنی گذشتن و گذراندن و دور کردن)» و به معنی «بعد و بر» که از آن به استعلا تعبیر می‌شود. در این آیه به معنی «مجاورت و دور کردن» به کار رفته است. «ه» به اعتبار مرجع ضمیر یعنی «آن کس» [یعنی کلمه «من» در جمله «مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى»].

تَلَّهَى - «تو غفلت می‌کنی، تو ترک می‌کنی، با اعراض از او خودت را راحت می‌کنی». «تَلَّهَى» یعنی «خود را راحت نمودن (چه با استقبال از شیء و شخص محبوب و چه با اعراض از شیء و شخص غیر محبوب)» که در این آیه تمامی معانی آن مناسبند. اصل «تلهی»، «تلهی» بوده که از باب تفعّل و معنی آن «یکسره اعراض کرد و ناچیز شمرد» است که ریشه سه حرفی آن «ل ه ی» (لها یلهو لهوا) است و «لهی» یعنی «بازی کرد، به او روی آورد و انس گرفت، از او روی گرداند، ناچیزش شمرد، از یادش برد».

كَلَّا - «نکن، انجام مده، دست نگه‌دار، باز ایست». این کلمه به معنی «بل» نیز هست و بیشتر به معنی «منع کردن از کار ناروا» به کار رفته است. کلمه «کلا» به معنی «حقاً» هم هست و در این آیه به همین معنی است و در این صورت «کلا» إِنَّهَا تَذَكِّرُ» چنین معنی می‌شود: «حقیقتاً که این قرآن پند و اندرز است».

إِنَّهَا - «حتماً آن، یقیناً آن» و به اعتبار مرجع ضمیر. «بدون شک آن آیات قرآن». این کلمه شامل «ان» و «ها» است. «ان» به معنی «حتماً و قطعاً» و امثال اینها است. «ها» به معنی «آن» است و چون اشاره به «آیات قرآن» است - که از کلمه «الزکری» فهمیده می‌شود - به معنی «ان آیات قرآن» نیز هست.

تَذَكِّرُ - «پند و اندرز، چیزی که به آن پند بگیرند، یادگار، و چیزی که بدان حاجت به یاد آید». همه این معانی در این آیه مناسبند.

فَمَنْ - «پس هر کس، سپس هر کسی که». این کلمه شامل «ف» و «من» است. «ف» حرف عطف است برای «ترتیب و تعقیب» به کار می‌رود. «ف» متضمن معنی شرط است لذا فعل «شاء» که بعد از «مَنْ» آمده، معنی مضارع می‌دهد، یعنی به «یشاء» که به معنی «می‌خواهد» است ترجمه می‌شود. **شَاءَ** - «می‌خواهد، اداره می‌کند، خواستار می‌باشد، بخواهد، اداره بکند». چون پس از کلمه «مَنْ» که دارای معنی شرط است قرار گرفته، معنی مضارع می‌دهد و الا معنی «شاء»، «خواست، اراده کرد» است.

ذَكَرَهُ - «بخواند آن را، آن را بخواند، [قرآن] را بخواند»، این کلمه شامل «ذکر» و «ه» می‌باشد، «ذکر» یعنی «بخواند، قرائت بکند، به یاد بیاورد» و فعل ماضی است که در جز شرط قرار گرفته است، یعنی در جمله‌ای به کار رفته که شرط در آن وجود دارد، لذا معنی مضارع می‌دهد و گرنه معنی آن «خواند، به یاد آورد، قرائت کرد» است؛ «ه» به اعتبار مرجع ضمیر، «آن قرآن» است.

فِي صُحُفٍ - «در صفحه‌های نوشته شده». این کلمه شامل «فی» و «صحف» است. «فی» به معنی «در» - که همان ظرفیت است - در اینجا مناسب است. «فی» به معنی «مصاحبه و همزبانی، علت و جهت، دلیل، مقایسه» و به معانی «علی»، «الی»، «من»، و «ب» نیز به کار می‌رود. «صحف» به معنی «صفحه‌های نوشته شده است». این کلمه جمع است و مفرد آن «صحیفه» یعنی «یک صفحه نوشته شده» است. به هر یک از دو طرف یک ورق کتاب «صحیفه» گفته می‌شود (یعنی «ورقه نوشته شده، کاغذ نوشته شده، لوح و صفحه نوشته شده»). عرب هر نوشته‌ای را «صحیفه» و همچنین «کتاب» می‌خواند.

مُكْرَمَةً - «بسیار عزیز، بسیار بزرگ، بسیار محترم، بسیار گرامی، بسیار با عظمت، بسیار پاکیزه و بسیار نیکو» [«مکرم» اسم مفعول از «کرم» (مشدد) و از باب تفعیل است]. «کرم» به معنی «بزرگ و منزهش داشت» است.

مَرْفُوعَةٍ - «بلند مرتبه، بلند آوازه، مشهور، شهرت یافته».

مُطَهَّرَةً - «پاکیزه، منزه، طیب، طاهر، پاک، بی‌آلایش، پاک شده و منزه از دروغ و مطالب مشکوک و باطل و گمراهی و تناقض و هر آنچه بر خلاف حقیقت است».

بِأَيْدِي - «در دست‌ها». این کلمه شامل «ب» و «ایدی» است. «ب» چند معنی دارد، از جمله «الصاق، امساک، نگاهداشتن». در این آیه به همین معانی به کار رفته است و معنی آیه چنین است: «دست‌های پاک و طیب و طاهر این قرآن را نگاه می‌دارند. و محافظت می‌کنند». «ایدی» به معنی «دست‌ها» است. این کلمه جمع است و مفرد آن «ید» به معنی «دست، قدرت، نعمت، احسان، بخشش، مقام» و جمع‌الجمع آن «ایادی» است.

در عربی بعضی از کلمات جمع را مجدداً جمع بسته به آن «جمع‌الجمع» می‌گویند (یعنی کلمه‌ای که قبلاً جمع بوده و برای دومین بار جمع بسته شده است). در فارسی نیز بعضی از جمع‌ها را مجدداً جمع بسته‌اند، مثل «منازل» که جمع است و با افزودن‌ها (که علامت جمع در فارسی است) آن را دوباره جمع بسته و «منازل‌ها» گفته‌اند. بزرگان ادب فارسی این کار را غلط به حساب آورده‌اند (در زمان قدیم و نیز در قرون اخیر بسیاری از جمع‌های مکسر زبان عربی را در فارسی دیگر بار و به کمک «ها» و «ات» و «ان») جمع بسته‌اند که مهم‌ترین آنها عبارتند از اعمال‌ها، اخبارها، اعضاها، اسباب‌ها، حروف‌ها، جواهرها، جواهرات، حبوبات، فتوحات، نذورات، شئونات، ملوکان، اربابان. کاربرد شیوه

جمع جمع در طی قرون گذشته کاهش محسوسی پیدا کرده است و امروزه جز در موارد مذکور و چند مورد دیگر توصیه نمی‌شود، مگر آن که ضرورت خاصی داشته باشد - ویراستار).

سَفَرَةٌ - «نمایندگان خاص، سفیران». این کلمه جمع است و مفرد آن «سافر» و به معنی «نویسنده حکمت» و از ریشه «سَفَرٌ» به معنی «روی خود را گشود، ابر پراکنده شد، افق باز شد، صبح روشن شد، و به سفر رفت» است. جمع «سافر»، «سَفَرَةٌ» است [«سفرة» جمع مکسر است]. «سفرة» همان نمایندگان خاص خدا یعنی فرشتگان خدا و مؤمنین و مفسرینی هستند که با قرآن سر و کار دارند.

کِرَامٍ - «صاحبان عزت، صاحبان عزت و شرف، صاحبان شرف، صاحب گذشت، صاحبان بخشش». این کلمه جمع مکسر است و مفرد آن «کریمه» به معنی «صاحب عزت، صاحب شرف، صاحب گذشت» است.

بَرَزَةٍ - «فرمانبرداران صادق، علاقمند و صادق، فرمانبرداران از روی دوستی و صداقت و علاقه». این کلمه جمع مکسر است و مفرد آن «بار» [به تشدید «ر»] به معنی «نیکوکاری که لبریز از نیکی و ناشر خبر باشد».

قَتِيلَ الْإِنْسَانِ - «مرده باد این انسان! مرگ بر این انسان! لعنت خدا بر این انسان!» این جمله در مقام نفرین گفته می‌شود. در این آیه دو معنی یاد شده مناسبند این عبارت شامل «قَتِيلٌ» به معنی «کشته شد، مرد» و «ال» به معنی «این» و «انسان» به معنی «بشر» است. مراد از این آیه توبیخ و سرزنش انسان ناسپاس است.

ماء - «چه چیزی؟ چه شیء و چه امری؟ چه چیز؟» این «ما» سؤال است، و مورد سؤال «چیز و شیء» است. به عبارت دیگر موضوع مورد سؤال اشیاء هستند [کلمه «ما» استفهام است و برای پرسش از اشیا به کار می‌رود].

اکْفَرَةٌ - «او را ملازم کفر کرده است او را همراه کفر و عصیان کرده است، او را از کفر و سرکشی جدا نکرده است، او را وادار کرده که کافر شود و عصیان کند و ایمان خویش را پنهان نماید». خلاصه آیه «قَتِيلَ الْإِنْسَانِ مَا أَكْفَرَهُ» چنین است: «لعنت خدا بر این انسان! چه چیزی موجب شده که او ایمان خود را مخفی نماید و به جای اطاعت از خدا کفر ورزد و عصیان کند؟»

مِنْ أَيِّ شَيْءٍ - «از چه چیزی، از چه شیء». این ترکیب شامل «من»، «ای» و «شیء» است. اما «من» چند معنی دارد، از جمله «ابتدا و آغاز زمانی، آغاز مکانی، تبعیض (یعنی بعضی و بعضی)، علت، سبب، جهت، بدل، عوض، به جای». کلمه «من» معنای دیگری نیز دارد که از قرینه‌های موجود در کلام بر آن معانی است می‌یابیم. مثلاً در این آیه «من»، «ناشئه» می‌باشد، چون در این آیه از «منشأ» آفرینش انسان سخن می‌گوید. «ای» یعنی «چه؟» و سؤال را می‌رساند و از نظر ادبی به آن «حرف ای» استفهامی گفته می‌شود. البته «ای» به چند معنی دیگر نیز به کار می‌رود، از جمله «شرط» و به معنی «التي (موصول مؤنث) ولی در این آیه به معنی «پرسش» به کار رفته است. «شیء» به معنی «چیز» است و جمع آن «اشیا» یعنی «چیزها» ست. «شیء» را چنین تعریف کرده‌اند: «چیزی که دانستن و خبر دادن از آن ممکن است».

خَلْقُهُ - «او را آفریده است، او را از نیستی به هستی آورده است. او را از عدم به وجود آورده است». این کلمه شامل «خلق» و «ه» است. «خلق» یعنی «آفرید، از نیستی به هستی آورده، ایجاد کرده است» و «ه» به اعتبار مرجع ضمیر به معنی «آن انسان» است.

مِنْ نُطْفَةٍ - «از اندک آب مرد و زن». این ترکیب شامل «من» و «نطفه» است. «من» در این آیه به معنی «بعضی، مقداری» است [«من تبعیضیه» است]. «نطفه» به معنی «دریا، آب صاف (چه مقدار آن کم باشد، چه زیاد)، آب مرد و آب زن» است. این کلمه مفرد است و حالات جمع آن «نطاف» و «نطف» می‌باشند. در این آیه منظور «مقدار اندکی از آب مرد و زن» است.

فَقَدَرَهُ - «پس او را ساخت، سپس او را درست کرد، پس او را دارای قدرت و توانایی نمود، پس او را قادر و توانا نمود، چیزی را به اندازه و مقدار در نظر گرفت، انجام داد، روزی را به اندازه مخصوص تقسیم کرد، حکم را اجرا کرد». این عبارت شامل «ف»، «قَدَر» و «ه» است. «ف» به معنی «پس، بعد از» [«ف» حرف عطف است و برای تعقیب و ترتیب به کار می‌رود] و در اینجا یعنی «ابتدا خداوند اصل و اساس هستی انسان را به وجود آورد پس از آن انسان را ساخت و توانا نمود». «قَدَر» به معنی «درست کرد، ساخت، توانا نمود» و «ه» به اعتبار مرجع ضمیر، به معنی آن انسان است.

ثُمَّ السَّبِيلَ - «پس آن راه را، بعد از مدت زمانی آن راه را». این ترکیب شامل «ثم»، «ال» و «سبیل» است. «ثم» حرف عطف است و برای ترتیب و تراخی به کار می‌رود [«ثم» در این جمله نشان‌دهنده آن است که ابتدا آنچه پیش از این حرف است اتفاق می‌افتد و آنچه پس از «ثم» است با تأخیر انجام می‌گیرد (یعنی بلافاصله صورت نمی‌گیرد) لذا این آیه چنین معنی می‌شود: «مدتی پس از درست کردن انسان، خداوند او را هدایت کرد»] [«ثم» ممکن است اشاره‌ای باشد به فاصله زمانی بین لحظه بسته شدن نطفه در رحم تا زمانی که از آن نطفه و در همان رحم، موجودی به شکل انسان به وجود می‌آید که از این زمان اطلاق کلمه «انسان» بر او جایز است و احتیاج به آن دارد که به لطف خدا ارائه طریق شود]. از زمانی که انسان به دنیا می‌آید خداوند نحوه زندگی مادی را به کمک غریز به او می‌آموزد و در سنین بالاتر پیمودن راه تکامل معنوی و دینی را هم برای او آسان می‌گرداند [«ال» به معنی «آن» (الف و لام عهد ذهنی) «سبیل» به معنی «راه، طریق، راه واضح و روشن، آن قسمت از راه که واضح و روشن است» است و «سبیل الله» یعنی «تمامی راه‌های خیر و خوبی که خدا مقرر داشته است». مراد از «سبیل» در این آیه، «تمامی راه‌های خیر و خوبی اعم از مادی و معنوی» است که خدا به کمک غریز و خرد باطنی و پیامبران ظاهری به انسان ارائه کرده است.

يَسَّرَهُ - «برای او آسان کرد، او را موفق کرد، آن راه خیر را برای او آسان نمود». این عبارت شامل «یسر» و «ه» است. «یسر» یعنی «آسان کرد، موفق گرداند؛ کلمه «یسر» و معنی «آسان کرد» در هر دو امر خیر و شر به کار می‌رود. و مفهوم این لغت اشاره به این دارد که «خدا را» خیر و شر را به انسان ارائه کرده است؛ «ه» به اعتبار مرجع ضمیر، یعنی «آن راه».

ثُمَّ أَمَاتَهُ - «پس از مدتی او را چنان قرار داد که بمیرد، پس او را برای مردن آفرید و نه برای ماندن». این عبارت شامل «ثم»، «امات» و «ه» است. «ثم» به معنی «پس از مدتی، بعد از اندک زمانی» و «امات» به معنی «آن‌گونه که بمیرد» و «ه» به اعتبار مرجع ضمیر، به معنی «آن انسان» است.

فَأَقْبَرَهُ - «برای او قبری قرار داد که در آن دفن گردد». «أَقْبَر» یعنی «مقرر کرد که در قبر دفن گردد» و «ه» یعنی «آن» و به اعتبار مرجع ضمیر، «آن انسان».

ثُمَّ إِذَا شَاءَ - «پس هرگاه در آینده بخواهد، پس زمانی که بعدها اراده کند، و بعد از مدت زمانی اگر در آینده بخواهد». این ترکیب شامل «ثم»، «اذا» و «شاء» می‌باشد. اما «ثم» به معنی «پس از مدتی» («اذا» به معنی «هرگاه در آینده» است) [«اذا» ظرف زمان آینده و متضمن معنی شرط است]. و چون

«اذا» دارای مفهوم شرط است، مضمون جمله‌ای که بعد از «اذا» باید اتفاق بیفتد، مشروط خواهد بود، و در این آیه یعنی «به خواست و اراده خدا بستگی دارد و مطلق نیست». «شاء» به معنی «می‌خواهد» است. «شاء» فعل ماضی و به معنی «خواست» است ولی چون بعد از شرط آمد معنی مضارع می‌دهد.

أَنْشُرَهُ - «او را زنده می‌کند، آن انسان را زنده می‌کند». این جمله شامل «أَنْشُرَ» و «ه» است. «انشر» یعنی «مرد را زنده می‌کند، خیر را منتشر کرد، درخت برگ برآورد».

كَلًّا - «حتماً، یقیناً، قطعاً». این کلمه به معنی «نه و نباید» و «بل» و «نعم» (آری) نیز هست و در این آیه حتماً و بدون شک و یقیناً معنی می‌دهد.

لَمَّا يَقْضِ - «انجام نداده است، ادا نکرده است، اجرا نکرده است، عمل نکرده است». این جمله شامل «لَمَّا» و «يقض» است. «لما» به معنی «نه، نیست» می‌باشد و هنگامی که بر سر فعل مضارع اضافه می‌شود اولاً معنی آن را ماضی می‌کند، و ثانیاً معنی همان ماضی را منفی می‌کند. لذا مفهوم کلمه «يقض» که مضارع [و به معنی «بجا می‌آورد» است] در اینجا «بجا نیاورده است» خواهد بود [«لما» حرف جزم و نفی است و فعل مضارع را به ماضی منتقل و معنی آن را منفی می‌نماید] یعنی فعل در این صورت معنی ماضی نقلی می‌دهد. «يقض» به معنی «بجا می‌آورد، انجام می‌دهد، عمل می‌کند، کاری را درست و به اندازه انجام می‌دهد، نیازش را برمی‌آورد، پیمان را انجام می‌دهد، درباره دعوا حکم می‌دهد» است و [فعل «يقض» در اصل «يقضی» بوده که حرف «ی» از آن به واسطه همان عامل جزم - که «لما» باشد - حذف شده است]. ما **أَمْرُهُ** - «آنچه خدا به او فرمان داده، آن کارهایی که خدا از او خواسته، آنچه خدا فرمان انجام آن را داده است». این عبارت شامل «ماء» و «أَمْر» و «ه» می‌باشد. کلمه «ما» به معنی «آنچه، آن چیزی که، چیزهایی که» است [«ما» اسم موصول است]. «أَمْر» به معنی «فرمان داد، [خدا] فرمان داد، انجام دادن کاری را خواست» و «ه» به اعتبار مرجع ضمیر، به معنی «آن کار» است.

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانَ - «پس باید این بشر تفکر کند، سپس باید این انسان تأمل نماید، پس باید این بشر تدبیر کند، پس باید این انسان بنگرد». این جمله شامل «ف» و «ل» و «ينظر» و «ال» و «انسان» است. «ل» [«لام امر غایب» است] به معنی «باید، اما» و «ينظر» به معنی «ببیند، بیندیشد، هم با چشم سر نگاه کند و هم با دیده خرد تفکر و تدبیر کند، اندازه می‌گیرد، و مقایسه می‌کند، مهلت می‌دهد، بین مردم داوری می‌کند، به سخن کسی گوش می‌دهد» است. «ال» به معنی «این» و «انسان» به معنی «بشر» است. «انسان» و «بشر» دو لغت مترادفند و هر یک به معنی دیگری است.

إِلَى طَعَامِهِ - «به خوراکی‌های خود، به خوردنی‌های خود». این ترکیب شامل «الی»، «طعام» و «ه» می‌باشد، «الی» در این آیه به معنی «خاص و مخصوص» است. «الی» چند معنی دارد، از جمله «انتهای زمانی» و «انتهای مکانی» و به معانی «عند» و «ل» و «خاص و مخصوص» نیز هست. «طعام» به معنی «خوردنی و آنچه خورده می‌شود» است این کلمه مفرد است و جمع آن «أطعمه» است؛ و به گندم هم «طعام» گفته می‌شود. «ه» به معنی «او» است. در این آیه چنین معنی می‌دهد: «پس انسان باید به غذای مخصوص خود بنگرد و درباره غذای خود با چشم خرد تدبیر کند».

إِنَّا - «حتماً ما، یقیناً ما - به طور قطع و یقین ما». این کلمه شامل «ان» و «نا» می‌باشد، اما «ان» به معنی «حتماً» و «نا» به معنی «ما» است [حرف «ان» از «ان» در حرف «ن» از «نا» ادغام شده و به شکل «انا» در آمده است].

صَبَبْنَا - «به پایین فرو ریختیم» این فعل [«متکلم مع الغیر» است] از ریشه «صبا» به معنی «ریختن از بالا به طرف پایین» است و «صب» یعنی «آب را پایین ریخت».

الماء - «آن آب را، آن آب باران را». این کلمه شامل «ال» و «ما» است. «ال» به معنی «آن» و اشاره به آبی است که از آسمان به صورت باران فرو فرستاده می‌شود، و «ماء» یعنی «آب».

صَبًا - «یک نوع ریختن مخصوص، به شکل باران و برف» (که نوعی فرو فرستادن آب از آسمان است).

نُمُّ - «آنگاه، پس از مدتی، بعد از گذشت مدت زمانی».

شَقَقْنَا - «ما شکافتیم». ریشه کلمه «شق» و به معنی «شکافتن و ترک انداختن بدون آنکه کشتی ترک خورده متلاشی و پراکنده گردد» است. منظور آیه نیز همین نوع شکافتن است.

الأرض - «این زمین را». این کلمه شامل «ال» و «ارض» است. «ال» یعنی «این» [«الف و لام عهد ذهنی» است] و اشاره به زمین است که خداوند آن را شکافته و نباتات را از آن بیرون آورده و آن را سبز و خرم کرده است «ارض» به معنی «زمین، کره خاکی» است.

شَقًّا - «یک نوع شکافتن مخصوص». منظور میزان شکافتن و مقدار باز شدن و جای بیرون آمدن و سبز شدن دانه‌های رویدنی است.

فَأَنْبَتْنَا - «پس بیرون آوردیم، سپس نباتات را از زمین بیرون آوردیم، پس نباتات را سبز نمودیم». این جمله شامل «ف» و «انبتنا» ست. «ف» حرف عطف برای ترتیب و تعقیب است، یعنی ابتدا آنچه پیش از این حرف است (شکافتن زمین) اتفاق می‌افتد و بعد آنچه پس از این حرف است (سر بیرون آوردن نباتات از زمین) روی می‌دهد. «انبتنا» یعنی «ما گیاهان را سبز نمودیم، ما نباتات را از زمین رویاندیم، ما سبزی‌ها را از زمین در آوردیم».

فیها - «در آن زمین، از آن زمین». این قسمت شامل «فی» و «ها» ست. «فی» چند معنی دارد، از جمله «ظرفیت» و همین معنی در این آیه مناسب است زیرا زمین، ظرف و محل رویدن سبزی‌هاست. «ها» به معنی «آن» و به اعتبار مرجع ضمیر، «آن زمین» است.

حَبًّا - «دانه را». حب به معنی «دانه، بذر» و جمع آن «حبوب» است. به یک عدد دانه «حبة» گفته می‌شود و مراد از «حب» در این آیه «جنس حب» است، که شامل جو و گندم و سایر غلات و همچنین همه گیاهانی می‌شود که از دانه می‌رویند.

وَ عِنَبًا - «و انگور را». «عنب» به معنی انگور و جمع آن «عناب» است. این ترکیب شامل واو (حرف عطفی است که برای جمع مطلق ما قبل و ما بعد خود به کار می‌رود و تقدم و تأخر در ماقبل و مابعد آن نیست) و «عنب» به معنی «میوه و درخت مو» می‌باشد. در این آیه به [علاوه سبب و مسبب] میوه را به جای درخت به کار برده است. به درخت انگور «کرم» گفته می‌شود و آورده‌اند که عرب به درخت انگور هم «عنب» می‌گویند که در این صورت کلمه «عنب» به معنی خود به کار رفته است.

وَقَضْبًا - «و درخت‌های بلند و پرشاخ و انبوه، هر گیاهی که بچینند و تازه به مصرف برسانند» (مثل سبزی‌های خوردنی)، کلیه گیاهانی که به مصرف خوردن می‌رسند، میوه‌های بوته‌ای (مانند خیار و کدو و بادنجان)، علف‌هایی که برای حیوان کشت و چیده می‌شود (مانند یونجه)، درخت‌هایی که شاخه‌هایشان بلند و آویخته باشد، درخت‌هایی که از شاخه‌هایشان برای ساختن کمان و مانند آن

استفاده می‌شود»، «قَضَب» یعنی «چیزی را برید و یا چید». در این آیه تمامی معانی یاد شده مراد و منظورند.

وَزَيْتُونًا - «وزیتون را». زیتون درختی است که مدت زیادی عمر می‌کند، میوه آن را نیز زیتون می‌گویند و از آن روغن می‌گیرند که در عربی به آن «دهن الزیت» و در فارسی بدان «روغن زیتون» گفته می‌شود. این ترکیب شامل «و» و «زیتون» است.

وَنَخْلًا - «درختان خرما». به یک درخت خرما «نُخَيْلَةً» گفته می‌شود. این قسمت شامل «و» و «نخل» است.

وَ حَدَائِقٍ - «و باغ‌ها». این ترکیب شامل «و» و «حدایق» است که به معنی «باغ‌ها» است. این کلمه جمع مکسر و مفرد آن «حدیقه» به معنی «یک باغ» است. «حدیقه» به باغی گفته می‌شود که دور آن دیوار باشد، ولی اگر باغ فقط از درختان نخل باشد، حتی اگر دیوار هم نداشته باشد «حدیقه» نام دارد. «حدایق» به معنی «مرغزارهای پر درخت» هم هست و در این آیه همین معنی مورد نظر است که می‌توان از آن به «جنگل» نیز تعبیر کرد. کلمه «غلباً» در توصیف «حدایق» آورده شده و شاید قرینه‌ای بر این باشد که منظور از «حدایق غلب»، همان «جنگل‌های طبیعی» است.

غُلْبًا - «بزرگ، انبوه، پردرخت، درختان درهم پیچیده و انبوه». این کلمه جمع است و مفرد آن «اغلب» و مؤنث آن «غلباء» می‌باشد که به معنی «مرغزار پر درخت» است.

وَ فَاكِهَةً - «و میوه». «فاکِهه» مؤنث «فاکه» است. هر میوه‌ای را «فاکِهه» و «فاکه» و همچنین هر نعمتی را که انسان می‌خورد «فاکِهه» می‌گویند. کلمه «فاکِهه» مفرد است و جمع آن «فواکه» به معنی «میوه‌ها» است.

وَ اَبًا - «و گیاه تر و خشک، چراگاه و هر آنچه از زمین بروید (که به آن سبزه می‌گویند)». «اب» یعنی هر آنچه حیوانات آن را بخورند. گفته‌اند که «اب» برای حیوانات مانند «فواکه» برای انسان است، یعنی همانطور که هر آنچه برای انسان خوردنی باشد بر آن «فاکِهه» اطلاق می‌شود، به همین گونه هر آنچه برای حیوانات خوردنی است «اب» نام دارد. در این آیه کلمه «اب» به معنی «هر آنچه از زمین سبز شود و برای حیوانات خوردنی باشد» به کار رفته است که این نکته از قرینه آیه بعد (مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ) فهمیده می‌شود.

مَتَاعًا - «کالا، سود، منفعت، سامان، هر آنچه که حاجات را مفید افتد». برخورداری از آنچه مورد بهره‌برداری انسان قرار می‌گیرد، چه زیاد و چه کم (با کنار گذاشتن طلا و نقره) «متاع» نامیده می‌شود [کلمه «متاع» اسم مصدر «تمتع» است]. همه این معانی در این آیه مناسبند.

لَكُمْ - «برای شما». این قسمت شامل «ل» و «کم» است. «ل» چند معنی دارد که در آیه پنجم به آنها اشاره شده است و در این آیه به معنی «مناسب، مخصوص، تخصص، برای» می‌باشد. «کم» به معنی «شما» است [ضمیر جمع مذکر متصل است].

وَ لِأَنْعَامِكُمْ - «برای چهارپایان، مخصوص چهارپایان». این ترکیب شامل واو، «انعام» و «کم» است. «انعام» جمع است و مفرد آن «نعم» است، که به معنی «شتر و گاو و گوسفند» و همچنین «حیواناتی که می‌چرند» است. «کم» به معنی «شما» است.

فَإِذَا جَاءَتْ - «پس هرگاه که بیاید، پس آنگاه که فرا رسد». این قسمت شامل «ف» و «اذا» و «جاءت» است. «ف» یعنی پس و «اذا» یعنی «هرگاه در آینده» [«ظرف زمان آینده متضمن معنی شرط» است] و چون اذا دارای مفهوم شرط است، فعل «جاءت» که ماضی و به معنی «آمد» است، باید

«می آید» معنی شود. یعنی فعل ماضی به سبب شرطی که در مفهوم کلمه «اذا» وجود دارد، معنی مضارع می دهد.

الصَّاحَةُ - «آن فریاد شدید، آن قیامت». این کلمه شامل «ال» و «صَاخَة» است. «ال» به معنی «آن» و «صاخه» به معنی «فریاد، صیحه بسیار شدید و زیاد، چنان فریاد شدید که گوش ها را کر کند، پیشامد هول انگیز، مصیبت و داهیه» و به معنی «قیامت» است که مناسب این آیه است.

يَوْمٌ يَفِرُّ - «روزی که فرار می کند، روزی که می گریزد، روزی که به سرعت فرار می کند، روزی که با عجله دور می شود، روزی که با شتاب بسیار می گریزد». این قسمت شامل «یوم» و «یفر» است. «یوم» به معنی «روز، زمان، هنگام» است. در این آیه منظور روز معمولی نیست که مطلق «زمان و هنگام» اراده شده است. «یفر» یعنی «با شتاب می گریزد» و ریشه آن «فرار» است که به معنی «گریز و شتاب» است.

الْمَرْءُ - «انسان باشد». این کلمه مفرد است و از جنس خود جمع ندارد و جمع آن «رجال» از غیر جنس خودش است. «المرء» به معنی «انسان اعم از زن و مرد بچه و بزرگ است» است.

مِنْ أُخِيهِ - «از برادرش، از برادر خود». این ترکیب شامل «من»، - «اخ» و «ه» است. «من» چند معنی دارد و در آیه هفدهم شرح آن گذشت در اینجا «مِنْ» یعنی «ابتدای مکانی» است، یعنی «از آن محلی که برادرش ایستاده از آن مکانی که به برادرش نزدیک است فرار می کند». «اخ» یعنی «برادر (اعم از تنی و ناتنی) و به معنی «دوست» نیز هست. این کلمه مفرد است و تثنیه آن «اخوان» یعنی «دو برادر» و جمع آن «اخوة» (برادران) و جمع دیگرش «اخوان» است [«اخ» از «اسما سته» است که اعرابش به حروف است و چون در این آیه مجرور شده است حرف «ی» به آن اضافه شده است]. «ه» یعنی «او» و به اعتبار مرجع ضمیر، به معنی «خودش» است.

وَأُمِّهِ - «و از مادرش، از مادر خودش». این ترکیب شامل واو، «ام» و «ه» است. «ام» به معنی «مادر» است همچنین عرب اصل هر چیزی را «ام» می گوید. این کلمه مفرد است و جمع آن «امهات» به معنی «مادران» است. «ه» به اعتبار مرجع ضمیر یعنی «خود، خویش، خویشتن».

وَأَبِيهِ - «و از پدر خود، و از پدر خویش». این قسمت شامل واو، «اب» و «ه» است. «اب» به معنی «پدر» [«اب» از «اسما سته» است و اعرابش به حروف است؛ کلمه «اب» در این آیه مجرور شده و حرف «ی» به آن اضافه شده است. چون اعراب اسما سته به حروف آنهاست] و اصل آن «ابو» بوده است. این مفرد است و تثنیه آن «ابوان» و جمع آن «آباء» یعنی «پدران» است. «ه» به اعتبار مرجع ضمیر، یعنی «پدر خود».

وَصَاحِبَتِهِ - «و از زوجه خود و از همسر خویش، و از همسر خود». این ترکیب شامل واو، «صاحبة» و «ه» می باشد. «صاحبة» مؤنث «صاحب» به معنی «همسر» و همچنین به معنی «همراه، معاشر، مالک» است. تمامی این معانی در این آیه مناسبند.

وَبَنِيهِ - «و از فرزند خود، و از فرزندش، و از فرزند خویش». این ترکیب شامل واو، «بن» و «ه» می باشد. «بن» در اصل «ابن» بوده که به دلیل کثرت استعمال، «الف» آن را حذف کرده اند، این کلمه مفرد است و جمع آن «بنون» و جمع دیگر آن «ابناء» است، [کلمه «ابن» از «اسما سته» است که اعرابشان به حروف «و» و «ی» و «الف» است؛ حرف «ی» در این آیه حکایت از حالت خاص اعراب کلمه «ابن» دارد].

لِكُلِّ امْرِئٍ - «برای هر انسانی، برای هر بشری». این ترکیب شامل «ل»، «کَلَّ» و «امرء» است. «ل» به معنی «برای، مخصوص، مختص، استحقاق، تبلیغ (ابلاغ کردن یک امر)، قسم است و به معانی «علی» و «الی» و «فی» و «عند» و «بعد» نیز استعمال شده است، و گاه زاید است و برای تأکید می آید. «ل» در این آیه به معنی «مخصوص، مختص» است [لام مکسور بر سر اسم ظاهر، حرف جر محسوب می گردد و «ل» در این آیه حرف جر است]. «کَلَّ» به معنی «تمام، تمامی، همه افراد، همه اجزا یک چیز» است [«کَلَّ» اسم است و برای استغراق افراد و اجزا به کار می رود]. در این آیه، کلمه «کَلَّ» به معنی «همه افراد» به کار رفته است [استغراق افراد و نه اجزا]. «امرء» به معنی «انسان» و همزه آن، همزه وصل است که تلفظ نمی شود. [همزه آخر این کلمه تابع اعراب آن است: اگر این کلمه فاعل واقع شود «امرؤ» و اگر مفعول باشد «امراً» و اگر مجرور باشد «امرئ» خوانده می شود؛ در این آیه کلمه «کَلَّ» به «امرء» اضافه شده است. و چون آن کلمه مجرور است لذا «امرئ» شده است؛ حرف «ی»، «کرسی همزه» است، همانطوری که در حالت فاعلی (امرؤ) و در حال بعضی (امراً) الف کرسی همزه است؛ در این آیه کلمه «امرء» با حذف همزه اول به کار رفته است].

مِنْهُمْ - «از آنان، از ایشان». این کلمه شامل «من» و «هم» است. «من» یعنی «از» (آغاز زمانی) و در آیه هفدهم شرح داده شده است. «هم» به معنی «انان، ایشان» و به اعتبار مرجع ضمیر، «آن افراد انسان».

يَوْمَئِذٍ - «روزی که بیاید، در روزی که بیاید، در روز قیامت». این کلمه شامل «یوم» و «اذ» است. «یوم» یعنی «روز، هنگام، زمان» در این آیه منظور «روز قیامت» است و نه روزهای معمولی. «اذ» در اصل، «اذا» بوده است که تتوین آن جانشین یک جمله محذوف است، و اصل جمله در این مورد «یوم اذا جاء الصاخة» بوده که جمله «جاء الصاخة» حذف و عوض آن یک تتوین به «اذ» اضافه شده است و چنین معنی می شود: روزی که قیامت به پا شود، روزی که قیامت فرا رسد» [چون جمله «لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ» جواب و جزای شرط «اذا جاءت الصاخة» است؛ «اذ» - که ظرف زمان ماضی است - معنی مضارع می دهد زیرا مشروط گشته است].

شَأْنٌ - «امر، حال و طبع، طلب، خلق، مقام، کار بزرگ و جالب». در این آیه چهار معنی اول مناسب می باشند یعنی هر یک از افراد بشر در آن روز، حال و طبع و درخواست امری دارند که مخصوص خود آنها است.

يُغْنِيهِ - «او را کافی است، او را دور می کند، او را باز می دارد». این کلمه شامل «یغنی» و «ه» می باشد. «یغنی» از ریشه «اغناء» (باب افعال) به معنی «بی نیاز می گردد، دور می گرد، باز می دارد» است که همه این معانی در این آیه مناسبند.

وَجُوهٌ - «صورت‌هایی». این کلمه جمع است و مفرد آن «وجه» است، که چند معنی دارد. «قصد، نیت، جهت، صورت». «وجه» در این آیه به معنی «صورت» است.

يَوْمَئِذٍ - «در روزی که بیاید، در روز قیامت». در آیه بیست و ششم توضیح بیشتر داده شد. **مُسْفِرَةٌ** - «نورانی، منور، زیبا، قشنگ، درخشانده» [اسم فاعل از باب افعال است]. فعل ماضی «اسفر» به معنی «صبح روشن شد» است.

ضاحِكَةٌ - «خندان». «ضاحکه»، مؤنث «ضاحک» است «ضحک» عبارت از «انبساط صورت، در حدی که دندان‌ها آشکار گردد» است و انبساط کمتر از آن را «تبسم» می گویند.

مُسْتَبْشِرَةٌ - «شاد، مسرور، خوشحال، دریابنده خوشی‌های پی در پی و آینده» [اسم فاعل از باب استفعال است].

وُجُوهٌ - «و صورت‌هایی». این قسمت شامل واو (حرف عطف) و «وجه» به معنی «صورت‌هایی» است.

يَوْمَئِذٍ - «در روزی که، در روز قیامت».

عَلَيْهَا - «بر آنها، بر آن صورت‌ها». معنی دوم به اعتبار مرجع ضمیر درست است. این کلمه شامل «علی» و «ها» ست. «علی» دارای چند معنی است از جمله «استعلاء، مصاحبت، و همراه بودن» به معانی «عن (گذشتن و صرفنظر کردن)» و «علت» و «فی» و «ب» و «فوق» نیز می‌آید، که در اخیر «علی» حرف نیست، که اسم محسوب می‌شود. در این آیه «علی» به معنی «استعلاء» است یعنی «بر صورت‌های آنان گرد مذلت و خواری و بدبختی نشسته است». «ها» یعنی «آن» و به اعتبار مرجع ضمیر، آن صورت‌ها».

غَبَرٌ - «غبار، گرد و خاک پراکنده که از آسمان بر سر و روی بنشیند». کلمه «غبار» عربی است و در فارسی نیز به همان معنی به کار می‌رود.

تَرَهَّقُهَا - «آن را فرا می‌گیرد، آن را می‌پوشاند، آن صورت‌ها را فرا می‌گیرد». این عبارت شامل «ترهق» و «ها» ست. «ترهق» یعنی «فرا می‌گیرد، می‌پوشاند، زشت می‌کند، به او متصل می‌گردد، گرد او می‌نشیند».

قَتْرَةٌ - «سیاهی، ظلمت، تاریکی، کدری، دود غلیظ، غبار از زمین برخاسته، استخوان سوخته».

أُولَئِكَ - «اینها، اینان» این کلمه «اسم اشاره برای مشارالیه جمع و نزدیک» است و برای مشارالیه مذکر و مؤنث به یک صورت به کار می‌رود و ریشه اصلی آن «اولاء» است. حرف «ک» برای خطاب به اولاء اضافه شده است. کلمات «اولی» و «اولاء» نیز به معنی «اولئک» به کار می‌روند و مورد استعمال این دو کلمه نیز همان است که برای «اولئک» گویند.

هُم - «آنان، ایشان، خودشان».

الْكَافِرَةُ - «مردم، بی‌ایمان، مردمان کافر». این قسمت شامل «ال» و «کفرة» است. «ال» در این آیه حرف تعریف است [و برای معرفی نمودن کلمه «کفرة» به کار رفته و اشاره‌ای است به مشخصات یاد شده برای این‌گونه مردمان، در آیات قبلی] و معنی مستقل ندارد. کلمه «کفرة» جمع مکسر است و مفرد آن «کافر» به معنی «فرد بی‌ایمان» است و در این آیه به همین معنی به کار رفته است، ولی این کلمه بیشتر برای «کفران کنندگان نعمت‌های خدا» استعمال می‌شود و کلمه «کفار» - که جمع دیگر «کافر» است - بیشتر درباره «افراد بی‌ایمان به خدا» به کار می‌رود.

الْفَجْرَةُ - «گناهکاران، آن نوع گناهکارانی که تسلیم گناه شده‌اند». این کلمه به معنی «زناکاران» نیز هست و شامل «ال» و «فجرة» است. «ال» یعنی «آن» و حرف تعریف است. کلمه «فجرة» جمع مکسر است و مفرد آن «فاجر» به معنی «گناهکار، زناکار، گناه پیشه، بی‌بند و بار، پرده در، دروغگو، تباه» می‌باشد.

تفسیر بیان الرحمن^۱

سید کاظم ارفع

ترجمه آیات ۱ تا ۱۰

عبوس شد و روی برگرداند. (۱) چون آن مرد نابینا به سراغش آمد. (۲) تو چه می‌دانی، شاید او پاکیزه شود. (۳) یا این که به یاد خدا آید و ذکر حق او را سود بخشد. (۴) اما آن کسی که احساس بی‌نیازی می‌کند، (۵) توبه او روی می‌آوری. (۶) در حالی که اگر پاک نشود، گناهی بر تو نیست. (۷) و اما آن کسی که با کوشش به سراغ تو می‌آید. (۸) و او از خدا می‌ترسد. (۹) تو از او غافل می‌شوی. (۱۰)

تفسیر: شخصی نابینا به نام ابن ام مکتوم در جمع رسول الله (ص) و اصحاب وارد شد. بعضی از مفسرین به غلط نوشته‌اند که پیغمبر عبوس شد و در هم کشید و پشت کرد و رو برگردانید، در حالی آیات شریفه قرآن این دیدگاه را دقیقاً رد می‌کند. چرا که خداوند به آن بزرگوار خطاب می‌کند «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (قلم - ۴) به تحقیق که تو دارای اخلاق بزرگی هستی «فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَفُضُّوا مِنْ حَوْلِكَ» (آل عمران - ۱۵۹). رحمت خدا باعث شده که با مردم مهربان شوی. در حالی که اگر تند و سخت‌دل بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند. از مطلب فوق گذشته، مگر ابن مکتوم نابینا نبوده چهره برای او عبوس کردن و روی برگرداندن چه تأثیری از ناحیه پیامبر بر ابن مکتوم می‌گذاشت و قطعاً پیامبر با خلق نیکویش که زبانزد خاص بود، از این اتهام منزه است.

اصل داستان مربوط است به یکی از اعیان و اشراف بنی‌امیه، که وقتی ابن مکتوم وارد شد، پهلوی او نشست به او برخورد که یک نابینا در کنار او نشست. خود را جمع کرد و در هم کشید و روی برگردانید!^۲

پیام آیات این است که هیچ بنده از بندگان خدا را دست کم نگیرید. چه بسا همان که به نظر ما حقیر می‌آید نزد خداوند دارای آبرو و عزت است، «کوزه چوبی دسته‌بیدی به دو دستت بردار» اگر کوزه دسته‌داشته باشد با یک دست آن را برمی‌داریم ولی وقتی دسته‌هایش شکسته باشد اجباراً با دو دست برمی‌داریم در نتیجه این دست و پا شکسته‌ها و محرومان جسمانی و مالی را باید بیشتر احترام کنیم چه بسا از جهت مقام و رتبه‌بندی از ما بالاتر باشند و ما بی‌خبریم!!
چه بد صفتی است جوشیدن و همسو شدن، فقط با کسانی که ثروت و شهرت و مقام و منصبی دارند و از فقرا و تهیدستان بریدن و آنان را حقیر شمردن.

ببینید علی (ع) به عثمان حنیف در چه موضوعی انتقاد می‌فرماید: «وَمَا ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُجِيبُ إِلَيَّ طَعَامَ قَوْمٍ عَائِلُهُمْ مُجْفَوٌ وَعَنْيَهُمْ مَدْعُوٌّ»^۱ گمان نداشتم که تو به میهمانی کسانی بروی که فقیر و نیازمند را راه ندهند و ثروتمندان را دعوت کنند.

۱. تفسیر بیان الرحمن (روی جلد بیان الرحمن: تفسیر ساده و روان قرآن)، سید کاظم ارفع (متولد ۱۲۲۳)، تهران، فیض کاشانی، ۱۳۹۲، ج ۵، ص ۲۶۶۵-۲۶۶۶.

۲. تفسیر مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۲۶۶ و تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۳۰۹.

«وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى، وَهُوَ يَخْشَى، فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى» ای کسی که رو بر نابینا عبوس کردی او می‌خواست خدمت پیامبر مشرف شود و کسب فیض کند به تو برمی‌خورد که پیامبر او را تحویل می‌گیرد و یا او را بر تو مقدم می‌دارد؟

تفسیر روشن^۱ حسن مصطفوی

آیات ۱ تا ۲۱

واژه‌ها

عَبَسَ: گرفته شد.

تَوَلَّى: پشت کرد.

تَصَدَّى: عرضه کردی خود را، و عرضه می کنی خود را، متصدی.

أَلَّا يَزُكِّيَ: اینکه تزکیه نمی شود.

تَلَهَّى: از او متمایل شدی، متمایل شدی.

سَفَرَةٌ: نویسندگان و عاملین.

بَرَّةٌ: نیکوکاران.

مَا أَكْفَرَهُ: چه چیزی او را به کفر واداشته است.

فَأَقْبَرَهُ: پس به قبر پوشانده است.

ترجمه:

عبوس شده و گرفته شده و پشت کرد از اینکه آمد شخص اعمی. (۲) چه فهمانیده است تو را شاید او تزکی پیدا کند. (۳) و یا متذکر گشته و برای او نافع باشد. (۴) و اما کسی که بی نیاز گشت. (۵) تو برای او خود را عرضه می کنی. (۶) و چه شده است برای تو اینکه او تزکیه نگردد. (۷) و اما کسی که کوشش می کند که به سوی تو آید، (۸) و او به حال خشیت است. (۹) پس تو از او متمایل و منحرف می گردی. (۱۰) نه چنین است که قرآن وسیله تذکر است. (۱۱) و کسی که بخواهد از آن استفاده می کند. (۱۲) و آن در صحیفه های گرامی شده است که بلند شده و پاکیزه گشته. (۱۳) به وسیله دست های نویسندگان نیکوکار و گرامی. (۱۴) و کشته شود انسان که از چه جنسی آفریده شده است، و او را اندازه گیری کرده اند. (۱۵) و او را از نطفه آفریده اند. (۱۸) و اندازه گیری کرده و سپس راه را صاف و هموار نموده است. (۱۹) تا او را به مرگ رسانیده. (۲۰) و جسد او را در قبر گذاشته اند. (۲۱)

نتیجه:

مقام معنوی انسان به وسیله صفات روحانی و معارف الهی معرفی می گردد، و اما امور مادی و جهات جسمانی هرگز اگر موجب گرفتاری نشود، وسیله مقام معنوی نخواهد بود.

آیات ۲۲ تا ۴۲

الفجره: صاحبان فسق و فجور.

إنشار: نشر دادن.

۱. تفسیر روشن، حسن مصطفوی (متولد ۱۲۹۷)، تهران، نشر کتاب، ۱۳۸۰، ج ۱۶، ص ۲۲۴-۲۲۷.

لَمَّا يَقْض: هنوز تمام نشده است.
 قَضِب: نباتات رطب و نرم.
 غُلْب: کثیر و بزرگ و وسیع.
 أَب: چراگاه برای چهارپایان.
 الصَّاحَّة: صیحه و نفخه.
 مسفِرة: ضاحکه، مضیئة.
 عَبْرَة: کدوره.
 قترَة: طُلْمَة و سواد.
 رَهق: پوشانیدن.

ترجمه:

می فرماید: و سپس زمانی که خواست آن را نشر می دهد، نه چنین است که هنوز تمام نکرده آنچه را که مأمور بوده است. (۲۳) پس نظر کند بر طعامش. (۲۴) که ما می ریزیم آب را از آسمان ریختنی. (۲۵) و سپس می شکافیم زمین را شکافتنی. (۲۶) پس می رویانیم در آن دانه. (۲۷) و انگور و سبزی نرم و زیتون و خرما و باغ های پر از درخت میوه و نباتات مختلف که خوراک برای شما و چهارپایان شما است. (۳۲) پس زمانی که آمد صیحه آسمانی روزی است که فرار می کند مرد از برادرش. (۳۴) و از مادرش و از پدرش. (۳۵) و از همسر و فرزندان. (۳۶) برای هر کسی در این روز شغلی است که امور دیگر باز می دارد صورت هایی در این روز روشن و خندان باشد. (۳۸) و صورت هایی گرفته و غبار در چهره آنان باشد که می پوشاند آن را تاریکی و ظلمت. (۴۲)

نتیجه:

خصوصیات و عوارض و حالات چهره، صد درصد نماینده و نشان دهنده حالات و مقامات انسان است، حتی در این ایام زندگی نیز مؤمنین و مخصوصاً روحانیین با حقیقت، این معنی را به چشم ظاهر درک می کنند.

تفسیر اهل بیت (ع)^۱

علیرضا برازش (زیر نظر)

ثواب قرائت

۱- امام صادق (ع) - هرکس سوره عَبَسَ وَ تَوَلَّى و إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ را بخواند، زیر بال خداوند در بهشت خواهد بود و در سایه‌ی رحمت و کرامت او قرار خواهد گرفت و در باغ‌های او جای خواهد داشت و ان‌شاءالله این امر بر خداوند بزرگ و گران نیست.
چهره در هم کشید و روی برتافت. (۱)

سبب نزول

۱- علی بن ابراهیم (ره) - در خصوص عثمان و ابن امّ مکتوم نازل شد. ابن امّ مکتوم، مؤدّن رسول خدا (ص) بود و نابینا بود. یاران رسول خدا (ص) نزد ایشان بودند و عثمان نیز در آنجا بود که ابن امّ مکتوم وارد شد و رسول خدا (ص) وی را بر عثمان مقدم کرد. پس عثمان ترش‌رویی کرد و روی برتافت. پس خداوند عزوجل این آیات را نازل کرد: عَبَسَ وَ تَوَلَّى؛ منظور عثمان است.

۲- امام صادق (ع) - این آیات در خصوص مردی از بنی امیه نازل شد که نزد پیامبر (ص) بود و ابن امّ مکتوم وارد شد. هنگامی که وی را دید، متنفر شد و ترش‌رویی کرد و خود را کنار کشید و روی برتافت و خداوند داستان او را بازگو کرد و آن را ناپسند دانست.

۳- امام صادق (ع) - رسول خدا (ص) آنگاه که عبدالله بن امّ مکتوم را می‌دید، می‌فرمود: «خوش آمدی، خوش آمدی، به خدا سوگند! خداوند تبارک و تعالی در خصوص تو، مرا سرزنش نخواهد کرد و آن قدر رسول خدا (ص) در حقّ عبدالله بن امّ مکتوم لطف و مهربانی می‌کرد که او، خود را از پیامبر (ص) دور نگاه می‌داشت (کمتر به دیدار ایشان می‌رفت)».

از اینکه نابینایی به سراغ او آمد. (۲)

تو چه می‌دانی شاید او تقوا پیشه کند؟! (۳)

۱- علی بن ابراهیم (ره) - وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْكِي؛ منظور این است که تو چه می‌دانی، شاید طاهر و پاک باشد.

یا متذکر گردد و این تذکر به حال او مفید باشد. (۴)

۱- علی بن ابراهیم (ره) - أَوْ يَذَّكَّرُ؛ یعنی اینکه رسول خدا (ص) وی را پند دهد، و این تذکر به حال او مفید باشد.

۲- علی بن ابراهیم (ره) - منظور از أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرُ یعنی امیرالمؤمنین (ع).

أَمَّا أَنْ كَسَّكَ خَوْدَكَ تَوَانُغًا مِثْلَ مِثْلِكَ (۵)

۱- پیامبر (ص) - سپس عثمان را مورد خطاب قرار داد: أَمَّا مَنْ اسْتَغْنَى.

تو به او روی می‌آوری. (۶)

۱. تفسیر اهل بیت (ع)، زیر نظر علیرضا برازش (متولد ۱۳۳۴)، تهران، امیرکبیر، ۱۳۹۴، ج ۱۷، ص ۳۷۳-۳۷۷.

- ۱- علی بن ابراهیم (ره) - *أَمَا مَنِ اسْتَعْنَىٰ * فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّقُ*. یعنی اینکه اگر ثروتمندی نزد تو بیاید به وی توجه می‌کردی و مقامش را بالا می‌بردی.
در حالی که اگر او تقوا پیشه نکند چیزی بر تو نیست. (۷)
- ۱- علی بن ابراهیم (ره) - *وَمَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزْكَئُ*؛ منظور این است که اگر شخصی ثروتمند باشد، دیگر برای تو اهمیتی ندارد که آیا آن شخص پاک و باتقوا هست یا نیست.
اما کسی که به سراغ تو می‌آید و کوشش می‌کند. (۸)
- ۱- علی بن ابراهیم (ره) - *وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَىٰ*؛ منظور ابن امّ مکتوم است.
و [از خدا] ترسان است. (۹)
تواز او غافل می‌شوی! (۱۰)
- ۱- علی بن ابراهیم (ره) - *فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ* یعنی اینکه توجه نمی‌کنی و به این شخص نمی‌پردازی و توجه نداری.
هرگز چنین نیست [که آنها را می‌پندارند]؛ این [قرآن برای همه] تذکر و یادآوری است. (۱۱)
- ۱- علی بن ابراهیم (ره) - *كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ*؛ قرآن است.
۲- علی بن ابراهیم (ره) - درباره‌ی امامان (ع) نازل شده است.
۳- امام کاظم (ع) - محمد بن فضیل از امام کاظم (ع) نقل می‌کند که این آیه: *كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ* را از ایشان پرسیدم. فرمود: «منظور ولایت است».
و هر کس بخواهد از آن پند می‌گیرد. (۱۲)
- ۱- امام صادق (ع) - *فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ* یعنی قرآن.
۲- علی بن ابراهیم (ره) - این آیه درباره‌ی امامان (ع) نازل شده است.
در الواح پرارزشی (۱۳)
- ۱- ابن عباس (ره) - *فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ* یعنی این قرآن یا این یادآوری در کتاب‌های بزرگی است نزد خدا که آن لوح محفوظ است.
۲- ابن صادق (ع) - *فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ*؛ و آن کتاب‌های نازل شده بر پیامبران (ع) است، مانند کتاب‌های ابراهیم (ع) و موسی (ع)، و *مُكْرَمَةٍ* یعنی نزد خداوند سبحان [پرارزش است].
۳- امام باقر (ع) - برید عجلی گوید: از امام باقر (ع) درباره‌ی این آیات پرسیدم: صحیفه‌هایی پاک* که در آنها نوشته‌های استوار است. (بی‌تنه / ۳-۲) فرمود: «سخنان ماست و در صحیفه‌هایی است که از دروغ پاک شده است».

تفسیر نسیم رحمت^۱

اکبر دهقان

آیات ۱ تا ۴۲

شأن نزول

امام صادق (ع) می‌فرماید: این آیات در مورد مردی از بنی امیه نازل شده که نزد پیامبر (ص) نشست بود، در همان حال «عبدالله بن ام مکتوم» وارد شد. هنگامی که چشمش به عبدالله که نابینا بود افتاد، خود را جمع کرد و قیافه درهم کشید و صورت خود را برگردانید خداوند این آیات را نازل کرد و عمل او را مورد ملامت قرار داد.^۲

تفسیر

الف. قرآن کریم در این سوره در چند محور سخن می‌گوید:

عتاب شدید خداوند نسبت به مردی از بنی امیه برای چهره درهم کشیدن وی در برابر نابینا، تمجید از نابینا به جهت ترس از خدا، ارزش و اهمیت قرآن کریم، ناسپاسی انسان در برابر نعمت‌های الهی، بیان قسمتی از نعمت‌ها به منظور تحریک بشر بر شکرگذاری، بیان قسمتی از حوادث قیامت و سرنوشت مؤمنان و کفار.

ب. جمله (أَمْ مِّنْ أَسْتَعْنَىٰ) دو گونه تفسیر شده است:

۱. آیا کسی که خود را بی‌نیاز از ایمان و علوم و معارف قرآنی تو می‌داند به او روی می‌آوری؟

۲. آیا کسی که خود را صاحب ثروت می‌داند به او توجه می‌کنی؟^۳

ج. «سفرة» جمع «سافر» از ماده «سَفَر» به معنای پرده‌برداری از چیزی است، از این‌رو به کسی که میان اقوام رفت و آمد دارد تا مشکلات آنها را حل کند و از مهمات، پرده بردارد، «سفیر» گویند و مقصود از سفره، فرشتگان الهی است که سفیران الهی یا کاتبان وحی او هستند.^۴

د. «بررة» جمع «بار» از واژه «بر» در اصل به معنای وسعت و گستردگی است، از این‌رو به صحراهای وسیع «بر» به فتح باء گفته می‌شود و از آنجا که افراد نیکوکار وجودی گسترده دارند و برکات آنها به دیگران می‌رسد، به آنها «بار» گفته شده است، البته منظور از نیکوکاری در آیه، اطاعات فرمان الهی و پاکی از گناه است.^۵

ه. جمله (قَتِيلَ الْإِنْسَانِ مَا أَكْفَرَهُ) از بدترین انواع نفرین و در اصطلاح عرب از هر نفرین دیگر

شنیع‌تر است.^۶

۱. تفسیر نسیم رحمت، اکبر دهقان (متولد ۱۳۴۵)، قم، انتشارات حرم، ۱۳۹۱، ج ۱۴، ص ۱۲۳-۱۳۰.

۲. مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۶۶۳؛ صافی، ج ۵، ص ۲۸۴.

۳. روح‌المعانی، ج ۳۰، ص ۴۰.

۴. نمونه، ج ۲۶، ص ۱۳۵؛ تبیان، ج ۱۰، ص ۲۷۲؛ تفسیر کبیر، ج ۳۱، ص ۵۹؛ روح‌المعانی، ج ۳۰، ص ۴۲.

۵. نمونه، ج ۲۶، ص ۱۳۶؛ تبیان، ج ۱۰، ص ۲۷۲.

۶. کشف، ج ۴، ص ۷۰۲؛ روح‌المعانی، ج ۳۰، ص ۴۳.

و. «حدائق» جمع «حدیقه» به معنای باغی است که اطراف آن دیوار و محفوظ باشد و در اصل به معنای قطعه زمینی است که دارای آب است. این واژه از «حدقة» گرفته شده که دائماً آب در آن جاری است.^۱

ز. «غلب» جمع «اغلب» و «غلباء» به معنای گردن کلفت است و در اصل از ماده «غلبه» گرفته شده است، در این آیه به معنای درختان بلند و تنومند آمده است.^۲

نکته‌ها

۱. نمونه بهره‌گیری از تذکر به جهت خشیت از پروردگار: (فَدَكَّرُ إِن تَفَعَّتِ الدُّكْرُی * سَيَدُّ كُرَّ مَن یَحْشَى) (الأعلى، ۹ و ۱۰) در آیات ذیل بیان شده است:
(عَبَسَ وَ تَوَلَّى * أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى... وَ أَمَا مَن جَاءَكَ یَسْعَى * وَ هُوَ یَحْشَى * فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى)
۲. طبرسی (ره) و علامه طباطبایی (ره) از سید مرتضی (ره) نقل می‌کنند که برخی گفته‌اند این آیات درباره پیامبر اکرم (ص) نازل شد، لیکن در آیات شریفه، دلالت روشنی نیست که مراد به شخص مورد عتاب، پیامبر اکرم (ص) باشد، افزون بر این که شواهدی هست که مقصود غیر پیامبر است؛ زیرا پیامبر با کفار هم عبوس نمی‌کرد، چه برسد به مؤمنان، و اصولاً این رفتار از اخلاق پیامبر اکرم (ص) به دور است؛ زیرا قرآن درباره وی می‌گوید: (إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ).^۳
۳. از این که از آن شخص تعبیر به «اعمی» کرد، توییح بیشتر استفاده می‌شود؛ زیرا وقتی نیازمند به انسان مراجعه می‌کند در صورتی که نابینا باشد، باید ترحم بیشتری به او کرد، نه اینکه چهره درهم کشید؛ و اصولاً نقص در عضو نشان نقص در شخصیت نیست.^۴
۴. ارزش اخلاق و رفتار شایسته به جهت کمال ذاتی آن است، نه این که چون خوشایند مردم است ارزش داشته باشد؛ زیرا برای نابینا تفاوتی میان خوش‌رویی و چهره درهم کشیدن نیست، اما به هنگام برخورد با نابینا نیز نباید عبوس کرد.
۵. این آیات درس است برای جامعه که نباید نظر به مال و جاه و ریاست و اسم و عنوان داشت و آنها را محترم شمرد، بلکه ملاک، ایمان و عمل صالح است گرچه شخص فقیر و مستمند باشد خداوند از او تجلیل کرده، اما از آن ثروتمند نکوهش نموده است.^۵
۶. جهت این که تزکیه بر تذکر مقدم شده آن است که پاک شدن از رذایل مقدم بر مزین شدن به فضایل است و به تعبیر دیگر تخلیه بر تخلیه مقدم است.^۶

۱. تبیان، ج ۱۰، ص ۲۷۶.

۲. نمونه، ج ۲۶، ص ۱۵۱؛ فتح‌القدیر، ج ۵، ص ۳۸۵.

۳. تبیان، ج ۱۰، ص ۲۶۸؛ اطیب‌البیان، ج ۱۳، ص ۳۸۸؛ صافی، ج ۵، ص ۲۸۴؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۲۰۳؛ مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۶۶۴.

۴. المیزان، ج ۲۰، ص ۱۹۹؛ کشف، ج ۴، ص ۷۰۱.

۵. اطیب‌البیان، ج ۱۳، ص ۳۸۹.

۶. روح‌المعانی، ج ۲۹، ص ۴۰.

۷. آیات مذکور بیانگر این واقعیت مهم است که اسلام احترام خاصی برای طالبان راه حق قائل است. هنگامی که در سرزمینی برای تبلیغ اسلام پذیرش بیشتری وجود دارد، نباید نیروی خود را در جاهایی که تبلیغ پذیری ضعیف است مصروف بداریم.^۱
۸. تنها اهل ایمان از تذکر بودن قرآن بهره مند می‌شوند؛ (فَتَنْفَعُهُ الذِّكْرُ) نه کسی که کافر و معاند است، از این رو می‌فرماید: (وَتُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا).^۲
۹. تعبیر (فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ) اشاره است به این که اکراه و اجباری در کار نیست و دلیلی است بر آزادی انسان که تا نخواهد هدایت شود نمی‌تواند از قرآن بهره ببرد.^۳
- ۱۰- ذکر به معنای یادآوری چیزی است که فراموش شده؛ بنابراین، قرآن کریم و انبیای الهی امور فطری را به بشر یادآور می‌شوند نه این که به بشر تعلیم دهند خداوند وجود دارد.^۴
۱۱. کار قرآن کریم نوسازی انسان است. این نوسازی به وسیله تذکر و تزکیه صورت می‌گیرد. تذکر عقل و وجدان را بیدار می‌کند، و تزکیه انسان را از رذائل و آلودگی‌ها پاک می‌کند.^۵
۱۲. تعبیر (فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ) نشان می‌دهد که آیات قرآنی قبل از نزول بر پیامبر اکرم (ص) در الواحی نوشته شده بود و فرشتگان آن را با خود می‌آوردند.
۱۳. قرآن کریم منزله از تحریف و بالاتر از آن است که دست ناپاکان به آن برسد؛ (مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ).^۶
۱۴. از جمله (بِأَيِّدِي سَفَرَةٍ...) استفاده می‌شود که برای وحی فرشتگان مخصوصی است که متصدی حمل صحف و نیز رساندن آن به پیامبرند، پس می‌توان گفت: این فرشتگان، یاران جبرئیل هستند و تحت امر او کار می‌کنند، از این رو این مطلب مؤید جمله (مُطَاعٍ ثُمَّ أَمِينٍ) (تکویر، ۲۱) است.^۷
۱۵. بزرگ‌ترین نعمت خداوند بر بشر، قرآن کریم و رهبران معصوم است که برای هدایت بشر آمدند، اما برخی از انسان‌ها قرآن را افترا و دورغ خواندند و به پیامبر اکرم (ص) نسبت سحر و جنون دادند و امامان معصوم را کشتند و این بزرگ‌ترین کفران نعمت است؛ (قَتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ).^۸
۱۶. نکره آمدن کلمه «نطفه» به منظور تحقیر آن است؛ یعنی انسان از نطفه‌ای خوار و بی‌مقدار آفریده شده و کسی که اصل او از نطفه‌ی بی‌ارزش است حق ندارد با کفر خود طغیان کند و از اطاعت، استکبار بورزد.^۹

۱. نسیم حیات، ص ۳۱؛ نمونه، ج ۲۶، ص ۱۳۰.

۲. اطیب البیان، ج ۱۳، ص ۳۸۸.

۳. نمونه، ج ۲۶، ص ۱۳۳.

۴. برتوی از قرآن، ص ۱۳۰.

۵. برتوی از قرآن، ص ۱۳۰.

۶. نمونه، ج ۲۶، ص ۱۳۴.

۷. المیزان، ج ۲۰، ص ۲۰۲.

۸. اطیب البیان، ج ۱۳، ص ۳۹۲.

۹. روح المعانی، ج ۲۹، ص ۴۴؛ تفسیر کبیر، ج ۳۱، ص ۶۱؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۲۰۶.

۱۷. آیات (مِنْ أَيْ شَيْءٍ خَلَقَهُ...) برنامه‌ی جامعی برای خودسازی است؛ زیرا مانع خودسازی کبر و غرور است و با توجه به این که انسان به اصل خلقت خود اگر دقت کند، غرور و کبر او از بین می‌رود. علاوه بر آن دقت در طعام ظاهری و به طریق اولی دقت در طعام روحی نیز راهی برای خودسازی است.

امام مجتبی (ع) می‌فرماید: «عَجِبْتُ لِمَنْ يَتَفَكَّرُ فِي مَأْكُولِهِ كَيْفَ لَا يَتَفَكَّرُ فِي مَعْقُولِهِ فَيَجْتَبِ بَطْنَهُ مَا يُوْذِيهِ وَ يُوْدِعُ صَدْرَهُ مَا يَرْدِيهِ»؛ عجب دارم از کسی که به غذای جسم خود می‌اندیشد اما در غذای روح خویش دقت نمی‌کند، از خوراک زینبار پرهیز می‌کند، لیکن قلب خود را با مطالب مهلک آکنده می‌سازد.^۱

۱۸. ممکن است به ذهن بیاید که وقتی خلقت و تقدیر از هر جهت به انسان احاطه دارد، دیگر انسان در افعالش اختیاری ندارد؛ زیرا از پیش تقدیر و تعیین شده است. جمله (ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ)، این شبهه را برطرف می‌کند که گرچه خلقت و تقدیر به دست خداوند است، ولی منافات ندارد که خود انسان هم اختیار داشته باشد و راه را خداوند آسان نموده باشد.^۲

۱۹. از این که می‌فرماید: راه را برای انسان آسان ساخت و نمی‌فرماید او را مجبور بر پیمودن این راه کرد، تأکید دیگری بر مسئله آزادی اراده و اختیار انسان به دست می‌آید.^۳

۲۰- امانت (میراندن) به طور حتم کار خداست، ولی مسئله پنهان ساختن در قبر، به ظاهر کار انسان است، اما از آنجا که عقل و هوش لازم برای این کار و همچنین وسایل دیگر را خداوند فراهم ساخته، این کار به او نسبت داده شده است؛ (فَأَقْبِرَهِ).^۴

۲۱. حضرت رضا (ع) می‌فرماید: علت دفن مرده آن است که بوی جسد مرده زنده‌ها را آزار ندهد؛ علاوه بر این، هنگامی که بدن مستور باشد، دیگر دوستان ناراحت و دشمنان خوشحال نمی‌گردند.^۵

۲۲. مرگ در شمار نعمت‌های الهی است از این رو می‌فرماید: خداوند انسان را از نطفه خلق کرد، و راه را برای او آسان ساخت، سپس او را میراند. چنان که به مسئله‌ی نعمت بودن مرگ در آیه (كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَتَّقِنِي وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ) اشاره شده است.^۶

۲۳. از این که فرمود هر زمانی که خداوند بخواهد انسان‌ها را در قیامت زنده و محشور می‌سازد، معلوم می‌شود که تاریخ قیامت را هیچ کسی جز خداوند نمی‌داند؛ (إِذَا شَاءَ أَنْشُرَهُ).^۷

۲۴. پس از این که خداوند نعمت‌های خود را بیان می‌کند که او مردم را آفرید و راه را برای آنان آسان ساخت و گویا کسی می‌پرسد: حال که بدین قرار است، آیا انسان در برابر این همه نعمت‌ها سپاس گزارد؟ پاسخ می‌دهد: (کلا)؛ نه، انسان هرگز آنچه را خداوند دستور داده انجام نداد.^۸

۱. نمونه، ج ۲۶، ص ۱۶۳؛ سفینه البحار، ج ۲، ص ۸۴.

۲. المیزان، ج ۲۰، ص ۲۰۷.

۳. نمونه، ج ۲۶، ص ۱۳۹.

۴. المیزان، ج ۲۰، ص ۲۰۷؛ نمونه، ج ۲۶، ص ۱۳۹.

۵. نورالتقلین، ج ۵، ص ۵۱۱.

۶. نمونه، ج ۲۶، ص ۱۳۹.

۷. نمونه، ج ۲۶، ص ۱۴۱؛ فتح‌القدیر، ج ۵، ص ۳۸۴.

۸. المیزان، ج ۲۰، ص ۲۰۸.

۲۵. مقصود از نگاه کردن به طعام، تماشای ظاهری آن نیست، بلکه نگاه واقعی مقصود است که انسان دقت کند و ببیند خالق این نعمت‌ها کیست؟ یا دقت کند که این طعام حلال است یا حرام؟^۱ و...

۲۶. مقصود از طعام همان غذای جسمانی است، ولی غذای روح را نیز از طریق قیاس اولویت می‌توان استفاده کرد؛ زیرا انسان ترکیبی از روح و جسم است همان‌گونه که جسم نیازمند به غذاست، روح نیز محتاج به تغذیه است. چنان که در برخی از روایات علم و دانش غذای روح انسان معرفی شده که وی باید بنگرد از چه کسی استفاده کرده است؛ امام باقر(ع) می‌فرماید: «علمه الذی یاخذہ عمن یاخذہ».^۲

۲۷. با این که نعمت طعام یکی از نعمت‌های غیر قابل شمارش است که خداوند برای رفع نیاز انسان فراهم کرده، دستور می‌دهد اگر در همین یک نعمت مطالعه کند، وسعت تدبیر ربوبی را مشاهده می‌کند؛ تدبیری که عقل بشر را متحیر می‌سازد.^۳

۲۸. تعبیر به «حبًا» به صورت نکره، دلیل بر بیان عظمت و یا تنوع انواع این دانه‌هاست. دانه‌هایی که اگر یک سال بر اثر خشکسالی قطع شود، قحطی و گرسنگی تمام جهان را فرا می‌گیرد و انسان‌ها در زحمت فرو می‌روند.^۴

۲۹. واژه «اب» به معنای گیاهان خودرو و چراگاه است. هنگامی که از خلیفه‌ی دوم معنای این کلمه را پرسیدند، اظهار بی‌اطلاعی کرد. جای این سؤال هست که چگونه کسی که به عنوان خلیفه و پیشوای مسلمین می‌خواهد حکومت کند، معنای کلمه‌ای را از قرآن کریم نداند؟ این خود دلیل است که رهبر باید در هر زمانی، الهی و معصوم و منزّه از گناه و جهل باشد.^۵

۳۰. وقتی قرآن کریم نعمت مادی را بیان می‌کند انسان را در ردیف حیوان معرفی می‌کند. (مَتَاعًا لَّكُمْ وَ لَا تَغَامِبَكُمُ)، اما وقتی که نعمت علم و دانش را بیان می‌کند، انسان را در ردیف فرشتگان می‌آورد: (شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ).

۳۱. هول و وحشت قیامت به اندازه‌ای است که انسان از نزدیک‌ترین افراد فرار می‌کند. بعضی هم گفته‌اند انسان از پدر و مادر یا برادری فرار می‌کند که اهل ایمان نیست. بعضی نیز گفته‌اند: فرار به دلیل ترس از آن است که مبدا حقوقی به گردن او داشته باشند و بخواهند از او مطالبه کنند. وجه اول از وجوه سه‌گانه مناسب‌تر است.^۶

۳۲. پیامبر اکرم(ص) فرمودند: در سه موطن هیچ کس از دیگری یاد نمی‌کند: نزد میزان سنجش اعمال، تا ببیند آیا میزانش سنگین است یا سبک؛ سپس بر صراط، تا ببیند از آن می‌گذرد یا نه؛ و بعد به هنگامی که نامه‌ی عمل را به دست او می‌دهند، تا ببیند به دست راست او می‌دهند یا دست چپ؛

۱. نمونه، ج ۲۶، ص ۱۴۱.

۲. برهان، ج ۴، ص ۴۲۹؛ صافی، ج ۵، ص ۲۸۷؛ نمونه، ج ۲۶، ص ۱۴۵.

۳. المیزان، ج ۲۰، ص ۲۰۸.

۴. نمونه، ج ۲۶، ص ۱۴۹.

۵. نمونه، ج ۲۶، ص ۱۵۲.

۶. نمونه، ج ۲۶، ص ۱۵۲.

«عند المیزان حتى ينظر أيتقل ميزانه أم يخف و عند الصراط حتى ينظر أيجوزه أم لا، و عند الصحف حتى ينظر بيمينه يأخذ الصحف أم بشماله...». زیرا قرآن می فرماید: (لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ).^۱

۳۳. قیافه و چهره‌ی انسان در قیامت آینه‌ی دل اوست؛ هم مسرت درونی در او جلوه می‌کند، و هم اندوه و گرفتاری؛ (وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ) و (وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ).^۲

۳۴. آیه ۴۰ و ۴۱ عیس دربارہ کفار: (وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ * تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ) نقطه مقابل آیه ۲۶ یونس دربارہ مؤمنان است:

(لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ)

۳۵. از کسانی که صورت‌های آنها در قیامت سیاه است به اسم اشاره دور «أولئك» تعبیر نمود، برای آن که به دوری آنها از رحمت الهی اشاره کند؛ (أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجْرَةُ).^۳

36. تمام کسانی که صورت‌های آنها در قیامت سیاه می‌شود، کافر و فاجر هستند. جمع محلی به الف و لام دلالت بر عموم دارد؛ (الْكَافِرَةُ).^۴

۱. برهان، ج ۴، ص ۴۲۹.

۲. المیزان، ج ۲۰، ص ۲۱۰.

۳. روح المعانی، ج ۳۰، ص ۴۹.

۴. الطیب‌البیان، ج ۱۳، ص ۴۰۰.

تفسیر آسان^۱

محمدجواد نجفی

کلیه این سوره مبارکه در مکه معظمه نازل شده است. شماره آیات این سوره - ۴۲ - آیه می باشد - میزان. این سوره مبارکه بعد از سوره: النجم، و قبل از سوره: انا انزلنا نازل شده و از نظر ترتیب نزول، سوره - ۲۰ - به شمار می رود - هید - ش.

ثواب قرائت سوره عبس:

پیامبر عالیقدر اسلام (ص) می فرماید: کسی که سوره: عبس را قرائت نماید روز قیامت در حالی خواهد آمد که خندان و شادمان باشد (چنانکه آیه - ۳۹ - همین سوره که می فرماید: ضاحکه مستبشرة به این معنا تصریح نموده است) - مج - حضرت امام جعفر (ع) می فرماید: هر کسی سوره: عبس و تولی و سوره: اذا الشمس کورت را قرائت کند در بهشت تحت حمایت و در سایه کرامت خدا خواهد بود. و این عمل برای خدای مهربان گران نخواهد بود - ثوا. (ولی مشروط بر اینکه حتی المقدور به واجبات خدا و رسول عمل کند، و از محرمتی که خدا و رسول حرام کرده اند بر حذر باشد) مؤلف.

فشردهای از محتوای این سوره مقدسه:

از جمله مطالب این سوره این است که انسان باید به افراد زیر دست و مسکین توجه مخصوصی داشته باشد چه آنکه شاید اینگونه افراد به سبب ایمان قوی که دارند نزد خدا محبوب تر از افراد صاحب مقام و ثروتمندی باشند که انسانیت خود را به ثروتمندی اختصاص داده و می دهند. این سوره کفار را مورد ملامت قرار می دهد و می فرماید: مرده باد انسان کافر! زیرا با اینکه از نطفه ضعیف آفریده شده و راه هدایت برایش آسان و عرضه شده معذک آنچه را که به وی امر شده اجراء نمی کند. انسان لایق و منصف باید به خوراکش توجه کند و بنگرد: خدای چگونه آب را از آسمان فرو می ریزد بعداً چگونه زمین را برای روئیدن گیاهان می شکافد و انواع: دانه ها، زیتون ها، خرماها، باغچه ها، انواع میوهجات را برای بشر و چهارپایان وی می آفریند. پس کفار که منکر خدایند در روز رستاخیز چه خواهند گفت، و چه خواهند کرد! همان روز رستاخیزی که انسان حتی از: برادر، مادر، پدر، هم صحبتان و فرزندان خویشتن می گریزد. در آن روز هر کسی رهین اعمال و رفتار خود خواهد بود. در آن روز است که صورت هایی خندان و درخشان و صورت هایی تیره و ظلمانی خواهند بود - مؤلف.

مناسبت این سوره با سوره قبل:

در هر دو سوره از: انکار کفار، روی گرداندنشان از دین، باور نداشتن رستاخیز و حساب و کتاب نکوهش فرموده است. و از شدائد قیامت و شکنجه دوزخ بیمشان می دهد. - در هر دو سوره از: فرشتگان یاد و تجلیل شده، در این سوره به عنوان (سفره کرام) و در آن سوره به صورت سوگند به آنان یاد شده است - در هر دو سوره بر اثبات آفریدگار استدلال شده و از آفرینش انسان و کیفیت فراهم

۱. تفسیر آسان، محمدجواد نجفی، تهران، اسلامیه، ۱۳۵۹، ج ۱۸، ص ۱۱۰-۱۲۵.

آمدن روزی او موجبات آسایش و ادامه حیاتش گفتگو شده است- در هر دو سوره از شدائد و سختی‌های توان فرسا و سهمگین رستاخیز و از تقسیم مردم به نیک و بد، و بهشتی و دوزخی سخن رفته است. و در حقیقت هر دو سوره نظیر یکدیگرند- ش.

سبب نزول:

مفسرین درباره سبب نزول این سوره به قدری گفتگو و قیل و قال دارند که نوشتن و خواندن اقوال آنان موجب خستگی می‌گردد. مفسرین اهل تسنن و برخی از شیعه اصرار دارند که این سوره و عتاب آن در شأن پیامبر عالیقدر اسلام(ص) نازل شده است. ولی این عقیده صحیح نیست. به چند دلیل:

۱- اسلوب قرآن مجید این است که هرگاه خدای سبحان می‌خواهد مطلبی را به پیامبر اسلام(ص) خاطر نشان کند آن بزرگوار را مخاطب قرار می‌دهد و به صیغه خطاب با آن حضرت گفتگو می‌کند. مثلاً نظیر آیه -۳۹- سوره: اسراء که پیامبر را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌فرماید: (وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ) و آیه -۱۴۵- سوره: بقره که به آن بزرگوار خطاب می‌کند و می‌فرماید: (وَلِيْنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ) و... زیرا کلمه (لَا تَجْعَلْ) و کلمه (فَتُلْقَى) و کلمه (اتَّبَعْتَ) و کلمه (جَاءَهُ) به صیغه خطاب به کار رفته‌اند. و از این قبیل آیات در قرآن فراوانند. در صورتی که کلمه (عَبَسَ وَ تَوَلَّى) و کلمه جائه) به صیغه غایب می‌باشند.

۲- آیه -۲- که می‌فرماید: (أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى) به طور صریح می‌گوید: علت ترش‌رویی نمودن آن شخص: آمدن آن مرد کور بود، نه سؤال و گفتگوی او با پیامبر اسلام. در صورتی که آیات این سوره کوچک‌ترین دلالتی ندارند بر اینکه پیامبر خدا از آمدن آن شخص کور اظهار ناراحتی و ترش‌رویی کرده باشد. پس شکی نیست که شخص دیگری بوده که از آمدن مرد کور ناراحت شده است.

۳- آن شخصی که در آن مجلس وارد شده بود کور بود. و معنی آیه -۱- که می‌فرماید: (عَبَسَ وَ تَوَلَّى) این است که کسی نسبت به دیگری ترش‌رویی کند و صورت خود را از او برگرداند، تا در روحیه وی اثر بگذارد. در صورتی که اگر پیامبر این عمل را انجام می‌داد آن شخص اعمی به علت اینکه اعمی بود و نمی‌دید که پیامبر جلوس نموده است تحت تأثیر قرار نمی‌گرفت چگونه در حضور پیامبر پر حرفی می‌کرد و سخن خود را تکرار می‌نمود؟!

۴- آیات متعددی در قرآن عظیم موجودند که پیامبر اسلام(ص) را موظف می‌کنند: در مقابل مؤمنین که آن شخص اعمی نیز از مؤمنین بوده است خفص جناح و تواضع و فروتنی نماید. پس چگونه می‌شود: پیامبری که آورنده قرآن است با دستور قرآن مخالفت کند و شخص کوری را به نحوی رنجیده نماید که خدا آن بزرگوار را مورد عتاب قرار دهد. از جمله آن آیات: آیه ۲۱۴ سوره شعراء است که می‌فرماید:

وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.

یعنی یا محمد(ص) در مقابل هر کسی از مؤمنین که از تو پیروی کرده خاضع و فروتن باش. و از این قبیل آیات در قرآن فراوان است- مؤلف.

۵- حضرت امام جعفر(ع) می‌فرماید: این سوره مقدسه در شأن مردی از بنی‌امیه که در حضور پیامبر اسلام(ص) بود نازل شد. بدین شرح: هنگامی که ابن ام مکتوم که نابینا بود به حضور پیامبر اعظم اسلام آمد و آن مرد اموی او را دید به چشم پلید بودن به او نگریست و بعداً لباس خود را جمع

کرد، و به آن شخص نابینا ترش‌رویی و از او اعراض نمود! بعداً خدای علیم این جریان را شرح داد و آن مرد اموی را مورد عتاب و مؤاخذه قرار داد- مج

۶- ظاهر آیه (عَبَسَ وَ تَوَلَّى) دلالت نمی‌کند بر اینکه این عتاب متوجه پیامبر اسلام (ص) باشد. بلکه ظاهر آیه یک خبر محض است. و نسبت به مخبر عنه تصریح نکرده است. بلکه علی‌رغم اینکه (عتاب متوجه پیامبر است) از آیه استفاده می‌شود: منظور آیه: شخص دیگری است. چرا؟. زیرا پیامبر معظم اسلام حتی نسبت به دشمنان عبوس و ترش‌روی نبود. تا چه برسد به مؤمنین که طالب رشادت و هدایت بودند. و این معنا که بعداً (در آیات سوره عبس خواهد آمد) آن بزرگوار از اغنیاء پذیرایی و به نیازمندان بی‌اعتنایی کند اصلاً با اخلاق و صفات پسندیده‌اش مناسبت ندارد. چنانکه آیاتی چند از قرآن مجید به این معنا دلالت، بلکه صراحت دارند- تنزیه.

تجزیه و ترکیب:

مصدری که از کلمه أَنْ جَاءَهُ تصور می‌شود: مفعول لاجله است برای کلمه عَبَسَ. جمله و ما يُدْرِیک: مبتداء و خبر- کاشف.

تفسیر:

آیه- ۱- عَبَسَ وَ تَوَلَّى.

یعنی او ترش‌رویی کرد و روگردان شد. همانطور که در مبحث سبب نزول نوشته شد منظور از این شخصی که ترش‌رویی نمود: مردی از بنی امیه بود که در حضور پیامبر اسلام (ص) بود و از آمدن آن شخص نابینا ناراحت شد و صورت خود را درهم کشید. نه پیامبر اسلام. چنانکه این معنا در مبحث سبب نزول به شش دلیل ترجیح داده شد- مؤلف.

آیه- ۲- أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى

مفسرین متفقاً می‌گویند: منظور از آن شخص نابینا که در مجلس پیامبر عالیقدر اسلام حضور یافت: ابن ام مکتوم بود که از اصحاب پیامبر خدا و دومین مؤذن آن حضرت بود، وی که بنا بقولی نامش: عبدالله، یا عمرو بود پسردایی خدیجه کبری زوجه پیامبر اعظم اسلام بود- مؤلف.

آیه- ۳- وَ مَا يُدْرِیکَ لَعَلَّهٗ یَزِکِّی^۱

مفسرین اهل تسنن می‌گویند: کلمه (ما يُدْرِیکَ) خطاب به پیامبر اسلام است. ولی گرچه خدا می‌داند، اما از سیاق و اطلاق آیه استفاده نمی‌شود که پیامبر اکرم اسلام مورد خطاب باشد. بلکه همانطور که احتمال می‌رود پیامبر خدا مورد خطاب باشد، همانطور هم احتمال می‌رود: آن مرد اموی مورد عتاب و خطاب باشد که به علت آمدن ابن ام مکتوم ترش‌رویی نمود. زیرا می‌توان گفت: پیامبر خدا از نیت و قصد آن نابینا آگاه بود. ولی چون آن مرد اموی از نیت نیک آن نابینا آگاه نبود لذا آیه مورد بحث او را مورد عتاب و ملامت قرار داده است. و گواه بر این معنا آیه- ۵- همین سوره است که می‌فرماید: (أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى) زیرا تردیدی نیست که منظور از آن شخصی که اظهار غنا و بی‌نیازی کرد پیامبر خدا نبوده، بلکه دیگری بوده است. چون این معنا با اوصاف پسندیده پیامبر اعظم اسلام

۱. اصل کلمه (یَزِکِّی) یتزکی بوده بعداً (تاء) به (زاء) تبدیل (و زاء به زاء) ادغام شد و به این صورت درآمد- مؤلف.

سازش ندارد لذا شیخ طوسی در تفسیر تبیان در ذیل همین آیه می‌فرماید کلمه (قل) در تقدیر است. به این صورت: (قل وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَرْكَبُ) یعنی یا محمد(ص) به آن مرد اموی بگو: تو چه می‌دانی که این شخص نابینا چه منظوری دارد. شاید بخواهد خویشتن را تزکیه نماید.

آیه ۴- أُوذِيكَرُ فَتَنْفَعَهُ الدُّكْرُ^۱

یعنی یا آن شخص نابینا یادآور مطالب سودمند و مفیدی می‌شد، و این تذکر و یادآوری به نفع امور دنیوی و اخروی او تمام می‌شد. و الله العالم- مؤلف.

قابل توجه بد اخلاق‌ها!

به مناسبت آیه ۱- سوره مورد بحث که فرمود: (عَبَسَ وَتَوَلَّى) اشاره‌ای به کیفر افراد بد اخلاق می‌کنیم. از جمله مذمت‌های بد اخلاقی این است که آیه یاد شده افراد بد اخلاق را ملامت نموده است. حضرت امام جعفر(ع) می‌فرماید: بد اخلاق بودن باعث تباه شدن اعمال نیک انسان می‌شود، آنطور که تشریح سرکه موجب تباهی شیرینی عسل می‌گردد. حضرت علی بن ابی طالب(ع) می‌فرماید: هیچ گناهی نیست مگر اینکه می‌توان از آن توبه کرد. و هیچ توبه کننده‌ای نیست مگر اینکه می‌تواند توبه خود را نگاه دارد و آن را نشکند مگر شخص بد اخلاق، زیرا هرگاه از گناهی (یعنی بد اخلاقی خود) توبه کند دچار گناه و بد اخلاقی دیگری می‌گردد که از آن بدتر خواهد بود. پیامبر معظم اسلام(ص) می‌فرماید:

من ساء خلقه عذب نفسه.

یعنی کسی که بد اخلاق باشد همیشه خویشتن را معذب می‌نماید. اضافه بر اینکه دیگران را نیز معذب خواهد کرد، و نیز پیامبر اکرم می‌فرماید: هر کسی از شما که خوش اخلاق تر باشد به من شباهت بیشتری خواهد داشت!- سفینه.

بد اخلاقی موجب فشار قبر می‌شود!

ابوبصیر می‌گوید: به امام جعفر صادق(ع) گفتم: آیا احدی هست که از فشار قبر نجات پیدا کند؟ فرمود: پناه به خدا می‌بریم از فشار قبر. چقدر قلیل و اندک هستند آن افرادی که از فشار قبر نجات پیدا کنند- هنگامی که عثمان رقیه دختر پیامبر اسلام(ص) را شهید نمود رسول خدا نزد قبر رقیه ایستاد و در حالی که چشمانش اشکبار بود سر مبارک خود را به سوی آسمان بلند کرد و به مردم فرمود: هنگامی که من به یاد آن شکنجه‌هایی افتادم که دخترم رقیه دید به حال او رقت نمودم و از خدا خواستم تا وی را از فشار قبر نجات دهد. امام صادق(ع) فرمود: پیامبر اکرم دعا کرد و گفت:

اللهم هب لی رقیة من ضمة القبر فوهبها الله له.

یعنی بار خدایا! رقیه را از فشار قبر به من ببخش و خدای مهربان رقیه را به پیامبر گرامی اسلام بخشید. نیز حضرت صادق(ع) می‌فرماید: هنگامی که سعد بن معاذ (به ضم میم که یکی از صحابه پیامبر خدا بود) از دنیا رفت هفتاد هزار فرشته برای تشییع جنازه سعد شرکت نمود پیامبر از او تشییع جنازه کرد و سر مبارک خود را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: شخصی مثل سعد هم فشار قبر

۱. کلمه (يُدْرِيكَ) در اصل: يتذكر بود. بعداً (تاء) به (ذال) مبدل شد و (ذال) به (ذال ادغام) شد و به این صورت در آمد- مؤلف.

می بیند. راوی می گوید: به امام صادق گفتیم: فدایت شوم ما اینطور شنیده ایم که سعد اهمیتی به بول کردن نمی داد (و از ترشح آن جلوگیری نمی کرد) فرمود: معاذالله! (که اینطور بوده باشد) بلکه فشار قبرش به علت آن بد اخلاقی بوده که با اهل و عیال خود داشت.

امام صادق می فرماید: بعداً مادر سعد در حق وی دعا کرد و گفت: ای سعد! (بهشت) برای تو گوارا و مبارک باد! پیامبر خدا به مادر سعد فرمود: تکلیف برای خدا معلوم مکن. (و اینطور مپندار که سعد از فشار قبر نجات پیدا کرده باشد) - کا- باب المسئلة فی القبر.

آن کسی را پذیرفتی که بی نیاز است!؟

تجزیه و ترکیب:

کلمه **مَنِ اسْتَعْنَى**: مبتدای اول، کلمه **أَنْتَ**: مبتدای دوم، کلمه **تَصَدَّى**: خبر است برای مبتدای دوم، و جمله آن: خبر می باشد برای مبتدای اول. اصل کلمه **تَصَدَّى**: تصدیی بوده است. کلمه (ما) به معنای کلمه لیس و اسم آن محذوف می باشد. مصدری که از کلمه **أَلَّا يَزُكِّي** تصور می شود: به وسیله کلمه (فی) که در تقدیر است مجرور و متعلق به اسم (ما) می باشد، و جمله به این صورت در می آید: ما بأس علیک فی عدم تزکیته - کاشف.

تفسیر:

آیه - ۵ - **أَمَّا مَنِ اسْتَعْنَى**

معنای کلمه **اسْتَعْنَى** این است که کسی به امری اکتفاء کند که موجب نفع و دفع ضرر گردد. یعنی اما آن کسی که بی نیاز است، یا آن کسی که تو او را ثروتمند می یابی آیا جا دارد که توبه وی و سخنانش توجه کنی. ولی از آمدن شخصی که ثروتمند نباشد ترش رویی کنی!! از این آیه و آیات بعد به خوبی ثابت می شود که برای انسان جایز نیست: کسی را به خاطر ثروتمند و متمول بودنش احترام و اکرام نماید اگر این موضوع جایز می بود لازمه اش این بود که انسان افراد غیر مؤمن را که ثروتمند باشند احترام کند. حتی شخص مؤمنی را که ثروتمند باشد نباید به خاطر ثروتش او را احترام نمود. بلکه باید به خاطر ایمانش مورد احترام قرار گیرد. مؤلف.

آیه - ۶ - **فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى**.

کلمه **فَأَنْتَ** (جواب کلمه **فَأَمَّا**) می باشد که در آیه قبل بود. منظور از کلمه **فَأَنْتَ** خطاب به آن مرد اموی می باشد که در حضور پیامبر خدا بود، و از آمدن ابن ام مکتوم ترش رویی نمود. چنانکه این معنا را در ذیل آیه یکم همین سوره ثابت کردیم. یعنی یا محمد (ص) به این شخص اموی بگو: توبه سخنان شخص ثروتمند توجه می کنی، ولی از آمدن شخص نابینا ترش رویی می نمایی - مؤلف.

آیه - ۷ - **وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزُكِّي**.

معنای کلمه **يَزُكِّي**: پاک و پاکیزه شدن از گناهان می باشد. کلمه **يَزُكِّي** از کلمه زکات گرفته شده که به معنای نمو و زیاد شدن می باشد، و از آنجا که پاک و پاکیزه شدن از گناهان باعث نمو خیر انسان می گردد لذا **تزکی** می باشد.

یعنی یا محمد (ص) به آن شخص اموی بگو: باکی بر تو نیست که آن شخص نابینا پاک و پاکیزه نشود (پس چرا تو به خاطر آمدن او ترش رویی کردی!؟) - تبیان.

آیه - ۸ - **وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى**

این آیه نقطه مقابل آیه ۵- است که فرمود: *أَمَا مَنِ اسْتَعْنَىٰ*. منظور از این شخصی که این آیه می گوید آمد چنانکه قبلاً هم گفته شد: ابن ام مکتوم است که در مجلس پیامبر خدا آمد. یعنی اما آن شخصی که به سرعت و کوشش نزد تو آمد. (تا چیزی بیاموزد) - تبیان.

آیه ۹- *وَهُوَ يَخْشَىٰ*.

کلمه خشیه که کلمه (يَخْشَى) از آن مشتق شده است معمولاً در مواردی به کار می رود که انسان در مقابل عظمت و هیبت دیگری خضوع و خشوع نماید. بنا بقولی معنای خشیه این است که انسان به سبب مبتلی شدن به خشم خدا از مرتکب شدن به معصیت بر حذر باشد. پس معنی آیه چنین می شود: ابن ام مکتوم در حالی آمد که از معصیت و کافر شدن به خدا بر حذر بود - تبیان.

آیه ۱۰- *فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ*.

کلمه (فَأَنْتَ) جواب کلمه: من جانک می باشد که در آیه ۸- گفته شد. هرگاه گفته شود: (تلهی عنه) معنی آن این است که انسان از کسی، یا از چیزی اعراض کند و متوجه شخص، یا چیز دیگری گردد. ولی هرگاه گفته شود: (تلهی به) معنی آن این است که انسان به آن شخص، یا به آن شیء متوجه گردد و از او پذیرایی نماید. آیه مورد بحث حاوی معنای اول است. یعنی تو، ای مرد اموی! از او اعراض می کنی - تبیان.

صحیفه های مطهره:

لغت، معنی، ترکیب:

کلمه صُحُفٍ: کتابها، نامهها. کلمه مُكْرَمَةٌ: گرامی، بزرگ. کلمه مَرْفُوعَةٌ: علو شأن. کلمه مُطَهَّرَةٌ: پاک و منزه بودن از بازیچه و گمراهی. کلمه سَفَرَةٌ و سفراء جمع کلمه سفیر و سافر و در اینجا منظور: فرشتگان و پیامبران است. کلمه بَرَزَةٌ. جمع کلمه باز است که به معنای نیک رفتاری می باشد - ضمیر کلمه اِنَّهَا: به آیات قرآن برمی گردد. ضمیر کلمه ذِكْرَةٌ: به کلمه اللّٰه، یا قرآن باز می گردد. کلمه فِی صُحُفٍ: صفت کلمه تَذَكَّرَةٌ می باشد، به این بیان: مثبتة فی صحف مکرمة .

و جایز است که کلمه فی صحف خبر باشد برای مبتدای محذوف. به این صورت: هی فی صحف - کاشف.

تفسیر:

آیه ۱۱- *كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ*.

کلمه (كَلَّا) به معنای ردع و جلوگیری از عملی است که قبلاً انجام گرفته باشد. یعنی ای مرد اموی! تو نمی بایستی به آن مرد نابینا بی اعتنایی و ترش رویی می کردی! زیرا او بر تو وارد نشده بود. و انتظار خیری از تو نداشت. بلکه وی این انتظار را از پیامبر خدا می برد که از آیات قرآن و مواظب برایش بفرماید.

زیرا آیات و مواظب است که انسان را یادآور حق و حقیقت و متوجه عالم آخرت می نمایند. چنانکه می فرماید: (إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ) - مؤلف.

آیه ۱۲- *فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرْهُ*.

ضمیر کلمه (ذَكَّرْهُ) همانطور که در مبحث لغت و معنی گفته شد به قرآن برمی گردد. یعنی هر کسی که بخواهد و لایق باشد می تواند یادآور قرآن و پند و اندرزهای آن شود. مفهوم این عبارت این

است که هر کسی نخواهد: یادآور پند و اندرزهای قرآن شود و از آنها عبرت بگیرد مجبور نیست. بلکه مختار است و به تعبیر صاحب مجمع البیان: انسان بر انجام دادن فعل و ترک آن قادر و مختار است، یعنی هم می‌تواند مثلاً عمل خیر انجام دهد، و هم ندهد. هم می‌تواند گناه بکند. و هم نکند. قرآن مجید آیات فراوانی دارد که انسان نسبت به انجام دادن عمل و ترک آن قادر و مختار می‌باشد. با صرف نظر از قرآن. اگر توجه و دقت کنیم می‌بینیم: ده‌ها مرتبه تصمیم جدی گرفته‌ایم که مثلاً فلان کار را انجام دهیم، و انجام داده‌ایم. و نیز ده‌ها مرتبه مصمم شده‌ایم که همان عمل را ترک نماییم. و ترک نموده‌ایم. و کوچک‌ترین دلیلی که ما را بر انجام، یا ترک آن مجبور نموده، باشد در دست نیست - مؤلف.

آیه - ۱۳ - فی صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ.

یعنی قرآن مجید، یا آن تذکره‌ای که در آیه قبل گفته شد نزد خدا در صحیفه‌ها و کتبی معظم و مقدس موجود است - منظور از آن صحیفه‌ها چنانکه ابن عباس می‌گوید: لوح محفوظ می‌باشد. بنا بقولی: منظور از آن صحف: کتاب‌های آسمانی است که بر پیامبران (علیهم السلام) نازل شدند. نظیر آیه - ۱۸ - و - ۱۹ - سوره: اعلی که می‌فرماید: (إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ مَج. آیه - ۱۴ - مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ.

کلمه (مَرْفُوعَةٍ) که صفت کلمه (صُحُفٍ) است به معنای این است که آن صحیفه‌ها به آسمان هفتم بالا رفته‌اند. بنا به قولی: از آلودگی به پلیدی‌ها مصون و محفوظ هستند و کلمه (مُطَهَّرَةٍ) که نیز صفت کلمه (صُحُفٍ) می‌باشد بنا بقولی به این معنا است که کسی غیر از افراد پاک و پاکیزه نباید با آن صحف تماس حاصل کند - مج.

آیه - ۱۵ - بِأَيِّدِي سَفَرَةٍ.

ابن عباس می‌گوید: منظور از (سَفَرَةٍ) فرشتگان نویسنده است. بنا بقولی: منظور از (سَفَرَةٍ) سفیران وحی است که بین خدا و انبیاء بودند. و وحی را از طرف خدا برای پیامبران می‌آوردند. حضرت امام جعفر (ع) می‌فرماید: کسی که حافظ قرآن، و عامل به احکام آن باشد با (سفره و کرام بره) خواهد بود که این آیات می‌فرمایند - مج.

آیه - ۱۶ - كِرَامٍ بَرَرَةٍ.

معنای کلمه (کِرَامٍ) یعنی آن فرشتگانی که نزد خدا گرامی و محترم هستند. و معنای کلمه (بَرَرَةٍ) یعنی این فرشتگان مطیع و فرمانبردار خدا می‌باشند. و بقولی نیک رفتار هستند. این معنای دوم با کلمه (بَرَرَةٍ) مناسبت و سازش بیشتری دارد. زیرا کلمه (بَرَرَةٍ) جمع کلمه (بَارٍ) است که در اصل به معنای نیکو کاری و نیک رفتاری می‌باشد - مج - مؤلف.

ناسخ و منسوخ:

آیه - ۱۲ - که می‌فرماید: (فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ) به وسیله آیه - ۴۰ - سوره: انسان که می‌فرماید: (وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا) نسخ شده است. معنای نسخ در صفحه - ۲۳۸ - جلد یکم تفسیر آسان گذشت - ناسخ و منسوخ

منظور از صحف مکرمة.

قرآن در مکه در صفحه‌های اذهان پاک و عالی‌قدری مانند ذهن تابناک آن حضرت و مسلمانان شیفته وحی که یکی از آنها همین کور مشتاق بود ثبت و ضبط می‌گردید. در مکه نویسنده و وسیله نوشتن نبود. اگر هم بود باز هم حفظ و ضبط آیات قرآن در صفحه اذهان بیش از نوشته بر اوراق حفظ و مصون می‌ماند.

زیرا مراقبین و جاسوسان قریش که هر یک از مسلمانان و خانه‌ها و رفت آمده‌های آنها را در همه جا زیر نظر داشتند اگر ورقی از آیات قرآن به دستشان می‌افتاد آن را ضبط می‌کردند. یا از میان می‌بردند. و همین دلیل کافی بر انحراف و جرم دارنده آن بود، تا او را به حبس و شکنجه کشند. و از حقوق اجتماعی محروم می‌کنند.

کار به جایی رسیده بود که نزدیک شدن به مسلمانان و گوش دادن به آیات قرآن از طرف سران مشرک قریش ممنوع گردید. کار فشار و سختگیری به آنجا رسیده بود که سران قریش به هنگام حج و ورود کاروان‌های تجاری به مکه افرادی را بر سر راه‌ها می‌گماشتند تا واردین را از نزدیک شدن به مسلمانان باز دارند. و به آنان اعلام خطر کنند!

با این همه تهدیدها و تحدیدها و با آنکه شهر مکه برای مسلمانان محدود و بی‌پناه به صورت یک زندان و شکنجه‌گاه در آمده بود، و دریچه نجات و نفسگاهی به روی آنان باز نبود معذک دیری نپائید که موج آیات قرآن از میان مکه بیرون رفت. از یک سو: در مرکز و دربار مسیحی حبشه از زبان جعفر بن ابی‌طالب برخاست. و از سوی دیگر: در مرکز جزیره و شهر یثرب از زبان مصعب (بضم میم و فتح عین) ابن عمر منعکس شد.

سپس آیات نازل شده و ثبت شده در صفحات نفوسی که از اوهام و نقوش جاهلیت پاک و گرامی گشته بودند (صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ) پی در پی در صفحات و اذهان مستعد دیگر منعکس گشت و نقش بست، تا آنکه سراسر جزیره پر از جوش و خروش و تلاوت آیات قرآن گردید. چنانکه از میان ساختمان شهرها و از زیر چادرهای بیابان هر صبحگاه و شامگاه در ساعات روز و نیم شبها، در حال سکونت و کوچ در صحراها، در حال برآمدن به بلندی‌ها، و سرازیر شدن در وادی‌ها، و خروج و ورود از محلی به محلی آهنگ تلاوت آیات قرآن برمی‌خواست!

هنگامی که پیامبر اعظم اسلام (ص) از مکه به یثرب هجرت فرمود، و نو مسلمانان و حافظین آیات قرآن در آنجا گرد آمدند و متمرکز شدند، و مسجد ساختند، و شهر جاهلیت یثرب: مدینه الرسول گردید همراه حرکت و جوشش و تحولات روحی و اخلاقی نوشتن و خواندن آیات قرآن از روی نوشته‌ها میان مسلمانان رایج شد. از این زمان آن آیاتی که در صحیفه‌های اذهان هزاران نو مسلمان با دقت کامل ثبت شده بود برای ضبط بیشتر و آموختن به دیگران به صحیفه‌هایی از: پوست، سنگ، چوب، برگ، استخوان و هر چه در دسترس شان بود نیز منتقل و ضبط شد. این صحیفه‌ها برای آنها از هر چیزی عزیزتر و گرامی‌تر بودند (فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ).

پس از رحلت پیامبر عالی‌قدر اسلام (ص) آنچه در صحیفه‌های اذهان و اوراق پراکنده بود به صورت کتاب جامع همه آیات که همین قرآن است درآمد، و پیوسته با خطها و شکل‌های متنوع از روی قرآن نسخه‌ها نوشته و برداشته شد، تا زمان چاپ فرا رسید، از آن پس هر سال هزاران نسخه قرآن در سراسر دنیا پخش می‌شود. اکنون بیش از صفحات اذهان و اوراق شب و روز آیات قرآن در صفحه هوا و امواج آن نیز پخش می‌گردد.

قرآن در کمتر از نیم قرن بر همه کشورهای بزرگ و آباد آن روز و مردم آن سایه افکند و مانند ابر رحمت و باران پربرکت از بالا بر قلوب و نفوس پاک و مستعد مردم بلازده همی بارید - طا.

تفسیر قرآن کریم^۱

محمدعلی رضایی و دیگران

سوره عبس

یادآوری توحید و معاد
ارزشمداری در برخورد با نابینایان
اهمیت قرآن
کلیات:

سوره‌ی «عَبَسَ» در مکه بر پیامبر اسلام (ص) نازل شده و دارای ۴۲ آیه، ۱۳۳ کلمه و ۵۵۳ حرف است.

این سوره بیست و سومین سوره در ترتیب نزول (بعد از سوره‌ی «نجم» و قبل از سوره‌ی «قدر») و هشتادمین سوره در چینش کنونی قرآن است.

نام‌های این سوره عبارت‌اند از: «عَبَسَ» (چهره درهم کشید)، «أَعْمَى» (نابینا) و «السَّفَر» (سفیران) که به ترتیب از آیات اول، دوم و پانزدهم سوره گرفته شده‌اند.

فضیلت:

از پیامبر اسلام (ص) روایت شده:

هرکس سوره‌ی عَبَسَ را بخواند با صورتی خندان و شاداب وارد رستخیز می‌شود.^۲
البته این تأثیرات برای کسانی است که این سوره را بخوانند و در دنیا در راستای تعالیم آن حرکت کنند.

اهداف:

اهداف اصلی این سوره، یادآوری توحید و معاد و اهداف فرعی آن، نشان دادن اهمیت قرآن کریم و ارزش‌های اخلاقی است.

مطالب:

الف) عقاید:

۱. مطالبی درباره‌ی نشانه‌ها و نعمت‌های خدا و تحریک حس سپاس‌گزاری انسان در برابر آن (در آیات ۱۷-۳۲)؛

۲. اشاره‌ای به حوادث رستخیز و سرنوشت گروه‌های مختلف در آن روز.

ب) اخلاق:

یادآوری ارزش‌های اخلاقی در برخورد با افراد نابینا و تلاشگر (در آیات ۱-۱۰)

ج) مطالب فرعی:

یادآوری عظمت قرآن (در آیات ۱۱-۱۶).

۱. تفسیر قرآن کریم (روی جلد تفسیر قرآن مهر)، محمدعلی رضایی و دیگران، قم، عصر ظهور، ۱۳۸۹، ج ۱۰، ص ۲۸۷-۲۹۱.

۲. تفسیر مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۶۶۱؛ مصباح کفعمی، ج ۱، ص ۴۴۹ و مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۳۵۶.

دوم: محتوای سوره عبس

قرآن کریم در آیات اول تا دهم سوره‌ی عَبَسَ به برخورد‌های متفاوت با نابینایان، ثروتمندان و تلاشگران خداترس و لزوم رعایت ارزش‌های اخلاقی اشاره کرده، می‌فرماید:

۱- ۱۰. عَبَسَ وَ تَوَلَّى (۱) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲) وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَزْكَى (۳) أَوْ يَدَّكَّرُ فَنَنْفَعَهُ الدُّكْرَى (۴) أَمَّا مَنْ اسْتَعْزَى (۵) فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (۶) وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّى (۷) وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى (۸) وَهُوَ يَخْشَى (۹) فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (۱۰)

چهره درهم کشید و روی برتافت. (۱) (به خاطر) این که نابینا سراغ او آمد. (۲) و چه چیز تو را آگاه می‌کند؟ شاید او رشد یابد [و پاک شود]. (۳) یا متذکر گردد، پس یادآوری او را سود بخشد. (۴) اما کسی که توانگری نماید، (۵) پس تو به او روی می‌آوری. (۶) در حالی که [پاک نشدن و] رشد نیافتن او، ایرادی بر تو نیست. (۷) و اما کسی که با کوشش به سراغ تو می‌آید، (۸) در حالی که او می‌هراسد، (۹) پس تو از او (غافل می‌گردی و به دیگری) سرگرم می‌شوی. (۱۰)

شان نزول:

حکایت کرده‌اند که شخصی از بنی امیه نزد پیامبر (ص) بود در همان حال عبدالله بن أم مکتوم که نابینا بود وارد شد، آن شخص اموی خود را جمع کرد و چهره درهم کشید و صورت خود را برگرداند و آیات فوق فرود آمد و این عمل را نقل و سرزنش کرد.^۱

نکته‌ها و اشاره‌ها:

۱. در این آیات به دو گروه از انسان‌ها اشاره شده است:

الف) ثروتمندانی که گرفتار غرور و سرکشی‌اند؛ آنان بارها سخنان حق را می‌شنوند ولی باز هم لجاجت می‌کنند.

ب) از این رو پیامبر (ص) مسئولیت چندانی در برابر آنان ندارد ولی با این حال آن حضرت اصرار داشتند که آنان را هدایت کنند.

ب) انسان‌های تلاشگر و خداترسی که خالصانه به دنبال هدایت‌اند و می‌خواهند آیات الهی را بشنوند و بدان عمل کنند، که یکی از این افراد، عبدالله بن أم مکتوم نابینا بود. این گونه افراد زمینه‌ی بهتری برای پذیرش حق و هدایت دارند.

هر چند پیامبر (ص) به این گونه افراد لطف خاص داشتند، اما گاهی بر اثر مشغول شدن به کارهای تبلیغی از یکی از آنها غافل می‌شدند.

۱. اسباب النزول واحدی، ص ۴۷۹؛ تفسیر مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۶۶۴؛ تفسیر نورالتقلین، ج ۵، ص ۵۰۹ و کنزالدقائق، ج ۱۴، ص ۱۳۲ (این شأن نزول از امام صادق (ع) روایت شده و سید مرتضی نیز آن را پذیرفته است).

دومین شأن نزولی که برای آیه حکایت شده آن است که عده‌ای از سران قریش نزد پیامبر (ص) بودند و آن حضرت با آنها صحبت و آنان را به اسلام دعوت می‌کردند، در همین حال عبدالله بن أم مکتوم، که نابینا بود، وارد مجلس شد و سخنان پیامبر (ص) را مکرر قطع کرد و تقاضای تعلیم قرآن نمود. پیامبر (ص) ناراحت شدند و آثار ناراحتی در چهره ایشان نمایان شد. در این هنگام آیات فوق فرود آمد و ارزش افراد مؤمن و خدا ترس را یادآوری کرد.

البته این شأن نزول با اخلاق کریمانه‌ی پیامبر (ص) و سیاق آیات سازگاری ندارد و در صورت صحت فقط دلالت بر ترک اولی دارد.

این آیات به پیامبر(ص) یادآوری می‌کنند که سزاوار نیست تو از افراد تلاشگر و خداترس غافل شوی.

۲. این آیات فرهنگ اسلام را در برخورد با مستضعفان و مستکبران نشان می‌دهد. یعنی پیامبر(ص) و مبلغان و رهبران دینی باید اولویت را در تبلیغ رعایت کنند و به مستضعفان حق جو اهمیت بیش‌تری بدهند؛ زیرا آنان زمینه‌ی بهتری برای پذیرش هدایت دارند و همیشه حامیان مخلص اسلام هستند.

برخلاف ثروتمندان بی‌درد که در برابر اسلام موضع می‌گرفتند و لجاجت می‌نمودند از این‌رو باید بخش کم‌تری از وقت رهبران و مبلغان دینی برای آنان گذاشته شود.

آموزه‌ها و پیام:

۱. رهبران و مبلغان دینی ثروتمندان را بر فقرا مقدم ندارند.
۲. اولویت‌های تبلیغی را رعایت کنید و برای هدایت افراد خداترس و تلاشگر بیش‌تر وقت صرف کنید.

۳. با افراد هدایت‌جو ترش‌رویی نکنید و از آنان روی برگردانید هر چند نابینا باشند (و واکنش شما را نبینند).

۴. در برخورد با مردم ارزش‌های اخلاقی را کاملاً رعایت کنید.
۵. پاکی و رشد افراد وابسته به ثروت و بینایی ظاهری آنها نیست.
۶. در تبلیغ و هدایت، سلیقه‌ای عمل نکنید و آیات الهی را بر همه‌ی مردم بخوانید تا شاید مفید واقع شود.

۷. تلاش و هراس (از عذاب الهی) زمینه‌ساز هدایت‌پذیری است.

۸. مبلغان دینی پس از انجام وظیفه، مسئولیتی در مورد گمراهی افراد ندارند.

نسیم حیات

ابوالفضل بهرام‌پور^۱

سوره عبس

در این سوره مبارکه از سر و کار داشتن پیامبر اسلام با مشرکان قریش و دعوت آنها به اسلام، درباره فرشتگانی که حامل وحی هستند، درباره رفع تهمت‌هایی که به پیامبر (ص) می‌زدند، آفرینش انسان و تنظیم روزی او، و بلاهای توان فرسای رستاخیز و تقسیم مردم به دوزخی و بهشتی سخن رفته است.

شأن نزول

مشهور میان مفسران شیعه و سنی این است که عده‌ای از سران قریش (ابوجهل، عتبه بن ربیع، عباس بن عبدالمطلب، ابی و امیه بن خلف) در حضور پیامبر اسلام بودند و آن حضرت مشغول مذاکره و دعوت آنان به اسلام بود، به امید آنکه آنان دعوتش را بپذیرند. در این میان عبدالله بن مکتوم که مردی نابینا بود وارد شد و بدون توجه با قطع سخنان آن حضرت گفت: ای رسول خدا! از آنچه خدا به تو آموخته به من بیاموز و بی‌وقفه خواسته خود را تکرار می‌کرد، در حالی که نمی‌دانست پیامبر (ص) مشغول مذاکره با دیگران است تا آنکه پیامبر ناراحت شد و روی خود را از او به سوی سران قریش برگرداند. در این هنگام این آیات نازل گردید.^۲ عبدالله بن مکتوم صحابی رسول خدا و از بستگان خدیجه (س) است که پیامبر اسلام دو بار او را در مدینه نایب خود قرار دادند.^۳

عَبَسَ وَ تَوَلَّى (۱) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲) وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَبْرِكُ (۳) أَوْ يَدَّكُرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرُ (۴)
أَمَّا مَنِ اسْتَعْنَى (۵) فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (۶) وَمَا عَلَيْكَ الْأَلْبُرُكُ (۷) وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى (۸) وَهُوَ
يَخْشَى (۹) فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (۱۰) كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۱) فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (۱۲) فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ (۱۳)
مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ (۱۴) بِأَيْدِي سَفَرَةٍ (۱۵) كِرَامٍ بَرَرَةٍ (۱۶)

به نام خداوند هستی بخش مهربان

رو ترش کرد و رخ برتافت (۱) که آن نابینا نزد وی آمد (۲) و تو چه می‌دانی؟ شاید او پاکیزگی یابد (۳) یا پند گیرد و آن پند سودش دهد (۴) اما آنکه [از پند تو] بی‌نیازی می‌کند (۵) پس تو به او می‌پرداز (۶) و اگر هم پاک نشود، گناهی بر تو نیست (۷) و اما آنکه شتابان به سوی تو آمده (۸) در حالی که از خدا می‌ترسد (۹) پس تو از او به دیگری می‌پردازی (۱۰) چنین مپندار، که این [آیات] تذکری است (۱۱) پس خواهد آن را یاد کند (۱۲) [که] در صحیفه‌هایی ارجمند (۱۳) والا و پاکیزه (۱۴) سفیرانی نویسنده (۱۵) گرامی و نیکوکار است (۱۶)

مفهوم کلی

این آیات درباره ابن مکتوم است که نابینا بود. او نزد پیامبر (ص) آمد و درخواست کرد که برای او آياتی را از قرآن بخواند؛ غافل از اینکه پیامبر اکرم (ص) با سران مشرکان مشغول صحبت و دعوت آنها

۱. تفسیر نسیم حیات، ابوالفضل بهرام‌پور، قم، آوای قرآن، بی‌تا، ج. ۸، ص ۶۶۶-۶۷۴.

۲. مجمع‌البیان، ج. ۱۰، ص ۴۳۷.

۳. مجمع‌البیان، ج. ۱۰، ص ۴۳۷.

به اسلام بود و طبعاً نمی‌توانست به او توجه کند، ولی به خاطر ارزشی که حق جویان در نزد خدا دارند به آن حضرت خطاب کرد که می‌یابد او را بر دیگران مقدم داشته و گرامیش دارد. پس در مقام تعریف این کتاب می‌گوید: قرآن کتاب آسمانی است که به وسیله فرشتگان والاقدری نازل می‌شود که از هرگونه باطل و انحراف منزّه است.

آیه ۱-۷- عَبَسَ وَ تَوَلَّى - أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى...

لغت: عَبَسَ: رو ترش کرد. تَوَلَّى (وَلَّى): روگرداند. أَنْ جَاءَهُ: که آمد. مَا يُدْرِي (دَرْي): چه چیز آگاه می‌کند. مَا يُدْرِيكَ: چه چیز آگاه می‌کند تو را، تو چه می‌دانی. لَعَلَّهُ يَرْكَبُ: شاید او پاک شود. أَوْ يَدَّكُرُ: یا پند گیرد. فَتَنْفَعُ: پس سود دهد. دَّكُرِيَ: پند دادن، یاد کردن. اسْتَعْنَى (عَنَى): بی‌نیازی کرد. تَصَدَّى (صَدَّى): رو می‌کنی، توجه می‌کنی.

آیات اول این سوره از بحث‌های جنجالی تفسیری است. مفسران در حول این آیه آراء مختلفی دارند، ما نخست بر اساس جمله‌بندی و ادبیات قرآن و سیاق کلام، نظر خود را عرضه می‌کنیم؛ سپس به بررسی نظریه‌های دیگر مفسرین پرداخته اشکالات آنها را بیان می‌کنیم.

این آیات بیانگر این واقعیت مهم است که اسلام، احترام خاصی برای طالبان راه حق قائل است، هر چند در ظاهر کوچک به نظر آیند، ولی برای کافران لجوج ارزشی قائل نیست هر چند سرکردگان قوم و قبیله‌ای باشند، زیرا در این عتاب که متوجه رسول گرامی اسلام شد، خداوند آن فرد نابینا را بر همه سران عرب ترجیح داد. این آیات درسی است برای آنهایی که قصد تبلیغ اسلام دارند که معیار خوبی مخاطب، آمادگی او برای حق‌پذیری است نه چیز دیگر، پس باید امکانات تبلیغی را در سرزمین‌هایی به کار گرفت که اهل آنجا مشتاق هدایت باشند نه اسیر جهالت و غرور. اینک ترجمه دقیق آیات با توجه به وحدت رویه در ارجاع ضمائر و شناخت صحیح فاعل‌ها را ارائه می‌دهیم: رسول خدا رو ترش کرد و پشت نمود - که آن اعمی نزد او آمد - پیامبر تو چه می‌دانی شاید او تزکیه شود - یا پند گیرد و آن سودش دهد - اما کسی که (مشرکان در جلسه) از پند تو اظهار بی‌نیازی می‌کند - پس تو «ای رسول خدا» به او می‌پردازی و مشغول مذاکره می‌شوی - در حالی که اگر او پاک نشود و اسلام نیاورد بر تو گناهی نیست - اما ابن مکتوم که با سعی نزد تو آمده - و از خدا می‌ترسد - تو از او به دیگری مشغول می‌شوی.

- أَمَا مَنِ اسْتَعْنَى...

یعنی اما کسی که اظهار بی‌نیازی می‌کند (أَمَا مَنِ اسْتَعْنَى) تو به او توجه می‌کنی (فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى)، در حالی که اگر او ایمان نیاورد و خود را پاک نگرداند بر تو مسؤولیتی نیست (وَمَا عَلَيْكَ إِلَّا يَرْكَبُ).

گاهی دقت نکردن در ترجمه دقیق لغات قرآن، تفسیر آیه را از مسیر اصلی خارج می‌سازد. در تفسیر این آیات عده‌ای از مفسران، موضوع این آیه را به مسأله فقر و غنا کشیده و استنباط کرده‌اند که نباید غنی و فقیر را یکی دانست و فقیر و مستضعف را باید مقدم داشت! در حالی که در اینجا سخن از غنا و فقر نیست. فقر هیچگاه عامل کمال نبوده است و تنها عنصر کمال در دیدگاه قرآن تقواست.

امتیاز ابن مکتوم در این آیه فقر و کوری وی نبوده است، سخن از ترحم نیست بلکه فقط اشتیاق وی برای تقویت ایمان و یادگیری قرآن بوده است. این اشتباه از اینجا ناشی شده که لغت «اسْتَعْنَى» را اینطور معنا کرده‌اند «خود را ثروتمند دانست» در حالی که استعنی یعنی خود را بی‌نیاز دانست. حالا چیزی که شخص خود را به آن بی‌نیاز می‌داند چیست، باید از فضای آیه و قرینه سخن به دست آورد.

در اینجا مراد این است که آنها خود را از پند تو و قرآن بی‌نیاز دانسته و خود را فوق نصایح تو می‌دانند و تازه می‌خواهند تو را پند دهند! بنابراین معنای آیه چنین است: کسی که با عشق و علاقه و احساس نیازمندی به پند قرآن نزد تو آمده مقدم است بر آنکه خود را از پند تو بی‌نیاز می‌داند و استغنا می‌جوید. خدا در برابر اظهار بی‌نیازی آنها مقابله به مثل کرده می‌فرماید: ما راه راست را نشان دادیم هر که می‌خواهد بپذیرد و اجباری در کار نیست، زیرا سود آن را فقط خودشان می‌برند.

آیه ۸-۱۰ - وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى - وَ هُوَ يَخْشَى ...

لغت: یَسْعَى: سعی و تلاش می‌کند، شتابان می‌آید. یَخْشَى: می‌ترسد. تَلَهَّى (لَهْو): سرگرم می‌شوی، بی‌اعتنائی می‌کنی.

یعنی اما آن کس که با سعی و تلاش نزد تو می‌آید (وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى) و از خدا می‌ترسد (وَ هُوَ يَخْشَى)، تو از او غافل می‌شوی (فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى).

مخاطب واقعی این آیات

برای بعضی علمای اسلام درباره اینکه مخاطب عتاب، پیامبر اکرم (ص) باشند سؤال ایجاد شده و در آن خدشه نموده‌اند، زیرا پیامبر اسلام که معصوم است و از طرفی به داشتن «خُلُق عظیم» و سجایای بزرگ اخلاقی ستایش شده چگونه ممکن است عملی انجام دهد که مورد عتاب پروردگار عالم قرار بگیرد؟! لذا برای حل این مشکل گفته‌اند: فاعل «عَبَسَ» پیامبر نیست، بلکه یکی از حاضران مشرک در نزد پیامبر می‌باشد که از حضور نابینا ناراحت شد! باید گفت: اگر نسبت «عَبَسَ» به او کراهت دارد، کراهت «تَصَدَّى: تو با مشرک گرم می‌گیری» بسی بیشتر است و از آن کریه‌تر «تَلَهَّى: از اعمی غافل می‌شوی و با دیگری مشغول صحبت می‌شوی» باید باشد.

به هر حال این نظریه صحیح نیست، زیرا در این صورت نظم و هماهنگی این ده آیه به هم می‌خورد و اشکالات بزرگ‌تری پیش می‌آید. این آیات با یک نفر سخن می‌گوید و آن پیامبر (ص) است و مفهوم آیات چنان است که مخاطب آن جز پیامبر نمی‌تواند باشد. آنجا که می‌گوید: «أَمَّا مَنْ اسْتَعْتَنَى...؛ اما کسی که اظهار بی‌نیازی می‌کند تو به او توجه می‌کنی در حالی که بر تو گناهی نیست. اگر او هدایت نپذیرد.» این آیه نمی‌تواند به مشرکی که در جلسه بوده خطاب شود. این آیه خطاب به پیامبر است که درباره پاک شدن و هدایت مردم احساس مسئولیت می‌کرده است. در ادامه آیه فرمود: «وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى؛ و اما آنکه شتابان و با تلاش نزد تو می‌آید که چیزی یاد بگیرد و از خدا می‌ترسد، تو از او غافل می‌شوی». این آیه هم خطاب به پیامبر است و این آیه عیناً تکرار «أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى» است. فاعل «جَاءَ» در هر دو اعمی است و صاحب هر دو ضمیر «ه» در جَاءَهُ و ضمیر خطاب «ک» در جَاءَكَ رسول خداست. در اینجا پیامبر مکلف است که به چنین آدمی توجه کند و در تربیت او همت گمارد؛ بنابراین، این آیات از «عَبَسَ» گرفته تا آخر آیات مخاطب واحدی دارد و آن هم پیامبر اکرم (ص) است و عصمت پیامبر در اینجا خدشه‌دار نشده است و این موضوع پاسخ روشنی دارد.

پیامبر اسلام که مأمور بوده این امانت الهی را در سرتاسر جهان تبلیغ نماید در این راه مشکلات بزرگی داشت و با جمع کردن عده‌ای از سران قریش، امید داشت که قلب آنها را به اسلام متمایل کنند، زیرا با ایمان آوردن آنها، قریش همگی مسلمان می‌شدند و با تسلیم قریش که در مرکز قبایل عرب قرار داشتند و افتخار پرده‌داری خانه کعبه نیز با آنها بود، قبایل دیگر نیز به سرعت اسلام

می‌آوردند و اهداف پیامبر زودتر و آسان‌تر به ثمر می‌رسید. بر فرض پیامبر تا این حد هم امید نداشته، ولی امیدوار بود با انعطاف‌پذیری مختصری از آنها مواجه شود تا لااقل از توطئه و کارشکنی آنان در امان بماند و با آرامش بیشتری به تربیت حق جویان بپردازد. به همین جهت با زحمت فراوانی، شرایطی را برای ملاقات با سران عرب فراهم نمودند و مشغول صحبت با آنان بود که ناگهان فردی نابینا وارد شده و کلام ایشان را قطع نموده و مکرراً تقاضای پند می‌نماید. طبیعی است که پیامبر ناراحت شود، زیرا او هدف الهی مهم‌تری را دنبال می‌کرد و این ناراحتی هم برای اسلام بود که مبدا این مشرکین بادیدن این تازه وارد که آداب مجلس را رعایت نکرده حساس شوند و دعوت پیامبر ناقص بماند - به علاوه آن فرد، نابیناست و رو ترش کردن ایشان را نمی‌دید تا رنجیده خاطر گردد.

ممکن است گفته شود انسان‌های عادی ناراحت و عصبانی می‌شوند نه معصومین (ع). باید گفت چنین نیست، زیرا آنچه معصوم را از دیگران متمایز می‌کند این است که در برخورد با حالت‌های عارضی مثل عصبانیت بر خود مسلط باشد و دچار خطا و گناه نشود، برای مثال هنگامی که عمرو بن عبدود آب دهان بر روی علی (ع) انداخت. ایشان خشمگین شدند و این کاملاً طبیعی بود و تا اینجا او با دیگران فرقی ندارد، اما در عکس‌العمل است که می‌توان معصوم را شناخت. او خشمی را که از ناحیه خودش بود از خشمی که برای خدا بود کاملاً جدا کرد و با خشم الهی کار عمرو را یکسره نمود. در این ماجرا نیز ناراحت شدن پیامبر در صوتی با اشکال مواجه می‌شود که عکس‌العمل از کنترل ایشان خارج شود، به طوری که مثلاً او را بیرون نمایید و یا چیزی بگوید ولی چنین نکرد، پس به عصمت ایشان لطمه نمی‌زند. به علاوه ماجرای پیامبر با جنگ علی (ع) با عمرو، یک فرق دیگر هم دارد و آن اینکه عصبانیت علی (ع) امری شخصی بود با عکس‌العملی معصومانه، ولی در ماجرای پیامبر ناراحتی ایشان از همان ابتدا غیرشخصی بود و حتی اگر برخورد تنیدی هم می‌فرمود خلاف عصمت نبود!

معروف است که: «کاسه داغ‌تر از آتش!». اگر این رفتار خلاف عصمت بود، خداوند باید آن را خلاف عصمت تعیین می‌کرد و او را از نبوت می‌انداخت یا لااقل به توبه وامی‌داشت. بنابراین وقتی خداوند آن را بر رسول خود خرده نگرفته است کسی حق ندارد به خدا ایراد بگیرد که، چرا عامل شکست عصمت را ندیدی؟ «سبحان الله».

پس عتاب برای چه بود؟

پاسخ اینکه اولاً این یک عتاب ضعیف است برای اینکه در مقام مقایسه عتاب شفاهی و خطابی اگر شدید تلقی شود، عتاب غایب سبک‌تر است و در این آیه برای احترام رسول اکرم او فعل اول را غایب آورده است. خداوند با این عتاب به رسول خود، تکلیف جدیدی را برای پیامبر و مسلمانان و نسل‌های بعدی درباره تبلیغ دین معین می‌کند که در ارائه دین، حق طلبان عاشق را بر جاهلان متعصب ترجیح دهند و هیچ چیز دیگری را ملاحظه ننمایند و این قضیه به قدری مهم بوده که خدای متعالی پیشگیرانه پیامبر و حبیب خود را مورد عتاب قرار داده است.

حدیث: روایت شده است که پیامبر هر وقت ابن مکتوم را می دید می فرمود: «مَرْحَبًا بِمَنْ عَا تَبَّنِي فِيهِ رَبِّي؛ یعنی مرحبا بر کسی که پروردگارم مرا به خاطر او عتاب کرد». و به او می فرمود: آیا حاجتی داری؟ و پیوسته به وی احترام می گذاشت و او را دو بار در مدینه جانشین خود کرد.^۱

توضیح دیگر. در این آیات برخی روی کلمه «عَبَسَ وَ تَوَلَّى» حساس شده اند و برای حفظ عصمت، برای آن فاعل دیگری که ذکری از آن نرفته تعیین نموده اند. حال اگر قرار است کلماتی را از پیامبر سلب کرد تنها آن دو کلمه نیست، بلکه جمعاً کلمات مُخَلَّصت عبارتند از: عَبَسَ، تَوَلَّى، تَصَدَّى، تَلَهَّى؛ رو ترش کرد، پشت کرد، به جای اعمی با مشرک گرم گرفتی، به جای اعمی با مشرک مشغول شدی و از اعمی غافل شدی. دقیق تر آنکه «تَلَهَّى» از «تَوَلَّى» شدیدتر است در صورتی که همه این مفسران که برای عَبَسَ فاعل دیگری قائل شده اند متفقاً فاعل تَلَهَّى را پیامبر دانسته اند. تَوَلَّى یعنی پشت کرد، همین! ولی «تَلَهَّى» یعنی به او پشت کرد و با دیگری مشغول شد، به او بی اعتنایی کرد و به دیگری توجه نمود و این لغت دو برابر «تَوَلَّى» بار دارد! بنابراین اگر فاعل «عَبَسَ» غیر است پس همه افعال همان غیر باشد و در این صورت در اینجا اصلاً پیامبر حضور ندارد! و آنگاه سیستم و ترکیب آیات به هم می ریزد و این ناخواسته تحریف آیات می شود. از طرف دیگر، در اینجا میزبان، رسول خداست و اعمی مهمان پیامبر است و هر که وارد آن خانه می شود وارد بر پیامبر است نه بر مسلمانان. پس «أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى» یعنی آن نابینا بر پیامبر وارد شد نه بر آن مهمان. وانگهی مهمانها جمعی بودند نه یک نفر! از سوی دیگر «وَمَا يُدْرِيكَ» از شوؤن نبوت و خطاب به پیامبر است، زیرا مفهوم آیه چنین است: ای رسول! تو از کجا می دانی، شاید او از پندهای توبه خود آید و پاک شود یعنی واردین بر تو، یکی مشرکان هستند و دیگری اعمی و نصیحت تو چه بسا بر این تازه وارد مؤثر از دیگر واردین باشد. ما اگر «عَبَسَ وَ تَوَلَّى» را مربوط به یکی از مشرکان در جلسه بدانیم لازم می آید «أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى» و «وَمَا يُدْرِيكَ» و «فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى» هم خطاب به آن مشرک باشد.

نکته: از این آیه ها بر می آید که طالبان کسب معارف قرآن نزد خداوند چقدر گرامی هستند که پیامبرش را عتاب می کند. رهبران دین آموز باید طالبان معارف قرآن را مقدم بدانند. در دعای رجبیه نیز بر این مفهوم تکیه شده است که نیازمندان سه گروهند: نیازمند سائل و نیازمند غیر سائل و نیازمند غیر عارف یعنی خدانشناس. آنجا که می گوید: **يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ سَأَلَهُ يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ...**؛ ای کسی که عطا می کنی به سائل و عطا می کنی به غیر سائل، و به کسی که او را نمی شناسد. منتهی عطای نخست و نوبت اول از آن سائل است. در اینجا می خواهد بگوید: تو، «مَنْ سَأَلَ» را رها می کنی و دنبال «مَنْ لَمْ يَعْرِفْ» می روی.

توجه: خدا می خواهد مطلب فوق را به عنوان یک حکم و یک فرهنگ دینی به ما بیاموزد، چگونه مطرح کند که مؤثر واقع شود؟ آیا راهی بهتر از این وجود داشت که خدا چنین صحنه ای را پدید بیاورد و در قالب ورود ابن مکتوم اعمی و رفتار پیامبر و مشرکان، موضوع را برای ما به عنوان یک دستور شفاف کند؟

لَعَلَّهُ يَرْكَبِي - أَوْ يَدْكُرُّ...

۱. تفسیر فخر رازی، ج ۳۱، ص ۵۵، مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۷.

در اینجا یزگی را اول آورده است. در این آیات به دو وضعیت در روحیه مخاطبان اشاره کرده است: هدایت و نصایح قرآن شاید او را پاک و طاهر گرداند و یا لاقبل پندی بگیرد. در فرض اول مخاطب کلاً طاهر شده و از همه کراهت‌ها تزکیه گردیده و این هدف اصلی قرآن است و در فرض دوم زمینه طاهر شدن فراهم شده است که چه بسا، به خود آمدن و پند گرفتن منجر به تزکیه می‌شود و لذا قرآن آن را در مرحله بعد آورده است.

آیه ۱۱-۱۶- کَلَّا إِنَّهَا تَذَكَّرُ - فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرْهُ...

لغت: کلاً: چنین نیست. تَذَكَّرُ: پند دادن. شَاءَ: خواست. ذکر: یاد کرد، به خاطر سپرد. صُحُف جمع صَحِيفَة: نامه‌ها، کتاب‌ها. مُكْرَمَة: گرانقدر، ارجمند. مَرْفُوعَة (رَفَع): بلندپایه. اَیْدی جمع ید: دست‌ها. سَفَرَة جمع سافر: نویسندگان، اگر جمع سَفیر باشد: فرستادگان «مراد فرشتگان است». کِرَام جمع کریم: بزرگواران. بَرَزَة جمع باز: نیکوکاران، نیکان.

این آیات به اهمیت قرآن و مبدأ پاک آن و تأثیرش در نفوسی که خواهان حقیقت‌اند پرداخته است. در اینجا می‌گوید: هرگز این رفتار را تکرار مکن (اهمیت زیادی به طالبان حق بده)، چرا که آیات قرآن وسیله‌ای برای بیداری و اندرز بندگان خداست (کَلَّا إِنَّهَا تَذَكَّرُ).

پس هر که بخواهد، پند گیرد (فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرْهُ). یعنی اجباری در کار نیست و تمام سود آن مال کسی است که پند گیرد و این پاسخی است به اظهار بی‌نیازی معاندان (مَنْ اسْتَغْنَى).
- فِی صُحُفٍ مُكْرَمَةٍ...

یعنی این کلام آسمانی در صحیفه‌های گرانقدر پاک (فِی صُحُفٍ مُكْرَمَةٍ - مَرْفُوعَة مُطَهَّرَة) در دست فرشتگان گرامی و نیکوکار وحی می‌باشد (بایدی سَفَرَة - کِرَام بَرَزَة) که از هرگونه باطل و تناقض منزّه است و این فرشتگان، اعوان و کارگزاران حضرت جبرئیل هستند.

حدیث: از امام صادق (ع) روایت شده است: «کسی که حافظ قرآن باشد و به آن عمل کند در کنار فرشتگان و الامقام وحی جای خواهد گرفت».^۱

نکته: کِرَام بَرَزَة...

در این آیه فرشتگان را به دو صفت متصف کرده است: کریم و برّ. کریم صفت ذات و شخصیت فرشته است. یعنی فرشته موجودی بزرگوار و باکرامت است. و فرشته باز است، یعنی او در مقام عمل نیکوکار و احسان کننده و مأمور رساندن خیر است.

این مجموعه از آیات درصدد بیان این است که این قرآن سخن خداوند است و به دست فرشتگان و الامقامی برای هدایت مردم به پیامبر (ص) اسلام رسیده است.

تفسیر صفی علیشاه^۱

(۱۲۵۱-۱۳۱۶ق)

نکاتی درباره سوره مبارکه عَبَسَ

سوره عبس، ۴۲ آیه، ۱۳۳ کلمه و ۵۳۳ حرف دارد.

این سوره مکی است و در جلد دهم کشف الاسرار و عدة الابرار، آیه «فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ» (آیه ۱۲)، منسوخ به «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ...» (آیه ۲۹ سوره تکویر) دانسته شده است.

در این سوره، هرکس که ثروتمندان را بر ضعفا و مساکین از مؤمنین مقدم دارد، مورد عتاب قرار گرفته است و سپس به خواری و بی‌مقداری انسان در خلقتش و نیاز کامل او در تدبیر امورش اشاره می‌شود و ذکر می‌کند که با این همه، انسان نعمت پروردگار را کفران می‌کند و در انتها به ذکر قیامت و جزاء و تهدید مردم می‌پردازد.

پیامبر(ص) فرمود: «کسی که سوره عبس را بخواند روز قیامت در حالی وارد محشر می‌شود که صورتش خندان و بشاش است». و نیز روایت شده که امام جعفر صادق(ع) فرمود: «هر که سوره عبس و تکویر را بخواند در زیر بال و پر لطف پروردگار و تحت حمایت و کرامت او در بهشت جاودان خواهد بود و این برای خداوند چیز مهمی نیست اگر اراده کند».

اسامی دیگر سوره: اعمی، سَفَرَه.

(شماره سوره: ۸۰، تعداد آیات: ۴۲)

(شماره آیات: از ۳۱۴۲۹ تا آخر ۳۱۴۸۰، تعداد آیات: ۵۲)

سوره عبس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. عَبَسَ وَ تَوَلَّى (۱) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲) وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَبْزُقُنِي (۳) أَوْ يَدَّكَّرُ فَتَنفَعَهُ الذُّكْرَى (۴) أَمَا مَنِ اسْتَعْنَى (۵) فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (۶) وَمَا عَلَيْكَ إِلَّا يَرْكُبِي (۷) وَأَمَّا مَنِ جَاءَكَ يَسْعَى (۸) وَ هُوَ يَخْشَى (۹) فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (۱۰) كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۱) فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ (۱۲)

عبوس و ترشرو گشت. (۱) چون آن مرد نابینا حضورش آمد. (۲) و تو چه می‌دانی ممکن است او مردی پارسا و پاکیزه صفات باشد. (۳) یا (به تعلیم رسول) به یاد خدا آید و ذکر حق او را سودمند افتد. (مراد عبدالله مکتوم است که چون حضور رسول برای تعلیم قرآن آمد جمعی از اکابر کفار قریش نزد حضرت بودند، حضرت از حرص بر ایمان و هدایت آنها به او توجه کامل نکرد و به صحبت مشغول بود و مرد متشخصی از امویان بر آن نابینا ترشروی و اظهار انزجار نمود. بر نکوهش او و حرمت عبدالله این آیات نازل شد). (۴) اما آنکه دارا (و مغرور دنیا) است. (۵) تو به او توجه کنی (و حریص بر ایمان او باشی)! (۶) در صورتی که اگر او به پارسایی نپردازد بر تو تکلیفی نیست. (۷) اما آن کس که (چون عبدالله مکتوم به شوق دل برای ذکر خدا) به سوی تو می‌شتابد. (۸) و او مرد خدا ترس و باتقوایی است. (۹) تو از توجه به او خودداری می‌کنی! (۱۰) این روا نیست، که آیات حق برای پند و تذکر (همه خلق) است. (۱۱) تا هر که بخواهد پند گیرد. (۱۲)

۱. شرح جامع: تفسیر عرفانی و منظوم صفی علیشاه، میرزا حسن بن محمدباقر مشهور به صفی علیشاه (۱۲۵۱-۱۳۱۶ق)، به

کوشش علیرضا منجمی، تهران، مؤسسه اباصالح، ۱۳۸۵، ج ۱۰، ص ۴۵۶۳-۴۵۶۸.

بود عبد الله مکتوم او ضریر^۱ / نزد پیغمبر شد آن مکفوف^۲ پیر
اندر آن وقتی که بود آن مُمْتَحَن^۳ / با صنادید^۴ قریش اندر سخن^۵

۱. ضریر: کور، نابینا.

۲. مکفوف: نابینا.

۳. مُمْتَحَن: آزموده شده، اشاره به پیامبر(ص) است.

۴. صنادید: بزرگان، مهتران.

۵. [روایاتی از طرق اهل سنت وارد شده که این آیات درباره داستان عبدالله ابن امّ مکتوم که فردی نابینا بود نازل شد که روزی بر پیامبر وارد شد، در حالی که جمعی از مستکبرین قریش (یعنی عتبه بن ربیعہ، ابوجهل بن هشام، عباس بن عبدالمطلب، اُبی و امیة بن خلف) نزد آن جناب بودند و با ایشان درباره اسلام جلسه کرده بودند و پیامبر ایشان را به دین توحید دعوت می‌کرد، به امید اینکه اسلام بیاورند. ابن امّ مکتوم، فرزند شریح بن مالک بن ربیعہ فہری، یکی از بنی عامر لوی و مؤذن پیامبر بود و هنگامی که در آن روز به نزد پیامبر آمد و به دلیل نابینا بودن، مکرر آن جناب را صدا می‌زد و می‌گفت یا رسول‌الله(ص) از قرآن برایم بخوان تا حفظ کنم و متوجه نبود که پیامبر با آن چند نفر مشغول صحبت است، تکرار او باعث شد که کراحت و ناراحتی در سیمای پیامبر هویدا شود، زیرا پیامبر(ص) در دل خود فکر می‌کرد که این چند نفر که از بزرگان قریش‌اند می‌گویند پیروان او همه از قبیل ابن ام مکتوم یا کور هستند و یا برده، لذا از او رو گرداند و رو به آن صنادید قریش کرد و در اینجا بود که این آیات در عتاب و سرزنش آن جناب نازل شد و از آن پس همواره پیامبر(ص) این مکتوم را احترام می‌کرد و دلجویی می‌فرمود و عباى خود را برای نشستن او پهن می‌کرد و هر وقت به او برمی‌خورد می‌فرمود: مرحبا به کسی که خدای تعالی به خاطر او مرا عتاب فرمود و آن‌گاه می‌پرسید: آیا کار و حاجتی داری؟ و دو نوبت او را در مدینه جانشین خود کرد و به جنگ رفت. لیکن آیات سوره مورد بحث دلالت روشنی ندارد بر اینکه مراد از شخص مورد عتاب رسول خدا(ص) است، بلکه صرفاً خبری می‌دهد و انگشت روی صاحب خبر نمی‌گذارد، از این بالاتر اینکه در این آیات شواهدی هست که دلالت دارد بر اینکه منظور، غیر رسول خدا(ص) است، چون همه می‌دانیم که صفت «عبوس» از صفات رسول خدا(ص) نبوده است و با اینکه خود خدای تعالی خُلق آن جناب را عظیم شمرده و قبل از سوره مورد بحث، در سوره «ن» که به اتفاق روایات وارد، در ترتیب نزول سوره‌های قرآن بعد از سوره «اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ» نازل شده فرمود: «وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ»، چه طور تصور دارد که در اول بعثت خُلُقِ عَظِيمِ داشته باشد آن هم به طور مطلق، چرا که خُلُقِ به معنای ملکه راسخه در دل است و کسی که دارای چنین ملکه‌ای است عملی منافی با آن انجام نمی‌دهد، و خدای تعالی به این صفت او را به طور مطلق بستاید، بعداً برگردد و به خاطر پاره‌ای اعمال خُلُقِ او را مَدْمَت کند و چنین خلق نکوهیده‌ای را به او نسبت دهد. و در مجمع البیان، از امام صادق(ع) روایت آورده که فرموده است: این آیات درباره مردی از بنی امیه نازل شده که در حضور رسول خدا(ص) نشست بود، این ام مکتوم آمد، مرد اموی وقتی او را دید قیافه‌اش را در هم کشید و او را کثیف پنداشت و دامن خود را از او جمع کرد و چهره خود را عبوس نمود و رویش را از او گردانید و خدای تعالی داستانش را در این آیات و حکایت نموده و عملش را توبیخ فرمود]. (از جلد بیستم ترجمه تفسیر المیزان، به اختصار و با کمی تغییر). [بنابراین چنان چه شأن نزول اول واقعیت داشته باشد، این مطلب ترک اولایی بیش نیست و کاری که منافات با مقام عصمت داشته باشد در آن مشاهده نمی‌شود، زیرا اولاً پیامبر(ص) هدفی جز نفوذ در سران قریش و گسترش دعوت اسلام از این طریق و در هم شکستن مقاومت آنها نداشت و ثانیاً چهره در هم کشیدن در برابر یک مرد نابینا مشکلی ایجاد نمی‌کند چرا که او نمی‌بیند، به علاوه عبدالله بن ام مکتوم نیز رعایت آداب مجلس را نکرده بود زیرا هنگامی که می‌شنید پیامبر(ص) با گروهی مشغول صحبت است نباید سخن او را قطع کند. البته در آیه چیزی که صریحاً دلالت کند که منظور، شخص پیامبر(ص) است وجود ندارد و تنها چیزی که می‌تواند قرینه‌ای بر این معنی باشد خطاب‌هایی است که از آیات ۸ تا ۱۰ این سوره آمده که می‌گوید کسی که پیوسته (برای شنیدن آیات خدا) به سرعت به سراغ تو می‌آید و از خدا می‌ترسد، تو از او غافل می‌شوی! این چیزی است که بهتر از هر کس در مورد پیامبر(ص) می‌تواند صادق باشد. اگر به این آیات از زاویه حَقَائِیَّت و عظمت

اندر آرد تا مگر در دینشان / داشت نجوی از پی آیینشان
 کرد عبدالله ز پیغمبر سؤال / بی خبر کاین نیست هنگام مقال
 رو تشر کرد آن رسول نیکخو / هم بگردانید زان مکفوف، رو
 آمد این آیت: چو اعمی آمد او / رو تشر فرمود و گردانید رو
 ز ابن مکتومت چه چیز آگاه کرد / شاید او ز آتام^۱ گردد پاک و فرد
 پند یا گیرد ز قول ارجمند / نفع پس می‌دهد او را وعظ و پند
 لیک آن کو مال دار است این چنین / بی‌نیازی می‌کند ز ایمان و دین
 پس تو بروی می‌کنی ز اقبال رو / بس که داری جهد بر ایمان او
 نیست بر تو زو به جز وزر^۲ و وبال / چون بر او پاکیزگی باشد محال
 و آن که اما بر تو آمد با شتاب / از پی تعلیم احکام و کتاب
 از خدا ترسان بود یا ترسد او / که در آید بر سر و افتد به رو
 پس توازوی می‌شوی مشغول باز / رو کنی از وی بر ارباب مجاز
 حاصل آنکه از تو این محمود نیست / زین تصدی وین «تَلَهَّی»^۳ سود نیست
 جبرئیل این آیه می‌خواند و رسول / رنگ او تغییر می‌کرد از قبول
 شد روان از دیده‌هایش جوی آب / وز پی اعمی دوید اندر شتاب
 آن چنان که هر دم افتادی به سر / روی او می‌خورد بر دیوار و در
 تا به عبد الله رسید او با نیاز / برد سوی مسجدش سلطان راز
 مر ردای خود به زیر او فکند / داشتش ز آن پس عزیز و ارجمند
 مُنْضَجِرٌ^۴ باش از تولی و عبوس / کن مدارا و تَلَطَّف با نفوس

پیامبر(ص) نگاه کنیم می‌بینیم در سر حدّ یک معجزه است چرا که رهبر بزرگ اسلام در کتاب آسمانی خود آن چنان مسئولیت برای خود ذکر می‌کند که حتی کوچک‌ترین ترک اولی یعنی بی‌اعتنایی مختصر نسبت به یک مرد نایبانی حق طلب را مورد عتاب خدا می‌بیند و این، دلیل زنده‌ای است بر اینکه این کتاب آسمانی از سوی خدا است، و او پیامبری صادق است. (از جلد بیست و ششم تفسیر نمونه، به اختصار و با کمی تغییر).

صاحب کتاب ترجمه تفسیر بیان السعادة می‌گوید: [اگر این آیات درباره رسول خدا(ص) باشد و سرزنش نیز متوجه او باشد، نقص شأن او نمی‌شود و منافاتی با قول خدا (وَأَنْتَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ) پیدا نمی‌کند، زیرا روی آوردن رسول خدا(ص) به کسی و روی برگرداندن و احم کردن برای خدا و در راه خداست، چه اگر ناراحتی رسول خدا(ص) بدان جهت بوده که نایبنا مانع از آن شده که پیامبر، دین خدا را نشر دهد و نمی‌گذاشته که دشمنان دین خدا سخنان رسولش را گوش دهند و به دین خدا نزدیک شوند، در این صورت برای رسول خدا(ص) و اخلاق او نقصی نخواهد بود و اما امثال سرزنش‌ها، دلالت بر اهمیت مطلب و قابل اعتنا و توجه بودن آن می‌کند، چه همه این سرزنش‌ها از قبیل «به تو می‌گویم تا همسایه بشنود» است، پس خطاب و عتاب هر دو برای غیر پیامبر(ص) است نه برای او]. (از جلد چهاردهم ترجمه تفسیر بیان السعادة، به اختصار و با کمی تغییر).

۱. آتام: (جمع اتم)؛ گناهان.

۲. وزر: گناه.

۳. تَلَهَّی: تغافل کردن و خود را به کار دیگر زدن.

۴. مُنْضَجِرٌ: دل‌تنگ.

هست آیت‌های قرآن جمله پند / مَتَّعْطُ^۱ گشتن بر او باشد پسند
هر که خواهد پس نماید حفظ آن / تا فراموشش نگردد يك زمان^۲

۱. مَتَّعْطُ: کسی که قبول پند و موعظه کند.

۲. منظور آیه ۱۲ آن است که: تا هر که بخواهد از قرآن یا شأن رسالت یا ولایت پند گیرد و به یاد قرآن و معارفی که تذکر می‌دهد بوده باشد.

تفسیر گازر^۱

ابوالمحاسن جرجانی

سوره عبس

این سوره مکی است و چهل و یک آیت است.^۲

از رسول خدای (ص) روایت است که: هر که او این سوره بخواند روز قیامت روی او خندان باشد. آورده اند که روزی عبدالله بن امّ مکتوم و او را عبد الله بن شریح^۳ گفتندی مردی بود مکفوف نابینا به نزدیک رسول خدای (ص) آمد و صنادید قریش چون عتبه بن ربیع و ابوجهل بن هشام و عباس بن عبدالمطلب و غیر ایشان^۴ از بزرگان حاضر بودند رسول (ص) با ایشان سخن می گفت و از سر حرص بر ایمان ایشان خود را به ایشان داده بود و دعوت می کرد. ابن امّ مکتوم نمی دانست که ایشان حاضرند و رسول (ص) با ایشان سخن می گوید روی بر رسول (ص) آورد و گفت: یا رسول الله افرئنی^۵ و علمنی ممّا علمک الله؛ از آنچه خدای تعالی به تو آموخته است بر من خوان و مرا بیاموز و این سخن مکرّر گردانید، رسول خدای (ص) روی از وی بگردانید کراهت^۶ آن را که سخن قطع می بایست کردن به آخر نارسیده، و نیز از برای آن تا کافران نگویند که اتباع محمد و مجیبان دعوت او نابینایان و سفله اند^۷ خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت: [عَبَسَ وَ تَوَلَّى] پس از آن هرگاه که وی آمدی رسول خدای (ص) وی را گرامی داشتی و گفتی: مرحبا ای آن کسی که خدای تعالی از برای وی با من عتاب کرد و دو نوبت وی را بر مدینه خلیفه گردانید و پس از آن در روی هیچ درویش روی ترش نگردانید و فرمایش هیچ توانگری نیامد.

جمعی مفسران چنین گفته اند که: این عبوس^۸ از رسول خدای (ص) بود و او بود که روی ترش کرد اما محققان گفتند که: رسول (ص) نبود که روی ترش کرد بلکه مردی بود اموی^۱ به نزدیک رسول (ص)

۱. تفسیر گازر جلاء الانهال و جلاء الاحزان، ابوالمحاسن حسین بن حسن الجرجانی، به کوشش میر جلال الدین حسینی ارموی، بی جا، بی تا، ۱۳۳۷، ج ۱۰، ص ۲۸۷-۲۹۲.

۲. در تفسیر ابوالفتوح (ره) باضافه: «به عدد بصریان و چهل و دو در عدد کوفیان و مدنیان، و سیصد و سی کلمت است، و سه هزار و پانصد و سی حرف است» (از نسخه خطی نقل شد) پس معلوم شد که در تعداد آیات اختلاف است یعنی بعضی چهل و دو گفته اند کما فی صدر السورة؛ و بعضی چهل و یک؛ چنانکه در عبارت ابوالفتوح (ره) و ابوالمحاسن (ره).

۳. ابوالفتوح (ره) گفته: «و هو عبدالله بن شریح بن مالک بن ربیعة الفهری من بنی عامر بن لوی» طالب ترجمه او به تفصیل رجوع کند به اسدالغابه (ج ۳؛ ص ۱۷۳).

۴. در تفسیر ابوالفتوح (ره) به جای «و غیر ایشان»: «و پسران امیه بن خلف».

۵. در منتهی الارب گفته: «إقراء خوانانیدن؛ مفری نعت است از آن و سلام رسانیدن بر کسی و لا یقال: أقرأه أذا کان السلام مکتوباً».

۶. در بعضی نسخ: «کراهیت» بیا مخففه بعد از هاء بر وزن «صلاحیت» و آن به معنی کراهت است و هر دو مصدر ثلاثی مجرد است.

۷. در منتهی الارب گفته: «سفلة الناس بالکسر ناکس و فرومایه و سفلة کفرحة مردم فرومایه و ناکس؛ یقال: هو من السفلة و لا یقال: هو سفلة لأنها جمع و العامة تقول: رجل سفلة من قوم سفلة».

۸. عبوس بر وزن قعود مصدر است به معنی ترش روی و اگر عبوس بر وزن صبور بفتح عین خواننده شود کلمه «از» زاید خواهد بود چنانکه در نسخ تفسیر ابوالفتوح (ره) هم نیست.

حاضر بود چون این مرد نابینا آنجا آمد وی خود را فراهم گرفت و اعراض کرد و روی ترش گردانید عبوس و اعراض که از جمله صفات مذمومه است و منقر اگر در حق بعضی علما و فقها گویند منقر باشد؛ فکیف در حق رسول، و خدای تعالی رسول (ص) را از این جمله تنزیه کرده است و گفته: «وَلَوْ كُنْتُ فَظًّا غَلِيظًا لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ» و به حسن خلق و کرم طبع وصف کرده «وَأِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ»^۲

تا در خبر آمده است که: رسول (ص) دست در دست غلامی سیاه نهادی کریه الخلق و الزائحه؛ و از کرم روا نداشتی که دست خود از دست وی دور گرداند تا هم آن غلام آغاز کردی و دست از دست رسول (ص) ببردی خدای تعالی از آن مرد آموی خبر داد و گفت: وی روی ترش کرد و فراهم کشید و اعراض کرد از آن سبب که نابینا یعنی ابن ام مکتوم به وی آمد آنکه التفات کرد با رسول (ص) که روی به ایشان آورده بود و با یکی از ایشان سخن می گفت از حرص آنکه باشد که وی ایمان آورد تا دیگران نیز ایمان آورند گفت: ای محمد تو چه دانی؟ و تو را چه شناسا گردانید به حال این کافر که وی ایمان خواهد آورد و به اسلام پاکیزه خواهد گشت و مطموع تو حاصل خواهد آمد؟ یا خود وی پند خواهد گرفت و موعظت و پند تو وی را سود خواهد کرد؟ و گفته اند که: معنی این است که: چه چیز تو را به حال این نابینا عالم گردانید؛ باشد که وی به آنچه تو وی را تلقین کنی و بیاموزی از شریعت پاکیزه شود یا خود متعظ گردد و پند تو قبول کند پس موعظت و پند تو وی را سود کند؟ آنکه گفت: [أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى] اما آن کس که توانگر باشد تو فرایش وی روی و روی به وی آری چون عتبه و شیبیه یا عباس بن عبدالمطلب و چه باشد بر تو اگر پاکیزه نشود و ایمان نیارد؟ بر تو جز از رسانیدن رسالت چیزی

۱. در کتب نحو در باب نسب سماعی گفته اند که از این قبیل است نسبت بأمیه اموی بفتح همزه و حال آنکه قیاس آن است که بضم باشد» و در منتهی الارب گفته: «أمیه مصغر [مه] است و نام زنی و قبیله از قریش اموی (بضم همزه) و اموی (بفتح همزه) و امیّ به چهار یا منسوب است به آن».

۲. نص عبارت ابوالفتح (ره) در این مورد این است (ج ۵ چاپ اول؛ ص ۴۷۴): «اما خلاف میان مفسران در آن افتاد که مراد به وصف عبوس و این صفت کیست؟ جماعتی گفتند: مراد رسول (ص) است و محققان گفتند: مراد رسول (ص) نیست برای آنکه این صفاتی است مذمومه و اگر در حق بعضی از فقها و علما بل جهلا و ابناء دنیا گویند: منقر باشد فکیف در حق رسول (ص) که خدای تعالی او را از این صفات مذمومه تنزیه کرد بقوله: «وَلَوْ كُنْتُ فَظًّا غَلِيظًا لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ» و او را به حسن خلق و کرم طبع وصف کرد بقوله: «وَأِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» و اخبار متواتر است بر آنکه عادت رسول (ص) با دشمنان و کافران بر خلاف این بود فکیف با دوستان و مؤمنان و محققان، و در اخبار آمده است که رسول (ص) دست در دست غلامی سیاه نهادی کریه الخلق و الزائحه و روا نداشتی که دست از دست او ببرد تا هم او آغاز کردی و دست از دست رسول (ص) ببردی از فرط حیا و کرم خلق.

دیگر آنکه این بلاشک منقر باشد و رسول (ص) از منقرات اخلاقی منزّه است.

و روایت کردند که این عبوس و اعراض از مردی بود اموی که به نزدیک رسول (ص) حاضر بود؛ چون این مرد نابینا آنجا آمد او خویشتر فراهم گرفت به تعزز و ترفع روی ترش کرد و بگردانید خدای تعالی در حق او این آیه فرستاد.

و این قول به صواب نزدیک تر است از قول اول لدلالة القرآن و تواتر الاخبار علی خلافة؛ اما عبوس و قطوب و کلوح بیک معنی باشد و آن تقبضی بود که در روی پیدا شود نزد آنکه چیزی ببند یا شود که طبع از او نافر باشد و «تولّی» اعراض باشد يقال تولّاه اذا أقبل علیه و تولّی عنه إذا عرض عنه».

دیگر نیست، و اما آن کس که پیش تو آید به شتاب در طلب خیر و تعلم شرایع و او از خدای تعالی می‌ترسد یا از کافران و ایضای ایشان؛ تو خود را از وی مشغول سازی!...

كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۱) فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (۱۲) فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ (۱۳) مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ (۱۴) بِأَيْدِي سَفَرَةٍ (۱۵) كِرَامٍ بَرَرَةٍ (۱۶) قَتِيلَ الْإِنْسَانِ مَا أَكْفَرَهُ (۱۷) مِنْ أَى شَيْءٍ خَلَقَهُ (۱۸) مِنْ نُّطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ (۱۹) ثُمَّ أَلْسَيْلَ يَسْرَهُ (۲۰) ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۱) ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ (۲۲) كَلَّا لَمَّا يَقِضْ مَا أَمَرَهُ (۲۳)

آنکه ردع کرد رسول (ص) را از معاودت آنچه کرد؛ یا جمله مکلفان را از آنچه بر سر آنند از کار دنیا و گفت: این سوره یا این آیات قرآن موعظتی و پندی است عالمیان را؛ هر که خواهد یاد گیرد این ذکر را^۱ و فراموش نکند، زمام اختیار در دست وی است این تذکره در نامه‌های بزرگوار است که آن را از لوح محفوظ نوشته‌اند رفیع‌القدر است مطهر و منزّه است از شیاطین، به دست‌های نویسندگانی است که ایشان بزرگوارانند و نیک مردان‌اند و پرهیزگاران یعنی فریشتگانی که این صحف از لوح محفوظ می‌نویسند و گفته‌اند: مراد به این [صُحُفٍ] صحف انبیاست؛ بیانش «إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى * صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى» وهب منبه گفته: مراد به [سَفَرَةٍ] اصحاب رسول (ص) است آنکه بر سبیل تعجب گفت: کشته باد آدمی و هالک؛^۲ چه کافرست او به خدای تعالی و به نعمت خدای تعالی. آنکه صفت حال آدمی کرد از ابتدا تا انتها و آنچه وی مغمور آن است و مستغرق از اصول نعمت و فروع نعمت که داعی است به ایمان و توحید و موجب شکر و عبادت خدای است گفت: خدای تعالی وی را از چه آفرید؟ از پاره آب حقیر آفریده است، و او را مقدر گردانید اندر رحم تا وقتی معین؛ چند روز نطفه باشد آنکه علقه و چه مقدار مضغه بود و کی عظام شود و بچه قدر گوشت بر وی پیدا شود و از پس چهار ماه حیات در وی آفریند، و چه مقدار دیگر در رحم بماند پس آنگاه راه بیرون آمدن از رحم مادر بر وی آسان کرد و طریق خیر و شر به وی نمود چنانکه گفت: «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» و سلوک آن بر وی سهل گردانید به اقدار و تمکین تا در هر کدام از آنکه خواهد رود به اختیار خویش. ابو بکر طاهر گفت: معنی آن است که میسر کرد هر کس را برای آنچه او را برای آن آفرید؛ بیانش: قول رسول (ص): «كُلٌّ ميسرٌ لما خلق له [ثُمَّ أَمَاتَهُ] پس بمیرانید او را و در گور کرد یعنی بفرمود تا در گورش کنند گرامی داشت او را؛ و بر صحرا نگذارند تا سباع و طیور از وی بخورند و بر عادت مجوس نباشند که ایشان مردگان را در نوایس افکنند.^۳

۱. ابوالفتوح (ره) گفته: «و [ذکری] مصدری است مؤنث اللفظ برای این [تفعله] گفت، و کذا قوله [فَإِنَّ الذُّكْرَى تَتَفَعُّ الْمُؤْمِنِينَ] و این لفظ مصدر [فعل] را بشاید و مصدر تفعّل را چنانکه در این آیه».

۲. ابوالفتوح (ره) گفته: (ج ۵ چاپ اول؛ ص ۴۷۶؛ س ۴): «ابن عطا گفت: ممنوع باد آدمی از طریق خیرات، مقاتل گفت: مراد به [انسان] عتبه ابی لهب است، دیگر مفسران گفتند: هذا علی طریق الدعاء علیه کقولهم: «قاتله الله؛ کشته باد آدمی».

۳. ابوالفتوح (ره) گفته: «[ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ] پس بمیراند او را و او را در گور کرد يقال: قبره اذا دفنه و أقبره اذا جعل له قبراً؛ تقول العرب: بترت ذنب البعير و أبتره الله؛ و عضبت أذنه و أعضبه الله، فراءً گفت: جعله مقبوراً؛ یعنی او را گور پدید کرد تا دفن کنند او را در آنجا و بر روی زمین رها نکرد او را تا سباع و دد و دام بخورند او را؛ تا بر عادت گیران که در نوایس افکنند نباشد پس گور از جمله کرامت مسلمانان باشد، ابو عبیده گفت: أقبره یعنی أمره بقبره و دفنه؛ بفرمود او را و واجب کرد بر مکلفان که دفنش کنند و گفتند: چون عمر بن هبیره صالح بن عبدالرحمن را بکشت بنو تمیم بیامدند و گفتند: أقبرنا صالحاً یعنی امرنا و اذن لنا فی دفنه» و ناظر بدم مجوسان است این بیت عربی: «إذا كان الغراب قوماً / فناووس المجوس لهم مقبل»

عنصری در ترجمه آن گفته: «هر که را رهبری کلاغ کند / بی گمان دل بدخمه داغ کند»

خلاصه المنهج^۱ ملافتح الله کاشانی

سورة العبس

از ابی بن کعب مروی است که پیغمبر (ص) فرمود که هر که این سوره بخواند در روز قیامت روی او ضاحک و مستبشر باشد و از ابو عبدالله (ع) نقل است که هر که سوره عبس یا سوره اذا الشمس کورت بخواند از دوستان خدای بود و در بهشت در ظل ظلیل خدای و از مقربان درگاه او باشد و بدان که چون حق تعالی ختم این سوره نمود به ذکر انداز کسی که مرجو الاسلام باشد افتتاح این سوره نمود به ذکر کسی که اعراض نماید از اهل خشیت و می گوید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آورده اند که عبدالله بن ام مکتوم مردی اعمی بود به نزدیک حضرت رسالت (ص) آمد و در آن وقت صناید قریش نزد او حاضر بودند چون ابو جهل بن هشام و عباس بن عبدالمطلب و ولید بن مغیره و امیه بن خلف و عتبه بن ربیع و برادر او شیبه و غیرهم و آن حضرت به جهت امیدواری بر اسلام ایشان با ایشان نجوی می فرمود و سخنان سری در میان داشت و از سر حرص بر ایمان ایشان بالکلیه خاطر خطیره خود را متوجه ایشان ساخته بود و ایشان را دعوت می فرمود ابن ام مکتوم ندانست که آن حضرت با ایشان مشغول است پیش آمد و گفت یا رسول الله از آنچه خدای تعالی بر تو آموخته بر من خوان و مرا بیاموز و مکرر این کلمه می گفت و رسول (ص) به جهت آنکه ابن ام مکتوم قطع سخن او نمود به اندیشه اینکه مبدا صناید قریش گویند که اتباع رسول نایبانیان و سفله انداز آن اعراض نمود و روی مبارک در هم کشید جبرئیل آمد و این آیه آورد. عَبَسَ رَوَى تَرَشَ كَرْدَ وَ تَوَلَّى وَ بگردانید روی را اَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى آنکه آمد به سوی او نایبانی یعنی عبدالله مکتوم وَمَا يَدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْكِي وَ چه چیز دانا گردانید تو را به حال ابن ام مکتوم شاید که او پاک شود از آثام به سبب رسیدن بر تو و التفات تعلیم تو به او اَوْ يَذُكَّرُ يَ پند گیرد به آنچه نداند از مواعظ فَتَنْفَعَهُ الذُّكْرُ پس سود دهد او را از پند دادن تو پس چرا از او اعراض می کنی در آیه لطف عظیم است از جانب ملک کریم به حضرت رسول واجب التعظیم و التکریم زیرا که در ذکر عبس و تولى او را مخاطب نساخت و نگفت عبست و تولیت و بعد از آن به صیغه غیبیت التفات به خطاب کرده فرمود که و ما یدریک اَمَّا مَنْ اِسْتَعْنَى اما آن کس که توانگری دارد یا بی نیازی دارد از ایمان فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى پس تو برای او رو می آری یعنی بر او اقبال می کنی از بهر حرص تو بر ایمان او وَمَا عَلَيْكَ اَلَّا يَزْكِيَ وَ نیست بر تو وزر و و بالی در آنکه مستغنی پاک نشود به اسلام چه بر تو همین ابلاغ است و بس پس چه باعث حرص تو شده بر اسلام مستغنی تا به سبب آن اعراض می کنی از آن کس که اسلام آورده وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى و اما آنکه آمد به تو در حالتی که می شتابد در طلب علم یعنی ابن مکتوم وَ هُوَ يَخْشَى و او می ترسد از خدای یا از اذیت کفار به سبب آمدن نزد تو یا خائف است از آنکه مبدا به جهت عمی به سر در آید و اعضای او نقصان پذیرد فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى پس تو از او مشغول می شوی یعنی از او اعراض می نمایی مراد آن است که مثل تو را سزاوار نیست که از برای مستغنی متصدی شود و از فقیر متلهی

۱. تفسیر خلاصه منهج الصادقین مسمی به خلاصه المنهج، ملافتح الله کاشانی، به کوشش ابوالحسن شعرانی، تهران، انتشارات

گردد و منقول است که جبرئیل آیه مذکوره را بر آن حضرت می خواند و بشرة مبارک وی متغیر می شد و در لباب آورده که بعد از این آیه نرگس دیده آن جویبار رسالت بی آب و تاب شده و به مثابه دیده آن نور دیده پر آب شد که در وقت مشی راه نمی دید و در خبر است که سید عالم (ص) در عقب ابن ام مکتوم روان شد و او را بازگردانید و به مسجد آورد و ردای مبارک خود را بگسترانید و او را بر سر او نشاند و به او انواع تلافی فرمود و آنچه کمال تعظیم بود مرعی داشت و بعد از آن هرگاه وی را دیدی گرامی داشتی و گفתי مرحباً بمن عاتبنی فیه ربی هل لک من حاجة خوش آمدی ای آن کس که پروردگار من عتاب کرد مرا درباره تو هیچ حاجتی داری و دوبار او را در مدینه خلیفه خود کرد در وقتی که به غذا می رفت و مروی است که آن حضرت بعد از این آیه هرگز به روی هیچ فقیری روی ترش نکرد و از برای هیچ غنی تصدی نفرمود و نزول این آیه بر آن حضرت به جهت آن است تا او بر محاسن اخلاق متخلق شود و متنبه شود بر عظم حال مؤمن و بدان که تألیف حال مؤمنی که بر ایمان خود ایستاده باشد اولی است از تالیف مشرک به جهت طمع در ایمان آوردن او کلاً منجر شو از عبوس و تولی و تلهی و تصدی اینها تذکرة به درستی که آیات قرآنی پندی است مر خلقان را یعنی واجب است متعظ شدن به آن و عمل کردن به موجب آن فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ پس هر که خواهد حفظ کند آن را و آن را فراموش نگرداند چه زمام اختیار در قبضه اقتدار اوست و این قرآن که تذکره است ثابت است فی صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ در صحیفه های نوشته شده در لوح محفوظ یا در صحف انبیاء گرامی کرده شده نزد خدای مَرْفُوعَةً برداشته شده در آسمان هفتم یا بلند قدر مُطَهَّرَةً پاکیزه کرده شده از دنائس انجاس یا از آرایش شیاطین چه مس آن نمی کند مگر دست های مطهرین که ملئکه اند.

بایدی سَفَرَةً به دست های نویسندگان یعنی فرشتگان که آن را نوشته اند فضیل بن یسار نقل کرده که حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمود که مراد حافظان قرآنند و عالمان آن و نزد بعضی مراد اهل بیت رسولند کرام بزرگان نزد خدا یا مؤمنان به استغفار برای ایشان و استدعای مزیه درجه ایشان از حضرت خداوند منان بَرَزَةٍ نیکوکاران و متقیان از مقاتل مروی است که قرآن در شب قدر از لوح محفوظ به آسمان دنیا منزل شد به دست فرشتگان که کاتبات او بودند و بعد از وصف قرآن بیان حال مکذبان می کند به قوله.

تفسیر نفحات الرحمن^۱

شیخ محمد نهاوندی

(۱۲۵۲-۱۳۳۰ ش)

پس از خاتمه سوره مبارکه «و النازعات» که در آن، حکایت تکذیب مشرکین به معاد، و استدلال خدای متعال بر امکان وقوع آن، و تهدید منکرین به آن به این که آن روز، روز داهیه بزرگی است و بیان حال منکرین و مؤمنین به آن - در آن روز - بود، تنظیم سوره مبارکه «عبس» شد که ذکر همین مطالب در آن است.

پس بعد از ذکر «بسم الله الرحمن الرحيم»، خدای متعال شروع به تأدیب بعضی از ظاهر مسلمان‌ها - که عثمان است - فرمود، به این مضمون که:

عثمان ابرو ترش کرد و روی خود از خشم در هم کشید، و صورت را برگردانید از کوری که به نزد او آمد. پس فرمود: ای عثمان، از حال آن کور چه خبر داشتی؟ شاید او از شک و اخلاق زشت خود را پاک کرده و می‌کند؛ به این که موعظه‌های پیغمبر را می‌شنود و می‌پذیرد، و مواعظ آن حضرت کاملاً در او اثر می‌کند، و رغبتش به عبادت و طاعت خدا زیاد می‌شود؛ ولی اگر کسی ثروتمند باشد و به نزد تو آید، تو به او رو می‌کنی؛ و به جان و دل متوجه به او می‌شوی، و نظر نداری و ملاحظه آن نکنی که او مسلمان نیست؛ و به صرف این جهت که دارنده است همه نوع احترامش می‌کنی.

و اما کسی که به کارهای خیر و تحصیل علم به احکام الهی کوشش می‌کند و از خدا ترسان است، اگر نزد تو آید توجه و اعتنایی به او نکنی. نباید حال تو - که اظهار اسلام می‌کنی اینطور باشد.

قمی (ره) فرمود: این آیات درباره عثمان و عبدالله بن أمّ مکتوم - مؤذن پیغمبر - نازل شده؛ و قضیه آن، آن است که: عثمان در حضور پیغمبر نشست بود که ابن أمّ مکتوم وارد شد و کور بود. پیغمبر او را اکرام فرمود، و بر عثمان مقدمش داشت. بر عثمان گران آمد و خود را کنار کشید، و از خشم ابرو ترش کرد و رو از ابن أمّ مکتوم گردانیده برای این که فقیر و کور بود.^۲

و از حضرت صادق (ع) مروی است که، این آیات درباره مردی از بنی امیه و ابن أمّ مکتوم نازل شده؛ آن مرد که از بنی امیه بود در حضور پیغمبر نشست و عبدالله ابن أمّ مکتوم آمد و نشست. آن مرد از عبدالله کناره کرد و اظهار نفرت از او نمود، و جمع نمود خود را، و رو را ترش کرد و صورت از او گردانید. خدا این رفتار او را به آن کور در این سوره حکایت فرمود و ملامتش نمود.^۳

اهل سنت گفتند: این آیات عتاب به پیغمبر است؛ و قضیه آن است که: روزی در مکه بزرگان قریش حضور آن حضرت بودند، و حضرتش آنها را دعوت به اسلام می‌فرمود به امید این که به وسیله اسلام آنها، دیگران مسلمان شوند. ابن أمّ مکتوم وارد شد و نشست و به آن حضرت عرض کرد که:

۱. تفسیر نفحات الرحمن، شیخ محمد نهاوندی (۱۲۵۲-۱۳۳۰ ش)، به کوشش پژوهشگران مدرسه حضرت ولی عصر (عج) و

دفتر تبلیغات مشهد، قم، بوستان کتاب، ۱۳۹۱، ج ۵، ص ۴۸۹-۴۹۱.

۲. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۹۸؛ الصافی، ج ۵، ص ۲۸۴.

۳. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۱۰؛ الصافی، ج ۵، ص ۲۸۴.

قرآن برای من بخوان، و از علمت به من بیاموز. چون این عرض را مکرر کرد، آن حضرت به خشم آمد و رو در هم کشید و صورت از او گردانید و سخن را قطع نفرمود. پس این آیات عتاب‌آمیز نازل شد.^۱ بعضی از علمای شیعه فرمودند: این گفته‌ها مناسب مقام خاتم انبیا نیست؛^۲ و بعضی از اهل سنت او را توجیه بیهوده کردند.^۳

كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۱) فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (۱۲) فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ (۱۳)

پس از آن، خدای متعال مدح قرآنی را که دارای این مواظ است فرمود، به این مضمون که: این قرآن موعظه برای اهل عالم تا قیامت است. پس هرکس خواهان موعظه باشد آن را حفظ کند تا به آن متعظ شود؛ از آن که در دفترهایی که بی‌نهایت گرامی و محترم است نوشته شده. بعضی گفتند: مراد دفترهایی است که ملائکه از روی لوح محفوظ نوشته‌اند؛ و بعضی گفتند: مراد کتاب‌های پیغمبران پیش است.^۴

۱. تفسیر الفخر الرازی، ج ۱۶ (۳۱)، ص ۵۵؛ فتح القدير، ج ۵، ص ۳۸۲ و ۳۸۶.

۲. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۱۰ (به نقل از مرتضی).

۳. تفسیر الفخر الرازی، ج ۱۶ (۳۱)، ص ۵۶.

۴. همان، ص ۵۹؛ روح المعانی، ج ۳۰، ص ۴۲.

روان جاوید^۱

محمد تقفی تهرانی

سوره الاعمی

چهل و دو آیه مکیه است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عَبَسَ وَ تَوَلَّى (۱) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲) وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْكِي (۳) أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى (۴) أَمَّا
مَنْ اسْتَعْنَى (۵) فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (۶) وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَرْكَبُ (۷) وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى (۸) وَهُوَ يَخْشَى (۹)
فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (۱۰) كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۱) فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (۱۲) فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ (۱۳) مَرْفُوعَةٍ
مُطَهَّرَةٍ (۱۴) بِأَيْدِي سَفَرَةٍ (۱۵) كِرَامٍ بَرَرَةٍ (۱۶) قَبِيلَ الْإِنْسَانِ مَا أَكْفَرَهُ (۱۷) مِنْ أَي شَيْءٍ خَلَقَهُ (۱۸)
مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ (۱۹) ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ (۲۰) ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۱) ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ (۲۲) كَلَّا لَمَّا
يَقْضِ مَا أَمَرَهُ (۲۳)

ترجمه: چهره ترش نمود و روی گرداند برای آن که آمد نزد او آن مرد کور و چه می‌دانی تو شاید او پاکیزه شود یا پند گیرد پس نفع دهد او را پند اما کسی که توانگر شد پس توبه او متوجه می‌شود و باکی نداری که پاکیزه نباشد و اما کسی که آید نزد تو با آنکه کوشش می‌کند و می‌ترسد پس تو از او به امر دیگر مشغول می‌شوی نه چنین است همانا آن موجب تذکر است پس هر که خواهد متذکر می‌شود به آن در صحیفه‌هایی گرمی داشته شده در مقام بلندی پاکیزه نگاه داشته شده در دست نویسندگان گرمی نیکوکار لعنت بر انسان کافر چه چیز ایجاب نموده کفر او را از چه چیز آفریده او را از نطفه‌ای آفریده او را پس تعیین فرموده اندازه اعضاء او را پس راه را آسان نموده برای او پس میرانده او را پس امر فرموده که در گورش نهند پس وقتی که بخواهد برمی‌انگیزاند او را نباید چنین باشد هنوز به جا نیاورده آنچه را امر نموده است او را.

تفسیر: قمی (ره) نقل فرموده که نازل شد در شأن عثمان و ابن ام مکتوم و او مؤذن پیغمبر (ص) بود و کور بود و آمد نزد آن حضرت در وقتی که اصحاب در خدمت او بودند و عثمان هم بود پس حضرت او را بر عثمان مقدم داشت و عثمان عبوس شد و روی از او گرداند و در مجمع از امام صادق (ع) نقل نموده که نازل شد درباره مردی از بنی امیه که نزد پیغمبر (ص) بود پس ابن ام مکتوم آمد و آن مرد چون دید او را تنفر نمود و جمع‌آوری کرد خود را و روی ترش نمود و اعراض کرد از توجه به او پس حکایت فرمود خدا این عمل را و انکار کرد بر او و بنابراین مفاد آیات شریفه آن است که روی ترش نمود عثمان و گرداند روی خود را برای آن که آمد نزد او آن مرد نابینا چه می‌دانی تو ای عثمان شاید او خود را پاک و پاکیزه نگهدارد یا پیغمبر (ص) متذکر نماید او را و او از مواظبت آن حضرت بهره‌مند گردد این طرز رفتار تو با فقرا است اما کسی که ثروتمند باشد پس توبه او رو می‌کنی و متصدی پذیرایی از او می‌گردی و او را احترام مینمایی و باک نداری از آنکه پاک و پاکیزه باشد یا نباشد وقتی که ثروتمند باشد و خود را مسئول او نمی‌دانی و اما کسی که نزد تو آید با آنکه می‌آید و سعی می‌کند در

۱. روان جاوید در تفسیر قرآن مجید، میرزا محمد تقفی تهرانی، تهران، انتشارات برهان، ۱۴۰۰، ج ۵، ص ۳۴۳-۳۴۸، مؤلف در ۱۳۸۳ق از تألیف این اثر فراغ شده است.

طلب معارف و احکام الهی و او از خدا می‌ترسد پس تو از او منحرف و به امر دیگری مشغول می‌شوی چون گفته‌اند ابن ام مکتوم برای استماع آیات قرآن آمده بود ولدی الورود این استدعا را از پیغمبر (ص) نمود و البته نباید مسلمان چنین کاری را بنماید قرآن موجب تذکر است پس هر کس بخواهد متذکر می‌شود به آن و یاد می‌گیرد آن را آنچه ذکر شد در مفاد آیات مستفاد از نقل قمی (ره) است و پر واضح است که این سلوک با فقرا و اغنیا از اخلاق حمیده پیغمبر اکرم که خداوند او را بخلق عظیم در قرآن ستوده دور است ولی عامه عمیا آنچه را در روایت قمی (ره) و مجمع نسبت به عثمان داده شده بود به پیغمبر اکرم نسبت داده‌اند و خطابات و عتابات را متوجه به آن حضرت دانسته‌اند و بعضی از مفسرین ما هم که به روایات آنها اعتماد نموده‌اند تبعیت از آنها کرده‌اند با آن که در قرآن اسمی از آن حضرت برده نشده و ظاهر آن است که خطابات متوجه به کسی است که روی ترش نموده و اعراض کرده در وقت آمدن اعمی نزد او غافل از آنکه آنها حاضرند مقام نبوت و امامت را تنزل دهند تا برسد به جایی که منافات با مطاعن و مظالم ائمه خودشان نداشته باشد و ما قائل به عصمت انبیا و اوصیاء هستیم بلکه باید گفت از پیغمبر ما و اوصیاء او ترک اولی هم صادر نشده و این خطابات و عتابات که به هر مسلمان شریفی متوجه شود افسرده و ملول می‌گردد از خداوند به حبیب خود که همیشه در مقام تسلیت خاطر مبارک او است لابد باید در مقابل امر منکری العیاذ باللّه واقع شده باشد و اعتذاراتی که در این مقام شده از قبیل آنکه پیغمبر (ص) مایل بود به اسلام اغنیا از قوم خود برای پیشرفت اسلام لذا به آنها اهمیت داد یا می‌خواست ابن ام مکتوم را ادب کند چون بی ادبی کرده بود و در بین نجوای پیغمبر (ص) با قوم مکرر مسئلت تلاوت قرآن کرد یا این سلوک ممنوع نبود و به این آیات ممنوع شد به نظر حقیر بی‌وجه است چون بالاخره یا عتاب خداوند به جا بوده و پیغمبر (ص) مستحق آن یا العیاذ باللّه بی‌جا بوده و پیغمبر منزّه از استحقاق و نمی‌شود به هیچ قائل شد این است که من می‌گویم در تفسیر قرآن باید از اقوال اغیار چشم پوشید و به ائمه اطهار مراجعه نمود تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال خداوند بعد از آن فرموده قرآن در صحف و کتب مکرّمه معظّمه است در مقام مرفوع که لوح محفوظ الهی است و قمی (ره) نقل فرموده که نزد خدا است و منزّه و مطهر است از ایادی شیاطین در دست کرام الکاتبین و ملائکه مقررین و انبیاء و مرسلین که سفراء الهی هستند و قمی (ره) نقل فرموده در دست ائمه (ع) است و در مجمع از امام صادق (ع) نقل نموده که حافظ قرآن و عامل به آن باسفرء کرام بره هستند که مراد از آنها ظاهراً مکرّم از معاصی و نیکوکارانند لعنت بر آدم مشرک و نیست و نابود باد چه قدر کفران نعمت می‌نماید که کافر می‌شود یا معلوم نیست چه موجب شده که از خدای یگانه صرف نظر نموده در مقابل بت سجده می‌کند و چرا باید تکبر کند خوب است ملاحظه کند که از چه چیز خدا خلق فرموده او را از نطفه پلید پست آفریده پس تقدیر فرموده اعضاء و اجزاء و اشکال و اطوار آن را بر طبق حکمت و مصلحت تا انسان کامل شده پس آسان فرموده بر او به ارائه دادن به او راه خیر و سعادت ابدی را به توسط انبیا و اولیا و علما و صلحا پس میرانده و حکم به دفن او فرموده برای نیل به نعیم ابدی و محفوظ ماندن جسد او از درندگان و متأذی نشدن مردمان از بوی او پس هر وقت بخواهد زنده می‌کند او را و از قبر بیرون می‌آورد برای حساب و جزای اعمال نباید آدمی اینطور باشد که شکر نعمت‌های خدا را به جا نیاورد از زمان آدم ابوالبشر تا حال هنوز شخصی پیدا نشده که به تمام وظایف خود کاملاً عمل نماید و حق شکر نعمت خدا را به جا آورد چون هیچ کس خالی از قصور و تقصیر نبوده مگر آنکه خداوند خودش او را حفظ فرموده و به سعادت ابدی رسانده باشد و محتمل است مراد

از جمله اخیره فقط آن انسان کافر باشد که در تمام عمر خود امر الهی را اطاعت ننموده است و الله اعلم بمراده.

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ (۲۴) أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا (۲۵) ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (۲۶) فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا (۲۷) وَعَبَبْنَا وَقَضَبًا (۲۸) وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا (۲۹) وَحَدَائِقَ غُلْبًا (۳۰) وَفَاكِهَةً وَأَبًّا (۳۱) مَتَاعًا لَكُمْ وَلَا تَعْمَلْكُمْ (۳۲) فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَةُ (۳۳) يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ (۳۴) وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ (۳۵) وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ (۳۶) لِكُلِّ امْرِيٍّ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (۳۷) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ (۳۸) ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ (۳۹) وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ (۴۰) تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ (۴۱) أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجْرَةُ (۴۲)

ترجمه: پس باید بنگرد انسان به خوراکش همانا ما ریختیم آب را ریختنی پس شکافتیم زمین را شکافتنی پس رویاندیم در آن حبوبات و انگور و گیاه اسپست را و درخت زیتون و خرما و باغ‌های پر از درخت‌های در هم و میوه و گیاه خود رو را به جهت بر خورداری شما و چهارپایانان پس چون آید بانگ سخت روزی که می‌گریزد مرد از برادرش و مادر و پدرش و زن و پسرانش برای هر مردی از آنان در چنین روزگاری است که کافی است او را روی‌هایی در چنین روز درخشنده است خندان و شادمان است و روی‌هایی در چنین روز بر آنها گرد کدورت است فرو گیرد آنها را تیرگی آن گروه کافران بدکارند.

تفسیر: خداوند متعال بعد از ذکر نعم ذاتیه خود شروع به ذکر نعم خارجه فرموده می‌فرماید پس باید آدمی نظر کند و فکر نماید در اطراف غذایی که می‌خورد و به بیند که خداوند به چه وسایل ظاهره و خفیه آن را در دسترس او قرار داده و چه ایادی و عواملی برای آماده نمودن آن به کار رفته تا او متمکن از تناول آن شده و به بیند که همانا ما ریختیم و نازل نمودیم باران رحمت خود را از آسمان ریختنی معتدل و ملایم با زمین و کشت و زرع که تخم نباتات را در مهد خود پیوراند پس شکافتیم زمین را شکافتنی موزون و متناسب و رویاندیم در آن حبوبات از قبیل گندم و جو و میوه جات از قبیل انگور را که ظاهراً برای کثرت منافع و اقسام آن مخصوص به ذکر شده و گیاه اسپست تازه را که مکرر چیده می‌شود و خوراک حیوانات است و درخت زیتون را که از آن روغن گرفته می‌شود و درخت خرما را که باز برای کثرت منافع آن و وفور در عربستان مخصوص به ذکر شده و باغ‌های محصور را که دارای درختان بزرگ مختلف است و از زیادی پیچیده به یکدیگر می‌باشد و سایر میوه جات و گیاه‌های خود رویی را که در چراگاه‌ها روئیده می‌شود و گفته‌اند به منزله میوه است برای حیوانات و لذا خداوند فرموده برای بهره‌برداری شما و شتر و گاو و گوسفند شما خلق شده و در کافی از امام باقر(ع) طعام در آیه اول به علمی که انسان از کسی اخذ می‌نماید تفسیر شده و فیض(ره) فرموده چون طعام اعم است از غذای جسمانی و روحانی و چنانچه انسان مأمور است که نظر کند در غذای جسمانی خود و بداند که آن به وسیله اسباب سماوی تهیه شده مأمور است که نظر نماید به غذای روحانی خود که علم است و بداند که آن نازل شده است از آسمان وحی در خاندان نبوت که علمشان از جانب خدا است تا صالح باشد برای غذای روح نه آنکه اخذ نماید از کسانی که رابطه با حق ندارند چون علوم آنها یا اقوال کسانی است که قول آنان حجت نیست یا وسائل جدال است که به وسیله شیطان به آنها رسیده و باید از آن اجتناب نمود و چون معنای ظاهر آیه محتاج به بیان نبود امام(ع) معنای خفی آن را بیان فرموده است و هر دو معنی مراد است به یک اطلاق این خلاصه فرمایش ایشان است که حقیر به نحو اختصار نقل نمودم و بیان صافی اصفی و اعلی و اتم و اکمل است پس چون آید آواز سختی که گوش را کر کند و مراد نفخه دوم اسرافیل است و بیاید روزی که مرد از برادر و مادر و پدر و زن و پسران خود فرار نماید

برای آن که به قدری به خود مشغول است که به دیگری نمی‌پردازد چنانچه خداوند خودش در آیه بعد بیان فرموده برای هر مردی از آنان که در محشر حاضرند در آن روز گرفتاری و شغلی است که کافی است برای آنها و آن مجال نمی‌دهد که به دیگری بپردازد و گفته‌اند خداوند اقارب را به ترتیب علاقه‌مندی افراد به آنها ذکر فرموده تا به پسران رسیده که عزیزترین اقاربند و جهت فرار آن است که امیدی به انتفاع از قبل آنها ندارد یا می‌ترسد مطالبه حقوق خودشان را از او بنمایند اگر در اداء حقوق اقارب کوتاهی کرده باشد و در روایت نبوی به سبب فراری که قبلاً ذکر شد با استناد به آیه بعد اشاره شده و در بعضی از روایات علت اخیر ذکر گردیده و مانعی ندارد که اسباب متعدده برای فرار موجود باشد و در خاتمه خداوند مردم را در آن روز دو قسمت فرموده یک دسته که اهل ایمانند روی‌های ایشان درخشان و خندان و مسرور و شادمان بنعیم جنان و نجات از نیران است و دسته دیگر که اهل کفر و عصیانند روی‌های آنها غبار آلود و مکدر است و فرا گرفته رخسار آنان را تاریکی و سیاهی از معاینه عذاب و هم و غم بیرون از حساب در ثواب الاعمال و مجمع از امام صادق (ع) نقل نموده که هر کس سوره عبس و تولی و سوره اذا الشمس کوزت را بخواند در تحت حمایت الهی و در بهشت در سایه رحمت او مستقر خواهد گردید ان شاء الله تعالی و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهین.

مخزن العرفان^۱

بانو مجتهده امین
(۱۳۶۲-۱۲۶۵ ش)

سوره عبس در مکه معظمه فرود آمده و به عدد بصریان چهل و یک آیه است و به عدد کوفیان و مدنیان چهل و دو آیه و صد و سی کلمه و پانصد و سی حرف است و از رسول الله (ص) حدیث می‌کنند که فرموده هر کس سوره عبس را بخواند روز قیامت روی او خندان باشد و از امام جعفر صادق (ع) است که هر کس سوره عبس و نکوی را بخواند در بهشت در ظل رحمت خدا و کرامت او واقع می‌گردد و کفعمی گفته هر کس سوره عبس را با خود دارد در هر راهی که برود خیر می‌یابد و کسی که صدمه‌ای به چشمش رسیده سه روز روزی هفت مرتبه بخواند چشمش سالم می‌گردد و اگر خواننده شود بر چیزی که دفن کرده و فراموش نموده می‌یابد آن را.

آیات ۱-۱۶

عبوس کرد و رو برگردانید وقتی که آن مرد نابینا حضورش آمد، تو چه می‌دانی شاید او پاکیزه نفس باشد، یا (به آیات قرآنی) متذکر گردد و به وی نفع ببخشد، آیا فقط کسی که متمول و بی‌نیاز است بایستی متعرض او گردی، و وظیفه تو نیست مگر آن که مردم را تزکیه کنی، و اما آن کس که با کوشش می‌دوید به سوی تو، در حالی که می‌ترسید، تو از او اعراض می‌نمایی و متحمل او نمی‌گردی، نه چنین است قرآن تذکر و اندرزی است، برای هر کس که بخواهد متذکر گردد (و راه خیر پیش گیرد)، آیات الهی در صحیفه‌های معزز و محترم، که بلند مرتبه و پاکیزه است، به دست‌های سفرای الهی و نیکوکاران (نوشته شده) مرده باد انسان چه چیز باعث شد که کافر گردید، خداوند از چه چیز وی را آفرید، از نطفه منی پس اندازه‌گیری و صورت‌بندی کرد، پس از آن راه هدایت او را آسان نمود، پس از آن وی را بمیرانید و داخل قبر گردانید، پس از آن هر وقت، مشیتش قرار گرفت او را زنده می‌گرداند، چنین نیست که (منکرین معاد گویند) چگونه بشر عمل نمی‌کند به آنچه به وی امر نموده. بایستی انسان نظر کند به سوی طعامش، که چگونه ما آب (باران را) فرو ریختیم، و زمین را شکافتیم، و از آن بیرون آوردیم حبوبات، و اشجار از انگور و رطب و درخت زیتون و نخل خرما، و باغ‌هایی که درختان و میوه‌های آن به هم پیچیده و محل چراگاه حیوانات است، اینها برای این است که شما متمتع شوید و حیوانات شما بهره بردارند، و وقتی آمد آن صدای بلند (صور اسرافیل) آن روزی است که از وحشت و هیبت آن روز مرد می‌گریزد از برادرش و مادرش و پدرش و زنش و پسرش، برای هر مردی در آن روز کار و شغلی است که وی را مشغول خود می‌گرداند، در آن روز روی‌هایی است چون صبح روشن فروزان است، و خندان و شادمانند، و روی‌های گروهی افسرده غبار آلوده تاریکی او را فرو گرفته، آنان کافران و بدکارانند)

۱. مخزن‌العرفان در تفسیر قرآن مجید، نصرت بیگم امین معروف به خانم امین یا بانوی ایرانی یا بانوی اصفهانی

(۱۳۶۲-۱۲۶۵ ش)، اصفهان، نشاط، بی‌تا، ج ۱۵، ص ۲-۱۰.

(توضیح آیات)

«عَبَسَ وَ تَوَلَّى، أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى»

عبوس به معنی لغوی صورت در هم کشیدن را گویند و آن در وقتی است که شخص از امری متنفر گردد (تولّی) به معنی اعراض نمودن است.

در بیان وصف قیامت در سوره دهر آیه ۱۰ فرموده (يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا) و اشاره به این است که روز قیامت روزی است که برای کفار بسیار سخت و ناگوار و روهای آنها در هم کشیده چنانچه در جای دیگر (وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ) (يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ) که این آیات اشاره به بد حالی کفار است در قیامت و در شأن نزول آیه مفسرین دو طور توجیه نموده اند در اینکه آیه در شأن عبدالله بن ام مکتوم فرود آمده حرفی نیست لکن در اینکه کی نسبت به او عبوس نموده و از او اعراض کرده

اعتراض به رسول اکرم (ص) درباره عبدالله بن مکتوم

مشهور و معروف بین مفسرین چنین است که وقتی رسول (ص) به جماعتی از متمولین قریش صحبت می نمود عبدالله مکتوم نابینا بود و به زحمت خود را به حضرتش رسانید و ملتفت نبود که حضرت با جماعت و بزرگان قریش مثل عتبه ابن ربیعہ ابوجهل عباس و جماعت دیگر سخن می گوید مکرر گفت (اقرئنی و علمنی ممّا علمک الله) از آنچه خدا به تو تعلیم نموده چیزی به من بیاموز و چون حضرت مولع و مصر بود بر اسلام آوردن آن کافرین و درباره اسلام با آنان صحبت می نمود و نیز نخواست آنها بگویند تابعین محمد (ص) مردمان کور و نابینا این بود که روی مبارک از وی گردانید و از جواب سؤال او خوداری نمود آن وقت این آیات خطاب آمیز فرود آمد گویند پس از آن هر وقت حضرتش عبدالله را می دید به وی احترام می گذاشت و می فرمود (مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی) جماعتی از مفسرین را رأی بر این است که مقصود رسول اکرم (ص) نیست زیرا چنین صفاتی لایق به مقام قدس آن بزرگوار نمی باشد در صورتی که در شأن او است (وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ)^۱ و آیه دیگر (وَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظًا لَفُضِّقْنَا مِنْ حَوْلِكَ)^۲ و نیز از آنچه از احادیث معلوم می شود عادت رسول اکرم (ص) بر این نبوده که کسی را از خود ولو کافر باشد براند چه جای دوستان بلکه گویند این تنفر و عبوس از مردی بوده که در نزدیکی پیامبر اکرم (ص) نشسته بود وقتی عبدالله مکتوم را دید خود را جمع کرد و از او اعراض نمود و اینکه (عَبَسَ وَ تَوَلَّى) را به صیغه ماضی غائب آورده شاهد بر این است که مقصود خود رسول الله (ص) نیست وگرنه بایستی به صیغه مخاطب آید که تو چنین کردی.

از صادق آل محمد (ع) روایت شده که این آیه در مذمت مردی از بنی امیه فرود آمده که وی نزد پیامبر اکرم (ص) نشسته بود وقتی ام مکتوم آمد از وی نفرت نمود و عبوس کرد و از او رو گردانید این است که خدا از او حکایت می کند (عَبَسَ وَ تَوَلَّى)

لکن سیاق آیه به دلالت آیات بعد چنین می رساند که مقصود شخص رسول الله (ص) است و چنین عملی منافی با مقام عصمت و حسن اخلاق آن بزرگوار نیست زیرا که حضرتش امر مهم تر که اسلام

۱. و محققاً تو علو و برتری داری و دارای خلق بزرگی می باشی.

۲. خطاب به رسول اکرم (ص) است که اگر تو سخت (و غلیظ القلب) یعنی سخت دل باشی مردم از اطراف تو پراکنده می گردند.

آوردن این اشخاص که از رؤساء قوم به شمار می‌رفتند بوده و در نظر مبارکش چنین می‌نموده اگر اینان قبول اسلام نمایند تابعین آنها نیز قبول اسلام می‌نمایند.

و عتاب نمودن حق تعالی شاید از جهت شأنیت ام مکتوم و امثال آن بوده و اینکه پیمبر خود را متنبه گرداند که مبادا چنین اشخاصی را برای فقر و نایبایی به آنها بی‌اعتنایی نمایی و به متمولین و رؤساء برای ثروت و ریاست آنها احترام گذاری (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ) «وَمَا يَدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَرْكَبُ، أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعُكَ الذِّكْرَى»

ای رسول اکرم تو چه می‌دانی شاید همین شخص نایبنا ابن مکتوم از صحبت نمودن با تو و فرا گرفتن علوم ترکیه شود و از کثافات نفسانی طاهر گردد و به موعظه تو متعظ شود و پند گیرد و از کثافات نفسانی بیرون آید و طاهر گردد و منتفع شود اشاره به اینکه غرض تو اصلاح جامعه و هدایت نمودن به راه حق و حقیقت است شاید سخنان تو در متمولین و جاه طلبان اثر نکند و در این شخص و امثال آن از کسانی که مستعد و مهیاند برای درک سعادت اثر کند «أَمَّا مَنِ اسْتَعْتَنَى، فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى»

چون مسلم و معلوم است که حضرت نظر به تمول و مال و مقام کسی نداشت بلکه او (رحمة للعالمین) بود و نقل می‌کنند که مکرر می‌فرموده سیاه و سفید و غنی و فقیر نزد من یکسانند گویند وقتی دست مبارکش در دست غلام سیاهی بود تا وقتی که آن غلام دست حضرتش را رها نمود دست خود را نگاهداشت زبان حال آن بزرگوار این است

(ما برون را ننگریم و قال را / ما درون را بنگریم و حال را)

آری اولیای خدا نظر به ظاهر ندارند نقطه نظر آنها باطن و حقیقت است (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ) نصب العین آنان است متقی‌ترین مردم در نظر آنان گرامی‌ترین مردم به شمار می‌روند. پس از این بیان معلوم می‌شود مقصود از (عَبَسَ وَ تَوَلَّى) در آیه چنانچه ظاهر آیه چنین می‌نماید خطاب به خود حضرت رسول (ص) باشد و اشاره به این باشد که تو در صورتی که از این متمولین بی‌نیاز می‌باشی چه جا دارد که بر صحبت نمودن با آنها اهتمام نمایی و به آن شخص نایبنا بی‌اعتنایی کنی.

و ممکن است گفته شود ولو آنکه ظاهراً خطاب به پیمبر اکرم است لکن مقصود تنبیه دیگران است که متمولین را بر فقراء ترجیح ندهند. خلاصه آیه اشاره به این دارد که بایستی در تبلیغ رسالت همه را به یک چشم نگاه کنی و بعضی را برای تمول یا ریاست و مقام بر مردمانی که فاقد این جهات مادی می‌باشند برتری و مزیت ندهی.

«وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَرْكَبُ»

وظیفه تو فقط تبلیغ و پاک نمودن مردم است از خبثات کفر و راه نمودن آنان به جاده مستقیم اسلام و شاید اشاره به این باشد وقتی تو تبلیغ رسالت نمودی و به آنچه از طرف خدا مأمور به انجام آن گردیده‌ای از عهده وظیفه خود برآمده‌ای دیگر خود را به زحمت میانداز.

در سوره یونس آیه (۹۹-۱۰۰) (وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ)^۱ (وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرُّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ)^۲ آل عمران آیه ۱۲۸ (لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ) و امثال این آیات بسیار است که وظیفه رسول خود را تعیین می نماید.

«وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَىٰ، وَهُوَ يَخْشَىٰ، فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ»

(من) موصوله مقصود همان ابن ام مکتوم است که چون نابینا بود با زحمت و مشقت بسیار خود را به خدمت حضرتش رسانیده و گویند او از کسانی بود که خوف الهی بر قلب او مستولی گردیده بود و وقتی خدمت رسید از آن وله و اضطرابی که داشت و چشم نداشت که ببیند حضرت در چه کاری مشغول است این بود که مصاحبه آنها را نیز ملتفت نشد مکرر سؤال نمود و حضرت برای اینکه مکالمه و مصاحبه با آنها را قطع نکند از وی اعراض نمود آن وقت عبدالله مکتوم شکسته دل گردید و شاید برای تسلی دل او این آیه فرود آمد که دلش خوش شود زیرا ولو آنکه پیمبر خاتم (ص) (رحمة للعالمین) بود لکن پروردگار عالم (ارحم الراحمین) است.

آری رحمت و شفقت و تمام اوصاف نیک اولیای الهی قطره ای است از دریای فیض و رحمت غیر متناهی مبدأ و پدید آورنده موجودات و آنان مظاهر و نماینده بعض اوصاف الهی می باشند.

«كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ، فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرْهُ»

(کلاً) کلمه ردع است (ها) در آنها ظاهراً اشاره به قرآن است اشاره به اینکه قرآن تذکر و اندرز است برای کسانی که بخواهند از قبل تعلیمات قرآنی راه سعادت و رستگاری خود را پیدا نمایند و در آن سلوک نموده و به کمال انسانیت فائز گردند در بسیاری از آیات به عبارات مختلف به پیمبر گرامی (ص) خود تذکر می دهد (لَيْسَ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ) فقط وظیفه تو تبلیغ رسالت است و اینکه مردم را به وعد و وعید متذکر گردانی و آیات قرآنی را برای آنان بخوانی هر کس خواهد راه سعادت خود را پیش گیرد لازم نیست خود را به زحمت اندازی هر کس به دستورات قرآن عمل نمود فائز گردید و هر کس روی گردانید به شقاوت ابدی گرفتار گردید عمل هر کسی اگر خوب است به نفع خودش تمام می شود و اگر بد است آن نیز به ضرر خودش تمام می گردد.

«فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ، مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ، بِأَيْدِي سَفَرَةٍ، كِرَامٍ بَرَرَةٍ»

صحف جمع صحیفه و هر شیئی بازی را صحیفه نامند چنانچه صحیفه الوجه صورت باز را گویند و نیز مکتوبات را صحائف نامند و کتاب های آسمانی را صحف نامند (صُحُفٍ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ) (يَتْلُو صُحُفًا مُّطَهَّرَةً فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ) در روایت ابی نصر سؤال می کند از ابی عبدالله در قوله تعالی (صُحُفٍ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ) که مقصود از صحف چیست فرمود آن لوح ها و مکتوباتی بوده که به ابراهیم و موسی فرود آمده.

آیات قرآنی یا مطلق آیات الهی در صحیفه های مجلل و معزز و محترم ثبت گردیده که آن صحیفه ها بسیار بلند مرتبه و در مقام عالی و پاک و پاکیزه و خالی از هر دنس و کثافتی است که به دست های

۱. اگر مشیت و خواسته پروردگار تو قرار گرفته بود تمام اهل زمین ایمان می آوردند تو کجا توانی به جبر و بکار مردم را مؤمن گردانی.

۲. و هیچ نفسی نیست که ایمان آرد مگر برخصت خدا و رجس و پلیدی را مقرر و قرار داده شده برای کسانی که عقل خود را بکار نمی بندند.

سفرای الهی و گرامی ترین مخلوقات نوشته شده ظاهراً مقصود از صحف در اینجا قرآن است که در لوح محفوظ یا در صحف انبیاء که طاهر از لوث طبیعت است (لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ) به دست سفرای الهی و آنها ملائکه ای می باشند که واسطه در وحی اند یا ملائکه ای که واسطه اند بین خدای تعالی و مخلوقاتش ثبت گردیده و در شأن کرام الکاتبین سه صفت در این آیه تذکر می دهد:

(اول) آنان را سفیر نامید و در معنی سفیر دو قول است یکی گفته نویسندگان و ابراز کنندگان امور از مکمن غیب به مرتبه شهود و عیان را سفیر نامند.

دیگری گفته سفراء ملائکه ای می باشند که حامل وحی اند و واسطه بین خدا و پیمبرانند.

(دوم) آن ملائکه را توصیف نموده به سفیر که آنان گرامی و موجودات شریف و بزرگ مرتبه می باشند.

(سوم) آن ملائکه نیکوکار و متّصف به اوصاف حسنه می باشند.

تفسیر اثنی عشری^۱

حسین بن احمد حسینی شاه عبدالعظیمی

سورة عبس - این سوره را سورة السفره نیز نامند و در مکه نازل شده.

عدد آیات - چهل و دو نزد اهل حجاز و کوفه و چهل و یک نزد غیر.

عدد کلمات - سیصد و سی و یک.

عدد حروف - پانصد و سی و سه.

ثواب تلاوت - ابن بابویه (ره) از حضرت صادق (ع): هر که سوره عبس یا سوره اذا الشمس کورت

تلاوت کند، از دوستان خدا باشد در بهشت در ظلّ ظلیل و کرامت جلیل، و از مقربان درگاه او باشد.^۲

آیه ۱

عَبَسَ وَ تَوَلَّى

شأن نزول - علی بن ابراهیم قمی: ابن ام مکتوم مؤذن حضرت پیغمبر (ص) کور بود. روزی خدمت

حضرت آمد. عثمان با جمعی بودند. حضرت او را مقدم بر عثمان داشت. پس روی ترش نمود عثمان و

پشت کرد از پیغمبر. آیه شریفه نازل شد.^۳

عَبَسَ وَ تَوَلَّى: روی ترش کرد و پشت نمود، یعنی عثمان.

آیه ۲

أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى

أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى: به جهت آنکه آمد به سوی او نابینا، یعنی عبدالله مکتوم.

آیه ۳

وَمَا يَدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَرْكَبُ

وَمَا يَدْرِيكَ: و چه چیز دانا گردانید تو را به حال ابن مکتوم، لَعَلَّهٗ يَرْكَبُ: شاید که او پاک شود از

گناه به سبب رسیدن پرتو التفات تعلیم تو به او.

آیه ۴

أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرُ

أَوْ يَذَّكَّرُ: یا پند گیرد به آنچه بداند از مواضع، فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرُ: پس نفع دهد او را پند دادن تو. مراد

آن است که تو می دانی چیزی را که مترقب است از ابن مکتوم از ترکیه یا تذکر.

آیه ۵

۱. تفسیر اثنی عشری، حسین بن احمد حسینی شاه عبدالعظیمی، تهران، میقات، ۱۳۶۴، ج ۱۴، ص ۴۷-۵۱.

۲. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، (چ حیدری ۱۳۹۱ق) - ص ۱۴۹. در این مدرک و نیز در بحار الانوار ج ۹۲ ص ۳۲۰

حاصل ترجمه عبارت بدین صورت است: هر که قرائت کند عبس و تولى و اذا الشمس كورت را...

۳. تفسیر قمی، ج نجف ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۴۰۵-۴۰۴. در این نسخه به جای عثمان، عنکن آمده است.

أَمَّا مَنِ اسْتَعْنَىٰ

أَمَّا مَنِ اسْتَعْنَىٰ: اما آن کس که توانگری دارد یا بی‌نیازی کند از ایمان.

آیه ۶

فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّىٰ

فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّىٰ: پس تو برای او روی می‌آری. یعنی بر او اقبال کنی از بهر حرص تو بر ایمان او.

آیه ۷

وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّىٰ

وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّىٰ: و نیست بر تو و زر و وبال از آنکه تزکیه نیابد و پاکیزه نشود او، یعنی ایمان نیاورد.

آیه ۸

وَأَمَّا مَنِ جَاءَكَ يَسْعَىٰ

وَأَمَّا مَنِ جَاءَكَ يَسْعَىٰ: و اما آنکه آمد به تو در حالتی که می‌شتابید در طلب تعلیم، یعنی ابن ام مکتوم.

آیه ۹

وَهُوَ يَخْشَىٰ

وَهُوَ يَخْشَىٰ: و او می‌ترسید از خدا یا از اذیت کفار، یا ترسد به سبب ناینمایی بیفتد و اعضایش ناقص گردد.

آیه ۱۰

فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ

فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ: پس تو از او اعراض و متغیر شوی.

تنبیه- این مطلب محقق است که مقام شامخ حضرت رسالت (ص) اعلی و اجل است از خطا و خطل و سهو زلل. زیرا معصوم [است] و به هیچ وجه خلاف رضای سبحانی از او صادر نگردد. بنابراین آنچه نقل شده در نزول این آیات در باره آن حضرت، از درجه اعتبار ساقط است به وجوهی: ۱- سید مرتضی علم الهدی (ره) در تنزیه الانبیاء فرماید: ظاهر آیه دلالت ندارد بر توجه خطاب به پیغمبر، و نیست در آیه چیزی که دلالت کند بر آنکه خطاب به آن حضرت باشد. بلکه خبر محض است و تصریح نشده به مخبر عنه (کسی که خبر داده شده از او) و به تأمل، شخص دریابد که خطاب به غیر پیغمبر است. ۲- وصف شده به عبوس و این از صفات پیغمبر نیست، نه در قرآن و [نه] در خبری که با دشمنان چنین نموده باشد، چه برسد به مؤمنین محبین ۳- وصف اقبال به اغنیا و اعراض از فقرا، این هم از چیزهایی است که حضرت از آن مبزأ است. ۱ زیرا کسی را که خلّاق عالم وصف اخلاقش فرموده:

۱. تنزیه الانبیاء (ج ۴م)، ص ۱۱۸-۱۱۹.

«إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقِي عَظِيمٍ»^۱ و خود فرموده: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»^۲ هرگز عقل سلیم تجویز نماید نسبت خلاف را. ۴- نزول آیه در غیر حضرت وارد شده، چنانچه از حضرت صادق (ع) مروی است که آیه در حق مردی از بنی امیه نازل شده که نزد پیغمبر نشسته بود. ابن ام مکتوم وارد شد. آن مرد چون او را دید، از او تنفر نموده، دامن خود را از او دور کرده تا جامه او به او نرسد و روی عبوس کرد و اعراض نمود. حق تعالی این آیه فرستاد و اخبار فرمود از کراهت و اعراض او از ابن ام مکتوم.^۳

آیه ۱۱

كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ

کَلَّا: (این ردع است از معاتبه) یعنی منجر شو از ترش رویی و اعراض و محترز شو از اقبال به اغنیا و اعراض از فقرا. و این اشعار است به آنکه [جایز نیست] مثل این را در زمان مستقبل به جای آرند. إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ: به درستی که آیات قرآنی پندی است مر خلقان را. یعنی واجب است متعظ شدن و عمل به موجب آن.

آیه ۱۲

فَمَنْ شَاءَ ذَكِّرْهُ

فَمَنْ شَاءَ ذَكِّرْهُ: پس هر که خواهد، حفظ کند آن را و فراموش نگرداند. چه زمام اختیار در قبضه اختیار اوست. تذکره در این آیه دال است بر آن که قادر باشد بر فعل خود و مخیر در آن.

۱. سوره قلم، آیه ۴.

۲. بحار الانوار ج جدید، ج ۷۱ باب ۹۲ (حُسن الخلق)، ص ۳۷۳.

۳. مجمع البیان (۱۴۰۳ق- قم)، ج ۵، ص ۴۳۷.

تفسیر خسروی^۱

علیرضا میرزا خسروانی

سورة عبس

که سورة السفرة هم نامیده می شود، مکیه است و آیات آن چهل و دو است.

آیات ۱ تا ۲۳

تفسیر الفاظ: «عبس» ای قطب وجهه «و تولى» ای و اعرض «یَزْکَى» ای یتزکی به معنی یتطهر «یَذْکُرُ» ای یتذکر «الدُّکْرِی» ای التذکر «تَصَدَّى» ای تتصدی به معنی تتعرض «تَلْهَى» ای تلهی به معنی تتشاغل عنه «فی صُحُفٍ» جمع صحیفه و العرب تسمی کل مکتوب فیہ صحیفه «مَرْفُوعَةٍ» ای مرفوعة القدر «سَفَرَةٍ» ای کتبه من الملائکه او الانبیاء او سفراء بین الله و رسله «بِرَّزَةٍ» ای خیار جمع باز «فَأَقْبِرَ» ای دفنه فی قبر «أَنْشَرَهُ» ای احیاه بعد موته «لَمَّا» نافیة مثل لم ولكن نفیها یسری علی الحال.

تفسیر معانی:

- ۱- رو ترش کرد و روی بگردانید.
- ۲- برای اینکه کوری نزد او آمده بود.
- ۳- چه دانی تو شاید اینکه کور مزگی و طاهر و (به سبب تعلیمی که از تو گیرد دارای عمل صالح و کردار شایسته) شود.
- ۴- یا آنکه (به سبب آنچه از مواظب قرآن او را بیاموزی) پند گیرد و موعظه شود و اینکه تذکر برای او (در دینش) سودمند گردد.
- ۵- اما کسی را که بزرگ قوم و بی نیاز از مال (و ایمان و علوم قرآنی باشد و توجهی به دین نکند).
- ۶- تو نسبت به او متعرض می شوی و به او رو می کنی (و اهتمام در ارشاد و اصلاح او می نمایی).
- ۷- و حال آن که اگر او مزگی و تطهیر از کفر و شرک نشود بحثی بر تو نیست (و تو ملزم به آن نیستی بلکه وظیفه تو فقط ابلاغ است).
- ۸- و اما کسی که در راه خیر به سوی تو می آید و کوشش می کند (یعنی ابن ام مکتوم).
- ۹- و او از خدای عز و جل ترسان است.
- ۱۰- تو از او تغافل می کنی و به غیر او مشغول می شوی (و به صحبت دیگری می پردازی).
- ۱۱- زنهار (از این کار دوری کن یعنی از پرداختن به توانگر و اعراض از ناتوان) همانا آیات قرآن موعظه و تذکری برای خلق است).
- ۱۲- بنابراین هر کس خواهان باشد آن را به خاطر می سپارد و از آن پند می گیرد (و هر کس نخواهد و راغب نباشد نیازی به اهتمام درباره او نیست).

۱. تفسیر خسروی، مرحوم شاهزاده علیرضا میرزا خسروانی، به کوشش سید مهدی بدیعی، تهران، داروخانه بدیعی قلهک، بی تا، ج ۸، ص ۴۸۲-۴۸۷.

- ۱۳- (این قرآن یا این تذکره) در کتب منظمه عندالله یعنی لوح محفوظ است یا در کتب منزله بر پیامبران سلف است (چنانکه فرمود *إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى*).
- ۱۴- خداوند به آن رفعت و علو مرتبت داده یا چرکینی ارجاس را از آن مرتفع ساخته و آن را پاک و پاکیزه ساخته (که *لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ*).
- ۱۵- به دست‌های کتبه‌ای از ملائکه که سفیرهای وحی بین خدا و پیامبران‌اند.
- ۱۶- و گرامی در درگاه خدایند و نیکوکاران‌اند (که مطیع و صالح و متقیان می‌باشند).
- خبر- فضیل بن یسار از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که: (الحافظ للقرآن العامل به مع السفارة الكرام البررة).
- و مقاتل گفته است قرآن از لوح محفوظ به آسمان دنیا در شب قدر به کتبه‌ای از ملائکه نازل شده سپس جبرئیل (ع) آن را به پیغمبر (ص) وحی نموده است.
- ۱۷- نابود شود و به عذاب و لعن الهی گرفتار گردد این انسان (که مراد هر کافر یا امیة بن خلف یا عتبه بن ابی لهب باشد) چه چیز باعث کفر او شده یا چقدر کفر او شدید و ضلالت او واضح است (که با این همه شواهد توحید و ایمان باز در کفر خود پا برجاست).
- ۱۸- (چرا نظر به اصل خلقت خود نمی‌کند و تفکر کند) که از چه چیز خداوند او را آفریده است (تا آن را دلیل بر وحدانیت او قرار دهد).
- ۱۹- از اندک آبی او را آفرید و پس از آن اندازه او را پدید فرمود (یعنی به طورهای مختلفی از نطفه به علقه تا آخر خلقت او و بر حد معلوم از درازی و کوتاهی و چشم و گوش و حواس و اعضاء و مدت عمر و روزی و تمام احوال او همه را تقدیر و اندازه هر یک را معین فرمود).
- ۲۰- سپس راه بیرون آمدن از شکم مادر را برای او آسان ساخت (که بدو آسرا و به طرف سر مادر و پاها به طرف پای مادر و در موقع ولادت با سر به طرف پایین برگردد تا به سهولت بیرون آید).
- و بقولی - سپس راه دین را بر او آسان ساخت و طریق خیر و شر را به او نمود (و هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْن).
- ۲۱- پس از آن مرگ را آفرید و او را بمیراند و حیاة را از او گرفت و بگورش فرستاد.
- در مثنوی فرماید:
- کندن گوری که کمتر پیشه بود / کی ز مکر و حيله و اندیشه بود
جمله حرفت‌ها یقین از وحی بود / اول او لیک عقل آن را فرود
مراد آن که به قبر کردن هم به امر و وحی او است.
- ۲۲- سپس وقتی که بخواهد و مشیتش تعلق بگیرد او را زنده می‌کند و از قبر بیرون می‌آورد و برای جزاء و حساب و ثواب و عقاب مبعوث می‌فرماید.
- ۲۳- الحق که (این انسان) آنچه را خدا به او امر کرده است انجام نداده است و در پرستش او خالص نگشته و با این همه نعمی که به او عطا فرموده ادای حق خدای تعالی را ننموده است (و حقا که هیچ بنده‌ای از کافر و مسلمان او را به طوری که حق عبادت او است پرستش نکرده است (ما عبدناک حق عبادتک)).
- نزول - مفسرین گفته‌اند که آیات (عبس) درباره (عبدالله بن ام مکتوم که عبدالله بن شریح بن مالک بن ربیعة الفهری از قبیله بنی عامر بن لوی است) نازل شده و این چنان بوده که او به خدمت رسول خدا (ص) آمد و آن حضرت با (عتبه ابن ربیعه و ابا جهل بن هشام و عباس بن عبدالمطلب و ابی و امیه پسران خلف) مشغول گفتگو بود و آنها را به خدا دعوت می‌نمود و تقاضای مسلمان شدن آنها را

داشت، عبدالله عرض کرد یا رسول الله برای من قرآن بخوان و از آنچه خدا تو را آموخته به من بیاموز و این فریاد را تکرار می کرد و نمی دانست که آن حضرت مشغول به صحبت با دیگران است تا آنکه در چهره رسول خدا برای اینکه عبدالله کلام آن حضرت را بریده بود آثار کراهت و بد آمدن ظاهر شد و در پیش خود فرمود این اعیان قریش می گویند پیروانشان کوران و غلامان اند و از عبدالله رو گردانیده به آنها که سخن می گفت رو نمود و لذا این آیات نازل شد و رسول خدا (ص) پس از این عبدالله بن ام مکتوم را گرامی می داشت و چون او را می دید می فرمود مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی یعنی آفرین به کسی که پروردگارم به سبب او مرا مورد عتاب قرار داد و به او می فرمود آیا تو را حاجتی است و دو مرتبه در دو غزوه او را در مدینه جانشین خود ساخت و انس بن مالک گوید که روز جنگ قادسیه او را دیدم که زرهی بر تن و پرچمی سیاه بر دست داشت.

سید مرتضی علم الهدی (قدس الله روحه) گوید: در ظاهر آیه دلالتی بر اینکه خطاب متوجه پیغمبر (ص) نیست، بلکه آن خبر محض است و تصریحی به مخبر عنه نشده است و در آن دلیل هست بر اینکه مقصود از آن غیر آن حضرت است زیرا عبوس از صفات پیغمبر (ص) با دشمنان مباین نیست چه رسد به مؤمنین که طالب ارشاد باشند و دیگر آنکه توصیف به این شده است که متوجه توانگران بوده و از فقراء تعافل نموده است و این شباهتی به اخلاق کریمه کسی که وَ اِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ درباره او نازل شده و آیه وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَفُتِّصُوا مِنْ حَوْلِكَ به او خطاب شده است ندارد و ظاهر این است که در خطاب عبس و تولى مراد غیر آن حضرت است و از امام صادق (ع) هم مروی است که آیه درباره مردی از بنی امیه که خدمت پیغمبر (ص) بوده نازل شده است که چون این ام مکتوم آمده است او از او نفرت کرده و خود را جمع کرده و صورت ترش نموده و از او رو برگردانیده و خدای سبحانه از رفتار او حکایت فرموده است و عمل او را زشت شمرده است.

پس اگر گفته شود اگر خبر اول صحیح باشد آیا عبوس گناه است یا خیر! جواب آن است که عبوس و انبساط با شخص کور مساوی است زیرا بر او سخت نیست (و چون بر کور آزاری نیست و او نمی بیند که برنجد) پس گناه نیست و می شود که خدای سبحانه پیغمبر خود را به این خطاب عتاب فرموده است تا او را به بالاترین درجه حسن اخلاق برساند و به این وسیله او را بر عظمت حال مؤمن ارشاد طلب آگاه سازد و به او بشناساند که به دست آوردن دل مؤمن که بر ایمانش پایدار شود سزاوارتر است از به دست آوردن دل مشرکی که بعداً طمع به ایمان اوست.

و جبائی گوید این آیه دلالت دارد بر اینکه کار بعداً گناه است و از آن نهی شده است و برای گذشته دلیلی نیست که پیش از آنکه نهی شود گناهی باشد و خداوند سبحانه او را جز در این هنگام نهی نفرموده است.

و بقولی آنچه را که کور در محضر حضرت به جا آورد، نوعی از بی ادبی بود و بایستی با اعراض و رو گردانیدن از او تأدیب شود جز اینکه می توان توهم کرد که اعراض از او به واسطه فقر او و اقبال به سایرین برای ریاست آنها بوده که به آنها تعظیم و تجلیلی شده باشد و خداوند برای اینکار او را مورد عتاب قرار داده باشد.

و از امام صادق (ع) مروی است که رسول خدا (ص) چون عبدالله بن ام مکتوم را می دید می فرمود: مرحباً مرحباً لا و الله لا یعاتبنی الله فیک ابدأ و کان یصنع به من اللطف حتی کان یکف عن التبی (ص) ممّا یفعل به.

بعضی مفسرین گفته‌اند لطف عظیمی از جانب خداوند به پیمبرش (ص) بوده است که در باب عبوس به او خطابی نکرده و نفرموده است عبست و چون از مسئله عبوس ردّ شده به آن حضرت خطاب کرده (وَمَا يُدْرِيكَ.....) فرموده است (ترجمه نقل از مجمع البیان).

تفسیر احسن الحدیث^۱

سید علی اکبر قرشی
(متولد ۱۳۰۷)

نویسنده تألیف این تفسیر را از آبان‌ماه ۱۳۵۵ آغاز کرده و پس از پنج سال و چهار روز به اتمام رسانده است. مؤلف سید علی اکبر قرشی متولد بناب از توابع مراغه (۱۳۰۷ ش) است. ایشان از خردسالی نزد پدرش که روحانی و واعظ مشهور بناب و مراغه بود، شروع به تحصیل کرد و پس از فراگیری مقدمات در سال ۱۳۱۲ به شهر قم رفت و نزد استادان به نام و مشهور دروس سطح و سپس خارج را فرا گرفت.

پس از انقلاب در سمت نمایندگی مجلس خبرگان قانون اساسی، خبرگان رهبری، نمایندگی ولی فقیه و امامت جماعت و جمعه فعالیت داشته است.^۲
سوره عبس در مدینه نازل شده و چهل و دو آیه است.

نظری به سوره مبارکه

۱- سوره مبارکه «عبس» بیست و چهارمین سوره است که بعد از سوره «النجم» در مکه معظمه نازل گردید. به نظر می‌آید که در سال سوم یا چهارم بعثت، بعد از نزول «فَأَصْدَعُ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضُ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» حجر/ ۹۴ نازل شده باشد که رسول خدا(ص)، مأمور شد دعوت خویش را علنی کند، زیرا از شأن نزول این سوره معلوم می‌شود که حضرت دعوت خود را علنی کرده بود، اما از لحاظ ترتیب فعلی قرآن مجید، سوره هشتادم است.

۲- عدد آیات آن در قول قارئان کوفه و حجاز، چهل و دو است ولی بصری‌ها چهل و یک و شامی‌ها چهل گفته‌اند. قول کوفی‌ها به وسیله عاصم بن ابی النجود به امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه) می‌رسد، عدد کلمات این سوره بنا به نقل تفسیر خازن صد و سی و حروف آن پانصد و سی و سه است.

۳- نامگذاری آن به «سوره عبس» ظاهراً به علت آمدن این لفظ در اول آن است و نیز «عبوس شدن» در نزول این سوره موضوعیت داشته است.

طبرسی (ره) فرموده: سوره «سفره» نیز خوانده می‌شود، آن ظاهراً در زمان رسول خدا(ص) و به زبان آن حضرت «سوره عبس» خوانده شده است.

۴- این سوره به شهادت آیات و بنا به شأن نزول آن، در مکه نازل گشته و از سوره‌های قبل از هجرت می‌باشد و پیدا است که همه به یک بار نازل شده است.

۵- در علت نزول این سوره مطلبی هست که مفسران اهل سنت به آن اعتماد کرده‌اند و در بعضی از روایات شیعه نیز به آن اشاره شده است، ما آن را از مجمع البیان نقل می‌کنیم.

۱. تفسیر احسن الحدیث، سید علی اکبر قرشی، به کوشش محمدحسن بکایی، تهران، بعثت، ۱۳۷۱، ج ۱۲، ص ۷۳-۸۳.

۲. تفسیر احسن الحدیث پشت جلد.

مرحوم طبرسی چنین آورده است: گویند: این آیات درباره ابن ام مکتوم نازل گشته است. اسم او عبدالله بن شریح بن مالک... می باشد، او نزد رسول خدا(ص) آمد، آن حضرت با عتبه بن ربیع و ابوجهل بن هشام و عباس بن عبدالمطلب و ابی و امیه پسران خلف، سخن می گفت و آنها را به خدا دعوت می کرد و امید داشت که اسلام آورند.

این ام مکتوم (که نابینا بود) گفت: یا رسول الله بر من قرآن بخوان و از آنچه خدا تعلیمت کرده مرا تعلیم کن، او با صدای بلند آن حضرت را می خواند و حرف خویش را تکرار می کرد و نمی دانست که او مشغول سخن گفتن با دیگری است، تکرار و بلند گفتن او که سبب قطع کلام آن حضرت گردید، موجب آن شد که قیافه آن حضرت تغییر کند و آثار کراهت در آن مشهود گردد آن جناب در دلش گفت: اکنون اینها می گویند: پیروان او فقط نابیناها و بردگانند.^۱

لذا حضرت توجهی بر او نکرد و به سخنش با آن پنج نفر ادامه داد، در نتیجه، این آیات (عتاب آمیز) نازل شد، پس از این ماجرا حضرت، ابن ام مکتوم را احترام می کرد و چون او را می دید می فرمود: به به به کسی که پروردگرم مرا درباره او عتاب کرده است و به او می فرمود آیا حاجتی داری؟ و او را دوبار در مدینه چون به جنگ رفت، جانشین خود فرمود.

طبرسی (ره) در ادامه قضیه فرموده است: از حضرت صادق(ع) روایت شده که فرمود: رسول خدا(ص) چون ابن ام مکتوم را می دید می فرمود: مرحبا مرحبا، نه و الله دیگر کاری نمی کنم که خدا درباره تو مرا عتاب کند، آن حضرت به او بسیار تفقد می فرمود تا حدی که او از حضور در محضر آن حضرت خودداری می کرد (یعنی احساس می کرد که رسول خدا هر وقت او را می بیند از یادآوری آن ماجرا ناراحت می شود).

آن گاه طبرسی در ادامه سخن چنین فرموده است: از حضرت صادق(ع) روایت شده که این آیات درباره مردی از بنی امیه نازل گشته که در محضر رسول خدا(ص) بود ابن ام مکتوم آمد، مرد اموی چون او را دید، او را چرکین حساب کرد و خودش را کنار کشید و رو ترش کرد و از او اعراض نمود، خدا در این جریان او را حکایت و این کار را تقبیح فرمود.

آنگاه طبرسی(ره) از سید مرتضی علم الهدی نقل می کند که فرموده است: در ظاهر این آیات دلالتی نیست که عتاب متوجه آن حضرت باشد، نقل بالا فقط یک خبر است که به «منجر به» تصریح نشده است و انگهی دلالت دارند که منظور آن حضرت نیست زیرا رسول خدا با دشمنانش عبوس نبود کجا مانده دوستانش باشد آنگاه اینکه او به اغنیاء توجه کند و از فقراء غفلت نماید، دور از اخلاق نیک آن حضرت است، مؤید این سخن آن است که خدا در وصف او فرموده است «إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ»... پس ظاهر آن است که «عَبَسَ وَ تَوَلَّى» راجع به کسی غیر از آن حضرت است. علامه طباطبایی نیز در المیزان قبول ندارد که عتاب در این آیات راجع به آن حضرت باشد، طبرسی(ره) در جوامع الجامع قول اول را بدون اظهار نظر نقل فرموده و به قول سید مرتضی مرحوم اشاره نمی کند.

ناگفته نماند: دقت در آیات نشان می دهد که طرف خطاب یک مقام مسئول و بسیار بزرگ است، بسیار بعید است که این آیات خطاب به یک انسان غیر مسئول و خطاکار باشد، بلکه چنان که خواهیم

۱. معلوم نیست ناقل این سخن از درون قلب آن حضرت چطور واقف شده که این سخن را گفته است به هر حال نقل مجمع البیان چنین است.

گفت از آیات فهمیده می‌شود که این مقام مسئول به مکتب خود بسیار علاقه داشته و آن سبب این پیشامد ناگوار شده است. و الله العالم.

۶- در این ماجرا، پیشامد طوری شده که مؤمن فقیر تحقیر شده و کافر ثروتمند مورد احترام واقع گردیده است و این برخلاف نظام اسلام است، بلکه اهانت از آن کافر و احترام از آن مؤمن باید باشد، آیات از این کار به شدت نهی می‌کند و می‌گوید: مردم همه در استفاده از دین خدا یکسانند، کسی را بر کسی مزیتی نیست. می‌شود گفت فقر و ثروت در نظر نیست بلکه مؤمن تحقیر شده و کافر تکریم.

۷- مطالب سوره مبارکه از این قرار است: یک مقام مسئول و بسیار بزرگ مورد ملامت قرار می‌گیرد به علت آنکه از آمدن یک نفر نابینا عبوس گشته و به او بی‌اعتنا شده است، زیرا که همه حق استفاده از دین خدا را دارند نباید کسی را بر کسی مزیت و برتری قائل شد، سپس انسان عنود و لجوج مورد حمله سخت قرار گرفته است که بدون توجه به خلقت خود و اینکه اختیارش در دست خالق است با آیات خدا و رسول او مبارزه می‌کند.

و نیز انسان قطع نظر از خلقت خویش اگر به طعامی که می‌خورد توجه نماید و نظامی را که در به وجود آمدن آن طعام از قبیل باریدن باران، روئیدن روئیدنی‌ها و غیره به کار رفته است، در نظر بگیرد، حتماً به پدید آورنده این نظام خاضع خواهد شد، آن وقت فرموده ادامه خلقت به آخرت منتهی خواهد شد که مردم طبق ایمان و عمل و کفر و استکبار خویش، پاداش یا کیفر خواهند دید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. عَبَسَ وَ تَوَلَّى (۱) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲) وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى (۳) أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى (۴) أَمَا مَن اسْتَعْنَى (۵) فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (۶) وَ مَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزَّكَّى (۷) وَ أَمَا مَن جَاءَكَ يَسْعَى (۸) وَ هُوَ يَحْشَى (۹) فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (۱۰) كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۱) فَمَن شَاءَ ذَكَرْهُ (۱۲) فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ (۱۳) مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ (۱۴) بِأَيْدِي سَفَرَةٍ (۱۵) كِرَامٍ بَرَرَةٍ (۱۶)

به نام خدای رحمان رحیم ۱- عبوس شد و رو گردانید ۲- از اینکه آن نابینا پیش او آمد ۳- چه چیز تو را دانا کرد شاید که او پاک شود؟! ۴- یا پند گیرد و تذکر به او نفع دهد؟! ۵- کسی که خود را بی‌نیاز می‌داند! ۶- تو به او توجه می‌کنی! ۷- حال آنکه بر تو باکی نیست که از شرک پاک نگردد! ۸- و اما آنکه به شتاب پیش تو می‌آید! ۹- و از خدا می‌ترسد! ۱۰- تو از او به دیگران مشغول می‌شوی! ۱۱- این کار مکن، آیات ما پندی است ۱۲- هر که بخواهد آن را یاد می‌گیرد ۱۳- (آن آیات) در صفحه‌های با ارزش است ۱۴- بلند مقام و پاک شده از باطل است ۱۵- در دست نویسندگان است ۱۶- که محترم و نیکوکارانند.

کلمه‌ها

عبس: (بر وزن فلس): رو ترش کردن و قیافه در هم کشیدن و رو ترش شدن، لازم و متعدی هر دو آمده است «عبس وجهه عبساً و عبوساً: کلج».

تولی: تولى اگر با «عن» باشد به معنی اعراض و اگر با «الی» باشد به معنی رو کردن آید، در آیه به معنی اعراض است.

یزکی: آن در اصل «یتزکی» است تاء به زاء عوض شده و در آن ادغام گردیده است «تزکی» از باب تفعّل به معنی پاک شدن است «یزکی»: پاک می‌شود.

یذکر: آن در اصل «یتذکر» است به معنی پند گرفتن و یادآور شدن می‌باشد تا به ذال عوض شده و در آن ادغام گردیده است «تذکره» از باب تفعیل: یادآوری.

استغنی: استغناء: طلب بی‌نیازی «استغنی الله: سئله ان یغنیه» به نظر راغب، آن مانند غنی به معنی بی‌نیازی است.

تصدی: تصدیه: رد کردن. توجه کردن، اصل آن «صدو» به معنی کف زدن و دست به هم زدن است (قاموس قرآن)

تلهی: لهو: مشغول شدن. «تلهی»: مشغول شدن و غفلت کردن.

صحف: (بر وزن عنق): جمع صحیفه، یعنی: صحیفه‌ای که در آن می‌نویسند.

مکرمة: «کرم بر وزن شرف»: شرافت. گرانقدری و عزیز بودن مکرمة: گرانقدر و پرازش. «کرام» جمع کریم به معنی محترم و با ارزش است.

سفره: سفر (بر وزن عقل): آشکار کردن، پرده برداشتن. «السفر: کشف الغطاء» و به کسر سین به معنی کتاب و نامه است که حقائق و مطالب را روشن و آشکار می‌کند، سافر به معنی کتاب و نویسنده است «سفرة»: نویسندگان.

بررة: بز به (فتح اول) نیکوکار و احسان کننده. جمع آن بر ره و ابرار است.

شرح‌ها

در این آیات ماجرای آن مرد نابینا و موحد و تحقیر او و تکریم کافر نقل شده و این عمل مورد عتاب سخت قرار گرفته است، آن وقت گفته شده که همه در استفاده از دین خدا یکسانند، کسی را بر کسی در این کار مزیتی نیست و در آخر از قرآن و آنان که در ترویج قرآن می‌کوشند تجلیل شده است.

۱ و ۲- «عَبَسَ وَ تَوَلَّىٰ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ»

لفظ «أَنْ جَاءَهُ» تقدیرش: «لأن جاءه» است و آن تعلیل «عَبَسَ وَ تَوَلَّىٰ» می‌باشد یعنی به علت آمدن آن نابینا رو ترش کرد و از او اعراض نمود منظور از «لی» اعراض از نابینا و عدم اعتنایی به او است.

۳ و ۴- «وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّىٰ أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَىٰ»

جمله اول در صورتی است که اعمی قبلا پند گرفته است و با آمدن پیش حضرت عملی یاد می‌گیرد و با آن عمل خود را پاک می‌کند یا با یاد گرفتن قلب او از جهل پاک می‌شود، جمله دوم در صورتی است که قبلا پند نگرفته پند می‌گیرد و سپس از آن پند استفاده می‌کند و با عمل به آن پاک می‌شود.^۱

یعنی: تو چه می‌دانی شاید آن اعمی با آمدن و یاد گرفتن از تو عمل کند و پاک شود و یا پند گیرد و بیاموزد و سپس از آن بهره برد.

در المیزان فرموده: در این چهار آیه عتاب شدیدی هست، و بر شدت عتاب می‌افزاید اینکه دو آیه اول به صورت غیبت است و به علت تشدید انکار عمل، از خطاب اعراض شده است و در دو آیه بعدی به صورت خطاب و روبرو و الزام حجت و توبیخ و بدون واسطه سخن گفته شده است.

۱. «فتنفعه» را با نصب خوانده‌اند که جواب «لعله» با تقدیر «ان» است و با رفع نیز خوانده‌اند که عطف بر «یذکر» می‌باشد.

طبرسی (ره) فرموده است: علت غیبت در دو آیه اول اجلال آن حضرت است که عبوس شدن و اعراض را به او نسبت نداده است. میزان فرموده است: این سخن با خطاب «أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى» جور در نمی آید.

۵ تا ۱۰- «أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزُكِّيَ وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى وَهُوَ يَخْشَى فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى»

به قرینه «وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ...» به نظر می آید که مراد از «استغنی» بی نیازی در قبول دین است یعنی آنکه در قبول دین خود را بی نیاز می داند، توبه او توجه می کنی با آنکه بر تو باکی نیست که ایمان نیارود و از شرک پاک نگردد، اما آنکه به شتاب پیش تو می آید تا پند گیرد و پاک شود و در حالی که از خدا می ترسد، تو از او به دیگران مشغول می شوی.

جمله «وَهُوَ يَخْشَى» بیان آن است که تعلیم توبه او حتما مفید خواهد بود. زیرا به حکم «سَيَذَكَّرُ مَنْ يَخْشَى» اعلی / ۱۰ هر که خشیت دارد متذکر می شود میزان فرموده است: جلو افتادن «انت» در دو محل و آمدن «له-عنه» همه برای تسجیل عتاب و ملامت است.

بعضی «ما» در «وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزُكِّيَ» را استفهامیه دانسته اند یعنی چه محذوری بر تو لازم می آید اگر اسلام نیارود و از شرک پاک نگردد؟ طبرسی (ره) درباره «استغنی» فرموده است «استغنی بالمال».

۱۱ تا ۱۶- «كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ كَرَامٍ بَرَّةٍ» از این آیات فهمیده می شود (و الله اعلم): توجه آن حضرت به آن چند نفر برای آن بود که ایمان بیاورند و اسلام قوت گیرد و تا حدی عجله به خرج می داده است، گویی مختصر نگرانی هم در قلب مبارکش بوده تا آن قضیه ناگوار واقع شده است.

خدا در این آیات می فرماید: چنین مکن و از آینده اسلام نگران مباش. این آیات از باطل و شک پاک شده اند، در جزوه های با ارزش و والا مقام با دست نویسندگان محترم و نیکوکار ثبت می شود و تبلیغ می گردد و به همه می رسد و در قلبها جای می گیرد و از بین نمی رود، علی هذا این آیات، هم آن حضرت را از تکرار جریان نابینا منع می کند و هم اطمینان می دهد که دین تو پایدار خواهد بود، نیازی به توجه به سران مشرکان نیست.

این تفسیر در صورتی صحیح است که مراد از «سفرة» نویسندگان معمولی قرآن و مبلغین آن باشد چنان که طبرسی از قتاده نقل می کند که گفته است: مراد از «سفرة» قارئان قرآنند که آن را می نویسند و می خوانند، باید دانست که قرآن به وسیله همین قارئان، نویسندگان، مفسرین، باقی مانده و به دست دیگران رسیده است، در تفسیر برهان از ابو ایوب حذاء از امام صادق (صلوات الله علیه) نقل کرده که مراد از «سفرة کرام بررة» امامان (علیهم السلام) می باشند «قال هم الأئمة» آری آنها (علیهم السلام) فرد اکمل «سفرة» هستند.

ابن عباس و مجاهد «سفرة» را ملائکه گفته اند. میزان سفره را جمع سفیر به معنی فرستاده و نماینده دانسته که ملائکه می باشند و فرموده: «بایدی سفراء من الملائكة کرام علی ربهم...»

با مراجعه به لغت خواهیم دید: سفیر به این معنی در لغت نیامده است فقط به معنی نماینده ای که برای اصلاح اعزام می شود آمده است، آن هم در آیه مناسب نیست علی هذا معنای اول اصح است.

«إِنَّهَا تَذَكُّرَةٌ» یعنی آیات قرآن، و شاید «ها» راجع به قرآن باشد و تأیید آن به جهت «تذکره» است «فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ» یعنی: آن تذکره نوشته شده است در صحیفه‌های با ارزش «مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ» یعنی والا مقام و گرانقدر هستند و پاک شده‌اند از باطل و شک و تناقض و اختلاف. «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ» حم سجده/۴۲ «إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ» طارق/۱۴.

«بِأَيْدِي سَفَرَةٍ» صفت چهارم «صحف» است یعنی آن صحیفه‌های پاک در دست نویسندگان کریم و نیکوکار است.

تفسیر راهنما^۱

اکبر هاشمی رفسنجانی

(متولد ۱۳۱۳)

عَبَسَ وَ تَوَلَّى (۱)

چهره در هم کشید و روی گردانید،

۱- چهره در هم کشیدن یکی از مسلمانان صدر اسلام و روی گردانی اعتراض‌آمیز او، از مسلمانی که با ظاهری ناخوشایند نزد او حاضر شده بود.

عَبَسَ وَ تَوَلَّى

فاعل «عَبَسَ» در آیه شریفه ذکر نشده است؛ ولی به قرینه نکوهش شدیدی که از او در آیات بعد آمده است؛ وی فردی بود که خداوند از اخلاق او رضایت کامل نداشت.

۲- خداوند، نقاط ضعف مسلمانان صدر اسلام را به آنان گوشزد می‌کرد و ایشان را با خطاهایشان آشنا می‌ساخت.

عَبَسَ وَ تَوَلَّى

۳- لزوم آگاهی از شیوه صحیح برخوردهای اجتماعی و پرهیز از برخورد نامناسب با مردم

عَبَسَ وَ تَوَلَّى

۴- «(روى عن الصادق (ع) أنها [أى «عَبَسَ وَ تَوَلَّى...»] نزلت فى رجل من بنى امية كان عند النبى (ص) فجاءه ابن أم مكتوم فلما رآه تقدّر منه و جمع نفسه و عبس و أعرض بوجهه عنه فحكى الله سبحانه ذلك و أنكره عليه؛^۲

از امام صادق (ع) روایت شده که آیه «عَبَسَ وَ تَوَلَّى» درباره مردی از بنی‌امیه نازل شده است. آن مرد نزد پیامبر (ص) بود که ابن‌ام‌مکتوم به حضور ایشان رسید. آن مرد وقتی ابن‌ام‌مکتوم را دید، از او بدش آمد و خود را جمع کرد و چهره در هم کشید و روی از او برتافت. پس خداوند سبحان داستان وی را حکایت کرده، آن را بر وی ناپسند دانسته است.»

خدا

هشدارهای ۲-

روایت ۴

عبداللّه بن ام‌مکتوم

اعراض از - ۴؛ ترشروی با - ۴؛ قصه - ۱، ۴

مسلمانان

هشدار به - صدر اسلام ۲

معاشرت

اهمیت آداب - ۳

۱. تفسیر راهنما، اکبر هاشمی رفسنجانی و جمعی از محققان، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۳، ج ۲۰، ص ۱۲۱-۱۴۸.

۲. مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۶۶۴؛ نورالتقلین، ج ۵، ص ۵۰۹.

أَنَّ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲)

که آن نابینا نزد وی آمد.

۱- مسلمانی نابینا، پس از ورود به مجلس وعظ و ارشاد پیامبر(ص)، با ترش‌رویی و روی‌گردانی یکی از حاضران مواجه شد.

عَبَسَ وَ تَوَلَّى . أَنَّ جَاءَهُ الْأَعْمَى

۲- عبدالله بن اُمّ مکتوم، نابینای مسلمانی که گرفتار ترش‌رویی و اعراض یکی از حاضران مجلس پیامبر(ص) شد.

أَنَّ جَاءَهُ الْأَعْمَى

برخی از مفسران، نام شخصی را که «اعمی» بود و آیه شریفه درباره حضور او نازل شده، «عمرو» و اکثریت «عبدالله» نوشته‌اند؛ ولی همگان بر این اتفاق دارند که او فرزند نابینای «ام مکتوم» بود. در شأن نزول آیه شریفه آمده است که وی در حال ورود به مجلسی که پیامبر(ص)، در آن حضور داشت، مورد اسائه ادب فردی از بنی‌امیه - که گفته می‌شود عثمان بن عفان بوده است - قرار گرفت.

۳- خداوند، اعتراض‌کننده به ابن‌ام‌مکتوم را، به دلیل برخورد سرد و حاکی از خشم او، با گفتاری قهرآمیز سرزنش کرد.

عَبَسَ وَ تَوَلَّى . أَنَّ جَاءَهُ الْأَعْمَى

فعل غایب «عبس» و «تَوَلَّى»، حاکی از لایق نبودن شخص برای خطاب مستقیم است. در جملات بعدی، گرچه ضمیر خطاب به طور مکرر به کار رفته است؛ ولی در این موارد - که فعلی به صورت غایب در آغاز سخن قرار می‌گیرد - متکلم گاه در ادامه کلام خود، فرد مورد نظر را شنونده گفتار خود فرض می‌کند، بدون این‌که با او گفت‌وگوی مستقیم داشته باشد.

۴- آگاه نشدن شخص از اظهار انزجار و ناراحتی دیگران، مجوز چنین رفتاری با وی نیست و از زشتی آن نمی‌کاهد.

عَبَسَ وَ تَوَلَّى . أَنَّ جَاءَهُ الْأَعْمَى

با آن که فرد نابینا، گرفتگی چهره را مشاهده نمی‌کرد؛ ولی آیه شریفه آن رفتار را نکوهیده خوانده و فاعل آن را مذمت کرده است.

۵- روش‌اندلان مسلمان - هرچند فقیر باشند - شایسته احترام‌اند و اهانت یا اظهار کدورت از همنشینی با آنان، مجاز نیست.

عَبَسَ وَ تَوَلَّى . أَنَّ جَاءَهُ الْأَعْمَى

توصیف ابن‌ام‌مکتوم به «الاعمی» - با آن که اگر ثروتمند بود کوری او مایه خشم و قهر دیگران نمی‌شد - بیانگر این است که در نظام حاکم بر مردم آن زمان، افراد کور به رفاه و ثروت نمی‌رسیدند؛ به گونه‌ای که توصیف آنان به «کور»، برای بیان فقر آنها کافی بود. تقابل «الاعمی» با «مَنِ اسْتَعْنَى» در آیات بعد، گفته‌ی یاد شده را تأیید می‌کند. سرزنش کسی که دیگران را بر شخص کور ترجیح داده بود، گویای لزوم احترام نابینایان است.

۶- نقص عضو، از شخصیت و ارزش انسان نمی‌کاهد.

عَبَسَ وَ تَوَلَّى . أَنَّ جَاءَهُ الْأَعْمَى

۷- مجلس پیامبر(ص)، پذیرای عموم مردم و آماده بهره بردن حتی برای معلولان و طبقات غیر

اشراف

أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى

اسلام

تاریخ صدر - ۱، ۲

انسان

ملاک ارزش - ۶ها

ترشروبی

سرزنش - ۴

خدا

سرزنش‌های - ۳

عبداللّه بن ام مکتوم

اعراض از - ۲؛ ترشروبی با - ۲؛ قصه - ۱، ۲، ۳

عضو

آثار نقص - ۶

فقرا

احترام - ۵

کوران

احترام - ۵ -

محمد(ص)

سیره - ۷؛ همنشینان - ۷

مسلمانان

روش برخورد صدر اسلام ۱، ۲

معاشرت

آداب - ۴

وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَرْكَبُ (۳)

و چه چیز تو را آگاه می‌سازد؟ شاید او [با شنیدن سخنت] پاک شود؛

۱- تلاش برای تزکیه نفس و درست‌کاری، مایه ارجمندی انسان و شایستگی او برای احترام افزون‌تر

وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَرْكَبُ

«زکاة» در معانی «صلاح»، «پاکیزگی»، «نمو»، «برکت» و «مدح» استعمال شده است

(لسان العرب). در این آیه - به قرینه مقام - مراد صلاح (درست‌کاری) و پاکیزگی درون است.

۲- احتمال علاقه‌مندی افراد به تزکیه نفس، کافی در لزوم احترام آنان و استقبال از حضورشان در

مجالس وعظ و ارشاد

وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَرْكَبُ

کلمه «لعل»، بر رجا و امیدواری دلالت دارد و جمله «لَعَلَّهُ يَزْكَى» امید به وجود تزکیه را در لزوم پذیرش مستمعان کافی می‌داند.

۳- آگاهی از صالح یا ناصالح بودن افراد، برای همگان مقدور نیست.
وَمَا يُدْرِيكَ

«ما» برای استفهام است و جمله «ما يُدْرِيكَ...» (چه چیز تو را آگاه می‌سازد)، نشانگر بسته بودن راه آگاهی برای مخاطب است.

۴- اندام ناقص، مانع تزکیه نفس و پیدایش صلاح و درست‌کاری در افراد نیست.
أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى. وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْكَى

۵- اعتراض کننده به حضور ابن ام‌مکتوم در مجلس پیامبر (ص)، فردی ناآشنا به صفات نفسانی او و ناتوان از شناخت صالحان

أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى. وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْكَى

۶- مبلغان، نباید با ارزیابی‌های ظاهربینانه و مشاهده ناتوانی‌های جسمی افراد، از ارشاد آنان دریغ ورزند.

أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى. وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْكَى

عبارت «فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى» - در آیات بعد - حاکی از آن است که فرد اعتراض کننده به ابن ام‌مکتوم، به وعظ و ارشاد دیگران پرداخته و از اختصاص دادن آن فرصت به وی، دریغ کرده بود.

۷- مداومت بر تصفیه درون و پاکسازی باطن، مؤثر و سودمند در بهره‌گیری از مجالس پند و اندرز
أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى. وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْكَى

فعل مضارع «يَزْكَى» - نظیر هر مضارع دیگری که از حالت‌های شخص خبر دهد - بر استمرار دلالت دارد.

احترام

زمینه - ۱؛ شرایط - ۲

ارزش‌ها

ملاک - ۱

اسلام

تاریخ صدر - ۵

انسان

عجز - ۳

تزکیه

آثار - ۱، ۷؛ موانع - ۴

صالحان

تشخیص - ۳

عبداللّه بن ام‌مکتوم

جهل معترض به - ۵؛ عجز معترض به - ۵؛ فضایل - ۵؛ قصه - ۵

عضو

آثار نقص - ۴

- علايق
 آثار علاقه به تزکيه ۲
 عمل صالح
 آثار - ۱
 فاسدان
 تشخيص - ۳
 مبلغان
 مسئوليت - ۶
 معلولان
 هدايت - ۶
 موعظه
 زمينه قبول - ۷؛ شرايط حضور در مجلس - ۲

أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرُ (۴)

يا متذکر می گردد و تذکر سودش می هد.

۱- وعظ و ارشاد دینی، زمینه ساز از میان رفتن غفلت ها است.

أَوْ يَذَّكَّرُ

ذکر و حفظ به یک معنا است؛ با این تفاوت که به اصل ذخیره سازی اطلاعات «حفظ» و به حاضر ساختن آن در قلب یا زبان - چه پس از فراموشی و چه بدون آن - «ذکر» می گویند (مفردات راغب). «ذکر» اسم مصدر «تذکیر» (تذکر دادن) است و به معنای «ذکر» و «تذکر» و نقیض نسیان نیز آمده است (لسان العرب). این کلمه در آیه - به قرینه «یذکر» - «به معنای اثرپذیری از ذکر و برطرف شدن غفلت است که در مورد آیه شریفه، حضور ابن مکتوم در مجلس وعظ و ارشاد پیامبر (ص)، می توانست آن را به دنبال داشته باشد.

۲- امکان بهره گیری انسان از تذکرات و تعالیم دینی حتی در صورتی که خود را تزکیه نکرده باشد.

لَعَلَّهُ يَرْكَبُ. أَوْ يَذَّكَّرُ

حرف «أَوْ» دلالت دارد که هرگاه یکی از دو ویژگی (تزکیه یا تذکر) محتمل باشد؛ باید شخصی را که می خواهد به مجلس وعظ و ارشاد وارد شود، پذیرفت و نباید او را تا پس از خودسازی و تزکیه از تذکرات دینی محروم کرد.

۳- تذکرات دینی برای انسان، سودمند است و آموختن آن او را برای تزکیه آماده می سازد.

لَعَلَّهُ يَرْكَبُ. أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرُ

«فاء» در «فَتَنْفَعَهُ»، انتفاع را نتیجه تذکرپذیری قرار داده است؛ یعنی، چنانچه با حضور در مجلس پند و اندرز تذکر حاصل شود، نافع بودن آن حتمی است. ارتباط این آیه با آیه قبل، گویای این است که نافع بودن تذکر، در رساندن انسان به تزکیه است.

۴- فراگیران پند و اندرز، انسان هایی ارجمند و شایسته احترامی افزون تر از دیگران

وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ... يَذَّكَّرُ

- ۵- احتمال تأثیرپذیری مردم از نصیحت‌ها، کافی در لزوم استقبال از آنان در مجالس پند و اندرز
لَعْلَهُ ... يَذَّكَّرُ
- ۶- شایستگی فرد برای ترجیح او بر دیگران در پند و اندرز، به سلامتی کامل، بینایی و فعال بودن
تمام قوای جسمی وی وابسته نیست.
أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى... وَ مَا يُدْرِيكُ لَعْلَهُ... يَذَّكَّرُ
- ۷- تنها کسانی شایسته حضور در مجالس وعظ و ارشادند، که خود را در مسیر خودسازی قرار داده
یا افرادی توصیه‌پذیر و نصیحت‌خواه باشند.
يَزَّكِّي. أَوْ يَذَّكَّرُ
- ۸- کشف وجود روحیه پندپذیری در افراد، برای همه کس مقدور نیست.
وَ مَا يُدْرِيكُ لَعْلَهُ ... يَذَّكَّرُ
- ۹- رفتار مسلمانی که از حضور ابن ام مکتوم در مجلس پیامبر(ص) ناخشنود بود - به دلیل
ناآگاهی او از روحیات نیک و بد وی - رفتاری ناروا و توجیه‌ناپذیر بود.
عَبَسَ... وَ مَا يُدْرِيكُ لَعْلَهُ يَزَّكِّي ... أَوْ يَذَّكَّرُ
- ۱۰- ابن ام مکتوم، در تلاش برای تزکیه نفس یا پندآموزی و دارای مقامی ارجمند در پیشگاه
خداوند
لَعْلَهُ يَزَّكِّي. أَوْ يَذَّكَّرُ
- هر چند خداوند با کلمه «لعل» تنها احتمال وجود یکی از دو فضیلت را برای ابن ام مکتوم مطرح
ساخته است؛ ولی انتقاد او از برخورد ناهنجار با وی و اختصاص آیاتی در قرآن به این موضوع، نشانگر
مقام نیک وی نزد خداوند و دور نبودن او از آن فضائل است.
- ۱۱- خودداری از ارشاد کسانی که در مسیر خودسازی قرار دارند و استتکاف از راهنمایی
پندپذیران، کرداری نکوهیده و ناروا است.
عَبَسَ... وَ مَا يُدْرِيكُ لَعْلَهُ يَزَّكِّي. أَوْ يَذَّكَّرُ
- ۱۲- بهره بردن از پند و اندرز دیگران و سودمندی آن به حال انسان، در گرو داشتن روحیه‌ای
پندپذیر و نصیحت‌خواه
أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرُ
- «فاء» در «فَتَنْفَعَهُ»، نافع بودن تذکر را فرع بر خورداری از روحیه تذکرپذیری ساخته است.
- ۱۳- پاکسازی خویش از آلودگی‌ها، دارای اهمیتی بیشتر از آموختن پند و اندرز است.
لَعْلَهُ يَزَّكِّي. أَوْ يَذَّكَّرُ
- تقدیم «تزکیه» بر «تذکر»، گویای برداشت یاد شده است.
- ایمان
زمینه - به تعالیم دین ۲
تبلیغ
شرایط - ۷
تزکیه
اجتناب از هدایت اهل - ۱۱؛ اهمیت - ۱۳؛ زمینه - ۳، ۷
تنبه

- زمینه - ۱
 دین
 نقش - ۳
 سلامتی
 نقش - ۶
 عبدالله بن ام مکتوم
 سند معترض به - ۹؛ فضایل - ۱۰؛ قصه - ۹؛ موعظه‌پذیری - ۱۰
 عمل
 ناپسند - ۱۱
 غفلت
 زمینه رفع - ۱
 موعظه
 آثار - ۱، ۳؛ آثار - پذیرایی ۱۲؛ اجتناب از هدایت - پذیران ۱۱؛ احترام - پذیران ۴؛ احتمال تأثیر - ۵؛
 اهمیت قبول - ۱۳؛ تشخیص - پذیران ۸؛ زمینه قبول - ۲؛ زمینه - پذیرایی ۱۲؛ شرایط حضور در
 مجلس - ۵، ۷؛ شرایط - ۶؛ فضایل - پذیران ۴؛ پذیران ۷
 هدایت
 زمینه - ۲؛ پذیران ۷

أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَىٰ (۵)

اما آن کس که خود را [از ارشاد] بی‌نیاز می‌بیند،

۱- برخی از حاضران مجلس پیامبر(ص) در ماجرای ابن ام مکتوم، خود را از بند و اندرزهای الهی بی‌نیاز می‌دیدند و از فرجام خود نگرانی نداشتند.

أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَىٰ

به قرینه «جاءك» و «يخشى» - در آیات بعد - مراد از جمله «استعنى»، احساس بی‌نیازی نسبت به حضور در مجلس وعظ و ارشاد و نیز بی‌خطر دیدن عاقبت خویش است.

۲- پیامبر(ص)، حتی کسانی را که به معارف دینی احساس نیاز نمی‌کردند، به حضور می‌پذیرفت و از ارشاد آنان دریغ نمی‌ورزید.

أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَىٰ

با توجه به شأن نزول و جملات قبل و بعد از آیه شریفه، چنین بر می‌آید که پیامبر(ص) در مجلسی به ارشاد کسانی پرداخته بود که برخی از افراد حاضر در آن، خود را از تعالیم آن حضرت بی‌نیاز می‌پنداشتند. فردی از مسلمانان نیز با شرکت در آن مجلس، خود را در مقام وعظ و ارشاد آنان قرار داده بود. پس از حضور ابن ام مکتوم، آثار ناخرسندی در قیافه و رفتار او نمودار گشت و این آیات با نگوهرش از دوگانگی برخوردارش، وی را فردی نامناسب برای ارشاد معرفی کرده است.

۳- ثروت و امکانات مادی، زمینه‌ساز بازماندن از تلاش برای درک معارف الهی و غافل‌سازنده انسان از عاقبت خویش

أَمَّا مَنِ اسْتَعْنَىٰ

مراد از «استغناء» ممکن است داشتن مال و ثروت باشد. در این صورت - به قرینه «جاءك يسعی و هو یخشی» در توصیف جبهه مقابل - می‌توان گفت ثروتمندان در معرض ترک حضور در مجالس دینی و خودداری از تلاش برای آموختن دین و دچار محرومیت از خشیت هستند.

امکانات مادی

نقش - ۳

ثروت

نقش - ۳

دین

آسیب‌شناسی دینی ۳؛ موانع درک - ۳

عبدالله بن ام مکتوم

قصه - ۱

غفلت

زمینه - ۳

محمد(ص)

بی‌نیازی حاضران در مجلس - ۱؛ شرایط حضور در مجلس - ۲؛ فرجام حاضران در مجلس - ۱

موعظه

بی‌نیازی از - ۱

فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّىٰ (۶)

تو به او می‌پردازی؛

۱- کسانی که خود را از پند و اندرزهای الهی بی‌نیاز می‌پندارند، شایسته بذل توجه کامل از سوی ارشادگران و مبلغان نیستند.

فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّىٰ

متصدی کسی است که با کشیدن سر و سینه خود به بالا، درصدد دیدن چیزی برآید (لسان‌العرب). این تعبیر حاکی از معطوف داشتن تمام توجه و عنایت، به سوی همنشین خود است.

۲- فرد خشمگین از حضور ابن ام مکتوم در مجلس پیامبر(ص)، تمام توجه خود را معطوف کسی ساخته بود که خود را از فراگیری آموزه‌های آن مجلس بی‌نیاز می‌دانست.

أَمَّا مَنِ اسْتَعْنَىٰ. فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّىٰ

۳- بذل توجه کامل ارشادگران به کسانی که نیازی به تعالیم الهی در خود احساس نمی‌کنند، روشی ناپسند و مذموم است.

أَمَّا مَنِ اسْتَعْنَىٰ. فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّىٰ

آغاز سخن با ضمیر «أنت» و نیز تقدیم «لَهُ» بر «عَنْهُ» در جمله‌های «فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّىٰ» و «أَنْتَ عَنْهُ تَلْهَىٰ» - در آیات بعد - ارشاد کننده را به جهت برخوردش با هر دو نوع مخاطب، نکوهش کرده است.

۴- حضور پیامبر(ص)، مانع اظهار نظر مسلمانان و پرداختن آنان به ارشاد دیگران نبود.

أَمَّا مَنِ اسْتَعْنَىٰ. فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّىٰ

برداشت بالا، با توجه به شأن نزول و سیاق آیات استفاده شده است.
 ۵- عثمان بن عفان، از حاضران مجلس پیامبر(ص) در ماجرای ابن ام مکتوم و ارشاد کننده کافران مکه در عصر بعثت
 أَمَا مَنِ اسْتَعْنَىٰ، فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّىٰ
 در شأن نزول آیه شریفه از تفسیر قمی نقل شده که فرد مورد نظر از ضمیر خطاب در «أَنْتَ لَهُ تَصَدَّىٰ»، عثمان بوده است. او درصدد مسلمان ساختن حاضران مجلس - که از چهره‌های برجسته قریش بودند - برآمده بود.

۶- علاقه شدید برخی از مسلمانان عصر بعثت، به ارشاد کافران سرشناس مکه و مسلمان ساختن آنان
 فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّىٰ

بر اساس شأن نزول این آیات، افراد معروفی از قریش (نظیر ابوجهل) در مجلسی که ابن ام مکتوم وارد شد، حضور داشتند و تعبیر «مَنِ اسْتَعْنَىٰ» در مورد آنان نازل شده است.

اسلام

تاریخ صدر - ۲، ۵

تبلیغ

روش - ۳

عبداللّه بن ام مکتوم

قصه - ۵؛ معترض به - ۲

عثمان بن عفان

تبلیغ - ۵؛ در مجلس محمد(ص) ۵

علاقی

علاقه به هدایت کافران مکه ۶

کافران مکه

هدایت - ۵

مبلغان

محدوده مسئولیت - ۱

محمد(ص)

هدایت در حضور - ۴

مسلمانان

علاقی - صدر اسلام ۶

موعظه

بی‌نیازی از - ۲؛ سرزنش معرضان از - ۱

هدایت

روش - ۳

وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزُكِّيَ (۷)

در حالی که پاک نشدن او، [گناهش] بر تو نیست.

۱- مسلمانان برای تزکیه کسانی که خود را از تعالیم الهی بی‌نیاز می‌پندارند، هیچ تکلیف و مسئولیتی ندارند.

وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزُكِّيَ

ما در «وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزُكِّيَ» می‌تواند نافیه باشد که با تقدیر مبتدای محذوف معنای آیه چنین می‌شود: «نیست بر تو باکی در مورد اقدام نکردن او به تزکیه خویش» و نیز ممکن است استفهامیه و مفاد آن چنین باشد: «چيست بر تو در مورد اقدام نکردن او به تزکیه خویش؟» در هر صورت مراد این است که بی‌توجهی شخص کافر به تزکیه خویش، برای تو مسئولیت‌آفرین نیست که هدایت او را بر پذیرش مؤمن مقدم می‌داری!

۲- کسانی که شایستگی ارشاد دیگران را ندارند، مسئول ناپاکی آنان نیز نیستند.

وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزُكِّيَ

این احتمال وجود دارد که مفاد جمله «وَمَا عَلَيْكَ...»، بستن راه عذر بر اعتراض‌کننده به حضور این ام مکتوم باشد. با این بیان که اگر خود را در برابر ناپاکی کافران مسئول می‌دانی خطا کرده‌ای؛ زیرا همین برخوردی که با آن ناپاکی داشتی، نشان می‌دهد که نمی‌توانی عهده‌دار مقام ارشاد دیگران باشی و این تکلیف از تو بر نمی‌آید.

۳- اعتراض‌کننده به حضور این ام مکتوم در مجلس پیامبر (ص)، شایستگی لازم را برای ارشاد و هدایت دیگران نداشت.*

وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزُكِّيَ

سرزنش فردی که در مجلس پیامبر (ص) به ارشاد کافران پرداخته بود و حضور این ام مکتوم را در آن مجلس مانع کار خود می‌دید، از دو جهت بوده است؛ ۱- ترش‌رویی برای حضور مسلمانی که ممکن است برای تزکیه شدن یا شنیدن تذکرات پیامبر (ص)، خود را به مجلس آن حضرت رسانده بود؛ ۲- پرداختن به کاری که در شأن او نبوده و شایستگی آن را نداشته است.

۴- وظیفه تزکیه و پاکسازی دیگران از آلودگی‌های معنوی، تکلیفی سنگین و نیازمند برخورداری از کمالاتی ویژه است.

وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزُكِّيَ

نفی تکلیف از مخاطب، در مورد تزکیه کافرانی که در مجلس پیامبر (ص) حضور داشتند، بیانگر آن است که وی در مقامی نبود که این تکلیف از او ساخته باشد و خداوند، از چنین افرادی انجام دادن آن را نخواست است.

۵- معارف و تعالیم دین، مایه پاک‌سازی انسان از پلیدی‌ها است.

وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزُكِّيَ

بر اساس شأن نزول آیه شریفه، حضور کافران سرشناس در مجلس پند و اندرز، مایه برخورد ناهنجار فرد مسلمان با این ام مکتوم بوده است. این که آیه از اسلام نیاوردن آنان، با تعبیر «تزکیه نخواستن» یاد کرده است، گویای ثمربخشی تعالیم دین در تزکیه است.

۶- بی‌نیاز دیدن خویش از تعالیم دین، مصداق بارز ناپاکی و محرومیت از تزکیه است.

أَمَّا مَنْ اشْتَعْنِي ... وَ مَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزُكِّيَ

۷- استقبال مردم از مجالس وعظ و ارشاد، زمینه‌ساز تکلیف مبلغان به پذیرش آنان و روی گردانی مردم از آن مجالس، مایه رفع تکلیف از ارشادگران است.

أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى... لَعَلَّهُ يَزْكَى... مَنْ اسْتَعْنَى... وَمَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزْكَى

۸- ثروتمندان، در خطر محرومیت از تزکیه و تصفیة باطن

أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى... إِلَّا يَزْكَى

برداشت یاد شده بر اساس احتمالی است که در معنای «استعنی» داده شده که مراد غنی و ثروتمند بودن است.

انسان

تزکیه - ها ۱، ۴؛ مسئول تزکیه - ها ۲

پاکی

عوامل - ۵

پلیدی‌ها

عوامل - ۶

تبلیغ

سختی - ۴؛ شرایط - ۳، ۴

تزکیه

زمینه محرومیت از - ۸؛ محرومان از - ۶

ثروتمندان

و تزکیه - ۸

دین

آثار بی‌نیازی از - ۶؛ نقش - ۵

عبداللہ بن ام مکتوم

ویژگی‌های معترض به - ۳

مبلغان

زمینه مسئولیت - ۷؛ نیازهای معنوی - ۴

مسلمانان

تکلیف - ۱؛ محدوده مسئولیت - ۱

موعظه

آثار اعراض از - ۷؛ آثار قبول - ۷

نیازها

نیاز به تکامل ۴

هدایت

آثار - ۲

وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى (۸)

و اما آن کس که شتابان نزد تو آمد،
۱- ابن ام مکتوم، با آن که از دیدن عاجز بود، برای رساندن خویش به مجلس وعظ و ارشاد پیامبر(ص)، راه را با شتاب می پیمود.

مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى

۲- ابن ام مکتوم، پس از ورود به مجلس پیامبر(ص)، در کنار مسلمانی قرار گرفت که در حال ارشاد و سخن گفتن با دیگری بود.

أَمَّا مَنِ اسْتَعْنَى. فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى... وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى

تعبیر «جاءك» بیانگر آن است که ابن ام مکتوم در مجلس پیامبر(ص)، نزد همان شخصی جا گرفته بود که با احم و قهر، ناخرسندی خود را ابراز داشت.

۳- معارف دین، سزاوار جست و جو و تلاش در راه فراگیری آن از محضر عالمان
مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى

۴- درک محضر استاد و تلاش برای حضور در مجلس او، از وظایف دانش اندوزان
جَاءَكَ يَسْعَى

دین

اهمیت تعلیم - ۳؛ اهمیت - ۳

عبداللّه بن ام مکتوم

- در مجلس محمد(ص) - ۲؛ عجله - ۱؛ قصه - ۲؛ کوری - ۱

متعلمان

مسئولیت - ۴

معلم

درک محضر - ۴

وَهُوَ يَخْشَى (۹)

در حالی که [از خدا] می ترسید،

۱- ابن ام مکتوم مسلمانی خداترس بود و خطر محرومیت از تزکیه او را نگران ساخته بود.

وَهُوَ يَخْشَى

حذف بعضی از قیده‌های کلام، گاهی به منظور تعمیم است تا مخاطب احتمالات گوناگونی را مدنظر داشته باشد. متعلق «خَشِيْتُ» در این آیه گویا به همین منظور ذکر نشده است تا احتمالاتی از قبیل ترس از خدا، نگرانی از سلب توفیق تزکیه، ترس از فرجام خویش و نظایر آن را در ذهن شنونده ترسیم کند.

۲- خداترسی و حالت خشیت، برانگیزاننده ابن ام مکتوم برای حضور در مجلس پیامبر(ص) بود.

وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى. وَهُوَ يَخْشَى

۳- افراد خداترس و نگران از ناکامی در تزکیه و درست کاری، سزاوار ارج نهادن و دریغ نداشتن

راهنمایی و ارشاد از آنان

جَاءَكَ ... وَهُوَ يَخْشَى

۴- ترس از خدا و نگرانی از دست نیافتن به تزکیه نفس، ترسی به سزا و حالتی مطلوب در پیشگاه خداوند

وَهُوَ يَخْشَى

۵- احساس بی‌نیازی از تعالیم دین، زمینه‌ساز غفلت از خداوند و بی‌باکی از آلودگی به پلیدی‌ها است.

أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى ... أَلَّا يُزَكَّى... وَهُوَ يَخْشَى

۶- حالت خشیت، حالتی حرکت‌آفرین و وادارکننده انسان به تلاش در راه آموختن و کسب کمالات و آما من جاءك يسعى. وَهُوَ يَخْشَى

۷- ابن‌ام‌مکتوم، از طیف ثروتمندان نبود.

أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى ... وَهُوَ يَخْشَى

در این آیات بین اوصاف دو فرد تقابل شیوایی به نام احتیابک پدید آمده است. این‌گونه سخن گفتن، نوعی بلاغت است که با ذکر وصف ثروتمندی در یک طرف (استغنی) اشاره به نبود ثروت در طرف مقابل شود و با ذکر وصف خشیت در طرف دیگر، به نبود آن وصف در فرد نخست اشاره گردد.

انگیزش

عوامل - ۲، ۶

پلیدی

زمینه - ۵

ترس

پسندیده - ۴

تزکیه

محرومیت از - ۴

تکامل

زمینه - ۶

خدا ترسان

اهمیت شخصیت - ۳؛ فضایل - ۳؛ هدایت - ۳

خشیت

آثار - ۲، ۶؛ فضیلت - ۴

دین

آثار بی‌نیازی از - ۵

عبداللّه بن ام‌مکتوم

خدا ترسی - ۱، ۲؛ صفات - ۱؛ عوامل نگرانی - ۱؛ موقعیت اجتماعی - ۷

غفلت

زمینه - ۵

محمد(ص)

زمینه حضور در مجلس - ۲

فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (۱۰)

تو از او تغافل می کنی.

۱- فرد خشمگین از حضور ابن ام مکتوم در مجلس پیامبر(ص)، از او اعراض کرده، خود را به گفت‌وگو با دیگری سرگرم ساخت.

فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى

«تَلَهَّى» در اصل «تَلَهَّى» بوده و حذف «تاء» از باب تَفَعَّل در این موارد شایع است. این کلمه از ریشه «لهو» است و راغب در مفردات «لهو» را به معنای چیزی دانسته است که انسان را از آنچه باید مقصد او قرار گیرد و برای او اهمیت دارد، باز دارد.

۲- خداوند، با گوشزد کردن برخورد ناشایست فردی که از ابن ام مکتوم اعراض کرده بود، او را سرزنش کرد.

فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى

۳- ترجیح اشراف بر دیگران در تبلیغ دین و برخورد دو گانه تبعیض آمیز در معاشرت با مردم، مذموم است.

أَمَا مَنْ اسْتَعْنَى. فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى... فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى

۴- لزوم استقبال از همنشینی با خداترسان و دین‌پژوهان و پرهیز از بی‌اعتنایی به آنان

فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى

۵- تقویت ایمان مؤمنان، دارای اهمیتی افزون‌تر از پافشاری بر هدایت معاندان و کافران پندناپذیر

فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى... فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى

از مجموع این بخش از آیات، استفاده می‌شود که اصرار بر ارشاد کافران، گرچه کاری پسندیده است؛ ولی هرگاه در تعارض با تقویت ایمان مسلمانی قرار گیرد، باید آن را رها کرد.

۶- لزوم پرهیز مبلغان، از برخوردهای ناهنجاری که زمینه گریز مردم از مجلس وعظ و ارشاد گردد.

لَعَلَّهُ يَرْكَبُ... فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى

اسلام

تاریخ صدر - ۱

اشراف

سرزنش ترجیح - ۳

ایمان

اهمیت تقویت - ۵

تبلیغ

اعراض از برخورد ناپسند در - ۶؛ روش - ۶؛ سرزنش تبعیض در - ۳

خدا

سرزنش‌های - ۲

خدا ترسان

اهمیت همنشینی با - ۴؛ ترک اعراض از - ۴

عبداللّه بن ام مکتوم

- اعراض از - ۱؛ روش برخورد معترض به - ۱؛ سرزنش معترض به - ۲؛ قصه - ۱
کافران
هدایت - ۵
مبلغان
مسئولیت - ۶
معاشرت
آداب - ۳
موعظه
هدایت - ناپذیران ۵

كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۱)

چنین مکن، همانا این آیات وسیله تذکر است.

۱- تأکید خداوند بر ضرورت ترک ترش‌رویی با اندرز خواهان؛ هر چند آنان، جسمی معلول داشته و از طبقات اشراف نباشند.

كَلَّا

کلمه «کلا» برای ممنوع ساختن و ردّ مطالبی است که پیش از گفتن این کلمه، مطرح شده بود.

۲- آیات قرآن، راهنما و مایه غفلت‌زدایی و زمینه‌پندگیری و عبرت

كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ

مراد از ضمیر در «إِنَّهَا»، آیات قرآن است که با توجه به بیان اوصاف آنها در آیات بعد، تصریح به مرجع ضمیر لزومی نداشته است. «تَذْكِرَةٌ» اعم از «دلالت» (راهنمایی) و «اماره» (نشانه) است و به هر چیزی که با آن تذکر حاصل شود، اطلاق می‌گردد (مفردات راغب). «تذکیر» (مرادف تذکره) به معنای موعظه‌کردن و «ذکری» (اسم مصدر آن) به معنای عبرت است (قاموس)؛ بنابراین مراد از «تَذْكِرَةٌ» بودن قرآن، راهنمایی، موعظه‌کردن و مایه عبرت بودن آن است.

۳- شایستگی قرآن برای تذکر و ارشاد همه مردم، دلیل لزوم پرهیز از منحصر ساختن مجالس آموزش آن به قشری خاص

فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّىٰ... فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ. كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ

تبلیغ

روش - ۱

تنبه

زمینه - ۲

خدا

توصیه‌های - ۱

عبرت

عوامل - ۲

قرآن

عبرت از - ۲؛ عمومیت تعلیم - ۳؛ عمومیت هدایتگری - ۳؛ غفلت‌زدایی - ۲؛ هدایتگری - ۲
موعظه
اجتناب از ترش‌روی با - پذیران ۱؛ زمینه - پذیری ۲

فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (۱۲)

پس هر که بخواهد آن را به‌خاطر بسپارد.

۱- تنها کسانی توان فراگیری معارف قرآن و به‌خاطر سپردن آن را دارند که طالب آن بوده و یادگیری آن را بر خود تحریم نکرده باشند.

فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ

«ذکر» یعنی شناختی که در ذهن حاضر باشد (برگرفته از مفردات راغب). و ضمیر مفعولی در «ذکره» به «تذکره» بازمی‌گردد. مذكر بودن آن که آخر آیات را هماهنگ ساخته به این اعتبار است که «تذکره» و «ذکر» به یک معناست.

۲- آشنایی با معارف قرآن، امری ضروری و مورد ترغیب از سوی خداوند
فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ

۳- ابن ام‌مکتوم، خواهان فراگیری معارف قرآن بود.
فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ

آیه شریفه تلویحاً حاضران مجلس پیامبر(ص) را به دو دسته تقسیم می‌کند و - به قرینه آیات پیشین - عبارت «فَمَنْ شَاءَ» به ابن‌ام‌مکتوم نظر دارد.

۴- اشراف حاضر در مجلس پیامبر(ص) در ماجرای ابن ام‌مکتوم، بر اثر بی‌رغبتی خود، از آموختن و به‌خاطر سپردن معارف قرآن محروم بودند.

فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ

۵- انسان، در انتخاب دین، دارای اختیار تکوینی است.
فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ

۶- همه انسان‌ها، استعداد شناخت معارف قرآن را دارند.
فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ

اسلام

تاریخ صدر - ۴

اشراف

محرومیت - صدر اسلام ۴

انسان

اختیار - ۵؛ استعداد - ۶

خدا

تشویق‌های - ۲

دین

آزادی در - ۵؛ زمینه تعلیم - ۶؛ محرومان از تعلیم - ۴

عبداللّه بن ام‌مکتوم

خواسته‌های - ۳: قصه - ۴

علايق

آثار علاقه به قرآن - ۱

قرآن

اهمیت تعلیم - ۲؛ تشویق به تعلیم - ۲؛ تعلیم - ۳؛ زمینه تعلیم - ۱؛ زمینه حفظ - ۱

محمد(ص)

اشراف در مجلس - ۴

قرآن برای همه^۱

میر محمدکریم علوی حسینی موسوی

توضیح - رسول خدا(ص) در موقع اقامت در مکه مجلسی ترتیب داده در آن مجلس از بزرگان قریش (عتبه و شیبیه - پسران ربیعہ) و ابوجهل پسر هشام و عباس فرزند عبدالمطلب، و امیه فرزند خلف، ولید فرزند مغیره و غیر از اینها از امرای قریش حاضر بودند رسول خدا آنها را دعوت به اسلام کرده و امیدوار بود که با قبول دین اسلام از طرف اشخاص مزبور سایرین نیز داخل اسلام خواهند شد از این جهت از ورود سایرین به آن مجلس در موقع صحبت با آنها ناخشنودی می نمود روزی موقع صحبت با اشخاص فوق الذکر عبدالله بن شریح معروف به ابن ام مکتوم از قبیلہ بنی فہر قریشی که در بدو ظهور اسلام داخل دین اسلام شده و کور بوده وارد مجلس شد. مشغول شدن رسول خدا را با جماعت مزبور امر ضروری ندانسته گفت یا رسول اللہ از قرآنی که خدای تعالی به تو تعلیم کرده بخوان و به من تعلیم ده این مطلب را تکراراً از رسول خدا سؤال نمود رسول خدا از سؤال او صورت ترش نمود (آنچنانکه هر شخص در موقع غیظ و تکدر می کند) و از او اعراض کرده جواب نداد و در آن حال از دخول او به آن مجلس رنجیده خاطر گردید آن وقت سوره مبارکه عبس نازل شده در اول سوره خدای تعالی به رسول خدا به سبب عدم اعتنا به ابن ام مکتوم و اعراض کردن از او عتاب می فرماید (یعنی که احترام یک نفر شخص مؤمن کور از کفار و مشرکین زینده تر است برای رضایت کافر و خارج از دین کم اعتنایی و ترشرویی به شخص مسلمان جایز نیست اگر چه شخص کور ترشرویی را نبیند با این همه احترام به هر فرد مسلمان واجب بوده هیچ وقت نباید به مسلمان بی احترامی کرد و این آیات شریفه برای ما سرمشق ابدی است باید مسلمین از آیات بینات قرآن شریف و تعالیم دین حنیف اسلام اهمیت اخوت و مواسات بلکه ایثار را درک کنند به موجب حدیث نبوی که فرماید (مؤمن برای مؤمن دیگر مانند بنای محکمی است که بعضی بعض دیگر را استوار می سازد) و به موجب حدیث دیگر نبوی که فرماید (مؤمنین در حکم ید واحد هستند) باید متدینین به دین اسلام اتفاق و اتحاد را شعار خود سازند و ریشه های شجره خبیثه نفاق را که از چند صد سال پیش در اصل باطنشان جاگیر شده قطع کرده و ریشه کن نمودن آن را از لوازم دین اسلام بدانند آیا برای اتحاد و اتفاق و ملت پرستی و اجماع و شوری زیاده از این آیات شریفه دلیل و برهانی لازم است؟ بعد از نزول سوره مبارکه هر زمان رسول خدا ابن ام مکتوم را می دید می فرمود مرحبا به آن شخصی که در حق او پروردگار من به من عتاب و غیظ نمود آیا حاجتی داری؟ به رموز و نکاتی که از این آیات استنباط می شود دقت نظر لازم است بعد از این به تفسیر سوره مبارکه شروع می شود.

عَبَسَ وَ تَوَلَّى (۱) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲)

ابرو در هم کشید و روی بگردانید از اینکه نابینایی به سوی او آمد (ترک خطاب در ابتدا و عتاب غائبانه و بعد از آن رجوع کردن به خطاب دلیل و برهان زیادتی عتاب می باشد فرماید: «محمد» از آمدن شخص کور «ابن ام مکتوم به نزد او روی ترش کرده از او اعراض نموده جواب نداد که چرا آن

۱. تفسیر القرآن: کشف الحقائق عن نکت الآيات والدقائق مشهور به قرآن برای همه، میرزا محمدکریم علوی حسینی موسوی، ترجمه عبدالمجید صادق نویری، تهران، کتابخانه نور، ۱۳۶۱، ج ۳، ص ۷۵۶-۷۶۰ (عنوان روی جلد تفسیر قرآن الحکیم).

وقت نزد او آمد صدور چنین رفتاری نه تنها از انبیاء بلکه از سایر مسلمین نیز درباره مسلمان دیگر سزاوار نیست. باید متدینین به دین اسلام ملاحظه یکدیگر را بکنند.

خلاصه و تأویل - برای حفظ وحدت کلمه و یگانگی و لزوم احترام به شخص مؤمن، نباید از شخص مسلمان ولو کور اعراض نمود.

وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْكِي (۳)

(یا محمّد(ص)) چه چیز تو را به احوال این شخص کور دانا نمود تو که به احوال او عالم نیستی از تو احکام دین را سؤال نمود شاید به سبب احکامی که از تو یاد گرفته تزکیه نفس می کرد از اوصاف خبیثه پاک می گشت چرا تو از او اعراض کردی و از علومی که می خواست به او تعلیم ننمودی.

أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى (۴)

و یا از موعظه و نصیحت تو متذکر شده سود می برد (یا اشتغال به جماعت قریش گفتن احکام و موعظه و نصیحت را از کور مضایقه کردی «یا محمّد» چنین کارها را ترک کن بعد از این از تو چنین عملی صادر نشود).

خلاصه و تأویل - در هدایت و راهنمایی و تعلیم اشخاص نباید کوتاهی نمود چه بسا که تبلیغ مؤثر شده باعث مزید ایمان می گردد.

أَمَّا مَنْ اسْتَعْتَى (۵) فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (۶)

اما اشخاصی که از ایمان آوردن به خدای تعالی بی احتیاج شده تکذیب می کنند (جماعت قریش) تو به آنها رو کرده مایل می شوی (و به سخنانشان گوش می دهی و حال آنکه گوش دادن به سخنان چنان معاندینی لازم نیست).

خلاصه و تأویل - اعتنا کردن به اشخاص معاند لازم نیست.

وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزْكِي (۷)

(یا محمّد(ص)) تو سعی و کوشش داری که آنها داخل ایمان شده پاک شوند (از عدم قبول ایمان و مشرک بودن آنها به تو هیچ ضرری نمی رسد فقط بر تو تبلیغ رسالت لازم است دیگر تأکید کردن و برای قبول ایمان آنها از مؤمنین اعراض نمودن ضروری نیست).

خلاصه و تأویل - از عدم قبول ایمان و مشرک بودن اشخاص، به شخص مؤمن ضرری نمی رسد.

وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى (۸) وَهُوَ يَحْسَى (۹)

و اما آن شخصی که (ابن ام مکتوم) در حال ترس از خدای تعالی برای طلب خیر شتاب کرده نزد تو برای تعلیم احکام دین آمد.

فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (۱۰)

(یا محمّد(ص)) تو از وی اعراض کرده به او جواب ندادی (و با مشرکین جماعت قریش مشغول می شوی صدور این امور از شخصی بمانند تو که به منصب نبوت نائل شده ای سزاوار نیست).

كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۱)

(یا محمّد(ص)) بعد از این چنین امری از تو صادر نشود و به مثل چنین کارهایی اقدام مکن متدینین به دین اسلام را عزیز و مکرم بدار) بدان این آیات برای موعظه و نصیحت است برای هر شنونده قبول کردن و عمل نمودن واجب است (تمام ملت اسلام باید به این آیات و به آیات دیگر قرآن که درباره اخوت و مواسات اجماع وارده شده متمسک شده رستگاری خود را در دنیا و آخرت به عمل آنها منوط دانسته و عمل را واجب و لازم بدانند).

خلاصه و تأویل: ۱- شخص مؤمن در همه حال محترم می‌باشد ۲- مراعات اخوت و مواسات بین مسلمین واجب است.

فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (۱۲)

هر شخص بخواهد او پند گیرد (یعنی به اختیار خود این نصایح و مواعظ را متذکر شده و حفظ نموده عمل به آنها را برای خود واجب می‌نماید. انسان در هر فعل خود مختار است در صورتی که به اختیار خود قبول ایمان نکند آن وقت مستوجب عذاب است).

خلاصه و تأویل: قبول و عدم ایمان به عهده خود شخص می‌باشد، بدیهی است اگر راه رشد و صلاح اختیار نکند معذب خواهد شد.

فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ (۱۳)

این نصایح و مواعظ در تمام صحیفه‌ها که بر انبیاء عزیز و مکرم نازل گشته ثبت شده است (ثبت آنها تنها در قرآن شریف نیست).

مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ (۱۴)

قدر و منزلت آن صحیفه‌ها عالی بوده از کلماتی که به خلاف عقل و مروت و انصاف دلالت کنند پاک و منزّه هستند.

بِأَيْدِي سَفَرَةٍ (۱۵) كِرَامٍ بَرَرَةٍ (۱۶)

آن صحیفه‌ها در دست انبیاء متقی و پرهیزکار که نزد ما عزیز و مکرم هستند بوده و با آن صحیفه‌ها از طرف ما به دعوت مردم مأمور شده‌اند.

خلاصه و تأویل: نصایح و مواعظ دائر به اتحاد و اتفاق مسلمین که در قرآن ذکر شده در کتب پیشینیان نیز بیان شده است.

تفسیر روان^۱

صدیقه صاحبکار

معرفی سوره:

سوره «عبس» هشتادمین سوره قرآن کریم است و دارای ۴۲ آیه می‌باشد، این سوره از سُورِ مکی بوده و در سال دَومِ بعثت بعد از سوره «نجم» نازل شده است.

نام سوره:

نام این سوره «عبس» می‌باشد که از نخستین آیه آن برگرفته شده است، به معنی کسی که چهره در هم کشیده است و نام دیگر سوره عبس «اعمی» به معنای «نابینا» می‌باشد.

فضیلت سوره:

۱- در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (ص) آمده است (من قرأ سوره «عبس» جاء یوم القیامه وجهه ضاحک مستبشر) کسی که سوره «عبس» را بخواند روز قیامت در حالی وارد محشر می‌شود که صورتش خندان و بشاش است.^۲

۲- از حضرت صادق (ع) آورده‌اند: که هر کسی سوره «عبس» و «کُورَت» را بخواند، در زیر عرش خدا و در بوستان‌ها و باغ‌های پر طراوت و زیبا و در سایه لطف و کرامت او، در بهشت پر نعمت خواهد بود و این کار بر پروردگارش سنگین نیست.

محتوای سوره:

از جمله موضوعات مهم این سوره، ذکر داستان شخص نابینا، توجه به خلقت انسان، عنایت به آیات و پدیده‌های الهی، احوالات قیامت و سرنوشت انسان‌ها است.

خلاصه تفسیر

آیه (۱): عَبَسَ وَ تَوَلَّى

شأن نزول:

این آیات نشان می‌دهد که خداوند کسی را مورد عتاب قرار داده است، به خاطر اینکه فرد یا افراد غنی و ثروتمندی را بر نابینای حق طلبی مقدم داشته است، اما این شخص مورد عتاب کیست؟ در آن اختلاف نظر است.

مشهور در میان مفسران، عامّه و خاصه این است که:

گروهی از سران قریش مانند «عتبه»، «ابوجهل» و «عباس» و جمعی دیگر در حضور پیامبر (ص) نشستند و پیامبر (ص) مشغول تبلیغ و دعوت آنها به سوی اسلام بود، پیامبر (ص) نبض مجلس را در دست گرفته بود و امیدوار بود که سخنانش در دل آنها مؤثر شود و مسلماً اگر این‌گونه افراد اسلام را می‌پذیرفتند، هم گروه دیگری از اینان تبعیت می‌کردند و هم دست از کارشکنی‌ها برمی‌داشتند، لذا از هر دو جهت به نفع اسلام بود.

۱. تفسیر روان، سیده صدیقه صاحبکار خراسانی، بی‌جا، انتشارات واسع، ۱۳۸۶، ج ۳۰، ص ۱۱۱-۱۲۷.

۲. مجمع‌البیان، ج ۱۶، ص ۷۲۸.

در همین هنگام بود که «عبدالله بن ام مکتوم» که مرد نابینا و ظاهراً فقیری بود وارد مجلس شد و پس از سلام در کنار سران قوم نشست.

او پیامبر (ص) را خطاب قرار داده و می‌گفت: ای پیغمبر!! (عَلَمَنِي مِمَّا عَلَّمَكَ اللَّهُ) از آنچه خدا به تو آموخته است به من بیاموز و در این مورد شتاب و اصرار ورزید، آن بنده خدا که نابینا و فردی عادی بود و از شرایط مجلس و حساسیت آن خبر نداشت، او آنقدر کلام پیامبر (ص) را قطع کرد که حضرت را آزرده خاطر ساخت و آثار ناخشنودی در چهره مبارکش نمایان شد و در دل گفت: این سران عرب پیش خود می‌گویند، پیروان محمد (ص) نابینایان و بردگانند و لذا رو از «عبدالله» برگرداند و به سخنانش با آن گروه ادامه داد، در این هنگام آیات فوق نازل شد و از سوی خدا مورد خطاب و عتابی لطیف و سازنده قرار گرفت.

بعد از این ماجرا هرگاه پیامبر (ص) «عبدالله» را می‌دید، او را گرامی می‌داشت و می‌فرمود: (مرحباً بمن عاتینی ربی... درود به کسی که پروردگار مرا به خاطر او مورد عتاب قرار داد. آنگاه از او دلجویی می‌کرد و او را مورد لطف قرار می‌داد و دو بار هم پس از آن جریان، او را به هنگام رفتن به میدان جهاد به جانشینی خود در اداره مدینه گماشت).^۱

عبدالله بن مکتوم صحابی رسول خدا و از بستگان خدیجه (س) بود.

شأن نزول دوّم:

بعضی از مفسرین می‌گویند که این آیات در مورد مردی از «بنی امیه» نازل شده که نزد پیامبر (ص) نشست بود، در همان حال «عبدالله بن ام مکتوم» وارد شد، هنگامی که چشمش به «عبدالله» افتاد خود را جمع کرد، مثل اینکه ترسید آلوده شود لذا قیافه‌اش را در هم کشید و صورت خود را برگرداند. خداوند در این آیات فوق عمل او را نقل کرده و مورد ملامت و سرزنش قرار داده است، این شأن نزول در حدیثی از امام صادق (ع) نقل شده است.^۲

مرحوم سید مرتضی فقیه نامدار شیعه، این شأن نزول را پذیرفته و می‌گوید: در آیه چیزی وجود ندارد که صریحاً دلالت کند که منظور شخص پیامبر (ص) است، تنها چیزی که می‌تواند قرینه‌ای بر این معنی باشد، خطاب‌هایی است که از آیات ۸ تا ۱۰ این سوره آمده که می‌گوید: کسی که پیوسته «برای شنیدن آیات خدا» به سرعت سراغ تو می‌آید و از خدا می‌ترسد، تو از او غافل می‌شوی؟ این چیزی است که بهتر از هر کسی در مورد پیامبر (ص) می‌تواند صادق باشد.

بررسی آیه

اکنون این آیه شریفه را بررسی کرده تا ببینیم آیا این نشانه‌ها و علائم با شخصیت پیامبر اسلام (ص) منطبق می‌شود؟ یعنی امکان دارد پیامبر چنین برخوردی را داشته باشد و این چنین مورد خطاب شدید از جانب خداوند باشد یا نه؟

فرمود: (عَبَسَ وَ تَوَلَّى) کلمه «عبس» از ماده «عبوست» می‌آید و عبوس به آن کسی می‌گویند که چهره را در هم می‌کند و با بی‌اعتنایی کردن روی را برمی‌گرداند.

این شخص مورد عتاب چه کسی می‌تواند باشد؟ منهای شأن نزول و آنچه مفسران گفته‌اند، اگر با کلیات و ترتیب نزول آیات قرآن محاسبه کنیم، قطعاً باید گفت هیچ یک از این خصوصیات منطبق بر

۱. مجمع‌البیان، ج ۱۶، ص ۷۳۴.

۲. مجمع‌البیان، ج ۱۶، ص ۷۳۶.

وجود مقدس نبی مکرم نخواهد بود، هیچ کدام از این حالات، حالاتی نیست که ما از پیامبر(ص) می‌شناسیم، شخصیتی که «به حُسن و خُلُق و وفا کس به پای او نرسد».

لذا این خصوصیتی که گفته شده، در هیچ کجای زندگی پیامبر(ص) کسی سراغ ندارد، حال چگونه بعضی غافل شده و این اسناد را به نبی مکرم داده‌اند، در حالی که خداوند اخلاقیات نبی مکرم را در آیات دیگر قرآن به گونه‌ای دیگر فرموده است، که از دو بعد بررسی می‌شود:

بُعد اوّل:

۱- «عبس» حالت عبوس بودن و چهره در هم کردن و روی برگرداندن است که آن را هیچ کس در طول عمر پیامبر(ص) از او، حتی با دشمنان خویش سراغ نداشته و ندارد.

تاریخ در هیچ جا نقل نمی‌کند که پیغمبر(ص) در قبال دشمن خود ابرو گره کرده باشد، چه رسد به آنکه مرد نایبانی فقیری بیاید و رسول خدا چهره در هم کند، پیغمبری که خداوند او را به (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ) می‌ستاید.

پس باید بگوییم در قرآن تناقض است که خداوند از یک طرف عتاب می‌کند و از طرف دیگر می‌فرماید: (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ)^۱

مخصوصاً اینکه معروف است که سوره «ن» قبل از سوره «عبس» نازل شده است و دیگر اینکه کلمه «علی» آن استیلا و تسلط کامل پیغمبر را بر اخلاق می‌رساند، لذا چطور می‌شود کسی که دارای خلق عظیم است یک نایبانی سائل را رد کند و صورت از او برگرداند؟

۲- در سوره مبارکه آل عمران می‌فرماید:

(فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَّفُتِنَّا الْقُلُوبَ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوَهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ)^۲

پیغمبر شما به سبب رحمت الهی است که این گونه نرمش در بر خورد دارید، اگر شما درشت خود و تندخو می‌بودید، مردم از پیرامون شما پراکنده شده و می‌رفتند، پس خداوند در این آیه نرم‌خو بودن پیامبر را امضا می‌کند.

۳- در اولین آیاتی که بعد از اعلام عمومی بعثت بر پیامبر مکرم نازل شد، بحث انذار عشیره بود. (و انذر عشیرتک الاقربین) پیغمبر! از خانواده و فامیل خود شروع کنید، این آیه اوّل بعثت و در مکه نازل شده است و به دنبال آن می‌فرماید:

(وَإِخْفُصْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) پیغمبر! وقتی مؤمنین پیش شما می‌آیند، بال تواضع را بگشائید و با نهایت ادب با آنها برخورد کنید.

سؤال: آیا پیامبر(ص) در اوّل بعثت به این آیه عمل کرده است یا نه؟ اگر نکرده است (نعوذبالله)، متخلف از فرمان الهی است و عصمت ندارد، ولی اگر عمل کرده است پس چطور می‌شود پیغمبر روی ترش کند و اعتنا نکند؟

آیات و دلائل متعدد دیگری را می‌شود از خود قرآن اقامه کرد که به هیچ وجه این رویه اخلاقی با پیامبر(ص) نمی‌سازد، پیامبری که با وحشی قاتل حمزه سیدالشهداء آن معامله را می‌کند که چهره از

۱. قلم (آیه / ۴).

۲. آل عمران (آیه / ۱۵۹).

او نمی‌گیرد، پیامبری که با دشمنانش همان‌گونه که تاریخ نقل می‌کند، هیچگاه روی ترش نکرده، چطور می‌تواند با دوستان چنین کند؟
بعد دوّم:

۱- «تولی»، در اینجا می‌فرماید: ای کسی که با اغنیاء مهربانی، ولی مؤمنان را رها کرده‌ای، آیا چنین از پیامبر (ص) امکان دارد؟ آیا مگر نه این است که خداوند به پیامبر خود امر کرده است (فَأَعْرَضَ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا) پیغمبر روی برگردان از آن کسانی که روی برگرداندند از ذکر ما و اینها اراده نکردند مگر زندگی دنیا را، از این دنیا پرستان و مال پرستان روی برگردان.

سؤال: آیا پیغمبر (ص) به این امر عمل کرده است یا نه؟ اگر عمل نکرده عصیان است و اگر عمل کرده پس با ابوجهل چه کار دارد؟
ابوجهلی که تا آخر ایمان نیاورده است، آیا می‌شود پیامبر (ص) ابوجهل را بپذیرد و از عبدالله بن مکتوم روی برگرداند؟

۲- در آیات مشابه دیگری، خداوند به نبی مکرم چنین می‌گوید: (وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا) پیغمبر! مبدا چشمت را متوجه زر و زیور ظاهری این جماعت کنی، مال و ثروت آنها چشمت را نگیرد، دارایی و اموال آنها نسبت به آنچه تو داری هیچ ارزشی ندارد.
سؤال: وقتی که خداوند این مطلب را به پیغمبر می‌گوید، آیا این مطلب در پیغمبر اثر گذارده است یا نه؟ خوب مسلم است که اثر گذاشته، پس چطور می‌شود به ابوجهل توجه کند و به ابن ام مکتوم بی‌توجهی نماید؟

۳- از ابعاد مختلف دیگر می‌توان قرائن و نشانه‌هایی اقامه کرد که این رفتار و این حالات با وجود مقدس نبی مکرم هرگز سازگاری ندارد، اگر کتبی را که سیره عملی پیامبر (ص) را نوشتند مطالعه کنیم، می‌بینیم که جز این نیست که پیامبر با هیچکس صحبت نمی‌کرد مگر رو در رو (اقبل الیه رسول الله) و هنگامی هم که با کسی صحبت می‌کرد، تبسم بر لبش بود، پس چطور می‌شود که گره در ابروی او باشد و چه کسی حالت غضب و خشم رسول خدا را دیده که این صحنه دوّمش باشد.
لذا تمام قرائن و نشانه‌ها حاکی از آن است که آن کسی را که خداوند در اینجا مورد عتاب قرار می‌دهد نمی‌تواند وجود مقدس نبی مکرم اسلام باشد.

طبیعی است همان‌گونه که امام صادق (ع) از اهل البیت است (اهل البیت ادی ما فی البیت) و اهل بیت، آگاه‌تر از همه است که بدانند این آیه در شأن چه کسی نازل شده است، حضرت فرمودند: (ینزل فی رجل من بنی امیه) این آیه در شأن یک فردی از بنی امیه است (شأن نزول دوّم)
آیه (۲): أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى

چهره در هم کشید و روی برگردانید، هنگامی که آن نابینا نزد او آمد، بحثی که در این آیه پیش می‌آید این است که در جامعه تمایزها وجود دارد و ما در جامعه بدون تمایز نمی‌توانیم زندگی کنیم و این طور نیست که همه انسان‌ها مساوی باشند.

(يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ)

خداوند در قرآن می‌فرماید: مردم! ما شما را از یک زن و مرد آفریدیم یعنی تمام انسان‌ها از یک پدر و مادرند.

بعد خداوند چنین مطرح می‌کند که ما شما را قبائل و شعبه‌ها قرار دادیم، از اینجاست که امتیازات اجتماعی و طبقه‌بندی‌ها شروع می‌شود، اما هشدار می‌دهد که ای انسان‌ها بدانید، سفید بودن یا سیاه بودن، غنی بودن یا فقیر بودن، چشم داشتن یا نداشتن، جاذبه ظاهری داشتن یا نداشتن، هیچ‌کدام از اینها در نزد خالق و پروردگار شما امتیاز محسوب نمی‌شود، آنچه نزد خداوند ارزشمند است (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ) کسی است که متزین به تقوای الهی باشد، منتها متأسفانه این جاذبه‌های ظاهری در جامعه کار خودش را می‌کند.

لذا خداوند در این آیه به این بُعد اشاره می‌کند، که یک انسان نابینایی که ممکن است از جهت مالی موقعیتی هم نداشته باشد با انگیزه خیر آمده است.

آیه (۳): وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَرْكَبُ

لذا می‌فرماید: تو چه می‌دانی شاید او در جستجوی ایمان و پاکی و تقوی باشد.

در اینکه از آن شخص تعبیر به «اعمی - کور» کرد توییح بیشتری استفاده می‌شود، برای اینکه محتاجی که به انسان مراجعه می‌کند اگر نابینا باشد و حاجتش هم حاجت دینی باشد و خلاصه ترس از خدا او را وادار کرده باشد که با نداشتن چشم به ما مراجعه کند، ما پیش از سایر مراجعه‌کنندگان باید به او ترحم کرده و او را مورد عطوفت قرار دهیم، نه اینکه چهره در هم بکشیم و روی از او بگردانیم.

انبیایی که شعارشان این است فرعون‌ها را هم تزکیه کنند، چطور ممکن است اگر کسی برای تزکیه آمد پیش آنها، دفعش کنند؟

آیه (۴): أَوْ يَدَّكُرُ فَتَنْفَعَهُ الدُّكْرُ

و یا اینکه آمده است تا از شنیدن سخنان حق متذکر شود و این تذکر به حال او مفید باشد و اگر صد در صد پاک و با تقوی نشود لاقلاً از تذکر پند می‌گیرد و بیدار می‌شود و این بیداری در او اجمالاً اثر می‌گذارد، زیرا امکان ندارد که یک مطلبی را به انسان تذکر و هشدار بدهند و این تذکر در ضمیر ناخودآگاه آدمی کار خودش را نکند، بالاخره امروز نه فردا، اثر این تذکرات درونی، برونی می‌شود، لذا می‌فرماید: بدانید این ذکرها نفع خودش را می‌بخشد.

آیه (۵): أَمَّا مَنِ اسْتَعْنَىٰ

سپس این عتاب را ادامه داده و می‌افزاید: اما آنکه خود را بی‌نیاز و غنی می‌داند.

در آیات قبل سخن از جاذبه ظاهری بود که این مکتوم نداشت (نابینایی) اما در این آیه سخن از جاذبه اجتماعی و سرمایه است که گروهی مانند ابوجهل و عتبه و... از ثروت بی‌نیازند.

در مکتب و رویه انبیای الهی هیچ وقت انسان‌ها را از جهت مال و سرمایه طبقه‌بندی نکرده‌اند، سلمان‌ها و ابوذرها که پابره‌های محضر پیامبر (ص) بودند، عزیزترین کسان وجود نبی مکرم اسلام بودند، آنها بر اثر سرمایه‌هایشان به پیامبر (ص) نزدیک نشده بودند، بلکه آنها سرمایه‌ای به جز تقوا نداشتند.

آیه (۶): فَأَنْتَ لَئِذَا تَصَدَّىٰ

اما کسی که استغنا دارد و احساس بی‌نیازی می‌کند، تو هم به او رو می‌آوری و به او توجه می‌کنی، یعنی اینکه تو خیلی به وضع مستکبران و اعراض‌کنندگان از پیروی حق، می‌پردازی و زیاد به وضع

آنها اعتنا می‌کنی و اصرار به هدایت آنها داری، در حالی که آنها گرفتار غرور و ثروت و خودخواهی هستند.

آیه (۷): وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَرْكَبُ

در حالیکه اگر او راه تقوی را پیش نگیرد و ایمان نیاورد، چیزی بر تو نیست، شما تمام وقتتان را برای آنها می‌گذارید، در حالیکه باید این وقت را برای کسی بگذارید که قصد تزکیه دارد، وظیفه تو تنها ابلاغ رسالت است، خواه از آن پند گیرند یا ملال.

بنابراین به خاطر این‌گونه افراد تو نمی‌توانی نابینای حق طلبی را نادیده بگیری، یا آزرده خاطر سازی، هر چند هدف تو هدایت این گردنکشان باشد.

آیه (۸): وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى

بار دیگر تأکید و عتاب را از سر می‌گیرد و همچنان به صورت خطاب می‌فرماید: اما کسی که با زحمت و تلاش به سراغ تو می‌آید تا چیزی یاد بگیرد.

آیه (۹): وَهُوَ يَخْشَى

و او از خدا ترسان است و در دل مایه خشیت دارد و همین انگیزه ترس از خداوند او را به دنبال تو فرستاده تا حقایق بیشتری بشنود و به کار بیند و خود را پاک و پاکیزه کند.

آیه (۱۰): فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى

آنگاه تو از او غافل می‌شوی و به دیگری می‌پرداز، تعبیر به «أنت» (تو) در حقیقت اشاره به این است که مثل توئی سزاوار نیست، از چنین انسان حق طلبی لحظه‌ای غافل شوی و به دیگران بپردازی، هر چند هدف تو از پرداختن به آنها نیز هدایتشان باشد، چرا که در محاسبه اولویت‌ها، اولویت از آن گروه مستضعف پاکدل است.

جمعی از مفسرین عامه و اهل سنت این برخورد را به ساحت مقدس نبی مکرم نسبت داده‌اند، حال این عتاب و خطاب خواه به شخص پیامبر (ص) باشد یا غیر او، بیانگر این واقعیت مهم است که اسلام و قرآن اهمیت و احترام خاصی برای پویندگان راه حق مخصوصاً از طبقات مستضعف قائل است.

ولی برای کافران لجوج ارزشی قائل نیست، هر چند سرکردگان قوم و قبیله‌ای باشد و همان‌گونه که در آیات فوق خواندیم، خداوند آن فرد نابینا را بر همه سران عرب ترجیح داد.

این درسی است برای آنهایی که قصد تبلیغ اسلام را دارند که معیار خوبی مخاطب، آمادگی او برای حق‌پذیری است نه چیز دیگر، پس باید امکانات تبلیغی را در سرزمین‌هایی به کار گرفت که اهل آنجا مشتاق هدایت باشند، نه اسیر جهالت و غرور.

خلاصه تفسیر

آیه (۱۱): كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ

در تعقیب آیات گذشته که در آن سخن سرزنش کسی بود که نسبت به نابینای حق طلبی کم توجهی نموده بود، در این آیات به مسئله اهمیت قرآن مجید و مبدأ پاک آن و تأثیرش در نفوس پرداخته، می‌فرماید: نه! این برخورد صحیح نیست و دیگر تکرار مکن و از آن برای همیشه سخت دوری نما.

ضمیر در «إِنَّهَا» برمی‌گردد به همین آیات، بدانید این قرآن تذکره است، یعنی تک تک آیات قرآن درس انسان‌سازی می‌دهد، هم اکنون برخورد خود را چک کنید و ببینید اگر در زندگی وقتی کسی را

که غنا دارد، ولو دل بیداری هم ندارد تحویل گرفته و اهمیت به او می‌دهید، ولی به یک انسان مؤمن که دلی شاداب دارد اما دستش از مال و ثروت خالی است بی‌اعتنایی می‌کنید، بدانید که شما هم از همین جماعت هستید.

این آیات موجب تذکر و هشدار است که از مستضعفان پاکدل غافل نشوی و به افراد ثروتمند و مغرور روی نیاوری.

این احتمال هم وجود دارد که جمله (كُلًّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ) پاسخی باشد به تمام تهمت‌های مشرکان و دشمنان اسلام در مورد قرآن که گاهی شعر و گاهی سحر و گاه نوعی کهانت می‌دانستند. قرآن می‌گوید: هیچ یک از این نسبت‌ها صحیح نیست، بلکه این آیات وسیله‌ای برای بیداری و یادآوری و آگاهی و ایمان، و دلیل آن در خودش نهفته است، چرا که هرکس به آن نزدیک می‌شود، این اثر را در خود احساس می‌کند، جز آنان که عناد و لجاج دارند و نمی‌خواهند حق را بپذیرند. آیه (۱۲): فَمَنْ شَاءَ ذَكُرْهُ

سپس می‌فرماید: این درب به روی همگان باز است و هرکس بخواهد می‌تواند این دستورالعمل زندگی را فرا بگیرد و به آن عمل کند.

این آیه مبارکه هم نشانگر این است که هیچ اکراه و اجباری در کار نیست و انسان حق انتخاب در اندیشه و دین و مذهب را دارد و جبر گرایان در اشتباهند و نیز نشانگر این نکته است که پس از این هشدار، دیگر روی ترش کردن عملی ناپسند و نابخشودنی است، اما پیش از فرود آمدن این آیه تنها ترک «اولی» بوده است.

آیه (۱۳): فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ

سپس در مورد شکوه و عظمت قرآن می‌فرماید: این واژه‌ها و آیه‌های گرانقدر قرآن، در نامه‌ها و نوشته‌هایی ارزشمند به ثبت رسیده است، این تعالیم را دست کم نگیرید.

آیه (۱۴): مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ

در ادامه می‌فرماید: ریشه این کلمات اینجا نیست، اینها ریشه در کتاب مکنون الهی دارد، اینها در صحیفه‌های بسیار رفیعی می‌باشد و بالاتر از آن است که دست ناهلان به سوی آن دراز شود و یا قادر بر تحریف آن باشند و پاک‌تر از آن است که دست ناپاکان آن را آلوده کند و نیز از هرگونه شک و شبهه و تضاد مبرا است، اصل قرآن را دست کم نگیرید، کلام قرآن بسیار رفیع است.

خداوند این کلام را تنزل داده و آنقدر پایین آورده تا ما بتوانیم آن را قرائت کنیم، درس زندگی از آن بیاموزیم و بر اساس آن، رویه حیات و معاش و معاد خود را تنظیم کنیم.

آیات قرآن در یک صُحُفِ مطهره است، در اوج طهارت و پاکیزگی است، قرآن یک طهارتی دارد که اگر کسی بخواهد ارتباط با قرآن برقرار کند، باید طاهر باشد.

آیه (۱۵): بِأَيْدِي سَفَرَةٍ

می‌دانید چه کسی این قرآن را آورده است؟ این قرآن در دست سفیران الهی بوده و ملائکه اللّه این قرآن را آورده‌اند.

بعضی گفته‌اند: منظور از «سفره» در اینجا حافظان و قاریان و کاتبان قرآن، علما و دانشمندان هستند که آنها این آیات را در هر عصر و زمانی از دستبرد شیاطین محفوظ می‌دارند.

در حدیثی از امام صادق (ع) می‌خوانیم که فرمود: (الحافظ للقرآن العامل به مع السفره الكرام البرره)
 کسی که حافظ قرآن باشد و به آن عمل کند با سفیران بزرگوار و فرمانبرداران الهی خواهد بود.^۱
 آیه (۱۶): كِرَامٌ بَرَرَةٌ
 آن‌گاه در گرامی داشت آنها می‌فرماید: همان سفیران گرانقدر و شایسته کرداری که فرمانبردار
 پروردگارند.
 اینها کسانی هستند که گاه تمام عمر را به یک سجود یا رکوع گذرانده‌اند، به این ترتیب خداوند در
 اینجا فرشتگان را به سه صفت توصیف کرده است:
 نخست اینکه آنان سفیران و حاملان وحی اویند.
 دیگر اینکه ذاتاً عزیز و گرانمایه‌اند.
 و سومین صفت پاکی اعمال آنها و اطاعت و تسلیم و نیکوکاری است.
 اینها کریمانند و اهل برّ و احسان و نیکویی بر بشریتند که چنین پیام‌هایی را از ناحیه خداوند برای
 انسان‌ها به ارمغان آورده‌اند.

۱. مجمع‌البیان، ج ۱۶، ص ۷۴۱.

معرفی محصولات قرآنی دفتر فرهنگ معلولین

قرآن کریم راهنمای سودمندی برای معلولین می‌تواند باشد. به همین دلیل دفتر فرهنگ معلولین تاکنون محصولات قرآنی متنوع منتشر کرده و آثاری هم در دست کار و اتمام دارد. همه اینها را ذیلاً معرفی می‌کنیم:

الف: آثار منتشر شده

۱ / الف: کتاب‌های کاغذی

- سوره روشندان: تکریم نابینایان در قرآن کریم
- مستندات حقوق فردی و اجتماعی معلولان: آراء تفسیری شیعه درباره سوره اعمی (نابینا)
- حضرت شعیب، پیامبر جامعه ساز
- اسحاق پیامبر: هدیه الهی
- صبر ایوب: ایوب نبی، اسوه معلولین

۲ / الف: کتاب‌های گویا

- تفسیر المیزان، گویا، ترجمه فارسی، ۲۰ جلد
- تفسیر مجمع البیان، گویا، ترجمه فارسی، ۱۶ جلد
- تفسیر راهنما، گویا، ۲۰ جلد
- اعجاز در قرآن کریم، مجموعه کتاب‌های گویا

۳ / الف: کتاب‌های بریل:

- قرآن الکریم، خط عثمان طه، ۱۰ جلد
- سوره روشندان

۴ / الف: نشریه

- یک شماره مجله توان نامه ویژه خط بریل است. مقالات قرآنی مندرج در این ویژه نامه عبارت‌اند از:
 - روش و قواعد برجسته نگاری قرآن کریم
 - انتشار قرآن کریم به خط بریل برای عموم روشندان
 - بزرگراه نجات جهانیان، قرآن کریم، به خط بریل
 - مراکز تولید قرآن کریم به خط بریل در کشورهای اسلامی
 - گزارش کنفرانس بین المللی قرآنی بریل
 - تناسب آیات قرآنی در عرصه تکریم معلولین: بررسی موردی در تفسیر الفرقان
 - قرآن و ناشنوایی

ب: آثار در دست انتشار

- فرهنگنامه نخبگان قرآنی دارای معلولیت
- مستند حقوق معلولان: سوره اعمی (متن آموزشی)

- مستند حقوق معلولان: روایات
- بنیانگذاران فعالیت‌های قرآنی معلولان (ایران)
- اخلاق و آداب معلولان: سیره معصومین
- راه‌های موفقیت معلولین از نگاه قرآن
- کتاب‌شناسی قرآن‌های بریل و صوتی
- رسم المصحف بریل

این دفتر تا کنون حدود پنجاه اثر قرآنی منتشر کرده یا در دست انتشار دارد و امیدواریم این توفیق را داشته باشیم که آثار بیشتری عرضه کنیم.



دفتر فرهنگ معلولین
دارالثقافة للمعوقين
Handicap Cultural Center

مستندات حقوق فردی و اجتماعی معلولان

دفتر نخست

آراء تفسیری شیعه درباره سوره اعمی (ناپینا)

